



رویارویی نظام حکومتی و احزاب سیاسی در

لرستان

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info





سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

www.tabarestan.org

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

رویارویی نظام حکومتی

و

احزاب سیاسی در تونس

نویسنده: مرکز الاستشارات و البحوث

ترجمه: ابوالفضل تقی پور و صغیری روسناییها



موسسه مطالعات آموزشگاه زبان فارسی

تهران - ۱۳۸۸

| | |
|---------------------|---|
| عنوان و پدیدآور: | رویارویی نظام حکومتی و احزاب سیاسی در تونس / نویسنده مرکز الاستشارات و البحوث ترجمه گروه مطالعات اندیشه‌سازان نور |
| مشخصات نشر: | تهران: اندیشه‌سازان نور |
| مشخصات ظاهری: | ۹۶۴-۸۳۱۶-۵۰-۳ ۲۸۲ ص. |
| شابک: | |
| یادداشت: | فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا. |
| یادداشت: | عنوان اصلی: النظام و القوى السياسيه فى تونس. |
| یادداشت: | كتابame |
| عنوان دیگر: | جنبش اتجاه اسلامی (جنبش النهضة) تونس. |
| موضوع: | حزب های سیاسی -- تونس |
| موضوع: | تونس - سیاست و حکومت -- |
| شناسه افزوده: | موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور |
| شناسه افزوده: | مرکز الاستشارات و البحوث |
| ردیبندی کنگره: | DT ۲۵۷/۶۰۴۱ |
| ردیبندی دیوی: | ۱۰۵۱/۹۶۱ |
| شماره کتابخانه ملی: | ۲۳۸۸۴ - ۸۴ |

موزه مطالعات اندیشه‌سازان نور

نام کتاب: رویارویی نظام حکومتی و احزاب سیاسی در تونس

عنوان اصلی: النظام و القوى السياسيه فى تونس

نویسنده: مرکز الاستشارات و البحوث

ترجمه: ابوالفضل تقی‌پور و صفری رostایی

ویراستار: طاهره زارع

تایپ و صفحه‌آر: مرضیه روش روان گیلوانی

طراح جلد: محمد فامیل علیونی

نوبت چاپ: اول - زمستان ۱۳۸۸

شماره‌گان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۴۰۰۰ ریال

نشانی: تهران - صندوق پستی - ۱۵۸۷۵-۵۶۱۹

سخن ناشر

عصر کنونی که به حق عصر انقلاب اسلامی و بیداری ملت‌ها به ویژه مسلمانان در مناطق مختلف جهان نام گرفته است، زمینه‌ساز و موجد دگرگونی در ساختار نظام بین‌الملل، رویکردهای حکومت‌ها و احزاب و به خصوص مطالبات ملت‌ها از دولت‌ها شده است.

قدرت‌های جهانی برای مهار روند بیداری ملت‌ها و کنترل فعالیت‌های گروه‌های اسلامی ساز و کارهای جدیدی را در روابط با دولت‌های همسو وابسته به خود طرح‌ریزی و به کار گرفته‌اند و حکومت‌ها در کشورهای اسلامی نیز با سرمایه‌گذاری وسیع در ابعاد فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سازماندهی جدیدی را برای مقابله، به چالش کشاندن و انفعال و خارج کردن حرکت‌ها و نهضت‌های بیدارگری اسلامی آغاز کرده‌اند. بنابراین ضرورت ایجاد می‌کند، طرح‌ریزی‌ها و اقدامات و همچنین موفقیت‌ها و ناکامی‌ها در سه عرصه قدرت‌های بین‌المللی، حکومت‌ها و دولت‌ها و در نهایت احزاب و گروه‌ها مورد بازبینی و تجزیه و تحلیل قرار گیرد و از این طریق بتوان روند تحولات آتی را روشن تر ترسیم کرد.

کتاب حاضر تحت عنوان «نظام حکومتی و احزاب سیاسی در تونس» به بررسی عملکرد و رفتار نظام حکومتی تونس، قبل و پس از استقلال می‌پردازد و با تمرکز بر موضوع سیاست و حکومت در دوران زمامداری حبیب بورقیبه و پس از آن در دوران ریاست جمهوری زین العابدین بن علی، می‌کوشد با طرح سیاست‌های اعلامی حکومت، آن را با سیاست‌های اعمالی و واقعی مقایسه کند. از این‌رو، به نقد و بررسی حکومت لاییک مورد نظر بورقیبه و بن علی پرداخته و با توجه به ویژگی‌های حکومت‌های لاییک در دنیا، تأکید می‌کند که این حکومت خصوصیات حکومتی لاییک را نیز ندارد. در

رویارویی نظام حکومتی و احزاب سیاسی در تونس

ادامه با به چالش کشیدن دموکراسی مورد نظر حاکمان کشور ادعا می کند که این رژیم فاقد دموکراسی مطلوب و شناخته شده است.

نویسنده هم چنین از نحوه برخورد حکومت با گروههای اسلامگرا، نتیجه می گیرد که رژیم تونس رژیمی مذهبی نبوده و مشروعيت مذهبی نیز ندارد. به طور کلی دیدگاههای نویسنده نسبت به حکومت انتقادی است و با ابراز نگرانی از قدرت گرفتن نظامیان در زمان بورقیه و به ویژه پس از آن ادعا می کند که حکومت، تحت سلطه و فرمانروایی نظامیان اداره شود.

بخش دوم کتاب به تحلیل عملکرد حکرت انجلا (الاسلامی) و بدلیل آن به حرکة النهضة پرداخته و از عملکردهای مختلف سیاسی و فرهنگی آن انتقاد و نقاط ضعفی و قوت جنبش را بررسی و تحلیل می کند. نویسنده در نقد شیوه مبارزه خشونت‌آمیز حکومت و نظامیان تونسیها با این جنبش به بیان آراء، عقاید و افکار اسلامی مورد نظر حکومت می پردازد.

بخش سوم کتاب در مورد وضعیت سندیکاهای صنفی و رابطه حکومت با این سندیکاهای و تأثیرات مقابل آنها بحث می کند. قسمت دیگری از این بخش به احزاب سیاسی تونس و نقش آنها در سیاست و حکومت اختصاص دارد. نویسنده دیدگاه انتقادی خود را نسبت به عملکرد مقابل احزاب و حکومت تشرییح می کند و در نهایت، نقش احزاب و سندیکاهای را در این کشور واقعی نمی داند و از این وضعیت انتقاد می کند.

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور با درک ضرورت و اهمیت بیان و بررسی ریشه‌های پیدایش حركت‌های اسلامی در جهان اسلام، موقف‌ها و ناکامی‌های آنها، هم‌چنین تشرییع ماهیت و چگونگی عملکرد رژیم‌های مخالف اسلام‌گرایی و در راستای ارتقای آگاهی صاحب‌نظران و کارشناسان، اقدام به ترجمه و چاپ این کتاب کرده است. این مؤسسه در مجموع کلیت محتوای کتاب حاضر را برای کارشناسان این عرصه مفید می داند و در عین حال، انتشار آن به معنی تأیید همه دیدگاههای فکری و سیاسی نویسنده نیست.

امید است خوانندگان محترم با ارائه نظرات و پیشنهادات خود این تلاش فکری - فرهنگی را حمایت کنند.

مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور

فهرست مطالب

پژوهشگاه تبرستان
www.tabarestan.info

| | |
|----|---|
| ۱۳ | پیش‌گفتار |
| ۱۷ | بخش اول: حکومت در مقابل جامعه مدنی |
| ۱۹ | مقدمه |
| ۲۱ | فصل اول: تصویر جامعه پیش از استقلال |
| ۲۳ | ۱. عناصر جامعه |
| ۲۳ | (الف) اسلام در مقابل مسیحیت |
| ۲۳ | (ب) عرب‌گرایی در مقابل ترویج زبان فرانسوی |
| ۲۴ | (ج) ملی‌گرایی و قوم‌گرایی در مقابل استعمار |
| ۲۴ | (د) وابستگی و بیوستگی داخلی در مقابل رهبری بیگانه |
| ۲۴ | (ه) خودکفایی در منابع درآمد |
| ۲۵ | ۲. دلایل شکاف |
| ۲۵ | (الف) توطئه استعمارگران |
| ۲۷ | (ب) کاهش سطح آگاهی ملت |
| ۳۱ | پی‌نوشت |
| ۳۳ | فصل دوم: جامعه مدنی و سیاست بورقیه |
| ۳۷ | ۱. نوگرایی به روش بورقیه |
| ۳۷ | (الف) برخورد با آزادی فردی |
| ۳۹ | (ب) برخورد با احزاب سیاسی |
| ۵۸ | ۲. حکومت بورقیه و حرکت‌های جدایی طلبانه |
| ۵۸ | (الف) حکومت بورقیه |
| ۵۸ | (ب) حرکت‌های وحدت طلبانه |

| | |
|-----|---|
| ٦٠ | ج) حرکت‌های جدایی طلبانه |
| ٦٥ | ۳. افق‌های جامعه مدنی؛ راه‌های اجباری |
| ٦٦ | (الف) دموکراسی |
| ٦٧ | (ب) راه‌های اجباری |
| ٧٣ | پی‌نوشت |
| ٧٩ | فصل سوم: جامعه مدنی و دوره جدید |
| ٨١ | ۱. توجيهات دوره جدید |
| ٨٢ | ۲. ویژگی‌های حکومت نظامی تونس و جست‌وجوی پیشروعیت |
| ٨٢ | (الف) اهداف بزرگ سیاسی |
| ٩٤ | (ب) امنیت در دوره جدید |
| ٩٥ | ۳. دوره جدید و پیشروعیت |
| ٩٥ | (الف) تکیه بر ارتش |
| ٩٦ | (ب) تکیه بر نخبگان غیرنظامی فرصت‌طلب |
| ٩٦ | (ج) انتخابات صوری |
| ٩٧ | (د) ساختارها و مراکز صوری |
| ٩٧ | ۴. دوره جدید زمامداری و امکانات تحول |
| ٩٧ | (الف) حل و فصل نظامی |
| ٩٨ | (ب) استفاده از بازاراب سیاست‌های دولت |
| ٩٩ | (ج) ائتلاف ملی نیرومندی که مخالفان را نیز دربرمی‌گیرد |
| ١٠١ | پی‌نوشت |
| ١٠٥ | بخش دوم: جنبش اسلامی یا جنبش نهضت |
| ١٠٧ | مقدمه |
| ١٠٩ | فصل اول: مراحل فعالیت جنبش |
| ١١٢ | ۱. در مسیر فعالیت قانونی |
| ١١٢ | ۲. در مسیر محافظت از روش مسالمت‌جویانه تحول |
| ١١٣ | (الف) آماده شدن برای پاسخ به خشونت حکومت |
| ١١٣ | (ب) ورود به بازی دموکراسی |
| ١١٤ | (ج) مشارکت در انتخابات |
| ١١٥ | (د) به ثبت رساندن حضور خود در عرصه رسمی سیاسی |

| | |
|-----|--|
| ۱۱۵ | ه) حضور در صحنه مطبوعات |
| ۱۱۶ | و) حضور در نهادهای رسمی |
| ۱۱۶ | ۳. در مسیر دفاع از خود |
| ۱۱۷ | الف) از کودتای نوامبر ۱۹۸۷ تا روز انتخابات ۱۹۸۹ |
| ۱۲۰ | ب) از درخواست برکاری وزیر آموزش و پرورش تا برنانه دولت |
| ۱۲۳ | ج) بحران خلیج فارس و تأثیر آن بر وضعیت تونس |
| ۱۲۷ | پیشگفت یه تبرستان www.tabarestan.info |
| ۱۲۷ | پی نوشت |
| ۱۳۳ | فصل دوم: بررسی افکار جنبش نهضت |
| ۱۳۵ | ۱. ریشه‌های تفکر جنبش نهضت |
| ۱۳۵ | الف) عنصر دین داری سنتی |
| ۱۳۶ | ب) عنصر دین داری اخوانی |
| ۱۳۷ | ج) عنصر دین داری عقلانی |
| ۱۴۳ | ۲. پیامدهای تفکر جنبش |
| ۱۴۳ | الف) موضع گیری در قبال بحران خلیج فارس |
| ۱۴۴ | ب) موضع گیری در قبال خشونت |
| ۱۴۶ | ج) موضع گیری در قبال بحران الجزایر |
| ۱۴۷ | ۳. ویژگی‌های تفکر جنبش |
| ۱۴۷ | الف) خشونت |
| ۱۴۹ | ب) انقلاب |
| ۱۵۰ | ج) جهاد |
| ۱۵۲ | ۴. تلاش برای ایجاد یک گفتمان اسلامی همگام با تمدن |
| ۱۵۳ | الف) شکست گفتمان اسلامی آمیخته با خشونت |
| ۱۵۳ | ب) بازتاب‌های نهضت علمی و درهم شکستن مرزهای ساختگی |
| ۱۵۴ | ج) به رسمیت نشناختن نظامهای موجود |
| ۱۵۷ | د) تعهد به هویت سیاسی - مدنی |
| ۱۵۸ | ه) ابهام در روش |
| ۱۶۱ | ۵. دسته‌بندی تفکر جنبش |
| ۱۶۱ | الف) جریان فکری پیشو امکنی |
| ۱۶۲ | ب) جریان فکری عقلانی |

| | |
|-----|--|
| ۱۶۴ | ج) جریان فکری محافظه کار |
| ۱۶۷ | ب) نوشته |
| ۱۷۵ | فصل سوم: مخاطبان گفتمان جنبش نهضت |
| ۱۷۷ | ۱. دشمنان استراتژیک |
| ۱۷۷ | (الف) هیئت حاکمه |
| ۱۷۸ | (ب) سازمان‌های منطقه‌ای |
| ۱۷۹ | (ج) دنیای غرب |
| ۱۸۴ | ۲. مخالفان اندیشه |
| ۱۸۵ | ۳. فعالان ملی |
| ۱۸۵ | (الف) کمیته ملی دفاع اثر اندیشمندان زندانی |
| ۱۸۶ | (ب) انتشار بیانیه |
| ۱۸۷ | (ج) جریان‌های اسلامی |
| ۱۸۷ | (د) نهادهای اسلامی و فعالیت‌های دینی |
| ۱۸۸ | ۴. نظامیان و همراهان |
| ۱۸۸ | (الف) طرفداران و همراهان |
| ۱۸۸ | (ب) نظامیان و متعهدان |
| ۱۹۱ | ب) نوشته |
| ۱۹۵ | فصل چهارم: موانع گفتمان جنبش نهضت |
| ۱۹۸ | ۱. موانع داخلی |
| ۱۹۸ | (الف) تفکر و تصور ایده‌آلیسم و فراتر از واقعیت |
| ۱۹۹ | (ب) بحران مقاهمیم |
| ۱۹۹ | (ج) ابهام در تصور و دیدگاه |
| ۱۹۹ | ۲. نیروهای ملی |
| ۲۰۰ | ۳. موانع خارجی |
| ۲۰۱ | (الف) موانع فکری |
| ۲۰۱ | (ب) موانع مادی |
| ۲۰۳ | ب) نوشته |
| ۲۰۵ | بخش سوم: سازمان‌های صن夫ی و احزاب سیاسی |
| ۲۰۷ | مقدمه |

| | |
|-----|---|
| ۲۰۹ | فصل اول: سازمان‌های صنفی و احزاب سیاسی |
| ۲۱۱ | ۱. اتحادیه کل کار در تونس |
| ۲۱۱ | (الف) جبهه ملی و فلسفه اتحادیه سوسیالیسم |
| ۲۱۵ | (ب) وضعیت اتحادیه کل کار در مرحله لیبرالیسم |
| ۲۲۱ | (ج) اتحادیه کل کار تونس در مرحله چندحزبی |
| ۲۲۳ | (د) اتحادیه کل کار تونس و دوره جدید |
| ۲۲۵ | ۲. جنبش دانشجویی |
| ۲۲۱ | ۳. انجمن دفاع از حقوق بشر در تونس |
| ۲۳۱ | (الف) شکل‌گیری انجمن |
| ۲۳۳ | (ب) پختگی تفکر انجمن |
| ۲۳۴ | (ج) برنامه حکومت برای سرکوب انجمن دفاع از حقوق بشر در تونس |
| ۲۳۵ | (د) نقشه حکومت برای مبارزه با انجمن |
| ۲۳۷ | پی‌نوشت |
| ۲۳۹ | فصل دوم: احزاب سیاسی |
| ۲۴۱ | ۱. تشکیلات سیاسی و امنیتی اسلام‌گرا |
| ۲۴۱ | (الف) نهضت و سازمان‌های منشعب شده از آن |
| ۲۴۳ | (ب) تشکیلات اسلامی مخالف جنبش نهضت |
| ۲۵۱ | ۲. نیروهای ملی |
| ۲۴۱ | (الف) جنبش دموکرات‌های سوسیالیست |
| ۲۴۳ | (ب) حزب وحدت مردمی |
| ۲۵۷ | (ج) حزب اجتماعی ترقی‌خواه یا حزب اجتماعی آزادی‌خواه |
| ۲۵۷ | ۳. نیروهای قومی |
| ۲۵۷ | (الف) جمیعت وحدت طلب‌های دموکرات یا اتحادیه یکپارچه دموکرات |
| ۲۵۸ | (ب) جمیعت سوسیالیست ترقی‌خواه |
| ۲۶۰ | (ج) جمیعت قومی ترقی‌خواه یا جمیعت یکپارچه دموکرات |
| ۲۶۰ | (د) جنبش پیشگامان |
| ۲۶۰ | (ه) جنبش البعث |
| ۲۶۱ | (و) جنبش کمیته‌های انقلاب |
| ۲۶۱ | (ز) حزب المغاربی یا جمیعت یکپارچه المغاربی |

رویارویی نظام حکومتی و احزاب سیاسی در تونس

| | |
|-----|---|
| ۲۶۱ | ج) حزب وحدت المغاربي يا اتحاديه المغاربي |
| ۲۶۱ | ۴. نیروهای کمونیست |
| ۲۶۱ | (الف) حزب کمونیست یا جنبش نوگرا |
| ۲۶۳ | (ب) حزب کمونیست کارگری |
| ۲۶۵ | نتیجه‌گیری |
| ۲۶۷ | پی‌نوشت |
| ۲۷۱ | ضمیمه |
| ۲۷۱ | مردم دولت یا دولت مردم |
| ۲۷۴ | چگونه می‌توان به دولت - ملت و مردم‌سالاری رسید؟ |
| ۲۷۶ | نه برای هرج و مرج |
| ۲۷۷ | بيانیه جنبش نهضت در مورد جنگ دوم خلیج [فارس] |
| ۲۷۸ | برنامه تشکل قاتون اساسی دموکرات در خصوص مقابله با جریان گمراهی افلاطی در تونس - |
| ۲۷۸ | (الف) اهداف |
| ۲۸۲ | (ب) ساختار و ابزار |

پیش‌گفتار

رابطه بین حکومت جدید تونس و جامعه مدنی رابطه‌ای عمیق و پایدار است که گاه به شکل کاملاً متقابل و دوچانبه نمود می‌یابد، به طوری که حکومت، آئینه تمام‌نمای جامعه می‌شود و گاه نیز به صورت متضاد جلوه می‌کند و ماهیت و هویت آنها در تقابل یکدیگر قرار می‌گیرد. در چنین حالتی، حکومت به ضرر جامعه، برجسته و همه‌کاره می‌شود و جامعه نیز تمام نقش‌های حیاتی و حتی فرعی خود را از دست می‌دهد و در نهایت، در مقابل حکومت، در حاشیه قرار می‌گیرد و از آن سلب اختیار و دچار بیگانگی می‌شود. در چنین وضعیتی، ویژگی بارز حکومت آن است که به صورت نظامی مطلق و بدون اشتباه جلوه می‌کند. چنین حکومت مطلقی، گریبان‌گیر کل جامعه عربی و اسلامی به خصوص تونس شده است.

از دهه ۲۰ حرکتی سرکوبگرانه به رهبری استعمار فرانسه برای مقابله با این جامعه ساده و همه نهادها و تشکیلات آن - که هنوز طبق استانداردهای جدید و معاصر تحولی نیافته بودند - آغاز شد. پس از خروج فرانسه و پایان استعمار نیز ملی‌گرایان و رهبران مدرنیته و لائیسم، به این حملات ادامه دادند. این مسئله تا حد زیادی آنها را در فریتن جامعه یاری کرد، اما این جامعه سرانجام به دنبال سرکوب شخصیت‌های ملی و از بین رفتن روحیه بالندگی و فداکاری به پا خاست. این دو مسئله (سرکوب شخصیت‌های ملی و محور روحیه بالندگی و فداکاری) مشخصه جامعه تونس است که گاه به وضوح در جریان مبارزه حکومت مستبد با جنبش‌های مخالف، خواه ملی یا قومی یا کمونیست یا اسلامی به چشم می‌خورد. بر این اساس به تأثیف کتاب نظام

حکومتی و احزاب سیاسی در تونس، پرداخته و آن را به چهار بخش تقسیم کرد. سه بخش را به بررسی و مناقشه و بخش چهارم را به اسناد و مقاله‌هایی در زمینه موضوع طرح شده، اختصاص داده‌اند.

در بخش اول با عنوان «حکومت در مقابل جامعه مدنی» به بررسی و تشریح پایه‌های جامعه مدنی در دو شکل ستی و معاصر پرداخته‌اند. در این بخش، هم‌چنین برنامه‌ها و نقشه‌هایی را که برای انهدام ساختار و در ^{نهایت} کنترل آن طرح شده است، مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. در ابتدای این بحث، به ^{نهایت} حضور استعمار و سپس دوره «بورقیه» و در نهایت حکومت کوتني، به رهبری ^{نهایت} ژنرال «زین العابدین بن علی» پرداخته‌اند. بنابراین، بنگذیر این بخش را به سه فصل تقسیم کرده‌اند.

در فصل اول، تصویر جامعه مدنی در مرحله پیش از استقلال، در فصل دوم، جامعه مدنی و سیاست بورقیه و در فصل سوم، جامعه مدنی و دوره جدید را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند. منظور از دوره جدید، حزب حاکم کوتني است که ناجی حکومت بورقیه از خشم جامعه مدنی است که در قالب کودتای سفید در شب ۷ نوامبر ۱۹۸۷ نمود یافت.

در بخش دوم نیز به بررسی فعالیت حرکت نهضت اسلامی برای ثبت قدم‌های خود در جامعه مدنی و مقابل جامعه مدنی پرداخته‌اند. در این بخش، حرکت نهضت را به عنوان نمونه‌ای برای بحث و مطالعه انتخاب کرده‌اند؛ زیرا اعتقاد دارم که این حرکت، خط مشخصی را در مخالفت با حکومت دنبال کرده است و تا حدی نیز موفق شده با آرمان‌های ملت، که مکر و حیله و سرکوب حزب حاکم را در پس شعار مدرنیسم، لانیسم و ملی‌گرایی احساس کرده‌اند، همسو شود.

این بخش را به چهار فصل اصلی تقسیم کرده‌اند؛ در فصل اول به بررسی شکل‌گیری حرکت، تحول و پیشرفت آن پرداخته‌اند و در فصل دوم، افکار کلی حرکت را مورد بررسی قرار داده‌اند. در واقع، بیشتر کسانی که به این مسئله توجه نشان داده‌اند، در مورد این دو فصل اختلافی ندارند، اما من به علت امانت‌داری علمی، برخی از نظرها و تفسیرهای بسیار نادری را آورده‌ام که معتقد‌نمایند این حرکت مغرضانه عمل می‌کند و به عینیت و دقت تاریخی و اسناد توجیهی ندارد. فصل سوم را نیز به نفوذ تفکر حرکت

اختصاص داده‌ام و به طور ضمنی، توجه علاقه‌مندان به بررسی مسائل اسلامی را به مجموعه دستاوردهایی جلب کرده‌ام که پیش از این درخور بررسی و مناقشه بوده‌اند. در فصل چهارم نیز موانع پختگی و تبیت گفتمان اسلامی را بررسی کرده و فقط به ذکر نتایج بررسی و تحقیقات ناظران و محققان بزرگ جنبش‌های اسلامی شیعه و سنتی بستنده کرده‌ام.

در بخش سوم نیز به بررسی درگیری و کشمکش ظاهیر جامعه مدنی، مانند سازمان‌ها، سندیکاهای احزاب با حکومت پرداخته ام مبارزه نه کشمکش بین این نیروهای فعال و حکومت مستبد را مورد بررسی قرار داده‌ام. بعد از ترتیب، به برخی معیارها نمود بیشتری بخشیده‌ام، از جمله اینکه جامعه مدنی به رغم فشارهای حکومت، همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد. این مسئله را می‌توان از لایحه‌ای تداول فعالیت جنبش‌های مخالف با نظام حاکم، حتی به صورت ضعیف دریافت. همچنین مشکلات بر سر راه این نیروها را که مانع تحقق ایده ملی یا اسلامی یا قومی یا مکانیسم آنها می‌شود، مورد بررسی و مطالعه قرار داده‌ام.

این بخش را به دو فصل اصلی تقسیم کرده‌ام و در فصل اول، به بررسی سازمان‌های صنفی و سندیکاهای ناشی از مخالفه با سیطره حکومت در جاهای مختلف پرداخته‌ام. در فصل دوم، ساختار احزاب سیاسی با مسلک‌ها، ایدئولوژی‌ها و تفکرهای مختلف را بررسی کرده‌ام.

با توجه به دشواری ماهیت این کتاب و انشعاب و پیچیدگی آن و نیز کمبود مطالعات در این زمینه، سعی کرده‌ام شیوه‌ای مبتنی بر بی‌طرفی و واقع‌گرایی را در پیش گیرم تا موفق به ترسیم تصویر زنده‌ای از حقیقت اوضاع سیاسی در کشور تونس و کل تونسی‌ها، صرف نظر از باورها و اعتقادات آنها شوم.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

باشگاه
بخش اول

حکومت در مقابل جامعه مدنی

باشگاه
ببخش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

اوپرای سیاسی تونس را می‌توان براساس مفهوم جامعه مدنی ارزیابی کرد. در جامعه مدنی، نهادهای غیردولتی صرفاً در راستای نهادهای حکومتی قرار دارند و فقط در چنین حالتی بین دو دسته نهاد تعادل و موازنه برقرار می‌شود، به طوری که هیچ‌بک از دو طرف، قادر به اعمال نفوذ و حاکمیت بر طرف دیگر نیستد. به این ترتیب، حکومت تابع جامعه می‌شود؛ زیرا جامعه حتی بدون وجود حکومت، می‌تواند در زمینه‌های خدمات و معاملات، موجودیت خود را حفظ کند. با این حال، جامعه نیازمند دستگاهی است که بتواند نظم و امنیت برقرار کند و خواسته‌های را تحقق بخشد که از توان افراد و گروه‌هایی نظیر سندیکاهای و سازمانها بیرون است. چنین معادله‌ای بین جامعه مدنی و حکومت، به تنایی قادر به تحقق دموکراسی به عنوان تبلور خواست و نیاز ملت در عالم واقع است. با بی‌توجهی به این خواست مردمی، جامعه رو به تباہی می‌رود، اکثریت مورد ظلم و بهره‌کشی قرار می‌گیرند و نظام قیومیت اعمال می‌شود. در چنین وضعیتی، ملت از گردونه قدرت خارج و حکومت همه‌کاره می‌شود.

بنابراین، باید به این سؤال‌ها پاسخ داد که جامعه، در درون ساختار سیاسی تونس در عصر جدید و معاصر، چه وضعیتی دارد؟ به عبارت دیگر، جامعه مدنی از چه مراحلی باید عبور کند؟ چه اقدامات سیاسی اجرا شده است تا جامعه در دامن حکومت مهار شود؟ مهم‌ترین عناصر تشکیل‌دهنده این جامعه، چیست؟

برای ارزیابی این پرسش‌ها، باید سه مرحله اصلی را که جامعه مدنی در تاریخ جدید تونس پشت سر گذاشته است، تعیین کرد. عملیات تعیین هر مرحله، نتیجه مجموعه داده‌ها و ویژگی‌های متراکم و متحرکی است که هریک ویژگی خاصی به هر مرحله داده‌اند.

فصل اول

تصویر جامعه پیش از استقلال

پیش به تبرستان
www.tabarestaninfo.com

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به منظور تحقق سیاست نژادپرستانه و استعماری فرانسه برای از بین بردن هويت عربی و اسلامی در تونس و به دنبال آن، اجرای طرح امپریالیسم، چندین نقشه اجرا شد. استعمار فرانسه سعی کرد به هر قیمت، این نقشه‌ها را اجرا کند، اما جامعه تونس برای حفاظت از هويت ملي خود، در مقابل آن ایستادگی کرد و به پیروزی رسید. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که راز پیروزی این ملت ضعیف در مقابل دشمن سر تا پا مسلح چه بود؟

۱. عناصر جامعه

الف) اسلام در مقابل مسيحيت

نهادهای عقیدتی، نقش مهمی در تحریم اشغالگر و رهبران مسيحی ایفا کردند. مسلمانان آنها را اهل کتاب و مت加وز می‌دانستند و تمام علماء بر تکفیر آنها اتفاق نظر داشتند. به این ترتیب، هر کس با آنها همکاری می‌کرد، از نظر مسلمانان کافر بود و اجازه دفن او را در گورستان مسلمانان نمی‌دادند. حتی با آنها پیوند زناشویی نیز برقرار نمی‌کردند.

ب) عرب‌گرامی در مقابل ترویج زبان فرانسوی

هر ملتی^۱ به زبان خود می‌بالد. در حدیث شریفی آمده است: «زبان اهل بهشت، عربی است». بیشتر مردم تونس، در مقابل حذف زبانشان ایستادگی کردند و با رد زبان

فرانسوی آن را زبان کفار دانستند. این مقاومت به ویژه در بین صحرانشینان و روستاییان که اکثریت جمعیت تونس را تشکیل می‌دادند، مشاهده می‌شد.

ج) ملی‌گرایی و قوم‌گرایی^۳ در مقابل استعمار^۴

ملت مسلمان تونس به خوبی از این حدیث پیامبر (ص) که می‌فرماید «وطن دوستی نشانه ایمان است» و نیز از آیه شریفه «کتم خیر آمه اُخراجت للناس...»، آگاه است. ایمان خالص به لزوم نجات وطن، آن گاه که توسط خارجیان اشغال می‌شود، مورد توافق همه فقهاست و مبارزه برای آزادی آن بر هر مرد و زنی واجب است. آنچه گفتیم در ذهن مردمی که در جریان حوادث بنزرت در سال ۱۹۶۳ مبارزات قهرمانانه خود را در اشکال مختلف تا زمان اخراج اشغالگران از خاک خود ادامه دادند، نقش بسته بود. آنچه موجب برجستگی این مسئله شد، روح وابستگی به امت اسلامی است که ظاهراً در شخصیت باب عالی (سلطان عثمانی) نمودار شده بود حتی پس از فروپاشی عثمانی، این وابستگی در اذهان مردم باقی ماند. البته بعدها رفته رفته تضعیف شد و روح عرب‌گرایی و ملی‌گرایی قوت گرفت.

د) وابستگی و پیوستگی داخلی در مقابل رهبری بیگانه

این امر نتیجه مبارزات و مقابله‌های بعدی بود و مانع تجزیه و بروز شکاف در جامعه شد. سرگذشت قهرمانان ملت و فداکاری‌های آنها در میان مردم رواج یافت. اگر کسی می‌خواست رهبری این مردم را به دست گیرد، باید طبق اعتقادات آنان، به قهرمانان مورد علاقه آنان تممسک می‌جست.

ه) خودکفایی در منابع درآمد

اواقaf اسلامی پایه جامعه مدنی بود و صنایع زیربنایی به آن متکی بودند. زمانی که افراد، بیش از هر چیز دیگر، به نهادهای جامعه مدنی که به نام اسلام اداره می‌شوند، احساس وابستگی کنند، می‌توان نتیجه گرفت که طبق اعتقادات رایج، این نهادها و

اسلام مجموعه‌ای به هم پیوسته‌اند. بنابراین فرد و جامعه، به تناسب وجود مستقل خود از هرگونه تبعیت و به رغم همه تشویق‌ها و ترغیب‌های پسی درپی، از پیوستن به مجموعه اشغالگران و جذب شدن در آنها خودداری می‌کنند.

چنان تعامل مثبتی بین این عناصر، باعث مصنوبیت جامعه مدنی در طول تاریخ شده است؛ زیرا هیچ قدرتی، برای تحقق اهداف خود، جز در موارد محدود قادر به بهره‌برداری از آنها نبوده است. البته این مصنوبیت در مقابل توطئه و خدشهای عظیمی که دامن‌گیر جامعه شده بود، نتوانست مقاومت کند و برآشتن این دو عامل باشد علایم شکاف در این جامعه پدیدار شد.

۲. دلایل شکاف

الف) توطئه استعمارگران

به دلیل متعدد بودن توطئه‌های استعماری، در اینجا فقط برخی از آنها را ذکر می‌کنیم:

- تحمیل پوشش اروپایی

به نشانه پیروی از طرف پیروز، بیشتر شهرنشینان تونسی در دوره تحت‌الحمایگی، پوشش، اخلاق و آداب و معاشرت غربی‌ها را در پیش گرفتند و این الگو به تدریج بین مردم، خواه اشخاص سرشناس و معتبر و خواه کارمندان و... رواج یافت؛ به طوری که استفاده از پوشش غربی، صفتی خوب محسوب شد و در گوشه و کنار بر سر زبان‌ها افتاد و به زبان شعر نیز راه یافت. یکی از شاعران گفته بود:

لابس کسوه الطیان
يا حبیبی يا مزیان
مایکسینی حتی ریال
و السیقاره فی فمو

مفهوم کلی این شعر کنار گذاشتن پوشش ملی و استفاده از پوشش و ارزش‌های غربی و یهودی است. حتی برخی از جوانان تونسی به قدری غرق در تقلید از طرف برتر شدند که به تبعیت از ساکنان اروپایی و یهود، در اماکن عمومی، عمامه و سریند را برداشتند و در نتیجه این از خود بی‌خود شدن، از عاقبت کار غافل ماندند و حل این مسئله نیز دشوار شد.^۴

- سرکوب هویت ملی

اعضای مجلس شورای فرانسه که حاضر نبودند در کنار همکاران تونسی خود بنشینند به دولت متبع خود در پاریس شکایت کردند. این امر، سفیر کبیر را بر آن داشت که در تالار اجتماعات، بین آنها مانع قرار دهد. همچنین مرحوم محمد خضر حسین گفت: «مسیو بارجو، وزیر مختار فرانسه در تونس، در واکنش به اعتراض یکی از افراد سالخورده به یک ملی گرا گفته بود که این افراد با جنایات خود، سیاست فرانسه را آلوده کرده‌اند و وجهه زیبا و نام نیک آن را در بیان ملت تحت العملیه خدشه‌دار کرده‌اند».⁵

- حرکت اعطای ملیت

از نظر اشغالگران، ملی گرایان لیاقت آزادی‌هایی مثل آزادی فرانسویان را نداشتند، اما می‌توانستند ملیت فرانسوی را پذیرند تا بدین وسیله، از حقوقی مانند فرانسویان برخوردار شوند. این نقشه به منظور تشویق ملی گرایان به کنار گذاشتن قومیت عربی و پذیرفتن ملیت فرانسوی به اجرا درآمد.^۶

- تبلیغ مسیحیت فرقه کاتولیک

هر چند دولت فرانسه، دولتی لائیک است، به اسم یک حکومت مسیحی کاتولیک، تونس را اشغال کرد. وزیر امور خارجه فرانسه گفته بود که دولت فرانسه در داخل مرزهایش لائیک است، اما در خارج، متعهد به دین است. برای تأکید بر این حقیقت، مجسمه کاردینال لافیچوی در پایتخت تونس^۷ نصب شد که صلیب خود را بر بالای سر رهگذران عرب و مسلمان برافراشته بود. علاوه بر این، در سال ۱۹۳۰ دولت فرانسه خود را ملزم به سرمایه‌گذاری برای تشکیل کنگره کاتولیک در تونس کرد و دو میلیون فرانک نیز از محل خزانه دولت تونس به آن کمک کرد؛ در حالی که این دولت طی امضای معاهده «مرسی» - که منجر به تثییت حضور اشغالگران شد - حدود ۱۲۵ میلیون فرانک بدھی بالا آورده بود.^۸

- طرح تبدیل حروف عربی

اندریه دوران، سردبیر نشریه تونسی ایاش و دبیر کل اتحادیه روزنامه‌نگاران تونس، در سال ۱۹۱۰ گفته بود: «مسئله بسیار ساده است: نگارش زبان‌های شرقی به حروف لاتین». طبق نظر یکی از افسران، کاربرد این شیوه در چین و هند نتایج فوق العاده‌ای داشته است؛ به خصوص با اعمال این روش در مستعمرات اسلامی، می‌توان به موقوفیت‌هایی دست یافت.^۸

ب) کاهش سطح آگاهی ملت

این کاهش سطح آگاهی حاصل مجموعه انباشت‌های تاریخی بود که در همایت، باعث شد جامعه قادر به همراهی با نیازهای توسعه ضروری نباشد و در قید و بند تقلید و سنت باقی بماند. مهم‌ترین مظاهر این مشکل عبارت است از:

- درک ستی از دین

به رغم متحول شدن زندگی مردم با این تحولات همچون صدر اسلام برخورد می‌شود. در نتیجه انباشته شدن مسائل گوناگون و نبود راه حل‌های مناسب، اوضاع مسلمانان پیچیده شده است. علمای دین نیز که همواره از درک و لمس حقایق زندگی مردم خودداری می‌کنند، تمام هم و غم خود را صرف شرح‌ها و شرح الشرح و احیای امور جالب و ظریف از سنت و انواع و اقسام ترفندهای فقهی می‌کنند.

چنین زندگی بسته‌ای تحمل ضربه مستقیم - نظیر استعمار - را ندارد و در عین حال، در معرض شکاف و فروپاشی قرار دارد یا به قول مالک بن نبی، قابل استعمار است؛ به خصوص اگر اشخاصی چون کیمیاگران بر آن نظارت داشته باشند. بنابراین، استعمار توانست بخش عمدات از فرهنگ خود را به انواع ترفندها، در نظام این جامعه بگنجاند.

- ضعف پشتونه زبانی

درست است که همگان به زبان مادری خود می‌بالند، اما واژه‌های عامیانه و زبان خارجی رقیب، به این زبان آسیب زده‌اند. از این رو، زبان نتوانسته است وظیفه خود را

به خوبی انجام دهد. به این ترتیب، ارتباط بین زبان و تفکر، و زبان و عملیات واژه‌سازی قطع شد. واژه تازه، توانایی بیشتری در گنجاندن مفهوم خود، یا به عبارت دیگر، تطبیق واژه و معنا دارد. بنابراین، این بحران نتیجه تفکر عربی - اسلامی عقیمی است که در قالب‌های آماده، به بحث و تحقیق پرداخته است و این قالب نیز در مقابل تهاجم فرهنگی غرب که با شعار روش فکری و آزاداندیشی و عمل‌گرایی پا به میدان گذاشته بود، تاب نیاورد و این فرهنگ تازه‌نفس به یعنی پویایی و حرکت خود توانست بخش قابل توجهی از فرزندان این آب و خاک پویه ویژه کستانی را که شایستگی‌ها و استعدادهای علمی و فکری داشته، جذب کند.

- ابهام در مفهوم امت

در نتیجه کنش میراث فرهنگی و حقیقت زندگی سه نوع امت به وجود آمد که این خود انگیزه‌ای برای سیر و جریان حوادث شد. البته امکان وقوف بر این جریان بسیار دشوار است. اما تناقض موجود بین حرف و عمل این دشواری را برطرف می‌کند و در عین حال تفسیر عینی و واضحی از ناهمخوانی و ناسازگاری طرح‌های این امت برای رسیدن به وحدت چه در داخل یک جامعه بین حاکمان و توده مردم یا گروه‌ها، مذاهب و مکاتب و چه در کل جهان اسلام ارائه می‌دهد.

امت قرآنی: با ظهور پیامبر (ص) به وجود آمد، با خلیفه دوم، عمر بن خطاب، رخت برپست و کل مسلمانان صدر اسلام را شامل می‌شد. آنها وحدت و همبستگی کاملی در ترویج دعوت اسلامی داشتند و مصدق این آیه قرآن کریم بودند: کنتم خیر امة آخر جت للناس تأمورن بالمعروف و تنهون عن المنكر.*

امت لاهوتی: هنگام بروز اختلاف بین مسلمانان بر سر مسئله خلافت و مسائل فرعی ناشی از آن به وجود آمد. مسئله تعیین خلیفه باعث بروز اختلاف و سپس شکل‌گیری احزاب متعدد و در نهایت، فرقه‌ها و گروه‌های متفاوت شد؛ به طوری که هریک از این گروه‌ها برای توجیه موجودیت خود، به جست‌وجوی اصول شرعی پرداختند و سعی کردند طبق اعتقاد اشان، خود را گروه نجات یافته قلمداد کنند. به دنبال

آن، فلسفه کفر و ایمان ظهور کرد که نقش تعیین‌کننده‌ای در تعمیق اختلاف بین امت قرآن داشت [البته با پایین‌بندی به این تبصره].

بروز دوگانگی در انتساب امت - امت عام و امت خاص یعنی مذهب - باعث ایجاد ابهام و سردرگمی در وابستگی فرد شد. این وابستگی باید به طور خودجوش و دور از تکلف و از سر ایمان و آگاهی در مقابل عاطفه و انفعال باشد. از جمله خطرهای این دوگانگی و تعارض این بود که به راحتی می‌شد طرفی را بالا برد یا پایین کشاند؛ زیرا لازمه آن فقط احیای ذخیره عقل جمعی مذهبی هرگذرا از گروه‌ها بود.

امت لائیک: ظهور آن در صحنه ملی، با دو ویژگی در ارتباط بود؛ ویژگی اول مثبت بود؛ به طوری که طرفداران لائیک خواستار طرد تمام مفهوم‌های قدیمی بیه منظور جلوگیری از بازتاب‌های ویرانگر آن بودند؛ به خصوص در شرایطی که همبستگی و همدلی برای آزادی و شکوفایی وطن ضروری بود. ویژگی دوم، منفی بود و به ایجاد حکومتی ملی مربوط می‌شد که تبلیغ قوم‌گرایی عرب و جامعه اسلامی را به کلی طرد و تمام همت خود را از نظر اخلاقی، صرف ایجاد یک هویت ملی بر پایه میراث فرهنگی کهن و استفاده از دستاوردهای تمدن غرب می‌کرد. رهبران حکومت ملی، به اعتبار اوضاع روانی مردم، به توجیه این خط مشی می‌پرداختند و طرفداران آن نیز همگی به زندگی مشترک تمايل داشتند و معتقد بودند که آن گرایش [دینی] تضعیف شده و عمل مبتنی بر گروه‌بندی، زندگی روزانه آنها را تحت تأثیر قرار داده است. در نتیجه، نیازمند حکومتی هستند که بر روابط قانونی مبتنی باشد و قانون تنها مرجع کنترل رفتار نظام باشد.

- کشمکش رهبران و سرسپردگان

بروز شکاف در امت قرآنی، نقش بارزی در ایجاد امت لاهوتی و لائیک داشت و کاملاً طبیعی بود که رهبر هر گروه، از احترام و حرمت فراوانی برخوردار باشد و حتی به یک موجود الهی تبدیل شود. این وضعیت به رغم اهمیتی که در تسريع شکل‌گیری حوادث داشت، محدود بود و فقط به یک یا چند بخش منحصر می‌شد و به کل نمی‌رسید. این

کشمکش‌ها، مشکلات بسیاری برای گذشته و حال امت، به جای گذاشت و مانع تحقق نیازهای ضروری و حتی آنها شد.

- نابودی بازار ملی

با گشایش بازارهای تونس به روی کالاهای اروپایی، اشغالگران در نتیجه ناتوانی اقتصاد تونس در رقابت با آنها، اقتصاد این کشور را در اختیار گرفتند. این مسئله باعث بروز شکاف در بین جامعه سنتی شد و بر اقتصاد این کشور، تأثیر منفی گذاشت. در این میان، کشاورزان به علت مهاجرت جوانان به شهر و طهور صنایع و معادن، بیشترین زیان را متحمل شدند. در کنار این دگرگونی در بین اجتماعی، از نفوذ شخصیت‌های سنتی کاسته شد و احزاب سیاسی، انجمن‌های انسانی و اجتماعی، اتحادیه‌ها و سازمان‌های دانشجویی و... که همگی از مشخصات جامعه مدنی بودند، قوت گرفتند.

براساس مطالب پیش‌گفته، جامعه مدنی برای تداوم موجودیت، در خود فرو رفت و در آغاز برخورد مستقیم با غرب، رو به زوال گذاشت، زیرا همه عناصر وجودش فرسوده بود و به سخنی دیگر، به عملیات جراحی فراگیر برای ریشه‌کن کردن تمام موانع رشد جامعه نیاز داشت و باید برای هر آنچه برای رشدش لازم بود، مهیا می‌شد. در واقع، این امر از همان ابتدای دوره نهضت عربی - اسلامی آغاز شده بود، اما با مداخله رهبران حکومت جدید متوقف شد؛ زیرا آنها تمام دستاوردهای نهضت را کنار گذاشتند و شتاب‌زده به ملی کردن جامعه مدنی پرداختند و با بی‌توجهی به اکثریت ملت، فقط امتیازهای خود را درنظر گرفتند.

۱. مقایسه کنید: المشیر احمدبای، دهمنی امیر دولت حسینیه در سال ۱۹۵۳ در مورد نامه‌ای بین خود و دولت عثمانی که از زبان ترکی به عربی برگردانده شد عذر آورد که نمی‌تواند پای نامه‌ای که مضمونش را نمی‌فهمد، مهر بزند. (محمد الخضر حسین، تونس و جامع الزيتونه، المطبعة التعاونية، دمشق ۱۹۷۱، ص ۱۲۹).

۲. ر.ک: المشیر، عثمانی‌ها را وادار کرد که پذیرنند دولت تونس یک دولت عربی - اسلامی است و به رسمیت شناختن آن توسط حکومت عثمانی، باعث تحکیم روابط آن با این حکومت می‌شود. از این گذشته، دولت عثمانی به عنوان امپراتوری باید از میلائی که بر عهده تونس بود، صرف‌نظر می‌کرد تا این کشور به سرمایه‌گذاری در زمینه‌های علمی، نظامی و آبادانی پردازد. (همان). هم‌چنین رک: شاذلی الفیتوري، «الأسس النفسية والاجتماعية والانتربولوجية لللغة العربية ودورها في دعم الوحدة العربية ودورها في دعم الوحدة العربية»، المستقبل العربي، ش ۵۹، ۱۹۸۴.

۳. مقایسه کنید: «به دنبال اشغال کشور، احمد السنوسی یک جنبش مقاومت سیاسی مشکل از هیئت از قشراهای مختلف مردم تشکیل داد و طی یادداشتی به الیای، با شیوه حکومت فرانسه در کشور مخالفت کرد» نیمه الاصلهانی، «تطور الحركة السياسية في منطقة المغرب العربي»، المستقبل العربي، آوریل ۱۹۸۰. هم‌چنین این انجمن به دولت آزاد فرانسه هشدار داد که ملت‌های تحت سلطه، پا به مرحله تازه‌های گذاشته‌اند و برای کسب آزادی خود مبارزه می‌کنند و اگر فرانسویان آزاد نمی‌خواهند مطالب ما را درخصوص حقایق توسعه ملت تونس در زمان اشغال پذیرند، باید چشم بصیرت خود را باز کنند و خود کفایت و لیاقت این مردم را در اداره امور خود دریابند؛ زیرا ملت‌هایی به استقلال رسیده‌اند که از نظر مدنی، فرهنگی و اکاهی نسبت به سیاست‌گذاری، بهتر از این مردم نیستند (محمد الخضر حسین، پیشین، ص ۱۴۵).

۴. محمد بن الهزج: صفحات من تاریخ تونس. ص: ۲۷۵، چاپ اول، انتشارات المغرب الاسلامي، بيروت.

۵. محمد خضر حسین، تونس و جامع الزيتونه، صص: ۱۴۲ - ۱۴۱. هم‌چنین مقایسه کنید: «الزيتونه به اتفاق انجمن علماء و انسیتو این بادیس و دانشجویان الجزایری که در الزيتونه تحصیل می‌کردند»، اقدام به تشکیل خط دفاعی در حفاظت از عرب‌گرایی و اسلام به عنوان سهل شخصیت ملی کرد. مجلة العربي، شماره ۲۷۶، نوامبر ۱۹۸۱، ص ۸۷.

۶. محمد الخضر حسين، همان، ص، ۱۴۲. همچنین مقایسه کنید: در مقابله با این اقدام، دانشگاه الزيتونه اقدام به صدور فتوای دینی مبنی بر مرتد بودن اشخاص کرد که تغیر ماهیت داده‌اند. طبق این فتوا، دفن آنها در گورستان مسلمانان ممنوع است و همین امر باعث شد فرانسویان یک گورستان برای آنها اختصاص دهند. گفتنی که تعداد مقاضیان ملیت فرانسه کاهش یافت.

۷. همان، صص، ۱۴۲ – ۱۴۳.

۸ محمد صالح عمر، مؤامره استبدال الحروف العربی بالحروف اللاتینیه فی عهد الحمایة بتونس، ص ۸۷ همچنین المستقبل العربي، شماره ۹۹ – ۸۷/۵ «توطنه جایگزینی حروف لاتین به جای حروف عربی در دوره تحت الحمایگی در تونس». همچنین مقایسه کنید: «دانشجویان الزيتونه برای مقابله با الین نقش و در واکنش به تحیر فرهنگ ملی به وسیله استعمارگران، کنفرانس زبان و ادبیات و هنر عربی را در سال ۱۹۲۱ تشکیل دادند». مجله العربية، شماره ۲۷۶، نوامبر ۱۹۸۱، ص ۸۷

فصل دوم

جامعه مدنی و سیاست بورقیه

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بورقیب^۱ موفق شد با استفاده از دو خطمتشی متمایز از نظر تاکتیکی و تاریخی، مشروعیت خود را به افکار عمومی تونس تحمیل کرد.

وی در زمان مبارزه ملی علیه اشغالگران فرانسوی، با بهره‌گیری از خطمتشی اول به طور گسترده در فعالیت‌های سیاسی شرکت کرد و اغلب به کمک خرد و هوش سرشارش، حوادث بزرگ را به نفع خود به پایان رساند؛ زیرا سیاستش این بود که باید هنگام تاریکی، همچون شمع درخشید. وی چندین بار این سیاست را اعمال کرد؛ از جمله در مقابل طرح فرانسه مبنی بر ترویج بی‌حجابی بین زنان تونس، مقاومت کرد و گفت که حجاب دینی برای زن مسلمان لازم است و بخشی از هویت عربی و اسلامی او را تشکیل می‌دهد. وی در ضربه زدن به مخالفان خود نیز مهارت خاصی داشت؛ از جمله در ترور فرحتات حشاد، عضو اول سندیکا، در روز جمعه ۵ دسامبر ۱۹۵۲ دست داشت. ترور وی به دنبال خبری که در هفته‌نامه فرانسوی پاریس، در اواخر نوامبر ۵۲ منتشر شده بود، انجام گرفت. در این خبر آمده بود: «خوانندگان این مطلب وظیفه دارند به حکم غیرت و مردانگی خود، حق این شخص را کف دستش بگذارند». بورقیب بسیار دور و حیله‌گر بود. به این ترتیب توانسته بود به همه گروه‌های ملی بقیوالند که جنگ جهانی دوم سود و زیانی برای تونس ندارد. اما خود و حزبش به محض پیروزی متفقین و شکست متحده‌نین (دول محور) طی بیانیه‌ای، فعالیت‌های آزادی‌خواهانه متحده‌نین را ستودند. در نتیجه چنین سیاستی، احزاب دیگر، از جمله حزب بای منصف، هزینه سنگینی را

تحمّل شدند و فقط حزب جدید سوسیالیست قانون اساسی، با بهره‌برداری از این اوضاع فعالیت خود را افزایش داد.

در خطمسی دوم، وی سیاست نوسازی اجباری را در پیش گرفت. هدف این سیاست، ملت سنتی بود که بارقه‌هایی از نهضت درونی در آن نمایان شده بود. بورقیبیه که خود را شخصیتی ایده‌آل، رهبری یگانه و فرمانده دو مبارزه معرفی می‌کرد، با اجرای این سیاست، می‌توانست همه عوامل وابسته به عناصر سازنده شخصیت انسان تونسی را ریشه‌کن کند و به این ترتیب، طرح قدرت فیر مازروایی خویش را تحقق بخشد.

نوسازی تونس از نیمه اول قرن بیستم شروع شده بود، زیرا در این زمان، فقهای مالکی و حنفی، فتوای مبنی بر گردش اراضی صادر کردند. همچنین «بای» برده‌داری را ممنوع کرد. خیرالدین تونسی نیز طرح کاملی ارائه کرده بود و ظاهر حداد نیز خواستار اعتبار دادن و ارزش قائل شدن برای زن به عنوان یک انسان و مشارکت او در فعالیت‌های ملی برای تحقق استقلال و توسعه کشور شده بود.

این طرح‌های نوسازی^۲ از متن جامعه برخاسته بودند و با آن ارتباط داشتند و مجریان آن نیز قصد بر هم زدن ثبات و آرامش جامعه را نداشتند و نمی‌خواستند بحرانی ایجاد کنند که بنیان پیوسته و ضعیف جامعه تحمل آن را نداشته باشد. هدف از این اقدامات، رشد جامعه از درون، با تکیه بر ویژگی‌هایی درونی بود که از قبل کمرنگ شده بود. از این رو، باید به روشنگری در آن می‌پرداختند تا بتوانند با واقعیت همراه شود و در عین حال جوهره درونی خود را، که در بردارنده گنجینه فکری و میراث فرهنگی چهارده قرن است، حفظ کنند. اما متأسفانه طرح نوگرایی بورقیبیه، با نادیده گرفتن تمام این مسائل تا حد زیادی به بازار فرهنگ و تمدن ییگانه رونق داد و آن را به نام نوسازی حکومت، بر جامعه‌ای تحمیل کرد که هم‌چنان دنبال نهضت بود. دلیل موفقیت وی نیز مربوط کردن طرح نوگرایی خویش به دولت ملی بود. به همین علت، جامعه مدنی مورد آزمایش قرار گرفت و عرصه تجارب بازاریابی پروره غربی‌سازی گزینشی حاکمانی شد که از این شیوه نوسازی بهره می‌بردند. اما توده مردم تونس که باید هم‌چون ملت‌های غربی، از برکات نوسازی و لائیسم بهره می‌گرفتند، با شکست سیاست بورقیبیه، متحمل زیان شدند. ملت‌های غربی از طریق نوسازی و لائیسم، از

ثبت امنیتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، با تحقق وحدت ملی در داخل و تحقق طرح‌هایی همچون بازار مشترک اروپا در خارج بهره‌مند شدند. حال به بررسی دلایل شکست سیاست نوسازی بورقیه و بازتاب‌های آن بر جامعه مدنی می‌پردازیم:

۱. نوگرایی به روش بورقیه

به سختی می‌توان طرح نوگرایی بورقیه را مثبت و بدون غرض فرض کرد. برخی از نزدیکان به حکومت و افراد ذی‌نفوذ معتقد بودند که بورقیه به هیچ‌یک از آرمان‌های ملت پای‌بند نبود و فقط از دستاوردهای انقلابی و اصلاح طلبانه آنها به نفع خود استفاده می‌کرد. احمد بن صالح، نخست‌وزیر سابق تونس، در بیانیه‌ای سیاسی که از سوی حزب‌ش (حزب وحدت مردمی) صادر شده بود، گفت: «همه می‌دانند که شیوه حکومت، سخترانی و دستورهای او، همگی حاکی از مردم‌فریبی و خیانت به حرکت مردم به سوی نوگرایی، کرامت و عدالت بود».^۳

گرایش برخورداری بورقیه در حکومت، موارد زیر را دربرمی‌گیرد:

الف) برخورد با آزادی فردی

هر چند بورقیه از بزرگ‌ترین مبلغان آزادی فردی در تاریخ معاصر تونس، به خصوص آزادی زن است، اما نتیجه‌ای که این دعوت به بار آورد، در سطح تبلیغاتی که برای آن شده نبود، بلکه به طبیعت آزادی برمی‌گردد؛ زیرا آزادی به خودی خود نمی‌پذیرد که تحت حمایت یا سرپرستی یا هدایت باشد و در قالب سنت نیز نمی‌گنجد و باید یک مشی و اصل باشد. در هر حال، آزادی حق شهروندان در مقابله با حکومت هاست. «... به این ترتیب، آزادی به هر مفهومی، فقط در یک نظام آزاد تحقق می‌یابد که در آن حکومت ابزار دست یک شخص نیست، بلکه وسیله‌ای است که در قالب تشکیلات قانونی و سیاسی، در اختیار کل ملت قرار می‌گیرد و هر شهروند، حق مشارکت در تعیین ساختار حکومت را دارد؛ آن هم حکومتی که طبق قوانین و ضوابط از پیش تعیین شده، به بهبود اوضاع مردم بپردازد».^۴

حکومت در تونس در اختیار شخص بورقیه، به عنوان رئیس حزب بود و این

حزب یعنی حکومت و حکومت یعنی خود بورقیبه! هادی بکوش، دبیر حزب حاکم در زمان بورقیبه و نخست وزیر بن علی، با در نظر گرفتن این مسئله، می‌گوید: «حزب، یعنی خود بورقیبه و بورقیبه یعنی حزب؛ زیرا افکار، برنامه‌ها، روش کار، سخنرانی‌ها و انتخاب‌های او، نقش اصلی را در ایجاد، توسعه و گسترش حزب ایفا می‌کرد». بورقیبه توانته بود یک پارچگی حزب را براساس خواست‌ها و روش خود به وجود آورد.^۶

به این ترتیب، آزادی از پیش شناخته شده در تونیش، مرده به دنیا آمده بود؛ از این‌رو، شهر وند تونسی طبق برنامه‌ریزی حکومتی، مجبور بود. تنی به تعییض نژادی بدهد؛ آن‌هم نه بین سیاه و سفید، بلکه بین حکومت شخص بورقیبه و همه قشرها و بخش‌های ملت!

این تعییض، به رئیس جمهور اختیارات تام از جمله ریاست جمهوری مادام‌العمر و سلطه بر همه ادارات قانون اساسی^۷ و اعضای ادارات دولتی در حزب حاکم می‌داد. در سال ۱۹۸۶ از کل ۱۲۰۰ نفر عضو حزب حاکم، ۷۳۰ نفر کارمند دولت بودند.^۷

همه این کارها در حالی انجام می‌گرفت که تونس در سال ۱۹۷۹ منتشر جهانی حقوق بشر را امضا کرده بود. این منتشر که در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ در مجمع عمومی سازمان ملل متعدد تدوین شد، در ماده دوم خود، به صراحة به برابری حقوق شهروندان تأکید می‌کند و وظایف آنها را بدون هیچ تعییضی در نزد، زنگ، ملیت، زبان، دین، عقیده سیاسی یا هر اندیشه دیگر، اصل ملیت، موقعیت اجتماعی، ثروت، تولد یا هر وضعیت دیگر بدون تفاوت بین زن و مرد، گوشتزد می‌کند. اگر چنین آزادی‌ای در تونس وجود دارد، پس شعار آزادی زن چه مفهومی می‌تواند داشته باشد؟^۸ آیا می‌توان آزادی زن را جدا از آزادی مرد دانست؟

آزادی، یک کل غیرقابل تجزیه و یک مشی کلی است، نه متن، سنت یا قرارداد. بنابراین، تصور آزاد بودن زن و در قید و بند بودن مرد در حکومت، حزب و ریاست جمهوری، اشتباه است. این ادعا، تنها خیال‌پردازی انسانی است که به حکم تقدیر، باید یا در قید و بند روحانیون ستی یا سیاست‌مداران و لائیک‌های امروزی باشد. طبیعت و خلقت زنی که با عشق به داشتن حامی و توجه، خلق شده است، دو طرف را به چنین اقداماتی تشویق کرده و به آنها قدرت انجام آن را داده است.

زن، به رغم تبلیغات فراوان، هرگز به آزادی از قید و بند و زندان دست نیافرته بلکه از زندان خانه که فقط وسیله خوش‌گذرانی مرد خودخواه بوده، به زندانی بزرگتر، یعنی جامعه متعدد منتقل شده و در آن، در لباس کنیزکان، آماده برانگیختن اشتها^{۱۰} و وسیله‌ای برای تبلیغ کالاهای مصرفی شده، یا تحت نظارت وزارت کشور، آماده برآوردن شهوت گرگ‌های گرسنه و افعی‌ها شده است.^{۱۱}

تاریخ زن تونس، به استثنای دوره روشنگری اسلامی، تاریخ طبواهر بوده و با وجود ظاهرسازی‌های طرفداران نوگرایی، نتیجه یکی بوده است. حکومت به خوبی بین این حقیقت واقف است؛ زیرا طبق آمار و ارقام، زن گرفتار جنگ‌های جنسیتی تسلیه است که حکام به وجود آورده‌اند. علاوه بر این، همسر، پسر، برادر و پدر موجبات رنج او را فراهم می‌آورند. مرد نیز، در مقایسه با زن، اسیر بود، اما به نام آزادی زن، بین آن دو جنگ راه انداخته بودند؛ در حالی که شهروند، چه زن و چه مرد، باید از انواع بهره‌کشی آزاد شود، فرصت بهره‌برداری عادلانه از ثروت ملی را داشته باشد و از قید هرگونه نگرانی رهایی یابد که امنیت را در زندگی تهدید می‌کند.^{۱۲}

نوگرایی در تونس با کشتار انسان، چه زن و چه مرد، و در نهایت، به کل جامعه پیوند خورده است؛ زیرا انسان، عنصر پویای تشکیل‌دهنده جامعه است. در جریان این نوگرایی، بحرانی در کل جامعه تونس ایجاد شده است که در نتیجه عملکرد نظام در فضایی متعفن و سرشار از شک و بی‌اعتمادی به سر می‌برد. «نقض اصول عدل و خدشه به کرامت انسان و ظلم و افتراق، از اصول اصلی نظام تونس شده است».^{۱۳}

ب) برخورد با احزاب سیاسی

پیشتر، به توضیح مفهوم مرگ انسان و مهار جامعه پس از مرگ آزادی پرداختیم. آزادی در تونس از ابتدای تولد، از بین رفت و همگان نیز این مسئله را درک کردند. با مرگ آزادی، رشته‌های پیوند تونس با گذشته گستته شد و در نتیجه اوراد صوفیانه تک‌حزبی و کهنه بورقیبه، از پای افتاد. حبیب بورقیبه معتقد بود که تنها راه وارد کردن بخشی از دموکراسی به حکومت، تبدیل آن به نظام پادشاهی است.^{۱۴}

بورقیبه برای تحقق رؤیای خود، به اقدامات سیاسی دست زد و در این راه، همه

حساسیت‌ها و کنش‌های ملی، از جمله مبارزه برای زندگی آزاد و توأم با سرفرازی را پایمال کرد. تونس در طول تاریخ خود، شاهد تجربه‌های مکرر چند‌حربی بوده است.^{۱۴}

بورقیب پس از استقلال، باید از مخالفت اصلی موجود در داخل حزب، به خصوص در ابتدای تحکیم و ثبت حکومتش، پرهیز و با تنظیم یک حزب مخالف سوسیالیست، ادعاهای اتحادیه کل کارگران تونس را باطل می‌کرد. با آغاز دهه ۵۰، خطر مخالفان برطرف شده بود و حزبی آزاد با مشارکت تمام نخبگان تازه تونس، به سرپرستی و ریاست رئیس‌جمهور محترم تأسیس شد.

رئیس‌جمهور معاونان خود را انتخاب و طبق میل خود نیز آنها را عوض می‌کرد. آنان نیز با آنکه نمایندگان جریان‌ها و اندیشه‌های مختلف بودند، کوچک‌ترین قدرتی نداشتند. می‌توان دهه ۶۰ را تحت تأثیر احمد بن صالح، دهه سوسیالیسم و دهه ۷۰ را متأثر از هادی نویره، دهه آزادی دانست؛ اما در سال ۱۹۷۴ فاصله‌ای بین این دوره به وجود آمد و نخبگان جوان آزادی‌خواه و معتقد به نظام چند‌حربی، از کادر رهبری حزب اخراج شدند و حزب قانون اساسی سوسیالیسم در خود فرو رفت و به حزبی بوروکراتیک تبدیل شد. در واقع، بورقیب علاوه بر اقداماتی که پیش از این اشاره کردیم، قانون اساسی نوبای تونس را در اختیار گرفت، تا به این ترتیب، مجبور نباشد به هیچ قدرتی حساب پس بدهد، بلکه طبق قانون اساسی، قدرت اجرایی را در اختیار داشته باشد، سیاست دولت را تعیین کند و به فکر اجرای آن نیز باشد، مجلس نمایندگان را نیز مکلف به نظارت بر توسعه و تحول آن کند، وزیران را انتخاب یا برکنار کند، حتی خود قانون وضع کند به گونه‌ای که قوانین وی بر قوانین مجلس، اولویت داشته باشد، قدرت صدور فرمان قانون داشته و در مقابل مصوبات مجلس، از حق و تو برخوردار باشد.^{۱۵}

اقدام دیگر بورقیب قطع ارتباط تونس جدید با تونسی قدیم مخصوصاً در ابعاد قومی و اسلامی آن بود، تا از شر هرگونه رقب احتمالی دارای پشتوانه مبارزه در امان باشد، و لقب فرمانده دو جبهه را نیز در انحصار خود بگیرد. بدین ترتیب، ایدئولوژی تک‌بعدی و مطلقه حکومت بورقیب با صبغه لائیسم گزینشی و دولتی کردن قوم‌گرایی، نمود یافت. هدف اصلی او نیز مشروعيت دادن به حکومتش بود تا ملت آن را به رسمیت بشناسد. حال چطور چنین امری ممکن بود؟

- بورقیه و لائیسم

می‌توان لائیسم را چنین تفسیر و خلاصه کرد: جامعه‌ای سیاسی و مدنی و برگرفته از مدرنیته و نوگرایی. آیا بورقیه توانت به این مهم دست یابد؟^{۱۶} منصف وناس، جامعه‌شناس تونسی، در مقاله‌ای با عنوان «دین و حکومت در تونس ۱۹۵۶ تا ۱۹۸۷» معتقد است که لائیسم در تونس آن زمان‌ها، دو مرحله را پشت سر گذاشت؛ در مرحله اول، با انتخاب و در مرحله دوم، با تاکتیک‌های امامه یافت. در مرحله اول که از سال ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۶ ادامه داشت درگیری بین حکومت سیاسی و ساختارهای دینی، به اوج خود رسید و نظام قانون اساسی و قانونی حکومت جدید شکل گرفت. هم‌چنین برای تمایز شدن از مشرق عربی و خودداری از درگیری با خیزش ناصری - جنبش یوسفی - اقدامات تاریخی صورت گرفت. به طور کلی این مرحله، آغاز اعلام و اجرای ایدئولوژی لائیسم بود.

اما این مرحله از پیش حساب شده، درخور ملاحظاتی است که به جوهره لائیسم و دین به عنوان اهداف اصلی مربوط می‌شود. بورقیه برعغم تعصی که به تبلیغ لائیسم و غرب‌گرایی داشت، با خطوط قرمزی دست به گریبان بود که برای اثبات مشروعتی خود، نمی‌توانست آنها را زیر پا بگذارد؛ زیرا نمی‌توان میراث فرهنگی کامل یک جامعه را نادیده گرفت و در صورت چنین عملی، فاجعه‌ای احتمالی به بار می‌آمد و مشروعيت او نیز از بین می‌رفت. هم‌چنین وی آمادگی پذیرش دموکراسی را نداشت که مستلزم انتقال قدرت است و نتیجه حتمی لائیسم به شمار می‌آید. از این رو، نتوانست دین را کنار بزند و اصولش را نادیده بگیرد.^{۱۷}

از سوی دیگر، لائیسم او منحصر به ورود بخشی از ادبیات نوگرایی شد و آمادگی جامعه برای برخی اصلاحات انسانی و اخلاقی نیز وی را در این زمینه یاری کرد. این اصلاحات بیشتر شامل حال زنانی می‌شد که به عنوان یک حقیقت موجود، در وضعیت نامناسبی به سر می‌بردند و تحت سرپرستی مردانی ظاهرًا مسلمان، اما بی‌سواند بی دین و بی ادب زندگی می‌کردند. البته بخش دیگری از این اصلاحات به زور سر نیزه و زندان و ترور اجرا شد.^{۱۸} بدین ترتیب، تنها نشان لائیسم بورقیه، از لائیسم واقعی، تأثیر پذیرفتن از آن در مسائل اخلاقی بود و نتوانست از موضع‌گیری تعدادی روشن فکر

غرببزدہ فراتر رود؛ با این تفاوت که طرح‌ها و پیشنهادهای آنها هرگز عملی نشد، اما بورقیبه توانست باور خود را تا حدودی تحمیل کند؛ هر چند این باورها نیز از همان لحظه‌های آغازین، با ظهور بیداری اسلامی، تأثیر خود را از دست دادند و اولین ضربه واقعی به بورقیبه در شب بیست و هفتم رمضان ۱۹۸۵ وارد و باعث شکست طرح واهمی او شد. در این شب، در مراسم بزرگداشت شب مبارک قدر، عده‌ای با پوشش دینی ظاهر شدند.

بورقیبه سعی داشت اسلام را دشمن دیری^{۱۷} خود معرفی کند و در جواب یکی از دوستانش که از او خواسته بود قوانین اسلام را در حکومت خود اجرا کند، گفت: «نمی‌خواهم سوار بر اسبی شوم که می‌دانم بازنده است». در واقع، بورقیبه به دو علت چنین موضعی در قبال اسلام اتخاذ کرده بود: نخست آنکه گرایش خودپستدانه و کیته‌توزانه ویژگی بارز فعالیت سیاسی او بود؛ زیرا در آن زمان، تفکر برگرفته از اسلام، شاهد رشد واقعی، چه در داخل و چه در سطح قومی و جهانی بود؛ به این ترتیب، اسلام دینی نجات‌بخش برای انسان‌ها به شمار می‌آمد و به مراسم و عبادات‌های فردی محدود نمی‌شد.

بورقیبه نیز از این حقیقت آگاه بود و می‌دانست که چگونه باید در مستند حکومت با اسلام برخورد کند. به اعتقاد من، دلیل مخالفت صریح بورقیبه با اسلام، خودخواهی و غرور او بود که قطعاً باید در مقابل عدالت اسلام^{۱۸} و فلسفه سیاسی مدنی آن می‌شکست.^{۱۹} او فلسفه سیاسی اسلام را با فلسفه سیاسی لاهوتی و الهی خود متناقض می‌دید. سیدقطب در تشریع آیاتی از سوره مائدہ در خصوص شیوه حکومت در اسلام می‌گوید: «خداآوند سبحان می‌فرماید: خدا یکی است و خدایی جز او نیست. او به تناسب خدایی خود و بندگی بندگانش، قوانین و شریعت‌هایی برای مردم وضع کرده و آنها را به عمل به این قوانین، ملزم کرده است. این قوانین الهی باید بر زمین جاری شوند و مردم نیز طبق آنها عمل کنند، و پیامبران و پس از آنها، حکام مسئول اجرای آن هستند. خداوند می‌فرماید: این امر تعارف برنمی‌دارد و استثنایی هم ندارد و ذره‌ای نمی‌توان از آن عدول کرد».^{۲۰}

دوم آنکه بورقیبه همواره بر حقیقت کار خود – که بر همگان روشن شده بود – یعنی

نماینده خارجی‌ها بودن تأکید می‌کرد. به عبارت دیگر، او دست‌پرورده استعمار بود و در آغاز استعمار رشد کرده بود. بنابراین، تمام سیاست‌های او شکست خورد و در مقابل، موفقیت کاملی در تحقق خواست‌ها و اهداف استعمار به دست آورد که استعمار، خود طی ۷۵ سال نتوانسته بود به آنها دست یابد. همگان به خاطر دارند که رئیس جمهور براساس این شعار در سال ۱۹۵۶ طبق خواست و انتظار نیروهای مرتجع استعماری و ملی، به تقسیم طبقاتی ملت و سرکوب جنبش کارگری پرداخت و در مقابل، اتحادیه کل کار تونس، اندکی پس از استقلال، با شجاعت و توضیح کامل، سیاست آزادی واقعی ملت را در پیش گرفت. این سیاست بر چند کن اصلی استوار بود: آموزش و تربیت شغلی افراد، توسعه صنعتی، بهبود اوضاع کشاورزی، حمایت از استقلال ملی با در پیش گرفتن سیاست مالی و پولی مستقل و برقراری روابط بین‌المللی براساس احترام به حاکمیت مردم تونس. همه این ارکان در چارچوب برنامه‌ریزی قومی برآمده از اهداف مردمی بود که براساس دموکراسی سازماندهی شده بودند. کفرانس جنبش کارگری در سپتامبر ۱۹۵۶ این اصول سوسیالیسم را تصویب کرد که به اتفاق آرا، بیانگر عزم ملت مغرب عربی و همانگ با خیزش جهان سوم به سوی آزادی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بود.^{۲۲}

مرحله دوم یا مرحله تاکتیک، خود به دو بخش تقسیم می‌شد:

الف) سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۷ که با تنش و درگیری بین حکومت سیاسی و ساختارهای دینی همراه بود.

ب) از سال ۱۹۷۲ شروع شد و تا پایان حکومت او ادامه داشت. در این دوره، بورقیه شروع به عقب‌نشینی از لائیسم خود کرد. گروهی در توجیه این عقب‌نشینی حکومت، گذشت زمان، سرازیر شدن اموال خلیج [فارس] و شکست سیاست همبستگی را بهانه قرار دادند؛ اما ریچارد هرایر دکمیجان معتقد است که لائیسم بورقیه، با حمله‌های متعددی، به خصوص از سوی تجار رویرو شد و همین امر پس از شکست سوسیالیسم احمد بن صالح، باعث توقف آن شد. عبداللطیف الهرماسی نیز مخالفت شدید علمای مسلمان را دلیل این امر می‌دانست. آنها باعث محو این اصطلاح از قاموس سیاسی رسمی شدند.

به هر حال، این عقب‌نشینی نشان داد که بورقیب فهمیده است نمی‌توان به طور مستقیم لائیسم را بین مسلمانان ترویج کرد. بنابراین باید از طریق اقداماتی آرام وارد عمل شود که به قول دکتر منصف وناس، در آن دین و سیاست در جداول پنهان و آشکار دائم باشند؛ به این معنا که مداخله دین در گفتمان سیاسی، فقط مداخله‌ای رقابتی است. در این حالت، دین به عنوان جهاد اکبر صرفاً در معنای توسعه، محدود می‌شود و به این ترتیب، هرگونه قرائت مخالف این قرائت، مخالفت با جوهره حقیقی و والا اسلامی است. بنابراین، رابطه بین اسلام و حکومت فقط از یک بعد، یعنی دستگاه‌های هیئت حاکمه، کارکرد دارد و هر چیزی غیر از این، تأویلی که بورقیب تنها ضامن توسعه، رستگاری و موفقیت است، توطئه‌ای برای دولت و ملت به شمار می‌آید.

در اینجاست که همان مسئله شناخته‌شده و همیشگی پیش می‌آید: چگونه می‌توان تلاش بورقیب را برای سازگاری بین دین، نوگرایی و لائیسم درک و هضم کرد؟ وی تا چه حد در این کار موفق شد؟

برخی محققان سعی می‌کنند به اقدامات و دستورالعمل‌های دنیایی اسلام بعد زمانی بدھند و در عین حال، ابایی از پذیرش مرجعیت سنت ندارند؛ زیرا معتقدند نظام‌های لائیک هنگام قانونمند شدن و تشریح قوانین فرعی و جزئی، بر یک قانون اساسی یا به اصطلاح پیمان اجتماعی تکیه می‌کنند. آنها برای خود اصول و قواعدی کلی قائل می‌شوند که هنگام درک و استنباط، به آنها تکیه می‌کنند و هنگام اختلاف نیز این اصول به عنوان قدرت برتر و مرجع بی‌طرف – نسبت به عامل زمان، مکان و خواست‌ها برای تنظیم رفتار و عملکردهای فردی و گروهی خاص و عام، معیار قضاوی و داوری به شمار می‌آیند. بدین ترتیب، جامعه به سوی همبستگی، ثبات، آرامش کامل، سعادت و رفاه... سوق می‌یابد.

بنابراین، اسلام و لائیسم، هر دو مرجعی بی‌طرفاند و هر دو در مورد اجتهاد، یعنی تطبیق این اصول عام، کلی و مطلق با حقیقت خاص، جزئی و نسبی، اتفاق نظر دارند و فقط از نظر منبع مرجعیت با هم متفاوت‌اند؛ زیرا اسلام به بی‌طرفی الهی و لائیسم به بی‌طرفی قانونی، انسانی و عقلانی معتقد است.

بر این اساس، اسلام و نوگرایی نیز متناقض نیستند و وجود یکی، دیگری را لغو

نمی‌کند؛ زیرا نوگرایی، فعالیت فکری را در جریان مداخله سیاست و دین حمایت می‌کند.^{۳۲}

اسلام اهمیت بسیاری به تفکر می‌دهد و از همان لحظه‌های آغازین دعوت، پیامبر(ص) به آن به عنوان عامل ادای وظیفه و منبع قضاوت درباره مسائل مربوط به وضعیت زمانی و مکانی خود، اهمیت فراوانی می‌داد. بنابراین، طی تاریخ اسلام، چه در مرحله رشد و شکوفایی و چه در مرحله انحطاط، به استثنای چند مورد، شاهد جدایی طبقه دانشمندان (نمایندگان مکتب‌های فکری) از سیاست‌مداران نبوده‌ایم^{۳۳}. شایان ذکر است که همواره در تاریخ اسلامی قشر مخالف از مراکز قدرت فاضلبه می‌گرفت و سعی می‌کرد از قید و بند هر تفکری جز تفکر خود، رهایی یابد.

با اطمینان می‌گوییم که این تفکر، خواهان جنگ است، زیرا باعث حاکمیت سیاست‌مداران بر دین شد. بنابراین، نه تنها با تفکر کلیسا تفاوتی ندارد، بلکه خود، عین تفکر کلیساست و ادعای خلوص نیت معنایی ندارد. «هرکس انسان بی‌گناهی را بکشد، گویا همه مردم را کشته است. هرکس او را زنده کند، گویا همه را زنده کرده است.» اما اسلام به عنوان رسالت انسانی جاودان، همواره انقلابی دائمی بر ضد وضعیتی است که اهمیتی برای انسان – که خداوند بر احترامش بیش از هر چیز دیگر تأکید کرده است – قائل نیست. بنابراین، اسلام نمی‌تواند یک نوگرایی منافقانه باشد؛ بلکه نوگرایی ای برخاسته از شناخت کامل و درک همه‌جانبه ساز و کارهای انسانی، چه در بعد تاکتیکی و چه در بعد دینامیکی است و ظاهراً با بیشتر عناصر نوگرایی به مفهوم غربی آن ارتباط برقرار می‌کند. این مفهوم در سه نکته اصلی خلاصه شده که عبارت است از:

- تولیدی که به برکت دانش، فناوری و مدیریت، کارایی را افزایش می‌دهد؛
- جایگزینی بازار و حکومت قانون به جای هرج و مرج و خشونت؛
- وجود افراد آزاد و ساخت زندگی شخصی براساس سود و اراده آزاد بدون هرگونه فشار.

بر این اساس، بورقیه کجا و نوگرایی اسلامی کجا؟! او کجا و نوگرایی غربی کجا؟! سیاست عمل‌گرای بورقیه، فقط تا آنجا از دین استقبال می‌کند که امکان تداوم و ثبات حکومتش را فراهم کند. بنابراین فقط بعد انعطاف‌پذیری دین را می‌پذیرد و در صورت

بروز هرگونه اختلاف و برخورد شدید به مخالفت با آن برمی خیزد. در چنین گرایشی، عقلانیت که ویژگی اصلی نوگرایی است از بین می‌رود و به نشانه شروع دوره تازه‌ای برای رئیس جمهور فرهیخته یعنی حبیب بورقیبه عناصر اسطوره‌شناسی بر ویرانه‌های نوگرایی که در پی نفاق نخبگان تونس از بین رفته است، نمودار می‌شود.

ایدئولوژی عقلانی، فقط یکی از ابزارهایی است که در کنار ابزار و نیروهای غیرعقلانی مثل تسلیم بی‌چون و چرا در پر ابر مفاهیم سنتی و پذیرفتن عصیت‌های قومی، به کار می‌رود. بنابراین، عجیب نیست که نخبگان ^{باشد}_{تجدد} تونس که از لائیسم افراطی فرانسه تقلید می‌کنند، به همان روش برگردند و در کنار عقل، ابزار و نیروهای غیرعقلی را نیز به کار می‌گیرند.^{۲۴}

نوگرایی بورقیبه، در سطح متوقف شد؛ زیرا به گسترش الفاظ مطنطن و تحقق برخی اصلاحاتی بسته کرد که از زمان خیرالدین تونسی، طاهر حداد و دیگران تبلیغ می‌شد و دیگر به عمق این قضیه، یعنی تربیت و هدایت انسان ضامن و مدعی نوگرایی نرسید. به عبارت دیگر، انقلاب نوگرایی باید پایگاه محکمی داشته باشد تا به مثابه زیربنایی، مسائل سطحی را از آن جدا کند، به طوری که بین آنها برتری وجود نداشته باشد. بنابراین، روند برتری به حاکمیت و سیطره مربوط می‌شود؛ زیرا دستورها و تصمیم‌ها که از بالا صادر می‌شوند، الزامی اند و بیشتر به کودتا شباهت دارند؛ با این تفاوت که گروه کوچکی از نظامیان، کودتا مورد نظر خود را اجرا و در جایگاه نخبگان، به زور امر واقع شده را تحمیل می‌کنند. اما در کودتا سمبیلیک مورد نظر، گروه محدودی از غیرنظامیان به زور گلوه و زندان، در صدد تحمیل تصورها و باورهای خود بر اکثریت مستضعف هستند.

چگونه می‌توان چنین کار تحریرآمیزی را کودتا ندانست، در حالی که اکثریت ملت، به فایده طرح ارائه شده، اعتقادی ندارد، و چگونه آن را اشغال ننماید، در حالی که افکار عمومی داخلی در مقابل آن، احساس غربت می‌کند. به هر حال، می‌توان گفت که بورقیبه طرح نوگرایی خود را در این موارد خلاصه کرده است: «کادر رهبری بورقیبه در بی ایجاد شکاف در جامعه تونس بود و موفق هم شد؛ زیرا این انقلاب مستکبرانه، زیانی کمتر از نوگرایی استعمار نداشت، به طوری که پایه‌های جامعه و هویت جمعی

تونس را در بلندمدت، دچار اختلال کرد.^{۲۰}

نوگرایی در صورت داشتن همه شرایط عینی، خود به خود به سمت لائیسم پیش می‌رود، ولی عکس این مسئله صادق نیست، حتی احتمال وقوع آن نیز در صد برابری ندارد. زیرا یکی از معانی نوگرایی، حمایت و حفاظت از فعالیت فکری در مقابل مداخله دین و سیاست است. اما لائیسم به منزله اعلان جنگ علیه کلیسا و دین، و تبلیغ پیشرفت و اعتماد مطلق به عقل است و نیز انسان را به عنوان ~~مشکل~~ هستی و علم، تنها راه حل مشکلات انسان می‌داند.^{۲۱}

ظاهرآ این تعریف، لائیسم را آن‌گونه که اعمال می‌شود، معرفی نمی‌کند.^{۲۲} بلکه متأثر از محیط عربی است که رام شده و قابل کنترل است. بنابراین، تعریف فوق تعریفی سنتی است؛ زیرا بعد انسانی و سیاسی لائیسم را که مستلزم حیات سیاسی مبتنی بر چندحزبی و رقابت سالم برای دست یافتن به قدرت است، نادیده می‌گیرد... چنان که نمی‌توان گفت لائیسم اعلان جنگ علیه ادیان یا اقدام به تصفیه حساب حتی با کسانی است که به نام دین و به بهانه دفاع از آن، چوب لای چرخ پیشگامان عصر نهضت گذاشته‌اند. در واقع، فلسفه وجودی لائیسم، ایجاد همدلی و همخوانی بین ادعا و عملکرد است و برای مثال، جلوی فعالیت اسلام‌گرایان را نمی‌گیرد، بلکه زمینه آرامش، آزادی و امنیت آنان را مانند دیگران فراهم می‌کند؛ زیرا آنها نیز انسان هستند. این امکاناتی که رایگان در اختیار آنان قرار می‌گیرد - جدا از احترام به قانون عمومی - هرگز ذره‌ای از آن برای دشمنان سنت در به اصطلاح «خانه اسلام» فراهم نمی‌شود. آیا چنان که می‌گویند، بورقیبه مرحله نوگرایی را پشت سر نهاد و به سراغ لائیسم رفت؟

پاسخ مثبت به این سؤال، به معنای مشارکت عملی در پایمال کردن افتخارهای ملت روشن‌فکری است که با کمک عقل به آنها دست یافته است؛ زیرا نوگرایی در تونس، به علت ظهور در شرایط نامناسب، ناقص به وجود آمد و لائیسم به مفهوم انسانی خود هنوز شروع نشده است. گمان می‌رود که این دو هنوز در چارچوب آشنایی و دوستی قرار دارند و بدون شک، کنش‌های ملی و اسلامی تونس، این نزدیکی و دوستی را به فال نیک می‌گیرد و آن را بی محابا به سوی نتیجه دادن سوق می‌دهد. البته در این میان، اقلیتی فرصت طلب و محافظه کار که با واپس‌گرایان دنیا هم‌پیمان بودند، برخلاف جریان عمل و

این ارتباط را نقض حقوق حکومت و حرمت خداوند قلمداد کردند، و به این بهانه خواستند با از بین بردن آزادی در تاریکی و جایگزین کردن یک تمثال با ظاهر عدالت و باطن استبداد به جای آن، کشف حقیقت را بر عموم مردم ساده‌دل دشوار کنند.

شکست کامل طرح نوگرایی، حکومت را در مقابل پایه‌های جامعه مدنی قرار داد و در نتیجه، موضوع وحدت ملی و پیشرفت جامعه، در اختیار حکومتی قرار گرفت که از ابتدا به دنبال بلعیدن جامعه و کنش‌های ملی اش بود. اما این کنش‌ها و فعالیت‌ها در پاسخ به نیازهای جامعه، که آن را به عنوان حقیقتی از مرحله اشتراکی به مرحله فعلیت آورده بود، دوباره در صحنه سیاست ظاهر شدند. از مهم‌ترین دلایل ظهرور این اندیشه‌های مخالف با گرایش‌های دولت، می‌توان به این موارد اشاره کرد:

- شکست نظام در تحقق آرمان‌های ملی

از آنجا که مشارکت نظام فقط بخش کوچکی از انتظارات جامعه را تحقق بخشید، از بهره‌برداری این مشارکت‌ها نیز بازماند. این مشارکت‌ها به خواسته‌های مادی، اجتماعی و سیاسی، و تأیید مادی یا معنوی تقسیم می‌شد و این مسئله باعث سرکوب بیش از پیش و رشد نیروهای خارج از حکومت شد.^{۲۸}

- استبداد بورقیه

عملکرد حکومت بورقیه در زمینه حقوق بشر، تونس را که در تسامح و صلح به سر می‌برد، به زمان دادگاه‌های تفتیش عقاید بازگرداند؛ به طوری که چیزی نمانده بود کشور دست‌خوش جنگ داخلی شود؛ اما فرزندان و فادران تونس که جان خود را در راه وفا و اخلاص به وطن و برای سلامت، امنیت و آرامش شهروندان بی‌دفاع فدا می‌کردند، با اندیشه خود، اجازه چنین کاری را ندادند.

استبداد بورقیه همه قشرهای ملت تونس را شامل می‌شد. از این رو، همواره عوامل متعددی به مقابله با آن برمی‌خاستند. اما همه این عوامل در حد طرح بورقیه و طرفداران آن نبود و در نتیجه، با فراهم شدن عوامل عینی آن، حوادث خود به خود سیر صعودی را می‌پیمود. اما دیری نگذشت در مقابل تضادهای موجود در ساختار

شخصیت معاصر تونس، رنگ باخت. برای توضیح این مفهوم، به سه مورد از داده‌ها و بازتاب‌های آن اشاره خواهیم کرد: آرمان‌های بورقیبیه، عملکرد دولت، حضور جامعه مدنی.

در داده اول بورقیبیه نماینده نظام مطلق^{۲۹} است. تنها او حکومت می‌کند و اطرافیانش نیز به او کمک می‌کنند که قانون اساسی را صرفاً مسئله‌ای صوری و تشریفاتی قلمداد کند؛ زیرا نظام پارلمانی کلاً مبتنی بر تشکیلات حزب سوسیالیسم قانون اساسی است، رئیس حزب، رهبرش و اعضای پارلمان، همگی نامزدهای حزب هستند و اعضای کابینه نیز از رهبران بلندپایه حزب به شمار می‌آیند. بنابراین، در صورت گستگی در نظام مراتب قانون اساسی تشکیلات حزب متشكل از اعضای قوه مقنه و مجریه، خطمشی سیاسی را تعیین می‌کنند و در اختیار پارلمان و حکومت قرار می‌دهند. علاوه بر این، دولت بیشتر در مقابل بورقیبیه مسئولیت دارد تا پارلمان، و باید پاسخ‌گو باشد. بنابراین، پارلمان فقط نقش مشورتی الزامی دارد. به عبارت دیگر، پارلمان به منزله وسیله‌ای برای اعمال فشار بر سیاست‌گذار نیست و محدوده مشارکت نیز کاملاً صوری و تشریفاتی است. از این رو، همه چیز به دولت خلاصه می‌شود که دستور کار خود را از رئیس جمهور می‌گیرد.^{۳۰}

در داده دوم، دولت بیشتر شیوه کارمند بازنشته‌ای است که کارهایی از پیش تعیین شده را انجام می‌دهد. با این حال، این‌گونه دولتها نیز می‌توانند صفات برجسته‌ای داشته باشند که مورد تأیید و خوشایند رئیس جمهور باشد. اما دیری نمی‌گذرد به محض اینکه رئیس جمهور در می‌یابد این دولت توانسته است برخی آرمان‌ها و خواسته‌های ملت را تحقق بخشد و پرده از نفاق و دوروبی رئیس جمهور بردارد، از آن رویگردان می‌شود.

در نتیجه می‌توان گفت برخی دولتها تونس، طرح‌های ملی بزرگی به شمار می‌آمدند و در خور آرزوها و رؤیاهای واقع گرایانه ملت بودند. به عبارت دیگر، این دولتها پختگی جامعه مدنی‌ای را نشان می‌دادند که ذاتاً از رشد و بالندگی، و هدایت برخوردار است و با چنین منطقی، گاهی می‌توانستند ضربه‌ای به رئیس جمهور کشون -بورقیبیه - وارد کنند؛ زیرا وی معتقد بود که ملت تونس توده‌ای از مردم پراکنده‌اند که

به قیم نیاز دارند.

همسویی عملکرد نخست وزیران بر جسته با حضور جامعه مدنی، حوادث را رقم زد که پرده از تضاد شدید بین جاه طلبی بورقیه و آرمان‌های کل ملت برداشت. هر بار که رئیس جمهور از کاری پیروز بیرون می‌آمد، توده ملت متحمل درد و رنج می‌شد و چنانچه نخست وزیران نیز از زندان نجات می‌یافتد، گرفتار تبعید می‌شدن. به همین ترتیب، پرده‌های این نمایشنامه بورقیه و نوگرایی تیکی پس از دیگری شروع می‌شد و به پایان می‌رسید. در واقع، این نوسازی، مربوط به سناریویون نه برنامه‌ها و نقشه‌ها. در اینجا به بررسی مهم‌ترین این فصول می‌پردازیم تا ویژگی‌ها و مهم‌ترین حوادث ناشی از آن را شناسایی کنیم:

اول، دهه شصت: ویژگی این دهه، سوسيالیسم احمد بن صالح بود که خواستار شروع قوم‌گرایی براساس وحدت مردمی بود؛ حال آنکه دیگران به دنبال قوم‌گرایی براساس نخبگان بودند. طرح وی، بر ضرورت استفاده همه قشرها از منابع ملی براساس مساوات و برابری تأکید می‌کرد. نتیجه افکار وی، تشکیل تعاونی‌های مردمی به منظور مبارزه با اختکار و ثروت نامشروع بود.

به نظر می‌رسد که سیاست بن صالح، دست‌کم در توجه به مردم آسیب‌دیده، با جنبش یوسفیه تقاضت چندانی ندارد. جنبش یوسفیه، به شدت تحت فشار و ستم حکومت بورقیه بود، به طوری که می‌توان این مرحله را خشن‌ترین و تنشی‌زاترین مرحله در تاریخ معاصر تونس دانست.

دوم، دهه هفتاد: این دهه در نتیجه مدیریت اقتصادی دولت هادی نویره، دوره آزادی بود. از آن زمان، مخالفت، مسئله افرادی بود که برای مدتی می‌شد آنها را به کسب درآمد و زندگی سوق داد. از اواسط این دهه، مخالفت پایگاه اجتماعی یافت و از آن‌جا که در داخل حزب امت، مجال فعالیت نداشت، رفته‌رفته به صورت وسیله‌ای سازمان یافته برای ابراز وجود، درآمد.^{۳۱} اما این آزادی خواهی، به آرزوی احمد بن صالح، که در پی اقتصاد هدایت شده بود، ضربه شدیدی وارد کرد. در بعد مثبت نیز جامعه تونس پس از نالمیدی از نظام تک‌حزبی، به نظام چند‌حزبی سیاسی روی آورد.

تحت تأثیر این دو جریان و دو بعد، حوادث ۱۹۷۸ به رهبری اتحادیه کل کار در

تونس روی داد. اتحادیه به این علت رهبری این حوادث را برعهده گرفت که در آن زمان نیرویی سازمان یافته بود، بخش‌های گستردۀ ای داشت، و رهبرانش از مشروعيت برخوردار بودند و همین امر به آنها امکان می‌داد با خواست‌های همه ملت همسو باشند. علاوه بر این، کشور به خصوص در نتیجه سیطره اقتصادی خارجی، با بحران شدیدی مواجه شده بود. آگاهی ناشی از سویالیسم و مارکسیسم نیز که بر کادر مرکزی و جهت‌دار اتحادیه حاکم بود، بر این احساس دامن می‌زد.

سوم، دهه هشتاد: این دوره حکمرانی محمد فناالی بود تا نیمه اول این دهه ادامه یافت و ویژگی این دوره نظام چندحزبی و نیز پیدایش گرایش‌های جدید بود که سعی می‌کرد پابهپای تحولات و پیشرفت‌ها پیش برود. برای مثال، خود حزب پویا شد و دوباره دروازه کادر رهبری هیئت‌های تابع حزب را به روی اندیشه‌های نو باز کرد و از آزادگان خواست به دامن حزب بازگردند. علاوه بر این، فرصت شرکت در انتخابات ۱۹۸۱ را به نامزدهای احزاب در سایه حزبی واحد داد. سومین مسئله نیز تسامح و تساهل محافظه‌کارانه بود که در نهایت باعث شد احزاب به طور رسمی اجازه فعالیت یابند. این امر در چندین مرحله روی داد: ابتدا به صورت جنبش‌ها و صدور نشریه‌ها و سپس به صورت حضور نامزدهای مخالف در انتخابات ۱۹۸۱ نمودار شد. در این انتخابات، برای جلوگیری از افشاگری حجم واقعی مخالفان، تقلب صورت گرفت. در نهایت نیز احزاب به طور رسمی اجازه فعالیت یافتد.^{۳۲}

این دهه را می‌توان دهه شورش جامعه مدنی بر جاه طلبی بورقیه نام‌گذاری کرد.

مهم‌ترین حوادث این دوره عبارت بود از:

۱. حوادث قفصه: گروهی از غیرنظمیان با حمایت نظام طرابلس غرب در استان قفصه، واقع در جنوب تونس، به این عملیات نظامی دست زدند. عناصر این عملیات، دنباله جریان یوسفی بودند که هدف‌شان طرح مجدد مسئله عرب‌گرایی و اسلام بود.^{۳۳} این حوادث، نتیجه تکیه نظام بر کارشناسان نظامی خارجی متخصص در سرکوب عملیات تروریستی و تهدید به حذف شهر از برنامه عمرانی و اسکان بود که با شکست مواجه شد.

۲. حوادث نان در سال ۱۹۸۴: این ناآرامی‌ها، از مهم‌ترین حوادث سیاسی زمان

محمد مزالی بود که در پی تصمیم دولت مبنی بر حذف یارانه از نان و مشتقات آن روی داد. اما این مسائل در میان توده مردم، در مسیر متضادی قرار گرفت. یک ماه و نیم از تصمیم ایجاد نظام چندحزبی سیاسی مشروط و محدود نگذشته بود که به دنبال تصمیم دولت مبنی بر حذف یارانه از حبوبات، قیمت نان به عنوان یکی از کالاهای اساسی مردم تونس، صدرصد افزایش یافت و از ۸۰ به ۱۷۰ ملیم رسید. بنابراین، عموم مردم در اعتراض به تصمیم دولت، به خیابان‌ها ریختند و خواستار استعفای مزالی از نخست وزیری شدند.^{۳۴} در مقابل فشار توده مردم که دهه‌انفر کشته و زندانی داده بودند و خساری بالغ بر دهها میلیارد دلار که نتیجه اختلال کامل فعالیت اقتصادی، به ویژه در استان‌های جنوبی در ۲۹ دسامبر ۱۹۸۳ تا ۱۶ ژانویه ۱۹۸۴ بود، بورقیبه بر صفحه تلویزیون حاضر شد و اعلام کرد که طرح حذف یارانه را لغو کرده است. در همان روز، تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم، به دعا و ثنا برای بورقیبه تبدیل شد و به این ترتیب، خشم و غضب به آرامش و انتقاد به عذرخواهی بدل شد و به دنبال سخنان بورقیبه، انقلاب فروکش کرد.^{۳۵}

این تبدیل و تحول عاطفی را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که تصویر ذهنی مردم از بورقیبه به عنوان مبارزی بی‌نظیر در مقابل استعمار فرانسه باعث حمایت بی‌دریغ از او شده بود. از سوی دیگر، هر سیاست‌مدار طالب قدرت باید مشروعیت خود را از بورقیبه می‌گرفت؛ زیرا رضایت وی به طور غیرمستقیم، بیانگر رضایت عموم مردم بود.^{۳۶}

آن روز ملت بی‌گناه، ساده‌دل و عاطفی، در حوادث دردناکی که بازتاب آن تا امروز باقی است، با هم هماهنگ و همسو شدند. محمد مزالی، نخست وزیر وقت، اظهار داشت: «ما سعی داشتیم صندوق وام را که به مصیبتی تبدیل شده است و فقط به نفع ثروتمندان غربی است، از بین بپریم. هدف ما بهبود اوضاع مردم و بازسازی مناطق محروم بود. پس از لغو این تصمیمات، مجبور به عقب‌نشینی شدیم، در نتیجه برای سال‌ها کشور زیر بار صندوق وام ماند و پروژه‌های فراوانی متوقف شد. همه اینها نتیجه بازی و سوءاستفاده غرب بود. من باز می‌گویم که اجرای این تصمیمات، می‌توانست منافع تونس را تأمین کند و کشور را از نفوذ غرب نجات دهد».^{۳۷}

۳. حمله اسرائیل به تونس و مقر سازمان آزادیبخش فلسطین:^{۲۸} این حمله، در شرایط ملی و قومی حساسی صورت گرفت: در سطح ملی: روابط بین دولت و اتحادیه کل کار تونس متین شد. این اتحادیه، حمله تبلیغاتی گسترده‌ای را به راه انداخت که به دنبال آن، اقداماتی برای از بین بردن استقلال سازمان کار و کنترل آن به اجرا درآمد.

همچنین احزاب مخالف در تنگنا قرار گرفتند و برای افراد ^{توکن} به تبرستان ^{و مبارزان} و روزنامه‌های آنها مشکل ایجاد شد و برخی از عناصر آنها نیز محکمه شدند. روابط دیپلماتیک لیبی با تونس نیز پس از حمله‌های تبلیغاتی واتهامات مقابل، در آستانه قطع شدن قرار گرفت.

دو هفته پیش از وقوع این حمله‌ها، یک افسر عالی رتبه، نیروی دریایی امریکا، یک شمشیر طلایی را به عنوان هدیه دوستی و حمایت، تقدیم بورقیه کرد.

در سطح قومی نیز این منطقه شاهد فعالیت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی برای تحقق طرح صلح در خاورمیانه بود. همچنین امکان اجرای مذاکره امریکا با یک هیئت عربی با حضور نماینده‌ای از سازمان آزادیبخش فلسطین، به طور تلویحی مطرح شده بود. اما روند عملیات قهرمانانه در اراضی اشغالی بالا گرفته بود.

در چنین شرایطی، صبح روز دوشنبه اول اکتبر ۱۹۸۵، رأس ساعت ۱۰ به وقت تونس، حمله «سکاکین» صورت گرفت و ۷۴ تن از تونسی‌ها و فلسطینیان به شهادت رسیدند. این تجاوز، تode مردم تونس را تکان داد و آنها به طور خودجوش در اعتراض به امریکا، اسرائیل و مرتضیان عرب به خیابان‌ها ریختند و خواستار حمایت از فلسطینیان و انقلاب آنها شدند. نوزده سازمان و انجمن صنفی و انسانی تونس، مراتب اعتراض شدید خود را طی طوماری اعلام کردند و آن را به سفارت امریکا در تونس تحويل دادند. همچنین دولت به احزاب مخالف که فعالیت علیه داشتند و اتحادیه کل کار، اجازه داد هر کدام به طور جداگانه اجلاسی برگزار کنند و به کنترل خشم تode مردم و جذب آنها پردازنند.

اما جالب اینجاست که بیانیه مخالفان، در صدد رسوا و محکوم کردن موضع دولت تونس برآمد و آن را به کمکاری متهم کرد. از این گذشته، مخالفان در بیانیه‌های خود، از

رسانه‌های گروهی و رسمی (رادیو و تلویزیون) به علت بی‌توجهی به این حادثه و عدم پوشش خبری مناسب آن، و عدم اعلام مرتكبان، تا شب انتقاد کردند.

برای اینکه در مورد تأثیر منفی این حادث بر مردم و شخصیت‌های دولتی و نیز تأثیر مثبت آن بر بورقیبه، دچار یک‌سونگری نشویم، ضروری است به دنبال دلایل دیگر بروز این حادث باشیم. هر چند از نظر مردم شخصیت فرهیخته بورقیبه می‌توانست به ظاهر سیر حادث را به نفع خود کنترل کند، اما اعتقادی که باعث ثبت و تحکیم آن می‌شد، هر بار دست کم در ضمیر ناخودآگاه مردم، دچار لغزش می‌شد. این لغزش در انفعالاتی که به دنبال این حادث بزرگ پیش آمد، نمود یافت که در این قسمت به مهم‌ترین این عوامل اشاره می‌کنیم:

۴. مداخله نظامی: بورقیبه از ابتدای حکومت خود سعی کرد ارتتش را از صحنه سیاست دور و آن را تضعیف کند؛ به طوری که تا حدود سال ۱۹۶۴، بودجه نظامی فقط یک درصد کل بودجه عمومی بود. این سیاست برای دفع خطر احتمالی ارتش بود. اما در سال ۱۹۶۴ تونس به علت ترس از همسایه عرب و مسلمان خود، یعنی الجزایر که به دنبال مدرنیزه کردن ارتش بود و نیز به علت بحرانی شدن روابط با الجزایر، به خصوص در مورد تعیین مرزها، در صدد برآمد برای دفع این خطر به دامن امریکا پناه ببرد. از این رو، بورقیبه در سال ۱۹۷۶ در ضمن برنامه بازدارندگی، اهمیت خاصی برای ارتش قائل شد. بودجه نظامی تونس در این سال به نه میلیون دینار (حدود نهمیلیون دلار) و در سال ۱۹۷۷ به صد میلیون دلار بالغ شد که این رقم علاوه بر ۱۰۰ اصل میلیون دلار کمک امریکا به تونس بود. به این ترتیب، این کشور به طور مستقیم در سطح سیاسی و نظامی، به امریکا متصل شد. در این زمینه، به وابستگی نظامیان به امریکا اشاره می‌کنیم؛ این وابستگی زمانی ایجاد شد که نسل جدیدی از فارغ‌التحصیلان آکادمی امریکا به خاک تونس پاگذاشتند و احمد بندر آنها را جایگزین نسل قدیم در کادر فرماندهی کرد. بدین ترتیب، بدون توجه به دولت، رابطه مستقیمی بین پتاگون و فرماندهی ارتش تونس به وجود آمد.^{۳۹} این رابطه در سال ۱۹۸۶ با حضور ۲۲۰ تن از افسران تونس در دوره‌های آموزشی نظامی در امریکا و موافقت با فعالیت ۱۰۰ کارشناس امریکایی در تونس، و نیز مجهر شدن ارتش تونس به ۵۴ دستگاه تانک مدل ۶۰-ام، ۱۲ فروند هواپیمای مدل اف ۵ و ۲ هواپیمای سی - ۱۳۰ به اوج خود

رسید.^{۱۰} توجه بورقیبه به توسعه ارتش، فقط برای مقابله با الجزاير نبود (اگرچه مهم‌ترین مسئله بود)، بلکه چنان‌که بعدها آشکار شد، این توسعه به منظور سرکوب مخالفان غیرنظامی نیز صورت گرفت. ارتش تونس در سال ۱۹۷۷ بر ضد اعتصاب کارگران در قصر «الهلال»، در سال ۱۹۷۸ بر ضد دانشجویان و کارگران، و سرانجام در سال ۱۹۸۴ در مقابل با مسئله نان به کار گرفته شد. چنین استفاده‌هایی از ارتش، باعث شد که ارتش بتواند هرگونه ناآرامی را با هر دامنه‌ای سرکوب کند و به این ترتیب، ثابت شد که ارتش تکیه‌گاه حقیقی نظام است.^{۱۱} فرماندهی این اعمال نیز کویگرانه عليه مردم را زین‌العابدین بن علی، مزدور قدرتمند امریکا، به عهده داشت. او با توانایی امنیتی قابل توجه خویش همیشه طرف پیروز این پیکارها بود. به همین علت، قدرتمندترین نامزد جانشینی مرد پیر و خسته‌ای شد که ۳۱ سال زرنگی و نیرنگ دیگر به کارش نمی‌آمد، و به راه حل امنیتی بر ضد مخالفان غیرنظامی توسل می‌جست. حال آیا این نوگرایی است؟ آیا این لائیسم است؟

۵. محدود کردن احزاب و سازمان‌ها: مصوبه تعدد احزاب سیاسی که اکنون در تونس اعلام شده‌است به این معنی نیست که احزابی حقیقی با ریشه‌هایی در درون ملت به وجود آمده باشند؛ چون احزابی که به تازگی مشروعیت یافته‌اند، در واقع نقشی را ایفا می‌کنند که پیشاپیش از درون چارچوب نظام سیاسی مخالف تونس - نه خارج از آن - برای آنها طراحی شده است، به طوری که این احزاب به مثابه انقلابی ایدئولوژیکی و رادیکالی، مخالف و ناقض منش اساسی حزب حاکم نیستند. بنابراین، شاهدیم که در تونس، نیروهای سیاسی وجود دارند که نه در گذشته و نه در آینده‌ای نزدیک، حق فعالیت سیاسی علنی و رسمی به آنها داده نمی‌شود؛ به ویژه با در نظر گرفتن قید و بندهای تحملی شدیدی که از تشکیل هرگونه حزب متفاوت با ساختار سیاسی حزب حاکم جلوگیری می‌کند. به این ترتیب، ملت تونس - با گروه‌ها و گرایش‌های گوناگون خود - در گفتمان سیاسی کنونی نقشی ندارد، بلکه این گفتمان، فقط به احزابی خاص محدود شده است. از این رو، مردم تونس چاره‌ای ندارند جز اینکه خود را با ابزارهای غیرقانونی مطرح کنند.^{۱۲}

برای تضعیف سازمان‌های مردمی و تسلط بر آنها، حزب حاکم در سال ۱۹۶۴

تصمیمی اتخاذ کرد که به موجب آن، رهبری سازمان‌های مردمی به انحصار حزب حاکم درمی‌آمد. این تصمیم با هدایت و خطدهی بورقیه - پدر لائیسم و مدرنیسم - در تونس اتخاذ شد. بورقیه پیش از این گفته بود: «دوره استقلال سازمان‌های ملی پایان یافته و دیگر حزب یا سازمان‌هایی مانند اتحادیه عمومی کار تونس، اتحادیه ملی کشاورزان، اتحادیه صنعت و تجارت یا اتحادیه عمومی دانشجویان تونس، نمی‌توانند به تنهایی و مستقل عمل کنند، بلکه تونسی‌های عضو این سازمان‌ها، پیش از هر چیز، ملی گرایانی در زیر سایه حزب دستور هستند»^{۴۲}
 حال نمایندگان جامعه مدنی و شخصیت‌های آن، چگونه توانستند در برابر هجوم و حشیانه حکومت پایدار بمانند؟

پیش از این از عناصر و دلایل پایداری جامعه مدنی در برابر طرح‌های استعماری سخن گفتیم، اما با روی کار آمدن بورقیه، این جامعه در معرض آشفتگی و نابودی قرار گرفت. حکومت با دسیسه مدرنیسم بر آنچه استعمار باقی گذاشته بود، از نمادهای جامعه مدنی گرفته تا نمادهای شکل‌گرفته در دوره اشغال سیطره یافت. این حکومت مساجد، موقوفه‌ها، دادگاه‌های دینی، مراکر دینی و نیز سندیکاهای احزاب، انجمن‌های خبریه و روزنامه‌ها را به تسلط خود درآورد و در جریان این رویکرد، بر اقتصاد نیز استیلا یافت. همه این مسائل، در راستای آنچه بورقیه آن جنگ با عقب‌ماندگی نامید، صورت گرفت. از آغاز مدیریت جنگ با عقب‌ماندگی، دست کم به یک دلیل حکومت از جامعه جدا شد و آن تکبر و رزی حکومتی بود که باید رنج و غم جامعه را به دوش می‌کشید و نماینده خواسته‌ها و آرمان‌های آن می‌شد تا به این ترتیب، حکومتی بر خاسته از جامعه و سابل آن باشد؛ زیرا عکس این روند، به معنای عدم انسجام و هماهنگی خواهد بود، به ویژه که بنای نسل‌ها در گرو تصمیم سیاسی یا طرحی نظام‌مند - هر اندازه محکم باشد «نیست، بلکه هویت یک نسل، در طول تاریخ بنا می‌شود یا به تعبیری بهتر، این هویت، شامل میراث فرهنگی بزرگی است. با چنین اعتقادی می‌توان ضرورت وجود مخالفان نظام را درک کرد. این تفسیر، روشن منطقی دارد و در صحنه واقعیت نیز این امر یک حقیقت است. پس از برپایی حکومت بورقیه، مخالفان اسلام‌گرا و ملی‌گرا با آن همراه شدند. با وجود این، به قدرتی حقیقی تبدیل نشدند تا

خطری در مقابل اجرای طرح و برنامه بورقیه باشند. البته این، به معنای آن نیست که نظام توانست آنها را ریشه کن کند، بلکه به ویژگی های خاص این مخالفان برمی گردد.

۶. سازگاری با انتزوا: کند بودن تحول در تونس همراه با سیاست جدید تعدد احزاب، به مخالفان امکان داد تا آرمان خود را - گرچه بدون تحقق عملی - برای دوره‌ای طولانی‌تر از آنچه سیاست تعدد احزاب اعلام شده در مصر موجب آن شده بود، زنده نگه دارند. احزاب مخالف تونسی، اندیشه خاصی را از ملی‌گرایی الهام گرفتند که این اندیشه، نقش آنها را در ایجاد پلورالیسم سیاسی (ازای خواهی، سوسیالیسم و اسلام‌گرایی) به نفع کشور و مطابق ضرورت‌های تاریخی گوناگون تعویچ می‌کند؛ هر چند دولت این کارها را در جهت خدمت به مصلحت عمومی تونس نداند. به طور خلاصه می‌توان گفت، آنچه مخالفان را دلگرم می‌کند، حرکت ملموس کشور به سوی نظام چندحرزبی، عمل به آن و در نهایت، حکمرانی دوره‌ای احزاب مختلف است.^{۴۴}

۷. سازگاری با استبداد: نظام حاکم تونس تلاش کرد آگاهی و داشت را به انحصار خود درآورد و آن را فقط در خدمت به قدرت حاکم به کار گیرد، هم‌چنان که با بخش‌ها و حرکت‌های دیگر نیز چنین برخوردي داشت، به طوری که رفته رفته مردم را به ثانخوان یگانه رهبر نظام تبدیل می‌کرد. این سیاست فاشیستی بر حرکت‌ها و مخالفان تأثیر منفی داشت؛ به گونه‌ای که مخالفان به احزاب خاصی تبدیل شدند که هیچ برنامه سیاسی و اقتصادی روشنی نداشتند و به همین علت، در طول تاریخ خود، نتوانستند از حمایت افکار عمومی برخوردار شوند.^{۴۵} در واقع، بسیار نامگی، تنها ویژگی خاص مخالفان نبود، بلکه حزب حاکم سابق، یعنی حزب سوسیالیستی دستور، نیز دارای همین ویژگی بود. یکی از رهبران حزب دستور با تأکید بر این نکته می‌گوید: دکترین نوشته شده‌ای وجود ندارد که ما آن را اجرا کنیم و به بندهای آن ملزم باشیم. ما معتقدیم که عمل قبل از دکترین است.^{۴۶} (یعنی ابتدا عمل می‌کنیم و پس از آن صاحب دکترین خاصی می‌شویم). ولی به اعتقاد من، این سخن بر وضعیت جنبش اسلامی که دکترین خود را از نص الهی می‌گیرد و آن را در فعالیت خود پیاده می‌کند، منطبق نیست. شاید همین عامل نظام تونس را بر آن داشت با تشکیل هر گونه حزب دینی مخالفت کند تا به این ترتیب، همه در امر استفاده از جامعه به عنوان آزمایشگاه تجربه‌ها، یکسان باشند.

اما شرایط واقعی موجود، بین مخالفان بورقیبه و شعارهای وی فاصله انداشت. این امر هم‌چنین نشان‌دهنده تناقض بین حرف و عمل در گفتمان بورقیبه بود.

۲. حکومت بورقیبه و حرکت‌های جدایی طلبانه

الف) حکومت بورقیبه

حکومت بورقیبه بسیاری از تلاش‌های وحدت‌طلبانه را به بهانه ایجاد الگوی ملتی که با خواسته‌ها و آرمان‌های اسلام‌گرایان و ناسیونالیست‌ها ارتباطی نداشته باشد، در خود هضم کرد. حکومت مذکور اسلام‌گرایان و ناسیونالیست‌ها را نمی‌پذیرفت و بر آن بود تا در ورای این کار، لباس دولت مدرن بپوشد. حال آیا این حکومت چنین امری را محقق کرد؟

ب) حرکت‌های وحدت‌طلبانه

از زمان فتح تونس توسط مسلمانان، یعنی اواسط قرن اول هجری، این کشور عضوی از پیکره ملتی بود که در چنان عرصه جغرافیایی وسیعی امتداد داشت که دنیای قدیم یا دنیای جدید، آن را به خود نمیده بود؛ به ویژه در صورتی که احساس عمیق وابستگی را نیز مورد توجه قرار دهیم. موضوع وابستگی اسلامی و قومی تونس تا دوره مشخصی از تاریخ چندان مطرح نبود و علت آن نیز پاییندی شدید تونس به مجموعه‌ای وسیع و گسترده بود؛^{۴۷} هرچند این تمایل با ابهام همراه باشد. با افتادن بخش‌هایی از ملت در دام استعمار، نداهای روشنگرانهای از هر سو بلند شد که نسبت به سرنوشت ملت هشدار می‌دادند و در عین حال سفارش می‌کردند که برای حفظ این پیکر نیمه‌جان باید به پا خاست.

- در سطح جهان اسلام

این توصیه نسبت به توصیه‌های دیگری که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت، از اولویت برخوردار است؛ زیرا باب عالی که در امپراتوری عثمانی نمودار است، هنوز پا بر جاست و به هر حال از طریق شخص^{۴۸} خلیفه که جایگاه تقریباً مقدسی نزد عموم مسلمانان دارد، نماینده ملت مسلمان به شمار می‌آید.^{۴۹} به همین علت، دعوت به وحدت واجبی

شرعی است^۰ و حرکت‌های مبارز و جهادی برای کسب مشروعيت، به ناچار باید موافقت و تأیید خلیفه را جلب کنند. برای توضیح بیشتر، به چند نمونه اشاره می‌کنیم: تونس نوبات: تونس اولیه که در سال ۱۹۰۸ پا گرفت، از یک سو، شاهد جنبش وهابیت (ارتجاع) به همراه دانش آموختگان فرانسه و از سوی دیگر، شاهد گروه الحاضر (منسوب به مجله الحاضر) به رهبری علی ابوشوشہ بود. این جنبش دینی و ملی، در صدد تقویت روابط تونس با جنبش جامعه اسلامی برآمده بـا آغاز جنگ جهانی اول، مهاجران دولت عثمانی را به تحرک و اداشتن تا به عـتیله ملی آنها رسیدگی کند. از نتایج این حرکت، این بود که در اکتبر ۱۹۱۴ شیخ‌الاسلام در پایتخت خلافت، با صدور فتوایی به همه مسلمانان دستور داد در کنار حکومت عثمانی، جهادی مقدس را رهبری کنند. گسترش فعالیت به پایتخت‌های اروپایی، با هدف طرح مسائل برای افکار عمومی بین‌المللی و درخواست کمک از آنها نیز از دیگر نتایج این حرکت بود. بنابراین، مسئله استعمار شمال افریقا به صحنه بین‌المللی کشانده شد.

گرایش به جامعه اسلامی: جامعه اسلامی در کنفرانس اسلامی که در آستانه سال ۱۹۱۵ تشکیل شد، تجسم یافت. در این کنفرانس، علی‌باش حانیه و عبدالعزیز الجاويش به نمایندگی از کشور تونس شرکت کردند. الجاويش در تبلور اندیشه وحدت اسلامی نقش فعالی ایفا کرد.

- در سطح جهان عرب

مسئله فعالیت‌های وحدت‌طلبانه در سطح جهان عرب، به دو گرایش مختلف مرتبط است؛ گرایش نخست را که اسلام‌گرایانه است، عبدالرحمن کواکبی (۱۸۵۴-۱۹۰۲) رهبری می‌کرد. او در کتاب ام القری که در سال ۱۳۱۶ هـ ق در مصر منتشر شد، دعوت جدیدی را مبنی بر تشکیل خلافت عربی به جای خلافت عثمانی مطرح کرد. هم‌چنین او در صلاحیت سلاطین عثمانی، برای احراز منصب خلیفه مسلمین شک کرد و توضیح داد که در کتاب‌های فقهی اسلام داشتن اصل و نسب قریش از شروط خلافت است. بر پایه یکی از روایات، خلافت اسلامی براساس امتیازدهی آخرین خلیفه عباسی در قاهره به سلطان سلیمان اول، به عثمانی‌ها منتقل شد. عبدالرحمن کواکبی با رد این روایت گفت

که این روایت به یک دلیل محکم تاریخی، مستند نیست و اگر هم امتیازی در کار بوده، در شرایطی خاص و به اجبار صورت گرفته است؛ چون این امتیازدهی پس از اشغال مصر در سال ۱۹۱۷ م اتفاق افتاده و سلطان سلیمان اول عامل آن بوده است. به این ترتیب، کواکبی خواستار حق اعراب در خلافت شد و آنها را به شورش بر ضد ترک‌ها دعوت کرد.^{۵۱}

گرایش دوم گرایشی عربی - انگلیسی است که ما از میان نامه‌هایی که پس از سال ۱۹۱۴ بین شریف حسین و هنری مکماهون رسیده بدل شد، به آن پی بردیم. در این نامه‌ها، شریف حسین از مکماهون خواسته بود هنگام به رسمیت شناختن تونس، آن را کشوری تحت حاکمیت یک خلیفه عربی بداند. پاسخ این درخواست میان نامه‌های مبادله شده بین آن دو، بین سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ آمده است. طی این نامه‌ها بریتانیا متعهد شد استقلال عرب از امپراتوری عثمانی را پذیرد و از آن حمایت کند. اما تونسی‌ها به این توصیه‌ها توجه نکردند و آن را اقدامی برای متلاشی کردن پیکره ملت دانستند، به خصوص در شرایطی که این ملت نیازمند وحدت در صفوغ خود بود. با وجود این، باور اعراب مبنی بر حفظ یکپارچگی ملت تحت حکومت عثمانی، یا عقب‌نشینی عثمانی‌ها در مقابل انقلاب حجاز (۱۹۱۶)، کم‌رنگ شد. در این واقعه، بسیاری از مهاجران حامی امپراتوری عثمانی، از مکه بیرون رانده شدند و در همان حال، علی‌باش حانیه در حالی که خواستار خودمختاری بود، مسئله بین تونس و الجزایر را مطرح کرد. جنبش ملی گرایی این گونه از مرحله دعوت اسلامی (یعنی دعوت به وحدت مسلمانان، چه ترک و چه عرب) گذر کرد و وارد مرحله دعوت منطقه‌ای و قومی شد.^{۵۲}

ج) حرکت‌های جدایی طلبانه

حبيب بورقيبه از بزرگ‌ترین طرفداران این گرایش به شمار می‌آمد و همین مسئله باعث شکاف جنبش ملی گرایی شد. بسیاری از رهبران این جنبش به علت خودداری از حرکت در مسیر بورقيبه، قربانی شدند. از این رو، می‌توان برنامه سیاسی بورقيبه را از یکسو برای دوستانش در مبارزه ملی مأیوس‌کننده دانست و از سوی دیگر، آن را حریم‌ای برای تحمیل اراده فردی بر اراده جمعی ارزیابی کرد. برای بورقيبه، وحدت اسلامی یا وحدت قومی

معنایی نداشت، بلکه او فقط خواستار وحدت ملی بود. مخالفت او با ادغام شدن با هر طرف دیگری نیز بر همین تفکر برمی‌گشت. این سیاست بورقیبه فقط با برداشت‌های غربی از ملی‌گرایی – که او آن را مرجع خود قرار داده بود – منطبق است. با این حال، سیاست بورقیبه، به علت پرهیز از درگیری‌های عقیدتی بین ملت قرآنی و ملت لاهوتی، به سود تشکیل ملت هماهنگ با قانون، پذیرفتی است: زیرا وطن برای رویه‌رو شدن با عقب‌ماندگی، فقر و بی‌سودا، نیازمند وحدت در صفوای داخلی است.

اینکه آیا بورقیبه در این خطمشی موفق بوده است یا نه چیزی است بلکه در ادامه به آن می‌پردازیم و برای بیان آن، از روشی مقایسه‌ای استفاده می‌کیم که بر سه محور متکی است: محور اصلی: معنای اصطلاح وحدت ملی در مکتبی که بورقیبه از آن خط می‌گرفت؛ محور دوم: نوع به کار گیری این اصطلاح از سوی بورقیبه؛ محور سوم: اصطلاح پس از آنکه از سوی بورقیبه مورد عمل واقع شد.

- برخورد با اندیشه حکومت

طبق فلسفه قانون و سیاست، جامعه، اندیشه حکومت و قدرت سیاسی، با هم مرتبطاند و تلازم محکمی دارند. هیچ جامعه متمدنی بدون قانون به استحکام و سازمان دھی نمی‌رسد. از این رو، هر جامعه دارای نظامی است که بر انواع مختلف فعالیت‌های افراد آن سیطره دارد و آنها را به سمت تلاشی رهنماست که برایند شان هر جمعی است. بنابراین، هر نظام سیاسی، مستلزم مجموعه‌ای سیاسی است که آن را سازمان دھی و اصول مستحکم کننده آن را روشن کند. از طرفی، به طور طبیعی در درون مجموعه سیاسی، بین طبقه حاکم و محکوم تفرقه می‌افتد. طبقه حاکم حکومت را به دست می‌گیرد و مطابق اهداف و برنامه‌های مشخص شده حرکت می‌کند. در صورت درست و سالم بودن این اهداف و برنامه‌های ترسیمی، نظام قدرتمند می‌شود و منزلت می‌یابد. ولی اگر این اهداف و برنامه‌ها نادرست و فاسد باشند، رشد و پیشرفت نظام کند می‌شود و سرانجام شکست خواهد خورد. اما طبقه محکوم، همان مجموعه مردم‌اند که طبقه حاکم را انتخاب و بر اعمال آن نظارت می‌کنند. از این رو، رابطه بین این دو طبقه، همان چیزی است که شکل نظام سیاسی و قانونی هر کشور را مشخص می‌کند.^{۵۳}

حال فلسفه حکومت بورقیبه در کجا قرار دارد؟ در صفحه‌های پیشین، به شرح روش حکومتی بورقیبه پرداختم. این روش حکومتی باعث ایجاد شکاف بین بورقیبه و مفاهیم فقهی و قانونی پذیرفته شده، می‌شود؛ به همین دلیل، از نظر یک محقق، بورقیبه بنیان‌گذار یک حکومت نیست، بلکه او فقط مؤسس نوعی ایتاتیسم (Etatisme) به شمار می‌آید. ایتاتیسم یک تئوری سیاسی استعماری است که از حکومت یک خدا می‌سازد و آن را به موجودیتی مطلق تبدیل می‌کند که مافوق اشخاص، احزاب و دولت‌هاست. طبق این تئوری، همه مسئولیت‌های اجتماعی زیر نظر حکومت قرار دارد. هم‌چنین این تئوری به هیچ‌گونه حیات مستقل فردی و اجتماعی در خارج از چارچوب حکومت قائل نیست. در چنین حالتی، مناسبات و روابط افراد و گروه‌های نه تنها به صورت زنجیروار نیست، بلکه این مناسبات، خارج از نظارت و اشراف حکومت، هیچ‌گونه موجودیت مستقلی از خود ندارد. در این باره، بنیتو موسولینی، رهبر فاشیست ایتالیا، در سخنرانی سال ۱۹۶۲ خود، این تئوری را چنین خلاصه کرد: «همه چیز در حیطه حکومت است و چیزی خارج از حیطه تسلط حکومت و ضد آن وجود ندارد». از این جمله مشهور، نوعی کلی‌نگری استنباط می‌شود که این کلی‌نگری از برجسته‌ترین اشکال آن بود.^۴

برای ایتاتیسم بورقیبه، مشابه دیگری نیز وجود دارد و آن، نوعی نظام است که برخی محققان در مورد آن چنین گفتند: مرکزیت، تسلط و خلاصه شدن وجود جامعه در بافت‌های حکومت، به گونه‌ای که سخن گفتن از موجودیت خارج از حیطه تسلط حکومت، دشوار باشد و این، حالتی از یکپارچگی مطلق است که در نتیجه آن، تنها هیئت و شناسنامه جامعه، خود حکومت خواهد بود. مدیر حزب بورقیبه در پاسخ به این سؤال که آیا حزب، همان بورقیبه و بورقیبه، همان حزب است، گفت: «اینکه اندیشه‌ها، طرح‌ها، روش کار، سخنرانی‌ها و تصمیم‌های بورقیبه، در پیدایش، تحول و گسترش این حزب نقشی اساسی داشته، امر درستی است. بورقیبه براساس آنچه ما آن را بورقیبه می‌نامیم، توانست در این حزب وحدت ایجاد کند». ^۵ در مقام مقایسه آیا مقصود مدیر حزب بورقیبه، تأکید بر این مسئله نبود که رهبر او (بورقیبه) در حزب، حزب در حکومت و حکومت در کل جامعه خلاصه شده است؟

- برخورد با اندیشه امت^{۵۶}

اندیشه امت نزد بورقیبه، بر فرضیه‌ای استوار است که بسیاری اوقات هنگام انتقاد از جامعه تونس، از آن سخن می‌گفت: «جامعه ما دچار تباہی و پراکنده‌گی شده است و مرجع و منبع خاصی را دنبال نمی‌کند؛ زیرا مردم تونس با هم اتحاد ندارند.»^{۵۷} بورقیبه با چنین اعتقادی، پیش از پیدایش دولت، لزوماً باید کاری می‌کرد که همان بروای کردن یک امت بود؛ زیرا حکومت در مقایسه با امت، مرحله پیشرفته‌تری محسوب می‌شود، چون شاخصی که امت و حکومت را از هم جدا می‌کند، قدرت سیاسی است.^{۵۸} امت مجموعه افرادی هستند که در منطقه‌ای معین ساکن شده‌اند و تمایل مشترک به همزیستی، آنها را گرد هم آورده است. به عبارت دیگر، امت و کشور در دو عنصر مردم و منطقه اشتراک دارند و تنها تفاوت‌شان عنصر «قدرت سیاسی» است که رکن اصلی محسوب می‌شود.

هدف هر امتی، تشکیل یک حکومت مستقل است. در مسیر تحقق این هدف، گاهی امت موفق به ایجاد حکومت واحد می‌شود، گاهی در داخل یک امت، چند حکومت تشکیل می‌شود و گاهی نیز بخشی از یک امت وارد امت دیگر می‌شود و از آن دو یک حکومت شکل می‌گیرد. هم‌چنین گاهی یک امت در بین چند حکومت پخش و فقط پس از گذشت مدت زمانی طولانی، موفق به ایجاد حکومت مستقل می‌شود.^{۵۹}

مخالفت بورقیبه با حضور قانونی امت به دو علت بوده است: نخست، سرکوب مخالفان خود، از داعیان وحدت اسلامی گرفته تا مبلغان ناسیونالیسم عربی؛ دوم، بهره‌گیری از خلاصه ایجادشده بر اثر عدم حضور امت برای حرکت در مسیر تأسیس امتی که به درخواست مشروع شناختن حکومتش پاسخ مثبت دهد. از این رو، مفهوم امت نزد بورقیبه، مفهوم متناقضی است. او به رغم داشتن آزادمنشی، تجزیه و انفراد را می‌پذیرد و معتقد است که مفهوم امت با وجود شمول، گسترده‌گی و کلی بودن، گاهی می‌تواند خلاصه و فشرده شود و در یک فرد مستقل و بینای از غیر نمودار گردد.^{۶۰} دو طرف این تناقض از این قرار است: طرف اول تناقض آنکه بورقیبه فردی مساوی با امت است، زیرا همه چیز در شخص او خلاصه می‌شود. اما طرف دوم تناقض، وجود امت است که از طریق گفتمان سیاسی، او را مخاطب قرار می‌دهد. برخی این سؤال را مطرح می‌کنند که چگونه می‌توان این مسئله را ارزیابی کرد که بورقیبه یک بار حضور امت را نفی می‌کند و

بار دیگر آن را می‌پذیرد؟ در حقیقت این امر، روش تاکتیکی بورقیبه است. نفی امت، به معنای نفی وجودی امت نیست، بلکه او صرفاً برای خالی کردن زیر پای مخالفان قدرتمندش که مشروعیت خود را از عمق امت می‌گرفتند، این کار را انجام می‌داد. از سوی دیگر، او با این کار به شهروندان تونسی اعلام می‌کرد که آنها سست و ضعیف‌اند. اما پذیرش حقیقت امت از سوی بورقیبه، دست‌کم به دو چیز بر می‌گردد: اول اینکه قطعی بودن وجود گفتمان، وجود متكلّم (نظام) و مخاطب (شهروند) را اقتضا می‌کند؛ دیگر اینکه بورقیبه به منظور اجرای برخی از برنامه‌های خود توسط نخبگان، به ناچار باید آنها را به خود نزدیک می‌کرد. بورقیبه با این سیاست، این خشی کردن مخالفان خود، موفق عمل می‌کرد و در نتیجه، صحنه ملی در مقابل او خالی می‌شد تا او بتواند انسان تونسی را براساس الگوی خاص خود بسازد و بر پایه آن به سرعت برای حکمرانی خود، پشتونه‌ای شرعی بیابد و ادامه نفوذ خود را در آینده تضمین کند. بورقیبه با این برنامه می‌توانست در و پنجره‌ها را به روی هر صدای مخالفی بیندد.

- برخورد با اندیشه قوم‌گرایی (ناسیونالیسم)

در معنای سیاسی، مفهوم قوم‌گرایی از لحاظ وابسته بودن به یک ملت معین، با مفهوم ملت مرتبط است. در واقع، ملت به مجموعه مردمی گفته می‌شود که هویت سیاسی خاصی دارند و پیوندهای منطقی، احساسی و روانی متعددی آنها را گرد هم آورده است. این پیوندها که مسائلی مانند زبان، عقیده، منفعت، تاریخ و تمدن را دربر می‌گیرد، در بین مردمان مختلف، متفاوت است. در جهان سوم، قوم‌گرایی به انقلابی برای کرامت و نهضتی تمدنی، و نیز به محركی برای آزادی خواهی تبدیل شده است. هم‌چنین یکی از عوامل مقاومت در برابر استعمار، عقب‌ماندگی و استعمار بر جای مانده در مستعمره‌های سابق همین قوم‌گرایی است.^{۶۰} به این ترتیب، می‌بینیم که مبارزه آزادی خواهانه قومی با مبارزه اجتماعی پیشرو متحد شده است. هر آنچه بر ملت منطبق است، بر قوم‌گرایی نیز منطبق است؛ با این تفاوت که قوم‌گرایی رسالت آزادی خواهی از بند استعمار و عقب‌ماندگی، و حرکت به سوی رشد و شکوفایی را به دوش می‌کشد. حال باید پرسید آیا بورقیبه در این راه موفق بوده است؟ چگونه ممکن است رشدی حقیقی در ملتی آغاز شود که از ریشه‌های خود جدا شده

است؟ به خصوص با در نظر گرفتن این امر که یک طرح توسعه، علاوه بر در نظر گرفتن ویژگی‌های طبیعی و جغرافیایی، باید به خصوصیات فرهنگی و عقیدتی ملت‌ها نیز توجه کند. اما قوم‌گرایی بورقیبه بر اثر گذار از موجودیت ملت، از طریق بازسازی مفهوم قوم‌گرایی مطابق رویکرد فلسفی خاص خود، تا اندازه‌ای در گمراهی جست‌وجوی مشروعيت سقوط کرد. از این رو، بورقیبه چیزی از وعده قوم‌گرایی را به انجام نرساند. عبدالقادر الهرماسی، جامعه‌شناس تونسی، در کتاب خود به نام *الدولۃ والامۃ والنظام* با تأکید بر این مسئله می‌گوید: «پس از جنگ جهانی دوم، حکومت ملت‌ها به حکومتی با گرایش قومی تبدیل شد که ظهور این پدیده با چندگانه بودن دستگاه‌های کشورهای عربی و نیز گسترده‌گی تلاش‌های انجام شده برای کسب مشروعيت، در ارتباط است؛ البته این امر، در پیدایش فرهنگ‌های ملی با ویژگی منطقه‌ای، مؤثر واقع شد. همچنان حکومت در این تلاش خود بر عدم تکیه بر مشروعيت، چه قانونی و چه مردمی، تأکید دارد». طبق نظر الهرماسی، در چنین شکلی از حکومت، هیچ امیدی به مبتلور شدن رؤیاهای قوم‌گرایانه وجود ندارد. بنابراین، مطابق برداشت بورقیبه، قوم‌گرایی به تمرکز بر قسمت محدودی از زمین - تونس - متهی می‌شود. با این سیاست، قوم‌گرایی با مفهومی که در آن توافق شد، از معنای اصلی خود جدا و به چیزی مبدل شد که از آن جز معنای ملی‌گرایی برداشت نمی‌شد. با در نظر گرفتن این عوامل، می‌بینیم بورقیبه موفق شد ملت را در فرد و قوم‌گرایی را در اقلیمی خاص به عنوان واحدی مستقل و بخوردار از مصونیت، خلاصه کند. در چنین حالتی، چیزی خارج از وطن موجودیت ندارد و نیز چیزی خارج از شخص رئیس جمهور وجود ندارد. از این رو، چیزی خارج از حیطه حکومت نیز وجود نخواهد داشت، چون رئیس جمهور در واقع، همان حکومت است و حکومت همان شخص رئیس جمهور! با این توصیف، آیا بورقیبه بنیان‌گذار یک حکومت ملی‌گرای مدرن براساس اصول لائیسم است یا احیاکننده یک قوم‌گرایی دولتی که مشروعيت خود را از عالم اساطیر یا از مثل افلاطونی می‌گیرد؟

۳. افق‌های جامعه مدنی؛ راه‌های اجباری

بورقیبه بر آن بود تا با در اختیار گرفتن همه چیز و خلاصه کردن تمام نهادهای قانونی و

ملی در خود، همه طبقات جامعه مدنی را از میان بردارد تا به این ترتیب، حیات سیاسی خارج از اراده حکومت، یک رؤیا و سراب به نظر برسد. به عبارت دیگر، حیات سیاسی خارج از تمایل حکومت، جرمی بود که قانون آن را به عنوان خیانت بزرگ و نقض امنیت حکومت، مجازات می‌کرد؛ اما جریان‌ها مطابق خواسته دشمن ملت نبود. مردم از اینکه شکاری سهل الوصول باشند، ابا داشتند و به همین علت، در کمین فرصتی بودند تا از آن سلطه فرآگیر بگریزند. این امر به دو روش دموکراسی^{۱۰} و راههای اجباری صورت پذیرفت.

الف) دموکراسی

به رغم آشکار شدن وجهه دروغین دموکراسی حکومتی که در اختیار یک شخص و یک حزب بود، احزاب مخالف، با وجود گرایش‌های مختلف فکری، در همه مناسبت‌های ظاهری و صوری اعلام شده از سوی نظام، حضور می‌یافتد؛ از جمله در طرح تعديل برنامه‌های سیاسی احزاب در راستای قانون احزاب^{۱۱} که نظام آن را به روش خاص خود تفسیر می‌کرد و نیز ورود به بازی انتخاباتی بدون ضمانت که به منظور جلوگیری از خطر ناشی از عدم مشارکت این احزاب در آن صورت پذیرفت. اما همه دانستند که بورقیه برای وارد کردن کشور به یک فضای چندحزبی حقیقی، ناتوان است. به همین علت، مسئله انتظار مرگ رئیس جمهور و آمدن جانشینی که بتواند آرمان‌های ملی را محقق سازد، بر تفکر مردم تونس سایه افکند. این تفکر، علاوه بر جامعه مدنی، مهم‌ترین اندیشه اکثر محافل سیاسی بود؛ البته به جز اقدامات نادری که رنگ نظامی داشت و هدف از آن نجات کشور از تسلط بورقیه و حزب او بود. شرایط سخت و نامتناسب با حیات دموکراسی، سبب ظهور این نوع از تندروی فکری بود که جامعه تونس آن را نمی‌پستدید و به آن تمایلی نداشت.

ب) راههای اجباری

در باور بسیاری از گروه‌ها امکان تحقق اصلاحات حقیقی در کشور غیرممکن می‌نمود. در مقابل لجاجت حزب حاکم در اعمال سلطه و چیره شدن بر کل مردم و نیز در مقابل تسليم شدن نظام در برابر دخالت ییگانه در بیشتر مسائل سرنوشت‌ساز کشور، عده‌ای به

این باور رسیدند که کشور دچار بحرانی واقعی شده است و تفکر جدی در مورد چگونگی خروج از این بحران را ضروری دانستند. ولی هدف این افراد متفاوت بود. برخی از آنها حفظ منافع و امتیازهای شخصی و حزبی و گاهی بیگانه را در نظر داشتند و هدف برخی دیگر، به اقتضای وظیفه ملی و اسلامی‌یشان، نجات کشور از وضعیت مصیبت‌بارش بود.

- گروه‌های منفعت‌طلب و فردگرا

برخی از گروه‌های متفاوت با یکدیگر که احتمالاً رابطه‌ای نیز بین آنها وجود داشت، نماینده این گرایش بودند. در این زمینه به اختصار، فقط به نیمه دوم دهه ۸۰ پردازیم. هنگام تحلیل و بررسی به طور ضمنی به دلایل انتخاب نیمه دوم دهه ۸۰ اشاره خواهیم کرد، ولی شاید مهم‌ترین دلیل، دولت و قانون اساسی باشد. از آغاز دهه ۷۰، برخی چهره‌های برجسته سیاسی بر سر مسئله جانشینی بورقیه، وارد میدان رقابت شدند. این رقابت در مقابل ضعف بورقیه در عملکرد سیاسی‌اش، عمق بیشتری یافت. در اواسط دهه ۸۰، این رقابت بین محمد مزالی و حبیب عاشور محدود شد. مزالی که در آن هنگام نخست وزیر بود براساس قانون اساسی تونس، می‌توانست پس از مرگ رئیس جمهور، جانشین او شود؛ حبیب عاشور^{۶۶} نیز که رهبری جنبش کارگری را به عهده داشت، با بهره‌برداری از بحران اقتصادی کشور قادر بود بر مستند حکومت، بنشیند. اما هر دو نفر پس از مدتی، در حصار قرار گرفتند و سپس در کنفرانس دوازدهم حزب حاکم، جناح مزالی حذف شد. در آن زمان، مثلث منصور الصغیری، زین العابدین بن علی و سعید ساسی در مقابل مزالی قرار داشت. به همین ترتیب، حبیب عاشور نیز به اتهام انحراف از مسیر و دست داشتن در پدید آوردن یک جنبش کارگری جدید به عنوان جانشین جنبش قانونی، از میان برداشته شد. این اقدام برای دفع یک خطر احتمالی یا شاید قطعی، انجام گرفت. اما در این بین، بن علی به خاطر اثبات فرمابرداری و وفاداری بی‌قید و شرط خود به بورقیه در جریان مأموریت‌هایی که به او واگذار می‌شد و نیز به دلیل مهارت فراوانش در سرکوب و مقابله، اعتماد بورقیه را به خود جذب کرد، از این رو، بورقیه چاره‌ای جز گماردن وی در مرکز جانشینی قریب الوقوع خود نیافت. به این ترتیب، بن علی از طریق

آنچه کودتای سفید یا قانونی نامیده شد، در کمتر از دو ماه پس از به دست گرفتن مقام نخست وزیری، توانست جانشین بورقیبه شود. از علل به قدرت رسیدن سریع ژنرال بن علی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تأثید بورقیبه: بورقیبه خود را پدر یک برنامه فرهنگی و بنیان‌گذار مدرنیسم در تونس می‌دانست و به علت همین ادعا بیش از چند جا ضربه‌های محکمی را به ویژه از سوی جریان اسلام‌گرا، متهم شد. بورقیبه به دلیل تجربه شکست در زندگی، بسیار نگران و آشفته بود. به اعتقاد او، اگر جریان به همین شکل ادامه می‌یافتد، آرزوهای آینده‌اش محکوم به نابودی و فنا بود. به همین علت، جست و جوی مرد مأموریت‌های سخت و کسی که قادر به معجزه کردن باشد، ضروری می‌نمود؛ زیرا برنامه بورقیبه نیازمند معجزه‌ای بود که آن را از خطر مهاجمان اصول‌گران نجات دهد. بدین ترتیب، مرد شماره یک امنیت تونس، ژنرال بن علی، به جانشینی بورقیبه برگزیده شد. بن علی از مقام امنیتی به وزارت کشور، سپس به نخست وزیری و پس از آن به ریاست جمهوری ارتقا یافت. جالب آنکه همه این تغییر پست‌ها، در زمان کوتاهی انجام گرفت. ما این سخن را با تلگرافی که بورقیبه به مناسب پنجمین سال به قدرت رسیدن بن علی برای او فرستاد، مورد تأکید قرار می‌دهیم. بورقیبه که در این تلگراف بن علی را فرزند خود خطاب کرده بود، گفت: «بسیار خرسندم که خالصانه‌ترین تبریک‌ها و پاک‌ترین آرزوهای خود را به مناسبت بزرگ‌داشت پنجمین سالگرد هفتم نوامبر به شما ابراز دارم. در این روزها تونس از امنیت، ثبات و رفاه برخوردار است و با رهبری حکیمانه شما، در مسیر ساختن حال و آینده خود بر پایه اصول درست و صحیح، تلاش می‌کند».^۳

حمایت امریکا:^۴ با آمدن نسل جدید دانش‌آموختگان آکادمی امریکایی به جای نسل قدیم، پتاگون دور از چشم دولت، رابطه‌ای مستقیم با رهبر ارتش تونس برقرار کرد. امریکا در تصمیم‌گیری‌های سیاسی تونس سهیم شد؛ به ویژه پس از آنکه بورقیبه در مقابل خطری که از سوی الجزاير و لیبی او را تهدید می‌کرد، خواستار حمایت امریکا از خود شد. امریکا در حقیقت، تنها برای چنین هدفی در تونس حضور نیافت؛ دلیل اصلی تأمین آینده منافعش بود. کیسینجر در این باره تأکید می‌کند: «هدف مشخص کشورم، رهایی یافتن از جریان ویرانگر ناسیونالیسم عربی است که اکنون در وجود شخص رهبر

لیبی نمودار است.^{۶۵} در همان سال، در مقابل بحرانی شدن اوضاع سیاسی و اقتصادی در نتیجه نزاع بین سودجویان مالی و جنبش کارگری و نیز در برای برناres تارضایی خانواده سیاسی تونس که حاکی از مخالفت با اوضاع نابسامان کشور بود، ایالات متحده به کودتاگی تهدید کرد که به دنبال آن کسی جز بورقیه بر مستند حکومت باقی نمی‌ماند. پیش از این تهدید، دیدار بورقیه از ایالات متحده به همگان فهماند که این سفر، هشداری به همه کسانی است که در داخل کشورند یا در خارج به سر می‌برند که سر جای خود بشینند و از مرازهای جغروایی خود تجاوز نکنند.

در همان هنگام، لیبی از طریق بیانیه‌ای که از سوی کمیته مردمی دفتر تماس خارجی صادر شد، نسبت به این سفر اعتراض کرد. لیبی در این بیانیه از ملت و ارتش تونس دعوت کرد تا بیدار باشند و از توطنه‌های مهلهک امریکا، به دنبال قطع روابط برادرانه بین لیبی و تونس حذر کنند. هم‌چنین این کمیته دیدار بورقیه از امریکا را به مثابه هم‌یمان شدن او با امریکا و در ضدیت با لیبی دانست.^{۶۶} امریکا علاوه بر اعلام دخالت مستقیم خود برای حمایت از دست‌نشانده‌هاش در مقابل هرگونه خطر داخلی و خارجی، اراده‌اش را در حمایت از منافع خود و دوستان غربی‌اش پنهان نمی‌کرد. افزون بر این، درگیری‌ها به ویژه در سال ۱۹۸۷، بین حکومت و جنبش اسلامی بالا گرفت. برخی تحلیلگران مسائل داخلی تونس، این درگیری‌ها را شبیه تیری می‌دانستند که هر لحظه امکان داشت از کمان رها شود. در یک بیانیه سیاسی امریکایی در مورد اوضاع تونس و آنچه امریکایی‌ها باید به آن اقدام کنند، آمده بود: «شرایط متغیر دیپلماتیک، سیاسی و اقتصادی تونس، کنگره و دولت امریکا را وادار می‌کند که در سیاست‌های کنونی خود تجدید نظر کنند». این بیانیه در ادامه افزود: «تونس از بنادر، فرودگاه‌ها و تسهیلات دیگری نیز برخوردار است که می‌تواند برای عملیات‌های امریکا و ناتو مفید واقع شود. از مهم‌ترین برنامه‌های اضطراری امریکا، محروم کردن شوروی از این پشتونه‌های تونس است؛ زیرا بر سر کار آمدن حکومت تونسی متأثر از قدرت شوروی یا سایر نیروهای دشمن، می‌تواند تهدید خطرناکی برای امریکا و غرب باشد».^{۶۷} بنابراین مسائل، به نظر می‌رسد که نمی‌توان موضع صریح امریکا را در نشان دادن طمع برای بلعیدن کشور تونس، از کودتاگی ژنرال بن علی (مرد اطلاعاتی امریکا) جدا دانست؛ آن

هم یک روز پیش از طرح نجاتی که یک گروه نظامی و انتظامی، ضمن یک برنامه نجات ملی و تحت پوششی اسلامی، در صدد انجام آن بود.

به همین علت، کودتای بن علی بر ضد حکومت نبود، بلکه علیه اراده مردمی بود که از سیاست دور رویی و سوءاستفاده بیزار بودند. این کودتا صرفاً حرکتی برای سازماندهی مجدد خانه و اصلاح دکور آن بود، تا با مقتضیات رفاهی جدید هماهنگ شود.^{۶۶}

از این رو می‌توان گفت که سیاست طرد و ممنوعی کردن همچنان ادامه دارد، منافع راهبردی و حیاتی غرب مانند دوره زمامداری بورقیه تقویت‌می‌شود و آنچه بورقیه نبخشید، اکنون بن علی می‌بخشد.^{۶۷} بنابراین، بورقیه و بن علی دو روی یک سکه‌اند؛ هر چند این سکه فاقد پشتوانه مردمی است.

- جنبش‌های رهایی‌بخش ملی

نظام بورقیه از رأی اعتماد فعالان سیاسی و دینی برخوردار نبود، به همین علت، درباره ماهیت برنامه فرهنگی که تونس پس از استقلال باید در پیش می‌گرفت، اختلاف نظرهایی پدید آمد. این اختلاف نظرها در دو جنبش مخالف بورقیه نمایان شد: جنبش آغاز دهه ۶۰ که رهبری آن را یوسفی‌ها با حمایت چهره‌های برجسته سنتی، به ویژه ناصری، به عهده داشتند و جنبش پایان دهه ۸۰ که اسلام‌گرایان آن را رهبری می‌کردند. هدف هر دو جنبش، سرنگونی حکومت بورقیه برای آزادی تونس از تسلط استعماری پنهان شده در پشت رهبران تونسی بود. این جنبش‌ها در نتیجه خشونت اعمال شده از سوی حکومت به شدت شکست خوردند، بدون آنکه حکومت کمترین امتیازی به آنها بدهد.

به این ترتیب، جنبش‌های مردمی امیدوار به آزادسازی جامعه مدنی با عمق قومی و اسلامی آن، در مقابل ضربه‌های ائتلاف مرتجلان با قدرت‌های استکباری، از بین رفتند و آرزوهای مردم مشتاق عدالت و آزادی، در مقابل توطئه‌های سلطه و استبداد، متلاشی شد و این‌گونه اراده آزاد در برابر نیرنگ، دروغ و نفاق از بین رفت. بنابراین، در تونس از کدام انسان آزاد سخن گفته می‌شود و برای ایجاد کدام جامعه مدنی تلاش می‌شود؟ کدام حیات سیاسی است که مستلزم یک میثاق ملی است؟ آنچه یک انسان عادی از آن

بخش اول: حکومت در مقابل جامعه مدنی

۷۱

محافظت می‌کرد، به وسیله مدعیان نوسازی در هم شکست و نظامیان نیز آن را نابود کردند.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پی‌نوشت‌ها

۱. مقایسه کنید: «تونس و مراکش در این روزها بدون شک وارد جنگی سرتاسری خواهند شد و شما می‌دانید که فرانسه به تنهایی وارد این جنگ نمی‌شود، بلکه از حمایت کل استعمار غرب برخوردار خواهد بود؛ از جمله استعمار نوین که در قالب انجمن‌ها و گروه‌هایی فعالیت می‌کند که بی‌حجاب و کتاب هزاره می‌کنند، و نیز اعلام موجودیت خواهند کرد و ترسی از این سؤال مردم ندارند که این اموال را از کجا آورده‌اید؟». (سیدقطب، دراسات اسلامی، ص ۲۳۱).
۲. مقایسه کنید: «از زمان مشیر احمد باشایی تونس در مسیر بیداری قرار گرفت و اصلاحات صورت گرفته در امور سیاسی، نظامی، علمی و عمرانی نشان داد که تونس خود می‌تواند استقلالش را حفظ کند و به قیم نیازی ندارد» (محمد اخضر حسین، پیشین، ص ۱۳۳).
۳. احمد بن صالح، تونس و التنمية والسياسة، ص ۲۳۶.
۴. محمد عصفور، «ضمانات العريبة»، المحاماة، ص ۴۸، ش ۳، مارس ۶۸، ص ۲۱.
۵. گفت‌وگویی با هادی بکوش، در روزنامه المستقبل، ۱۹ژوئیه ۱۹۸۹.
۶. ر.ک: «سيطرة مقام اجرائي بر قوه قضائيه؛ به طوري که فصل ۶۶ از باب ۴، به صراحة اعلام می‌کند که انتساب قضاط به تناسب نامردی از سوی شورای عالي قضاوت، به دستور رئیس جمهور خواهد بود و قانون نیز بر چگونگی انتساب آنها نظارت می‌کند. شایان ذکر است که مقام اجرائي ييشتر اعضاء شورای عالي قضاط را تعین می‌کنند». (سازمان حقوق بشر عرب قسمت تونس، قاهره ۱۹۹۵، ص ۸۵).
۷. گفت‌وگویی اخیر بکوش.
۸. مقایسه کنید: بورقیبه به دلایل متعددی آزادی زن و نجات او از عقب‌افتادگی را ضرورتی گریزنایدیر می‌داند. از جمله دلایل او این است که در این صورت یک جهانگرد خارجی، تفاوت زیادی بین کشور خود و کشور ما نمی‌بیند، المنصف وناس، «الدین و الدولة في تونس ۱۹۵۶ - ۱۹۸۷»، المستقبل العربي، ش ۱۳۱، ۱۹۹۰، پی‌نوشت شماره ۱۸، ص ۹۵.
۹. این سخن تاحدی با وجہه امروزی زن در جامعه که در ذهن ملت وجود دارد، مطابق است.
۱۰. «مسئله آزادی زن، برخلاف آنچه تبلیغ می‌کنند، ابتکار بورقیبه نبوده است؛ زیرا این مسئله پیش از این مورد توجه شخصیت‌های ملی بوده است، از جمله الطاهر الحداد (أمرأتنا في الشريعة والمجتمع) و شیخ جعیط. جعیط در سال ۱۹۴۹ طرحی مشتمل بر ۲۵۰۰ بند در خصوص مسائل خانواده و مالکیت، به وزارت دادگستری تونس ارائه داد. در این طرح مسئله طلاقی به دادگاه اختصاص یافته بود. علاوه بر این، پارلمان تونس در ۱۳

- اگوست ۱۹۵۶ قانون مجلة امور شخصی را تصویب کرد. این قانون به امضای بای رسید و به این ترتیب، قدرت اجرایی و مشروعیت تصویب شد. در آن زمان، بورقیبه فقط یک نخست وزیر بود و هنوز حکومت خود را که در آغاز دهه ۶۰ درخشید، تشکیل نداده بوده (صالح بشیر، تونس او احتکار الحداته).
۱۱. بخشی از سخنرانی جمال عبدالناصر در کنگره ملی نیروهای مردمی، المستقبل العربی، آوریل ۱۹۸۵، ص ۱۳۷.
۱۲. احمد بن صالح، پیشین، ص ۲۲۸.
۱۳. سلیم بن غازی، سفیر و رئیس دیپلمات‌های تونس، الوطن العربي، ۱۹۸۸/۴/۱.
۱۴. ر.ک: بای محمد پاشا قانونی مشتمل بر یازده ماده به نام «عهدنامه امان» تنظیم کرد و آن را در ۱۰ سپتامبر ۱۸۵۷ به اطلاع نخبگان ملت و سفرای کشورهای خارجی سهانای - اصل اول: همه ملت و همه ساکنان کشور از هر دین و زبان و زنگی که باشند، در امان هستند؛ جسمشان محترم، اموالشان مصون و آبرویشان محترم است.
- اصل سوم: ضدمسلمانان با دیگر ساکنان کشور، هنگام قضاوت و داوری برابرند؛ زیرا تنها معیار، انسانیت است نه چیز دیگر. میزان و معیار زمین، عدالت است و همواره براساس آن به نفع انسان درستکار و ضعیف حکم می‌شود.
- اصل چهارم: هر که تابع ما باشد، مجبور نیست دینش را عوض کند و در انجام دادن آیین دینی خود آزاد است و مورد آزار و اهانت واقع نمی‌شوند، زیرا به موجب پیمانی که با مادراند، با ما برابرند.
۱۵. عزالدین شکری، التغیر السياسي في تونس و ازمة الحكم السياسي الدولي، ۱۹۸۸.
۱۶. مقایسه کنید: محمد جمال باروت، «التنوير - العلمانية - الديمقراطيه بين المفهوم المعتقد» مجله الجديده في عالم الكتب والمكتبات، ش. ۶، بهار ۱۹۹۵.
17. Hichem Djait Islam et Poétique Dans: Islamic Politique au Majhreb, P.141.
۱۸. الغنوشی معتقد است که لائیسم به زور به مملکت ما وارد شد و با زور هم حفظ شد.
۱۹. ر.ک: «سیاست از «سوس» مشتق شده و آن به معنای رهبری خوب و نیک و هدای درست مردم و رفتار با آنها براساس عدالت و انصاف است» (فضل زکی محمد، الفکر السياسي العربي الاسلامي بين ماضيه و حاضره، صص ۱۱ - ۱۰).
۲۰. بیدون شک نظامی که رسول خدا(ص) و مؤمنان بعدها در مدینه به وجود آوردند اگر با دید علمی و براساس معیارهای جدید و معاصر بررسی شود، یک نظام واقع‌سیاسی در معنای صحیح خود بوده است» (محمد صیاغ‌الریس، النظریات السياسية الاسلامية، ص ۱۳).
- نویسنده کتاب مجموعه اسناد سیاسی در دوره پیامبر و خلفای راشدین، کل نامه‌ها، عهدنامه‌ها و قراردادهایی که رسول اکرم (ص) برای استاندار آن در نقاط مختلف فرستاده است، بیش از ۱۰۸ مورد برآورد می‌کند (محمد عماره، الحیاء، ش ۱۱۲۰۲).

- همچنین برای آگاهی از تکیه آن حضرت بی‌ مجلس شورا، ر.ک: مستند امام احمد، ج. ۵، ص: ۳۱۵؛ المکتب الاسلامی و الشوری بین الاصاله و المعاصره از عزالدین التمیمی؛ سیره ابن هشام، به تصحیح مصطفی‌الحلبی و فرزندانش، ج. ۲، ۱۹۵۵، ص: ۵۰۴.
- .۲۱. سیدقطب، فی ضلال القرآن، ج. ۲، ص: ۷۲۴.
- .۲۲. احمد بن صالح، تونس، التئمیه و المجتمع و السیاسه، ص: ۲۳۴.
- .۲۳. به نقل از المنصف وناسی، پیشین.
- .۲۴. عبداللطیف الهرماسی، «الشروط الاقتصادية والتعليمية التي تجتت نخبة الحزب الدستوري»، الحیا، ۳ آگوست ۱۹۹۵.
- .۲۵. همان.
- .۲۶. راشدین الغنوشی، العلمانيه في المغرب العربي، مجلة الانسان، مارس ۱۹۹۵.
- .۲۷. این یک مفهوم سیاسی - اجتماعی است که در ابتدای عصر روشن‌فکری و رنسانس در اروپا به وجود آمد و به مخالفت با پدیده حاکمیت کلیسا بر حکومت و سیطره آن بر جامعه و سازمان دهی آن براساس وابستگی‌های دینی و مذهبی پرداخت و معتقد بود که دین فقط باید به تنظیم روابط بین انسان‌ها و خدایشان پردازد و خواستار جدایی دین از سیاست و سازمان دهی روابط اجتماعی براساس مسائل انسانی شد. این روابط مبتنی بر رفتار با انسان به عنوان شهروندی است که حقوق و وظایفی دارد و سرانجام نیز خواستار حاکمیت خواست بشر بر نهادها و امور سیاسی شد؛ به طوری که بتواند برای احیاق حقوق و تحقق منافع و سعادت انسانی خود، تلاش کنند. به این ترتیب، لائیسم مسیر دین را که یک اقدام فردی می‌دانست، از مسیر سیاست به عنوان فعالیت و عملکرد اجتماعی جدا کرد. لائیسم نمی‌پذیرد وابستگی‌های مذهبی فرد، معیار طبقه اجتماعی او باشد و به جای او در سیاست دخالت کند. البته باید در نظر داشت که لائیسم اصل ایمان دینی را انکار نمی‌کند و خواستار الحاد و کفر هم نیست. موسوعه السیاسیه، ج. ۴، صص ۱۸۰-۱۷۹.
- .۲۸. عزالدین شکری، پیشین، ص: ۲۰۷.
- .۲۹. دکتر حسن الحسن این امر را در کتاب خود معرفی می‌کند. (حسن الحسن، الانظمه السیاسیه و الدستوریه فی لبنان و سائر البلدان العربية، الدار اللبنانيه للتضدد و العلاقات العامة، بيروت ۱۹۷۱، ص: ۲۷).
- وی بازتاب‌های اجتماعی آن را نیز بیان می‌کند و می‌گوید: «اگر استبداد یک انسان بود و می‌خواست اصل و نسب خود را معرفی کند، می‌گفت: من شر هستم، پدرم ظلم، مادرم بدی، برادرم حیله‌گری، خواهرم بیچارگی و بدپختی، عمومی زیان، دایی ام خواری، پسرم فقرم، دخترم بیکاری، خانواده‌ام جهل و نادانی و وطنم خرابی است» (موسوعه السیاسیه، بخش سوم، ص: ۸۳۰).
- .۳۰. سید عبدالحمید، «اضطرابات الخیز فی تونس و دیموکراتیه النخبه» السیاسیه الدولیه، آوریل ۱۹۸۴، ص: ۴۰۱.
- .۳۱. ولیم زارتمن، «المعارضه کدعاشه للدوله»، المستقبل العربي، ش. ۱۰۸، ۱۹۸۸، ص: ۶۵.
- .۳۲. همان.

٣٣. المنصف وناس، پیشین، المستقبل العربی (٩٠ - ١) ش ١٣١، ص ١٤٦.
٣٤. سید عبدالحمید، پیشین، ص ٤٠١.
٣٥. همان، ص ١٣٨.
٣٦. همان.
٣٧. همان.
٣٨. عبداللطیف الحناشی، «الاحزاب السياسية والتنظيمات السياسية في تونس و مواقفها من بعض قضايا الصراع العربي الصهيواني»، المستقبل العربی، ش ١٤٤، ژانویه ١٩٩١، ص ٢٠٧ به تبرستان
٣٩. السياسة الدولية، ش ٩٢، ١٩٨٨، ص ٢٠٧.
٤٠. السفير، ٨ فوریه ١٩٨٧.
٤١. السياسة الدولية، ش ٩٢، ١٩٨٨، ص ٢٠٧.
٤٢. سید عبدالحمید، پیشین.
٤٣. بخشی از سخنرانی بورقیه در مؤسسه قالب‌های حزبی، ٢٣ آوریل ١٩٦٣.
٤٤. شیخ راشد الغنوشی، پیشین، ص ٢٠.
٤٥. ولیم زارتمن، پیشین، ص ٦٧.
٤٦. محمد علی القلبي، الشرق الأوسط، ١٩٩٢/٥/٢٢.
٤٧. الهادی بکوش، دبیر حزب حاکم سوسیالیسم قانون اساسی، گفت و گو با التضامن، ش ١٧١، ٢٥ ژوئیه ١٩٨٦.
٤٨. مقایسه کنید: حامد ربیع، «حول تحلیل العلاقة الاصلية بين المفهوم القومي للوجود السياسي والتطور الاجتماعي نحو التماست العقائدی»، المستقبل العربی، ش ٥٩، ١٩٨٤. در این مقاله آمده است: تاریخ به تنهایی به ما می‌آموزد که چونه می‌توانیم ویژگی قومی خود، یعنی اصالت و تشخیص را تعیین کنیم و حرکت ملت در طول تاریخ، در روند تشخیص بین ملت‌ها اهمیت تعیین‌کننده‌ای دارد.
٤٩. مقایسه کنید: عبدالله العروی، مفهوم الدولة: رضوان السيد الامام و الجماعة و السلطة.
٥٠. ر.ک: کتاب‌های تخصصی در زمینه سیاست شرعی و علم کلام نظریه احکام السلطانیه از مواردی و احکام السلطانیه از ابی یعلی.
٥١. این دیدگاه مشهور اشعری‌ها و اکثر معتبری‌هاست.
٥٢. عبدالوهاب الكيلاني، موسوعه السياسية، (بخش سوم) المؤسسه العربية للدراسات و النشر، چاپ اول، بیروت ١٩٨٣، صص ٨٣٠ - ٨٢٩.
٥٣. نیمه الاصبهانی، پیشین.
٥٤. حسن الحسن، ص ١٦.
٥٥. عبدالوهاب الكيلاني، موسوعه السياسية و بخش دوم، ص ٦٩٩.

بخش اول: حکومت در مقابل جامعه مدنی

۷۷

۵۶. بورقیبه در حضور انبوی از مردم در سال ۱۹۰۸ به مناسب برگزاری جنبش استقلال گفت: کشورهای عربی، کشورهای برادر؟ این کشورهای برادر کجا هستند؟ همکاری با آنها چه سودی به حال ما دارد؟ شما یک کشور عرب را به من نشان دهید که بتواند یک سوزن خیاطی بسازد... سخن پوچی است. پیشرفت، و رشد تونس، فقط در ارتباط با غرب تهفته است - الفران شماره ۵۱۲، ۱۹۸۷/۱۱/۲۳.

۵۷. المنصف وناس، پیشین، ص ۹۹.

۵۸. هادی بکوش، المستقبل، ۱۹ زوئیه ۱۹۸۶.

۵۹. المنصف وناس، پیشین، ص ۹۹.

۶۰. حسن الحسن، پیشین، ص ۱۹.

۶۱. عبدالوهاب الکبیلاني، موسوعه السیاسیه، ج ۴، ص ۸۳۱.

۶۲. احمد المستیری، دبیر کل جنبش دموکرات‌های سوسیالیسم سابق، در تحلیل شتاب‌زدگی مخالفان در موافقت با قانون احزاب می‌گوید: «آنها ترجیح می‌دادند در انتظار وضع مشروعيت ملی که رئیس جمهور همه جریان‌های سیاسی را به مشارکت در آن فرامی‌خواند، موافقت با این قانون را به تأخیر بیندازند»، السفیر، ۱۹۸۸/۴/۳.

۶۳. گفت‌وگو با هادی بکوش، دبیر حزب حاکم، الاسبوع العربي، ۱۹۸۶/۶/۳۰.

۶۴. الحياة، ۱۹۹۲/۱۱/۸.

۶۵. مقایسه کنید: «... باید مذکور شویم که مداخله ارتش در قدرت، ممکن است خود به خود راه نفوذ بیگانه را باز کند؛ زیرا بیش از سایر بخش‌ها برای دستیابی به سلاح، تجربه و فناوری، به بیگانگان تکیه می‌کند. به این ترتیب، شبیه نظامی کردن جامعه مدنی، به معنای پیوستن و جذب هرچه بیشتر در نظام بین‌المللی از طریق وابستگی نظامی در کنار سایر انواع وابستگی‌هاست»، (عبدالمنعم المشاط، العسكریون و التنبیه فی العالم الثالث، السياسة الدولة، ش ۹۲ - ۱۹۸۸).

۶۶. الاسبوع العربي، ۹ سپتامبر ۱۹۸۵.

۶۷. السفیر، ۱۹۸۵/۷/۲۱.

۶۸. الكفاح العربي، ۱۹۸۷/۷/۲.

۶۹. الأفكار، ۱۹۸۷/۱۲/۲۱.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل سوم

جامعة مدنی و دوره جدید

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

نظام بورقیبه توأم با آزادی نسبی بود. این آزادی را ماهیت مردانه اقتضا می کرد که در راه خدمت به شخصیت اسطوره ای رئیس جمهور - پدر ملت - کار می کردند. اما این آزادی طبیعتاً یک جنبش آگاهانه و سرکشی است که برای سوءاستفاده از خود مجالی باقی نمی گذاشت. بنابراین، هر از گاهی که فرصتی به دست می آمد حتی در داخل برج و باروهای مستحکم بورقیبه، بارقه هایی از آن به چشم می خورد. اما ژنرال بن علی که شرایط سخت و بحرانی او را برای نجات میراث غیرملی^۱ مهیا کرده بود، از همان روز اول در صدد برآمد تا این آزادی نوپا و گران بها را به بازی بگیرد. او سرانجام پس از مهار آزادی آن را به جرم بی حرمتی به عظمت باستانی و قداست آن و از بین بردن ثروت پدر پیش، به زباله دان تاریخ انداخت. ما نیز بر این اساس، به بررسی وجهه جامعه مدنی در دوره جدید خواهیم پرداخت.

۱. توجیهات دوره جدید

دکتر عبدالمنعم المشاط در بیان دلایل به قدرت رسیدن نظامیان به موارد زیر اشاره می کند: بحران شدید اقتصادی، نظام طبقاتی و فروپاشی حاکمیت سیاسی. با این حال، او در بررسی این مسئله، به دلایل دیگری نیز معتقد است و می گوید: «در بعضی از کشورهایی که اصول ثابتی برای جانشینی سیاسی ندارند، بین غیرنظامیان - که از افراد برگزیده سیاسی هستند - بر سر اینکه چه کسی شایستگی به دست گرفن قدرت سیاسی دارد، اختلافاتی بروز می کند. گاهی این اختلافات باعث

می شود که ارتش برای پایان بخشیدن به آنها و جلوگیری از درگیری داخلی، هر چند برای مدت کوتاه، کنترل اوضاع را به دست گیرد.^۳ محققان مسائل سیاسی تونس، این حقایق به هم پیچیده را که دلیل مستقیم به قدرت رسیدن نظامیان بودند، به وضوح مشاهده می کنند.

۲. ویژگی های حکومت نظامی تونس و جستجوی مشروعیت

در این خصوص، به مقایسه بین ویژگی حکومت های نظامی تونس به صورت کلی و نظام حاکم کشوری تونس می پردازیم تا میزان تأثیرگذاری یک مقوله کلی را بر مقوله ای جزئی مشاهده کنیم.

پدیده دخالت نظامی در اوضاع سیاسی و غیرنظامی، به خصوص توجه علماء را جلب کرد که در پس این امر، شاهد اهداف سیاسی بزرگی بودند. آنها دریافتند که دخالت نظامیان در حکومت بیش از آنکه به منظور برقراری نظم و ثبات باشد، با هدف تحمیل خواسته های خود بر نظام سیاسی انجام می گیرد. عده ای این پدیده را حکومت ریتوری (Reatorian State) نامیدند. در این حکومت، ارتش تنها منبع حمایت سیاسی و مشروعیت به شمار می رود؛ به این معنا که حکومت ریتوری در جایگاهی است که در آن، طبقه نظامی جامعه به قدرت سیاسی مستقل تبدیل می شود. این امر یا از طریق تهدید به اعمال زور یا به کارگیری عملی آن صورت می گیرد.^۴ بر این اساس، ما به دو عنصری اشاره خواهیم کرد که مستقیم با نظام حکومت بن علی و سیاست داخلی او مرتبط هستند.

الف) اهداف بزرگ سیاسی^۲

تونس معاصر در مرحله ای به سر می برد که هر لحظه احتمال می رفت آتشی برافروخته شود؛ به همین علت، رئیس جمهور بورقیب در صدد نابودی رهبران جنبش های اسلامی برآمد.

تظاهرات اعتراض آمیز و ضد دولتی، هر روز خیابانها را پر می کرد. در آن شرایط سخت و پیچیده، مردم تونس صبحگاه روز هفتم نوامبر ۱۹۸۷ از بیانیه نخست وزیر آگاه

شدند. به موجب این بیانیه و به حکم قانون، بن علی به مقام ریاست جمهوری دست یافت. در این بیانیه آمده بود: «ملت ما به درجه‌ای از ایمان رسیده است که به همه فرزندان و گروه‌های خود فرصت می‌دهد تا در سایه نظام جمهوری، در اداره امور خود مشارکت فعالی داشته باشند... در دوره ما، ریاست مادام‌العمر جایگاهی ندارد و جانشینی نیز سیستمی نیست که ملت در آن دخل و تصرفی نداشته باشد. از این‌رو، ملت شایسته یک حیات سیاسی توسعه‌یافته و سازماندهی شده‌است که براساس تعدد احزاب سیاسی و تشکیلات مردمی استوار باشد... ما به توانی طرح اقطاب احزاب و قانون مطبوعات را ارائه خواهیم داد. ما به قانون احترام می‌گذاریم و از این پس، به ظلم میدان نمی‌دهیم و به حکومت، بزرگی و عظمت می‌بخشیم. بنابراین، اشتباب و اهمال جایی ندارند و نیز راه نفوذ و سهل‌انگاری در اموال و درآمدهای جمعی بسته است». ^۴ فلسفه هدف بزرگ سیاسی، به دو مسیر فریب‌کارانه تقسیم شد که مسیر اول برای انزواه حیات سیاسی و مسیر دوم اقدامی برای تثیت سلطه حکومت بر همه مسائل بود.

ابتدا به بررسی مسیر فریب‌کارانه انزوا می‌پردازیم. حکومت قوانینی را اعلام کرد که جامعه مدنی تونس در طول حکومت بورقیبه، چنین قوانینی را ندیده بود. محافل سیاسی از این فضای باز، بدون محافظه‌کاری استقبال کردند. ولی این استقبال دوامی نیافت و به سرعت همه نسبت به این اصلاحات که در آن به وعده‌ها عمل نشد، اعتراض کردند. به همین علت، این اصلاحات صرفاً اقدامی برای انزوا قلمداد شد و عده‌ای نیز آن را فرصتی برای استفاده از جانب حکومتی دانستند که هنوز مشروعیت نیافته بود. در اینجا ما به ذکر مثال‌هایی بسته می‌کنیم که به نظر من مورد توجه جامعه مدنی و آرمان‌های آن است:

- صدور قانون احزاب در ۲۴ آوریل ۱۹۸۸

ژبا آغاز دهه ۸۰ و روی کار آمدن دولت محمد مزالی، تونس به نظام چندحزبی سیاسی دست یافت. اما در مقابل موانعی که حکومت بورقیبه پدید آورده بود، با گام‌های لغزان حرکت می‌کرد. همگان به بن علی به چشم یک حیات سیاسی گسترش‌تر و بازتر چشم

دوختند. (همه از قانون جدید احزاب حمایت کردند، با این حال، قانون به علت عدم ثمردهی خود، با قانون‌های دیگر تفاوت چندانی نداشت، به طوری که مخالفان نه در پارلمان حضور داشتند و نه در مراکز سیاسی رسمی).^۶

در سومین کنفرانس جنبش دموکرات‌های سوسیالیست، موضع مخالفان در مخالفت با سیاست دولت مبنی بر طرد احزاب سیاسی و احزاب اسلامگرا، اعلام شد. احزاب مخالف ملی گرا که در این کنفرانس شرکت کرده بودند، بیم و هراس خود را از شکست تجربه چندحزبی و لغو آزادی مطبوعات ابراز داشتند. رهبران این احزاب در رایزنی‌های خود در این کنفرانس، نگران بودند حکومت که به تاریکی رودرروی جنبش اصول‌گرایی قرار گرفته است، برای منافع خود، با پایمال کردن دموکراسی مقابل جنبش‌های مخالف نیز قرار گیرد و آنها را وادر کند که به رغم اختلافات و تناقضات معروف خود با حزب نهضت، با آن ائتلاف کنند.^۷

- امضای منشور ملی در ۷ نوامبر ۱۹۸۸

این منشور بر احترام به اصول در رفتار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تأکید می‌کند. بنابر نظر تحلیلگران در این پیمان، التزامی وجود دارد که از لغزش‌های ناشی از تعدد احزاب سیاسی جلوگیری می‌کند. ^۷ هفت حزب سیاسی، ده سازمان و اتحادیه و همچنین نماینده جنبش نهضت، این منشور را امضا کردند. اما هنوز یک سال از امضای آن نگذشته بود که روشن شد منشور عالی از هرگونه مضمون جدی است. به همین علت، احزاب جلسات آن را تحریم کردند و شاید اولین و مهم‌ترین احزاب مخالفی که به این کار اقدام کردند، جنبش دموکرات‌های سوسیالیست، حزب کمونیست و جنبش نهضت بودند. علت این تحریم آن بود که حکومت مخالفانی را انتخاب کرده بود که بیش از سایرین با آن هماهنگ بودند. همچنین به اعتقاد آنها، این جلسه برای بررسی قانون انتخابات سال ۱۹۸۹ در نظر گرفته شده بود.

- انتخابات^۸

بن علی پس از به قدرت رسیدن، به مردم تونس وعده داد که به زودی انتخابات

قانون‌گذاری را برگزار کند. او با این وعده که به منظور جذب مشارکت مخالف سیاسی در سیاست انجام گرفت، به بهانه موفقیت روند دموکراسی، از احزاب مخالف خواست در انتخابات سال ۸۹ با یک فهرست مشترک شرکت کنند، تا به این ترتیب به پارلمان راه یابند. اما مخالفان بدون توجه به این توصیه به صورت پراکنده در انتخابات شرکت کردند. روزنامه لوموند، چاپ فرانسه، در تشریح نتایج این انتخابات نوشت: نتیجه این انتخابات به علت تقلب و مشارکت اندک مردم، آنچنان که بنی‌علی در جریان مبارزات انتخاباتی اعلام کرده بود، جشن دموکراسی نبود.^۹ مخالفان با اعلام علم پذیرش روش پیشنهادی حکومت، آن را نوعی لطف از سوی حکومت تلقی کردند و همین باعث شد که حکومت اعتبار خود را در بین مردم از دست بدهد. آنها هم‌چنین خواستار وضع قانون نسبی انتخاباتی شدند.

اقدام دولت در فریب مخالفان، به همین جا ختم نشد، بلکه بنی‌علی پیشنهاد کرد که حزب حاکم برای طرح یک انتخابات پارلمانی فوق العاده^{۱۰} که موجب ورود مخالفان به پارلمان شود،^{۱۱} تشکیل جلسه دهد. با این حال، احزاب اصلی مانند جنبش دموکرات‌های سوسیالیست، حزب کمونیست و جمعیت سوسیالیست پیشرو، به علت محدودیت کرسی‌های مورد رقابت از شرکت در این انتخابات خودداری کردند.^{۱۲}

– بازگشایی دانشگاه «زیتونه» در سال ۱۹۸۹

این دانشگاه در حفظ هویت ملی و اسلامی تونس نقش فعالی ایفا می‌کرد و در صحته قومی و اسلامی اهمیت بسیار داشت. اما بورقیبه از نخستین روز به قدرت رسیدن خود، به این بهانه که این دانشگاه مانند توبخانه‌ای است که پاریس را هدف قرار داد، آن را تعطیل کرد. او با این اقدام جنون‌آمیز خود، در حق رهبرانی که از آنها بیم داشت و نیز در حق تونس مرتکب جنایت شد و به این ترتیب، سعی کرد تونس را از ریشه‌های تمدنی خود جدا کند. اما بنی‌علی با تسلط بر حوادث، اقدام به بازگشایی این دانشگاه کرد و اعتبار آن را به آن برگرداند تا این دانشگاه نیز شاهد تاریخ جدید تونس باشد.

هنگامی که روشن شد افرادی که گرد ایس دانشگاه می‌گردند، همه از فرزندان بیداری اسلامی هستند و فایده این دانشگاه نیز فقط به این افراد می‌رسد، حکومت،

بی شرمانه پلیس را مأمور متوقف کردن فعالیت‌های علمی آن کرد، و به این ترتیب، یکی از منابع مورد نیاز دشمنان اسلام‌گرای خود را تعطیل کرد.

- فرمادن مشاوری برای رسیدگی به حقوق بشر

این امر در نیمه سال ۱۹۹۱ اتفاق افتاد. در آن زمان تونس به بیانه مبارزه با عصیانگران در مقابل قانون و اجماع ملی، از کشورهای رده اول جهان در نقض حقوق بشر به شمار می‌آمد. اما این برنامه چه اهمیتی داشت؟ باید گفت این مأموریت نیز مثل طرح آزادی بورقیه، یک کار بی‌ثمر و صوری بود. همان‌طور که هدف بورقیه از طرح شعار آزادی عمل کردن براساس یک برنامه کوتاه نوگرایی با هدف تحکیم مشروعیت حکومت بود، هدف از طرح مسئله حقوق بشر نیز مبارزه با پایگاه‌های گسترده جامعه مدنی بود. با طرد این پایگاه‌ها، میدان برای عده‌ای از نخبگان نظامی که خواستار تمرکز قدرت بودند، خالی می‌شد. در حالی که مرزها به روی اختاپوس یهود و سرمایه غرب، گشوده شده بود.

- وزارت امور دینی

این وزارت در ۴ مارس ۱۹۹۲ برای تقویت جایگاه دین اسلام ایجاد شد. اما از کدام اسلام سخن گفته می‌شود؟ آیا دین اسلام برای مساجد، قانونی وضع می‌کند که براساس آن هر کسی که در مسجد امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به ۳ تا ۶ ماه زندان و ۵۰۰ تا ۱۵۰۰ دلار جریمه نقدی محکوم شود؟ آیا اسلام می‌گوید که جامعه مدنی از پوشیدن لباس دینی در ادارات و گذاشتن ریش جلوگیری می‌کند؟ آیا دین اسلام می‌گوید که حامی دین، صلاحیت دارد مدیریت اماکن اعمال منافی عفت و شراب‌خواری را به عهده بگیرد؟ آیا دین اسلام می‌گوید که هزاران تن از فرزندان وطن کوچانده شوند و مجلل‌ترین هتل‌ها برای یهودیان ساخته شود؟ آیا دین اسلام می‌گوید که در وجود شهروندان، ترس و وحشت ایجاد شود و امنیت و آرامش خیانت کاران، فاسدان و اعضای مافیا تأمین شود؟ همه ادعاهایشان دروغ است.

- فریفتن سلطه‌جویانه

اگرچه از مسیر فریب کارانه انزوا چنین برداشت می‌شود که این حرکت صرفاً تلاشی برای کسب وقت و به اشتباه انداختن مردم است، در این مسیر سلطه‌جویانه، چهره حقیقی سیاست، حکومتی است که مرزهای خود را براساس اشغال دستاوردهای جامعه مدنی و محافل سیاسی ترسیم کرده است؛ به این صورت که حکومت، به تنها نظام موجود در عرصه تونس تبدیل شده و هر چه خارج از دایره حکومت قرار دارد قانون محارب بر آن صدق می‌کند که در نتیجه، اسیر یا کشته می‌شود.

حکومت برای متابور کردن این خواسته خود، به علت ترس از برخورد مستقیم با بخش‌های گوناگون، سیاست فعالیت تدریجی را در پیش گرفت.

- حکومت تنها مدافع اسلام

جنبیش اسلامی به دلایل بسیار از حمایت و پشتیبانی همه مردم تونس برخوردار نبود و بسیاری از جناح‌ها وجود خود و جنبش اسلامی را در تنافق می‌دیدند. علت ترس آنها این بود که جنبش اسلامی گاهی در آستانه رسیدن به قدرت قرار می‌گرفت؛ حال چه از طریق مبارزه رهایی‌بخش که بعدها با آن مخالفت شد و چه از طریق انتخابات سال ۱۹۸۹ اگر در آن تقلب نمی‌شد. با توجه به این وضعیت جنبش اسلامی و امیدواری برخی فرصت‌طلبان برای اشغال جایگاه آن، این افراد وارد جنگی ویرانگر با نظام شدند و هم‌چنان که فرصت‌طلبان به دنبال دستیابی به حکومت بودند، نظام نیز در پی محصور کردن دین بود. «به همین علت، ما به کسانی که دین و سیاست را با هم درمی‌آمیزند، تأکید می‌کنیم که در این کشور، جایی برای یک حزب دینی وجود ندارد.»^{۱۳}

- حزب مخالف در خدمت سیاست حکومت

مخالفان، ارزش و اعتبار خود را وامدار دور بودن از تکرار شعارهای حکومت می‌دیدند. اما هنگامی که خود به تکرار این شعارها پرداختند و برای ترغیب مردم به اطاعت از حکومت به یک مهره تبدیل شدند، مشروعیت خود را از دست دادند. این، همان چیزی بود که حکومت به منظور رام کردن مخالفان^{۱۴} و سوق دادن آنها به سمت هم‌پیمان

شدن با خود، از آنها بهره گرفت.

حامد القروی، نخست وزیر وقت، با تأکید بر این مطلب گفت: «دولت از سکوت مخالفان در قبال سلاح و مواد منفجره‌ای که ما برای ایجاد آشوب در کشور و سرکوب شهروندان بی دفاع کشف کردیم، شکفتزده شده است. کافی است که مخالفان بخواهند ابتکار عمل را به دست گیرند. زمان آن رسیده است که مخالفان دست به کار شوند. به نظر ما، مخالفان باید چنین عملیاتی را محکوم می‌کردند؛ اما ظاهراً بین سخن گفتن از دموکراسی و عمل به آن، فاصله بسیاری است»^{۱۵} به این ترتیب و در مقابل اصرار نظام بر شرکت مخالفان در بازی سیاست و با توجه به شکننده بودن این احزاب، مخالفان سست شدند و در انزوا قرار گرفتند. در نتیجه، بیش از آنکه با دولت اختلاف داشته باشند، با خودشان اختلاف پیدا کردند.^{۱۶}

- سیاسی کردن ارتش به طور رسمی

بورقیبه در بی طرف کردن ارتش ملی در قبال مداخله مستقیم در امور غیرنظامی و سیاسی، جز در شرایط دشوار امنیتی، موفق بود. به این ترتیب، ارتش ساختار تقریباً سالمی داشت. هم‌چنین در ارتش، مداخله‌های سیاسی صورت نمی‌گرفت که آن را به عرصه تاخت و تاز سیاسی تبدیل کند.^{۱۷} اما ژنرال بن علی با توجه به برآورده که از حجم مبارزه احتمالی با دشمنان داشت، ارتش ملی را از جوانب اصلی و مستقیم این مبارزه قرار داد. برای این منظور، از یک سو، بسیاری از افراد ارتشی را در پست‌های اداری، سیاسی و غیرنظامی به کار گرفت و از سوی دیگر، نیروهای مسلح را برای حفاظت از نهادها و ادارات قانونی و تحکیم مؤلفه‌های حاکمیت در تونس،^{۱۸} به بیداری دعوت کرد.

- مرتبط کردن توسعه به دموکراسی حزب حاکم

اقدام ما در برگزیدن روش مشورتی، رویکرد دموکراتیک را مبتلور کرد. به اعتقاد ما، در سایه متغیرهای بین‌المللی که در روند توسعه کشورهای مختلف تأثیر گذارند، میانه روی، گفت و گو و دوستی بهترین گزینه است.^{۱۹}

حال، خواننده با مضمون این سخنرانی شیرین، آن را با حوادث رخداده در تونس از نظامی کردن کشور گرفته تا اجرای احکام پنهانی و اضطراری، مقایسه کند.

در شرایطی که میزان بدھی کشور طی سال‌های ۱۹۸۴ تا ۱۹۹۴ تا ۵۰ درصد افزایش یافته است، رئیس‌جمهور از کدام توسعه سخن می‌گوید؟ بنابراین، هر شهروند تونسی باید هزار دلار از این بدھی را پرداخت کند (این رقم قابل افزایش است)، در حالی که از آغاز سال ۱۹۹۵ کسری تراز بازرگانی ملی به ۵۷۷/۱ میلیارد دینار تونس برابر با ۶۷۱ میلیارد دلار امریکا افزایش یافته است.

از لابلای این تصویر کوچکشده از واقعیت، می‌توان فهمید که حکومت در عملی کردن توسعه ملی، تا چه اندازه فعال بوده است؟ عده‌ای از محققان معتقدند که براساس بررسی‌های به عمل آمده در مورد سیستم حکومتی نظامی، وجود چنین حکومت‌هایی با کاهش رشد اقتصادی رابطه دارد. به عبارت دیگر، کشورهایی که چارچوب‌ها و مبانی قانونی نیرومندی دارند و نفوذ نظامی در آنها اندک است، رشد اقتصادی بالاتری نسبت به کشورهایی دارند که نفوذ نظامی فراوانی در آنها صورت می‌گیرد و فاقد آداب قانونی نیرومند هستند.^{۲۰}

حال آیا آنچه حزب حاکم تبلیغ و ترویج می‌کند همان توسعه‌ای است که موجب شکوفایی ملی می‌شود یا صرفاً تقليدی کورکورانه است که لباس توسعه پوشیده است؟

- مطبوعات در خدمت سیاست حکومت

با افزایش اعتراض نیروهای مخالف میهنی، حکومت در هفتم نوامبر به کنترل و محدود کردن روزنامه‌نگاران پرداخت. نمونه‌هایی از این اقدامات در پی می‌آید:

- توقیف نشریه الفجر و بازداشت مدیر مسئول آن به مدت شش ماه و جریمه ۱۷۵۰ دلاری.^{۲۱}

- توقیف نشریه البديل، ارگان حزب کارگران انقلابی کمونیست.

- توقیف نشریه الوطن، ارگان اتحادیه وحدت طلبان دموکرات. علت توقیف دو نشریه آخر، انتقاد از مصر، عربستان سعودی و امریکا در زمان بحران خلیج فارس بوده است.^{۲۲}

- جمع‌آوری روزنامه فرانسوی لوموند در ۲۴ می ۱۹۹۱ به علت چاپ توضیحات شیخ راشد الغنوشی و حبیب المکنی، از رهبران نهضت. آنها در مقابل اتهام مقامات دولتی مبنی بر دست داشتن نهضت در توطئه علیه نظام، به دفاع پرداخته بودند.^{۲۳}

- جمع‌آوری روزنامه تونسی الشرق در ۱۷ ژانویه ۱۹۹۱ به علت انتشار مقاله‌هایی درباره جنگ خلیج فارس که به زعم دولت، موجب تحریک احساسات می‌شد. این روزنامه در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۱ به دلیل ترس از مصادره شدن، با سه صفحه سفید منتشر شد. هم‌چنین در فردای آن روز، نشریه الصباح توقيف شد^{۲۴} در این زمینه، سازمان عربی حمایت از حقوق بشر تأکید کرد گزارش‌هایی دریافت کرده است که ثابت می‌کند روزنامه‌های بسیاری در نتیجه سانسور شدید حکومت در مورد اطلاعات و مقاله‌های مربوط به جنگ خلیج فارس، با صفحه‌های سفید چاپ شدند.^{۲۵}

- مصادره مجله ژون آفریک که حاوی گفت‌وگویی با شیخ راشد الغنوشی بود.^{۲۶}

- حکومت از پخش یکی از شماره‌های نشریه الشرق الاوسط (۲۲ مارس ۱۹۹۱) نیز جلوگیری کرد. این شماره شامل مقاله‌ای از نخست وزیر سابق، محمد مزالی بود که در آن به بیان دیدگاه سیاسی اش برای حل مشکلات سیاسی کشور پرداخته بود.^{۲۷}

- مجله مغرب برای ارزیابی عملکرد وزیران، از اعضای پارلمان براساس بحث‌های پارلمانی نظرخواهی کرد. به دنبال این نظرسنجی، مدیر مسئول این مجله، عمر صحابو، به اهانت به اعضای دولت متهم شد؛ از این رو، بودجه مقرر شده برای این مجله قطع و دارایی آن توقيف و صحابو نیز به مدت ده ماه زندانی شد.^{۲۸}

از نظر یکی از مخالفان تونسی، این گونه اقدامات که کمتر درباره آنها صحبت می‌شد، برگرفته از پرونده دادگاه‌های تفتیش عقاید بود. وی گفت: «آزادی مطبوعات دوباره لغو شد، صدای مخالفان از رادیو و تلویزیون به گوش می‌رسد، و روزنامه‌های احزاب مختلف، در مقابل مشکلات مالی تاب نیاوردند و روزنامه‌ای هم‌چون المستقبل تعطیل شد».^{۲۹}

اما رهبر دوره جدید، بن علی، به مناسبت بزرگ‌داشت پنجمین سال قدرت خود، در صدد برآمد تا برای روشن کردن تمام مزه‌هایی که برای تضمین آزادی مطبوعات، دانستن آن لازم بود، توضیحاتی ارائه دهد: «در عرصه مطبوعات، تا زمانی که همگان

مصلحت کشور را بالاتر از هر چیز دیگری بدانند، هیچ‌گونه حذف و طرد فکری و سیاسی صورت نمی‌گیرد و جلوی هیچ گرایش و طرحی گرفته نمی‌شود».^{۳۰} از آنجا که منظور از مصلحت ملی و شناخت مقامی که مسئول مشخص کردن آن است، برای مخالفان و نیز دست‌اندرکاران مطبوعات مبهم بود، دولت به اتفاق همه اعضای کابینه، بیانیه‌ای صادر کرد تا ابهامات را برطرف و مقام مسئول این کار را مشخص کند. در این بیانیه آمده بود: «بن علی دویاره تأکید متنی کند که دولت برای توانمند کردن بخش اطلاع‌رسانی در این‌جا نقش خود و تضمين فعالیت‌کردن، به بالا بردن سطح کیفی مطبوعات و فعالیت مداوم آن، توجه خاص دارد. همچنین دولت در صدد است در امر اطلاع‌رسانی و آموزشی، به ویژه در زمینه‌های تحکیم دموکراسی، نظام چندحزبی و حمایت از حقوق بشر، به بخش مطبوعات کمک کند».^{۳۱}

آموزش در خدمت اهداف حکومت

مسئله اصلاح شیوه آموزش در تونس، مسئله جدیدی نیست و ریشه‌ها به دوره خیرالدین تونسی بر می‌گردد که اولین اقدامات حقیقی را در زمینه آموزش نوین و پیشرفت‌هه انجام داد. در دوره زمامداری بورقيبه نیز هرچند بخش آموزش شاهد اصلاحاتی شبه‌ریشه‌ای بود، خواست مردم و محافل سیاسی آن تأمین نمی‌شد که پیوسته خواهان اصلاحاتی در خدمت عرب‌گرایی و هویت ملی بودند. با به قدرت رسیدن بن علی، دیگر این خواسته‌ها گوش شنوازی برای خود نیافت، در نتیجه، اصلاح آموزشی بر مبنای دو هدف اساسی انجام گرفت:

خدمت به صهیونیسم: تونس به همراه حکومت بن علی که همواره در موقعیت‌های گوناگون، بر توجه خود به این مسئله تأکید می‌کرد، به صورتی آشکار وارد این بازی شد. بن علی در سخنرانی خود، در پایان کنفرانس سفیران تونس در خارج از کشور، گفت: «تونس برای مسئله صلح خاورمیانه، اهمیت فراوانی می‌دهد و در حمایت از تلاش‌ها برای برقراری صلح عادلانه و فraigir در منطقه، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌ورزد و در هر اقدامی که هدف آن خدمت به این مسئله باشد، همکاری می‌کند».^{۳۲} متأسفانه مسئله آموزش از این اقدامات مستثنا نشد و مجله فلسطین الثوره نیز بر آن

تأکید کرد. یکی از نویسندهای این مجله گفت: «تغییر برنامه‌های درسی در تونس از سیاست عادی‌سازی روابط با دشمن صهیونیست به دور نیست».^{۳۴}

مبارزه با بیداری اسلامی: راز پیدایش اندیشه نهضت اسلامی، آن هم در مراکز آموزش لائیسم، چیست؟ در پاسخ می‌توان گفت، این مسئله به تفکر اقتصادی لائیسم و اسلام برمی‌گردد. لائیسم برای اسلام، خطری محسوب نمی‌شود؛ زیرا اسلام گفت و گو را می‌پسندد و به عبارتی بهتر، اسلام، دین گفت و گوست. بن‌علی نیز به رغم داشتن سیاست طرد کننده، معتقد بود که بهترین وسیله برای حذف جریف، ملی کردن آموزش و هدایت آن به مسیر خدمت به سیاست حکومت است. «اگر نتیجه این اصلاحات آموزشی، بستن درها به روی بدخواهان باشد، ما به آن انتخاب ممی‌کنیم؛ هر چند ما چنین قصدی نداشتمیم، زیرا ارزش این بدخواهان، کمتر از آن است که حکومت، سیاست خود را به مبارزه با آنها متمرکز کند».^{۳۵}

بر این اساس خطر اصلاح آموزشی در دوره بن‌علی و هدف شیطانی او درک می‌شود و این خود، ماهیت حکومت بن‌علی را تفسیر می‌کند که بیش از آنکه به مردم استمدیده و مظلوم توجه کند، خود را به دامن صهیونیسم انداخته است.

- آزادی در بند رویکردهای حکومت

ما نمی‌پذیریم که کسی با نام آزادی و دفاع از حقوق بشر، به کشور توهین یا نام نیک آن را لکه‌دار کند و به روابطش با برادران و دوستان لطمه بزند.^{۳۶}

حکومت به تعیین حد و مرز برای دخالت مخالفان و فعالان سیاسی، فکری و حقوقی پرداخته است تا آنها را از بررسی حوادث داخل کشور بازدارد^{۳۷} و آنها را در مقابل سیاست جنایت‌کارانه خود در داخل و سیاست آغوش باز در خارج، به سکوت وادر کند. این جریان تا اندازه‌ای است که کشور در حال سقوط به پرتگاهی است که جز خدا، کسی عاقبت آن را نمی‌داند. شاید از برجسته‌ترین مظاهر آن، مسائل زیر باشد: عادی‌سازی روابط با صهیونیست‌ها: مقامات تونس پس از توافق یاسر عرفات با رژیم صهیونیستی، به طور آشکار با آنها رابطه برقرار کردند^{۳۸} و به این ترتیب، خود یکی از طرف‌های بازی خائنانه شدند. حبیب بن یحیی، وزیر امور خارجه، در تأکید بر

این مسئله گفت: بن علی، رئیس جمهور کشور، به طور واضح سیاست تونس را اعلام کرد. ما در راستای نتایج و دستاوردهای روند صلح در منطقه، با مسئله موسوم به عادی‌سازی روابط اعراب و اسرائیل بخورد خواهیم کرد.^{۳۸}

مهم‌ترین اقدامات صورت‌گرفته برای عادی‌سازی روابط عبارت است از:

- پذیرایی گرم از کمیته پناهندگان و محافظت شدید از آنها همراه با سانسور خبری در داخل.^{۳۹}

- رفت و آمد ۴۳ جهانگرد یهودی در خیابان‌های تونی^{۴۰} که با کاردمیت داشتن تورات، احساسات مسلمانان و ملی گرایان را تحریک می‌کردند.

- دیدار یوسی بیلین، معاون وزیر امور خارجه اسرائیل، از تونس به منظور شرکت در کمیسیون سیاست‌گذاری و گشایش خط تلفن مستقیم از سوی تونس.^{۴۱}

- بنابه گزارش رادیو اسرائیل، برقراری روابط بین اسرائیل و تونس در سطح پایین، به منظور زمینه‌سازی برای برقراری روابط کامل بوده است.^{۴۲}

- دیدار هیئت کارشناسان کشاورزی از تونس، برای آموزش به آنها در کنار طرحی به ارزش ۸۵ میلیون دلار بین اسرائیل و اسپانیا.^{۴۳}

- به گزارش خبرگزاری ایتم اسرائیل، مسئولان جهانگردی تونس، به مدت یک هفته نمایشگاهی را در هتل هیلتون شهر تل آویو، به منظور نمایش یک گروه فولکلور و عرضه تولیدات و غذاهای تونس بر پا کردند.^{۴۴}

موافقت با ایجاد مرکز پژوهش‌های استراتژیک غربی: در سال ۱۹۹۵ یک مرکز پژوهش فرانسوی برای مطالعه مغرب عربی تونس ایجاد شد که در نوع خود، اولین مرکز پژوهش در این منطقه بود. همچنین یک مرکز پژوهش امریکایی برای مطالعه مغرب تأسیس شد.^{۴۵}

- تقویت زبان‌های خارجی در مقابل زبان عربی

- عمومی شدن زبان انگلیسی در آموزش^{۴۶}

- فعال شدن زبان فرانسوی در مؤسسه‌ها و دانشگاه‌ها و نمایش فیلم‌هایی به زبان فرانسوی.^{۴۷}

تهاجم فرهنگی: با آغاز سال ۱۹۸۹ حدود بیست کانال تلویزیونی اروپایی به تونس حمله کردند، در حالی که تونس روزی از مدافعان سرسخت برپایی یک نظام اطلاع‌رسانی جدید برای مبارزه با امپریالیسم فرهنگی بود. در جریان این تهاجم فرهنگی، به کانال دوم تلویزیون فرانسه، که مسئول ترویج لائیسم و مبارزه با اسلام‌گرایی بود، توجه بیشتری شد و بر زبان فرانسوی در مقابل سایر زبان‌ها تأکید شد.

www.tabarestan.info

- سلب اختیار مردم در مقابل تصمیمات حکومت پس از ملی شدن بخش‌های گوناگون سیاسی و صنعتی دولت توانست بدون دشواری، تمام مردم را متعدد کند و ملت را در جایگاهی قرار دهد که در آن، مواضع غیرمردمی و غیرملی حکومت مورد تهدید قرار نگیرد. در یکی از مصوبه‌های رسمی ریاست جمهوری آمده است: تدبیر دولت، شامل همه مردم می‌شود؛ یعنی همه کسانی که می‌توانند در راهی که تونس برای توسعه و پیشرفت در آغاز قرن ۲۱ در پیش گرفته است، مشکل ایجاد کنند.^{۱۸}

ب) امنیت در دوره جدید^{۱۹}

آیا نظام حکومتی تونس توانسته است امنیت را فراهم کند؟ آیا می‌توان مسئله امنیت را از مسئله آزادی و رفاه اجتماعی جدا دانست؟ کدامیک از آنها از نظر راهبردی بر دیگری مقدم است: آیا امنیت موجب آزادی و رفاه می‌شود یا اینکه خود از دامن آزادی و رفاه به وجود می‌آید؟

در توضیح برخی از این سوال‌ها می‌توان گفت مرگ آزادی در تونس، به صورت منطقی و عملی، مرگ رفاه^{۲۰} را نیز در دو بعد روحی و مادی آن به دنبال داشت. حال که امنیت با آرامش روحی در ارتباط است، پس با آشفته شدن وضعیت روحی، امنیت آشفته می‌شود و با نبود آرامش، امنیت از بین می‌رود. اگر رفاه از بین برود، امنیت نیز خواه ناخواه از بین می‌رود. به عبارت دیگر، با از بین رفتن آزادی، رفاه و با از بین رفتن رفاه، امنیت نیز از بین می‌رود. از این رو، نمی‌توان گفت که در تونس امنیت به تمام معنا، بلکه متناسب با احکام و قوانین فوق العاده‌ای برقرار است که سیاست نظام

استبدادی با هدف از بین بردن جامعه مدنی، آن را ایجاب می‌کند؛ اگرچه جامعه مدنی کاملاً در مقابل این عملیات سیاسی که به شدت شبیه عملیات نظامی است، تسليم نشد. یکی از اندیشمندان به نام «لاسکی» با خاطرنشان کردن رابطه بین مشکل فقر و آزادی در جامعه گفت: اگر در هر جامعه‌ای، اقتصاد بحران‌زده و نابود شود، آزادی در معرض خطر قرار می‌گیرد. پس فقر، موجب ترس می‌شود و ترس، بر شک و تردید دامن می‌زند. اینجاست که حاکمان از آزادی می‌ترسند؛ زیرا احسان می‌کنند محکومان به چیز جدیدی چشم دوخته‌اند و علاقه‌مند وضعیتی هستند که آنها را قادر کنند بر فقر و تنگدستی چیره شوند. حال اگر این حاکمان به روش‌های مسلط‌آمیز، به اصلاح نظام اقتصادی اقدام نکنند، ناچار خواهد بود صدای محکومان ناآرام را با زور و خشونت خاموش کنند و از این طریق، به حفظ قدرت و امتیازهای خود بپردازند.^۱

از این رو، برنامه‌های توسعه و نوگرایی اتخاذ شده از سوی حکومت غیرمردمی و غیرملی، در مقابل دو خواسته متناقض شکست می‌خورد: اول، خواسته مردم مبنی بر آزادی، رهایی، پیشرفت و شکوفایی؛ دوم، خواسته اوپاش زورگویی که هدف‌شان برگی انسان‌هاست. این برنامه‌ها به علت برخورد با خشونت حکومتی و شکست این حکومت در به انجام رساندن اهداف عالی قومی و ملی و تحقق رفاه مردمی، شکست می‌خورند.

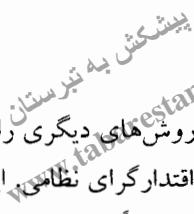
۳. دوره جدید و مشروعیت

دوره جدید زمامداری، از دروازه بزرگ تونس معاصر وارد نشد، بلکه به صورت ناگهانی و هنگامی وارد شد که حزب حاکم قانونی و هواداران آن، مورد تفر و انتزجار مردم بودند. از این رو، مراکز قانونی، مأمور ترویج و تأیید محرمانه مشروعیت آن شدند و زمامدار جدید فقط با پشتیبانی اعضای حزب حاکم و کابینه و بزرگان ارتش وارد تونس شد. به همین علت، این تازه‌وارد باید از طریق منابع قانونی، به دنبال کسب مشروعیت باشد.

الف) تکیه بر ارتش

نظام حاکم در تونس، از نوع اقلیت نظامی الیگارشی است؛ به گونه‌ای که دستگاه اجرایی آن از نظامیان تشکیل می‌شود و یک رهبر نظامی، ریاست آن را به عهده

می‌گیرد. با بروز اختلاف نظامی - سیاسی، وضعیت حاکم نیز تغییر می‌کند؛ به طوری که گاهی رئیس دستگاه اجرایی، یک نظامی یا یک غیرنظامی با اصلیتی نظامی است که نقش یک غیرنظامی را اینها می‌کند و گاهی ریاست این دستگاه را یک شخص غیرنظامی بر عهده می‌گیرد که تنها از سوی نظامیان حمایت می‌شود و نمی‌تواند بدون پشتیبانی مرکز نظامی به حاکمیت خود ادامه دهد.^{۵۲}



ب) تکیه بر نخبگان غیرنظامی فرصت طلب

با توجه به پیچیدگی زمامداری در دوره جدید، روش‌های دیگری را هم می‌توان برای این زمامداری بر شمرد از جمله روش حکومت اقتدارگرای نظامی، این شیوه، انتلافی واقعاً قدرتمند بین نظامیان و غیرنظامیان بود که معمولاً از نظامیان، یعنی بوروکرات‌ها و تکنوقرات‌ها تشکیل می‌شد و دستگاه اجرایی (دولت) هم از غیرنظامیان یا نظامیان بودند. در این حکومت، نخست‌وزیر نیز می‌توانست یا از مرکز نظامی یا خارج از آن انتخاب شود، بدون آنکه دارای مهارت‌های نظامی باشد. این نوع حاکمیت که سعی داشت از حمایت مراکز غیرنظامی نیز برخوردار شود، به برخی مراکز سیاسی غیرنظامی مانند پارلمان، احزاب و گروه‌های فشار، اجازه فعالیت می‌داد، با این حال، اجازه بسیج سیاسی را از ترس تبدیل شدن به یک مشارکت نمی‌داد؛ همچنان که پیروی از ایدئولوژی خود را بر کسی تحمیل نمی‌کرد. این انتلاف بین نظامیان و بوروکرات‌ها، از طریق خطدهی عقیدتی و گاهی اعمال زور برای نادیده گرفتن مردم و طرد آنها از مکانیسم‌های توزیع قدرت انجام می‌شد.^{۵۳}

چهره مدنی و غیرنظامی حکومت، فقط در مسائل زیر نمود یافته است:

ج) انتخابات صوری^{۵۴}

نظام حاکم به دنبال پیروزی کودتای سفید، در صدد برآمد چهره‌ای مردمی از خود به نمایش گذارد و جامعه را از مصیبتی که به سمت آن در حرکت بود، نجات دهد. از سوی دیگر، به برگزاری انتخاباتی صوری اقدام کرد تا به افکار عمومی داخلی و خارجی نشان دهد که از حمایت اکثریت مطلق جامعه برخوردار است.^{۵۵}

د) ساختارها و مراکز صوری

سردمداران دچار نوعی انزوا شدند که نه تنها ناشی از هویت نظامی آنهاست، بلکه تکروی شان در به راه اندادختن جنبش انقلابی و تحمل مشکلات و سختی‌های آن به تنها بی و بدون مشارکت مردم و سایر سازمانها و احزاب سیاسی در این انزوا مؤثر بوده است. هم‌چنین طبیعت و ساختار شخصیتی رهبران نظام‌های جدید، موجب شده است که بسیاری از آنها از درک اهمیت نیروها برای فعالیت سیاسی در بین توده مردم عاجز بمانند. فعالیت سیاسی مردمی و حرکت همیشگی رژیم، محروم شده است که بسیاری از این نظام‌ها پیوسته گرد آن جمع شده‌اند و سعی کرده‌اند آن را متوقف کنند و گاهی تشکیل ساختارهای جایگزین حاکی از وجود یک فعالیت سیاسی است که اجازه بروز عملی و عملی نمی‌یابد، زیرا وجود مراکز سیاسی و قانونی فعال، دارای نفوذ واقعی، تا حدودی باعث سلب آزادی تصمیم‌گیری از این رژیم‌ها می‌شود.

۴. دوره جدید زمامداری و امکانات تحول

قانون عمومی هستی براساس حرکت و تحول بنا شده و من معتقد نیستم که رژیم حکومتی تونس، با وجود اصرار بر آرام کردن اوضاع و خشی کردن همه فعالان ملی که خواهان ادغام در قانون طبیعی هستند، از این قاعده حتمی مستثنای باشند. با این حال، برای نیروهای عامل تغییر - با وجود شکست در چند تجربه انتخاباتی - امکانات زیادی وجود دارد که می‌توانند از آنها استفاده کنند. شاید برجسته‌ترین این امکانات عبارت‌اند از:

الف) حل و فصل نظامی

راه حل نظامی در تونس، چندان مورد قبول نیست و علت آن نیز تمايل محافل سیاسی به مشارکت تدریجی در قدرت است. اما این بدان معنا نیست که ارتش ملی در مقابل هیئت‌های صهیونیستی که برای معامله بر سر موضوع محوری و قومیتی فلسطین وارد کشور می‌شوند، ساكت بنشینند، یا اینکه در قبال کشوری که سرشار از سرمایه غربی و یهودی شده است و در قبال زنجیرهایی که مردم آن را به بند کشیده، موضعی نگیرد و حرفی نزنند. برخی از این مواضع، قاطع بوده است.

ب) استفاده از بازتاب سیاست‌های دولت

هرگونه سیاستی که حزب حاکم در پیش گیرد، ضرورتاً با بازتاب‌های بسیاری همراه است که گاهی جامعه مدنی از آن استفاده می‌کند و گاهی نیز این بازتاب‌ها مانند دروازه‌ای اضطراری، به سوی تحول خواهد بود.

- سیاست امنیتی

در مقابل افزایش تمایل نظام به اعمال زور و خشونت بر ضد مخالفان خود، مشکلات اقتصادی و اجتماعی، به منبعی برای پیدایش و رشد خواسته‌های اجتماعی تبدیل می‌شود و در همان حال نیز ناتوانی نظام، موجب سیاسی شدن این خواسته‌ها می‌گردد. در چنین وضعیتی، نیروهای موجود، خارج از تسلط و چارچوب نظام سیاسی، رشد می‌کنند. به این نیروهای خارج از نظام، نیروهای جدیدی نیز می‌پیوندند که اصولاً به خود نظام وابسته‌اند. شرایط بد بازی سیاسی، این نیروها را به سمت ائتلاف با نیروهای خارج از تسلط نظام سوق می‌دهد و آینده نظام در گرو قدرت‌یابی یکی از نیروهای خارج از نظام قرار می‌گیرد، تا جایی که این نیروها می‌توانند به تنها یا با ائتلاف با نیروهای دیگر، نظام موجود را سرنگون و نظام خاص خود را پی‌ریزی کنند.^{۵۶}

- سیاست درهای باز به روی نخبگان غیرنظامی و نهادهای قانونی

اگر روش اقتدارگرای نظامی - ائتلاف نظامیان و غیرنظامیان - مژروعتی خود را خارج از نهاد نظامی بگیرد، این حاکمیت بر سایر حاکمیت‌های نظامی برتری می‌یابد؛ زیرا می‌تواند در آینده، برخی تحولات سیاسی سازگار با دموکراسی را پذیرد. با رشد طبقه متوسط و فعالیت در نهادهای اساسی غیرنظامی که نظام به آنها اجازه فعالیت داده، چنین خواسته‌ای تحقق می‌یابد.^{۵۷}

- طبیعت جامعه و قانون احزاب

کندي تحول در نظام چندحزبي تونس، بر خلاف آنچه در مصر در حزب وفد جريان یافت، می‌تواند آرمان‌های مخالفان را، بدون تحقق عملی، برای دوره‌ای طولانی‌تر از

آنچه نظام چندحزبی اعلام شده در مصر به وجود آورد، زنده نگه دارد. از این رو، احزاب مخالف تونس، با الهام گرفتن از اندیشه خاصی از ملی گرایی می‌توانند نقش خود را در تبلور تکثرگرایی سیاسی، مطابق موجبات تاریخی گوناگون آزادی خواهانه، سوسياليستي و اسلام‌گرایي، برای مصلحت کشور توجیه کنند؛ هر چند دولت چنین فعالیت‌هایي را در جهت خدمت به منافع عمومي تونس نداند. به طور خلاصه می‌توان گفت، آنچه در تونس از مخالفان حمایت می‌کند، همان تحول کشور به سمت نظامی چندحزبی است که اگر این تحول عملی شود، سرانجام به گردش حاکمیت در احزاب مختلف می‌انجامد.^{۵۸}

ج) ائتلاف ملی نیرومندی که مخالفان را نیز دربرمی‌گیرد^{۵۹}

این ائتلاف، قدرت خود را از همین نظام چندحزبی می‌گیرد و براساس برنامه‌ای ملی عمل می‌کند که هیچ وقت، هیچ‌یک از طرف‌های موجود در داخل یا خارج را نادیده نمی‌گیرد و به عنوان یک سند منشور ملی، تقدیم مسئولان امر می‌شود. از سوی دیگر، به وسیله این ائتلاف، به حزب حاکمی که همه چیز را در کشور به انحصار خود درآورده است، فشار وارد می‌شود تا به آنها امتیاز دهد، یا دست‌کم حزب حاکم را به این باور می‌رساند که برای تحقق یک آشتی ملی حقیقی با توسعه کشور در تمام سطوح و گرفتن فرصت از کسانی که در کمین وطن و مردم نشسته‌اند شتاب کند و در این مسیر به نص قانون و قانون اساسی نیز متعهد باشد.

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان

پیشکش به تبرستان

۱. مقایسه کنید: الغنوشی به تجزیه و تحلیل عملکرد رهبران تونس از ابتدای استقلال تاکنون می‌پردازد و معتقد است که این عملکرد مبنی بر تقفید از غرب است و به هیچ وجه عربی نیست؛ زیرا بیانگر ساختار فلسفی، فرهنگی و تمدنی ناحقی است که نمی‌توان آن را غربی یا اسلامی نامید و طراحان آن نیز نه با اسلام آشنا نیز داشته‌اند و نه با غرب و فقط مقلد بوده‌اند.
- گزارش استراتژیک عرب، ۹۲، مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهram، قاهره ۱۹۹۳، ص ۲۶۱.
۲. عبدالمنعم المشاط، پیشین.
۳. همان.
۴. گزیده‌ای از بیانیه ۷ نوامبر بن علی، رئیس جمهور تونس.
۵. الحياة، ۱۹۹۱/۱/۳۱.
۶. همان.
۷. النهار، ۱۹۸۸/۱۱/۸.
۸. احمد المستیری در تحلیل نتایج انتخابات ۱۹۸۹ گفت: پیش از آغاز رأی‌گیری، صندوق‌ها از برگه‌های انتخاباتی پوشیده بودند، السفير، ۱۹۸۹/۴/۱۰.
۹. روزنامه القومى العربى، ش ۱۲ - ۴ و ۳۵، ۱۹۸۹.
۱۰. تعداد کرسی‌های اشغال شده ۹ کرسی از مجموع ۱۴۱ یعنی حدود ۷درصد بود. این اتفاق در سال ۱۹۹۱ افتاد.
۱۱. الحياة، ۱۹۹۱/۹/۱.
۱۲. همان.
۱۳. بخشی از سخنرانی بن علی در حضور انجمن ملی تونس، ۱۹۸۹/۱۱/۷.

۱۴. مواده، رهبر مخالفان قانونی تونس، گفت: «دولت به اشتباه تصور می‌کند که می‌تواند شرکت‌کنندگان در نظام چند حزبی را انتخاب کند و کسانی که حرکت نهضت را نمی‌خواهند، از گفتوگو و رودررویی به شیوه دموکراسی پرهیز می‌کنند». السفیر، ۲۵/۷/۱۹۹۴.
۱۵. السفیر، ۱۲/۱۲/۱۹۹۰.
۱۶. الدیار، ۷/۱۱/۱۹۹۴.
۱۷. گفت‌وگویی با هادی بکوش، دبیر حزب حاکم المستقبل، ۱۹ زیوی ۱۹۸۶.
۱۸. السفیر، ۲۵/۶/۱۹۹۱.
۱۹. بخشی از سخنرانی بن علی، ۵/۷/۱۹۹۲.
۲۰. عبدالمنعم المشاط، پیشین.
۲۱. السفیر، ۸/۱۰/۱۹۹۰.
۲۲. همان.
۲۳. سازمان عربی دفاع از حقوق بشر، گزارشی در مورد تونس، ۱۹۹۲، صص ۸۲ - ۸۱.
۲۴. همان.
۲۵. همان.
۲۶. همان.
۲۷. همان.
۲۸. همان.
۲۹. الْحَيَاةُ، ۳۱/۱/۱۹۹۱.
۳۰. بخشی از سخنرانی بن علی، ۶/۱۱/۱۹۹۲.
۳۱. الْحَيَاةُ، ۶/۱۲/۱۹۹۲.
۳۲. فلسطین الثوره، ش ۲۵ - ۱۱ و ۵۴۲، ۱۹۹۲.
۳۳. سخنرانی بن علی، الْحَيَاةُ، ۱۶/۷/۱۹۹۳.
۳۴. سخنرانی بن علی، ۱۰/۴/۱۹۹۴.
۳۵. طی محاکمه محمد المحبوب، مدیر امنیتی، در ۱۵/۱۰/۱۹۹۰ محمد هادی الزرمی، وکیل وی، استغفا کرد و وکلای منصور اشفي و عبدالرحمن الهیله از ورود به دادگاه منع شدند. این وکلا در اعتراض به تجاوزهای آشکار و بی‌سابقه به حقوق خود، دست به اعتراضی دوساعته زدند.
۳۶. السفیر، ۳/۱۰/۱۹۹۴.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

- .٣٧. المشاهد، ١٩٩٥/٥/٢٧.
- .٣٨. السفير، ١٩٩٣/٩/٢٤.
- .٣٩. الديار، ١٩٩٤/٦/٢٦.
- .٤٠. النهار، ١٩٩٤/٧/١١.
- .٤١. الحياة، ١٩٩٤/١١/١.
- .٤٢. السفير، ١٩٩٥/٣/٢١.
- .٤٣. السفير، ١٩٩٥/٥/٣.
- .٤٤. السفير، ١٩٨٩/٧/١٩.
- .٤٥. الحياة، ١٩٩٥/٥/٩.
- .٤٦. السفير، ١٩٨٩/٧/١٦.
- .٤٧. همان.
- .٤٨. بخشی از سخنرانی بن علی، ١٩٩٤/١١/٧.
- .٤٩. مقایسه کنید با مقاله‌ای در مجله الاقتصاد والاعمال، دسامبر ١٩٧٧ بن علی در اولین سخنرانی خود با عنوان «اندیشه و آزادی، دو هم زاد هم» گفت: «اندیشه و آزادی همراه هستند و نمی‌توان آنها را از یکدیگر جدا کرد و کشورمان نیز که آزادکنندگانش خواستار سلامت و صلح آن بودند، از ثبات و آرامش برخوردار است. به همین دلیل، سرمایه‌گذاران خارجی، چه از کشورهای برادر عربی و چه از کشورهای دوست، به آن روی آورده‌اند».
- .٥٠. مقایسه کنید با فرانسیس فوکویاما، نهایه التاریخ.
- .٥١. المستقبل العربي، ص ١٣٧، ١٩٨٤.
- .٥٢. عبدالمنعم المشاط، پیشین.

53. Vaiky Randall and Robin, the Aboald, Op.Cit, PP 75-78.

- .٥٤. مقایسه کنید با مقاله‌ای از حسین جمیل، المستقبل العربي، ١٩٨٤، ص ١٤٠.
- .٥٥. همچنین هنگام تبلیغات انتخاباتی ١٩٩٤ دولت دست به یک سلسله اقدامات در مورد روزنامه‌های خارجی زد که مهم‌ترین آن عبارت است از:
 - منعویت ورود روزنامه فرانسوی لوموند، بدون ذکر علت آن؛
 - اخراج خبرنگار گروه رادیویی انگلیس.

- مقایسه کنید: نخبگان تونس نمی خواستند از طریق انتخابات پارلمانی وارد مرحله جدید شوند؛ شاید به این دلیل که به روشنی از میزان حمایت سیاسی جریان‌های مختلف سیاسی خبر داشتند (گزارش استراتژیک عرب ۱۹۸۹، مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام، قاهره ۱۹۹۰، ص ۳۰۹).
۵۶. عبدالمنعم المشاط، پیشین، صص ۲۱۵ - ۲۱۴.
۵۷. همان.
۵۸. ولیم زارتمن، المستقبل العربي، ۱۹۹۸، ص ۶۸.
۵۹. کفرانس پاریس در ۱۰ آگوست ۱۹۹۲ گروهی از چهره‌های مخالف تونسیان از جمله احمد بن صالح و محمد مزالی، نخست وزیران بورقیه و حرکت نهضت، اتحادیه کل دانشجویان و سایر مبارزان تونس را دور هم جمع کرد. آنها جبهه دموکرات تونس را برای اعلام خواست خود مبنی بر چند حزبی و انحلال پارلمان فعلی، و هم‌چنین درخواست انتخابات قانون‌گذاری، شهرداری و ریاست جمهوری جدید که بتواند ثبات را در کشور برقرار کند، انتخاب کردند. آنها هم‌چنین خواستار انحلال دستگاه پلیس مخفی شدند که مسئول کشتار و شکنجه دهانه تن از شهروندان بود.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

بخش دوم

جنگیش اتجاه اسلامی یا جنگیش نهضت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

این جنبش از سال ۱۹۷۱^۱ در دانشگاه «سیدی یوسف» تونس مخفیانه آغاز به کار کرد. در آن هنگام، فعالیت جنبش بر پاسخ‌گویی به پرسش‌های جوانان، به ویژه دانشجویان دوره کارشناسی در ارتباط با اصلاحات غربی مرکز بود. این دانشجویان که در رشته‌های فلسفه و تربیت اسلامی تحصیل می‌کردند به تحلیل مکاتب ویرانگر مارکسیسم، فرویدیسم و داروینیسم می‌پرداختند. پس از آن، جنبش به انجمان حفاظت از قرآن کریم پیوست و تا هفت سال به این صورت فعالیت کرد. با افزایش یافتن طرفداران، جنبش در سال ۱۹۷۹ مخفیانه به برگزاری جلسه انتتاحیه اقدام کرد. در این کنفرانس، جنبش، «جماعت اسلامی» نام گرفت و الغنوشی به رهبری آن برگزیده شد. حزب حاکم در کنفرانس سال ۱۹۸۱ اعلام کرد که از تکثیرگرایی سیاسی جلوگیری نمی‌کند. از این رو، این جنبش در همان سال با حضور تعدادی از اعضای خود، جلسه‌ای تشکیل داد که در آن جماعت اسلامی منحل شد و در «جنبش اتجاه اسلامی» فعالیت خود را آغاز کرد. در تشكیل جدید نیز ریاست به الغنوشی واگذار شد. جنبش اتجاه اسلامی در بیانیه تأسیسی خود بر فعالیت سیاسی و فرهنگی در نشر برنامه‌ها، دوری جستن از خشونت به عنوان وسیله‌ای برای تحول جامعه و بر اعتقاد به تکثیرگرایی سیاسی و فکری تأکید کرد. یک ماه بعد رهبر جنبش دستگیر شد و همه اعضای آن به اتهام تأسیس سازمان غیرقانونی و همکاری با یک حکومت خارجی (ایران)، در دادگاه امنیتی حکومت محکمه و به ۳۵۰ سال زندان محکوم شدند. این حکم، طولانی‌ترین حکم محکومیت قضایی در تونس به شمار می‌رود. با سپری شدن سه سال از محکومیت رهبر جنبش، اعضای بازداشت شده جنبش به سفارش

نخست وزیر محمد مزالی آزاد شدند. البته محرك نخست وزیر برای این اقدام،^۲ نامه شیخ عبدالفتاح مورو بود که در آن از بورقیب به نیکی یاد کرد و او را به عنوان رهبر تونس پذیرفت و خواستار آزادی اعضای جنبش اتجاه اسلامی شد. به دنبال آزادی اعضای جنبش در نوامبر ۱۹۸۴، یک کنفرانس انتخاباتی پنهانی برگزار شد که در آن، هفتاد تن از گروههای مختلف شرکت داشتند. در دور اول، چهار نفر – الغنوشی، الجبالي، الفاضل البلدي و على العريض – انتخاب شدند. در دور دوم این کنفرانس، الغنوشی به عنوان رئیس جنبش و چهارده نفر دیگر به عنوان اعضای شورای جنبش

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

مراحل فعالیت جنبش

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

جنبش اتجاه اسلامی در تاریخ فعالیت خود، سه مرحله را پشت سر گذاشت: از ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ که جنبش در انزوا به سر می‌برد و فعالیت داخلی محدودی داشت. مجله المعرفه، که ارگان جنبش، فعالیت خود را در این مرحله آغاز کرد و بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹ منتشر شد.

از ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۰ که جنبش فعالیت آشکار خود را در صحنه تونس آغاز کرد، در عرصه سیاست ظاهر شد و به مسائل اجتماعی و صنفی پرداخت. با اینکه جنبش اتجاه اسلامی پیش از این از پرداختن به مسائل صنفی سر باز می‌زد و آن را خواسته کمونیست‌ها می‌دانست، روز عید کارگران را جشن گرفت و به همین مناسبت، سخنرانی‌های بسیاری را در مساجد برگزار کرد. در این مرحله، جنبش اتجاه اسلامی خواستار پایان دادن به مستله بیکاری و اختلاف طبقاتی در جامعه شد، از انقلاب اسلامی ایران حمایت کرد و ندای دشمنی با غرب، به ویژه فرانسه را سر داد که ۷۵ سال تونس را تحت اشتغال داشت.

پس از سال ۱۹۸۱ که مهم‌ترین مرحله فعالیت این جنبش به شمار می‌رود؛ زیرا در برگیرنده حقایق بسیاری است که از ظرفیت حقیقی جنبش پرده بر می‌دارد. جنبش اتجاه اسلامی در مقایسه با سایر احزاب مخالف، در این مرحله از نظر کمی و کیفی، به رهبر مخالفان تبدیل شد و در مقایسه با حزب حاکم^۳ - حزب سوسیالیست دستور - در ساختار سیاسی تونس، موازنۀ برقرار کرد. مظاهر این امر، در مسائل زیر نمودار است:

۱. در مسیر فعالیت قانونی

با اعلام پذیرش تکثرگرایی حزبی از سوی حزب حاکم در سال ۱۹۸۱، جنبش اتجاه اسلامی در ۶ ژوئن ۱۹۸۱ خواستار به رسمیت شناختن خود به عنوان حزبی سیاسی - مدنی شد و پس از آن در سالهای ۸۴ ۸۸ ۹۰ این خواسته را تکرار کرد و در این راه نرمش بی‌نظیری از خود نشان داد؛ به طوری که حتی مخالفت بخش‌های از مردم، به ویژه جنبش دانشجویی که وزنه‌ای سیاسی و صنفی محسوب می‌شود، اتجاه اسلامی را که رنگی دینی دارد مجبور کرد تا فرعی جدید و غیردینی برای خود انتخاب کند. نام «جنبد نهضت» را پذیرد. جنبش این تغییر نام را به احترام قانون وضع شده، پذیرفت؛ زیرا در فصل سوم این قانون آمده است: «تشکیل یک حزب براساس دین و زبان ممنوع است». به این ترتیب، جنبش هر بار خواستار به رسمیت شناختن قانونی خود برای فعالیت‌های مختلف می‌شد. البته فعالیت جنبش فقط روی بازدهی در درون جامعه مدنی و مصلحت و نفع این جامعه متمرکز بود.

۲. در مسیر محافظت از روش مسالمت‌جویانه تحول

حرکت‌های راهبردی جنبش بر پیروی از روش تحول آگاهانه، تدریجی و تکامل متمرکز شد. بر این اساس، جنبش به صورت اصولی، مخالف روش‌های اجرایی و خشونت‌آمیز است و این به موضع جنبش در قبال حکومت برمی‌گردد. جنبش‌های اسلامی به طور کلی بر حاکمیت خدا بر زمین اتفاق نظر دارند و طبق این برداشت، پیروی از هر روشی را که به این هدف شرعی بینجامد، گناه نمی‌دانند. گرچه جنبش نهضت در تحقق این هدف، با احزاب یا سایر جنبش‌های اسلامی تفاوتی ندارد؛ معتقد است که راه رسیدن به این هدف، باید از مسیر حاکمیت مردم - انتخابات - گذر کند. کسی که مسائل جنبش نهضت را پیگیری می‌کند، به روشی صداقت این خط مشی را در می‌یابد، زیرا جنبش نهضت با وجود دشواری‌ها و مصیبت‌های بی‌شماری که از زمان ظهور خود با آنها رو به رو بوده، همواره به اصول خود وفادار مانده است و به نظر می‌رسد از راهبرد مسالمت‌آمیز خود، که ابعادی فرهنگی و انسانی دارد، عدول نکرده است. به جز خشونت‌هایی با انگیزه‌های شخصی، جنبش با انجام این خشونت‌ها، خشم

خود را نسبت به جنایت‌های پیگیر حکومت در حق کل مردم، به ویژه اسلام‌گرایان نهضتی ابراز می‌کرد؛ زیرا موضع رسمی جنبش، همیشه مخالف این اقدامات بود و آنها را نمی‌پذیرفت.^۴

الف) آماده شدن برای پاسخ به خشونت حکومت

پس از آشکار شدن جایگاه حقیقی جنبش در صحنه سیاستی تونس، حکومت به رویارویی و سرکوب آن شتافت. با گذشت یک ماه از اولین بیانیه تأسیس جنبش در ۶ ژوئن ۱۹۸۱، حمله شدیدی به جنبش شد که در آن همه دستگاه‌های حکومتی، از رسانه‌های گروهی گرفته تا دستگاه‌های امنیتی، مشارکت داشتند. این حمله به دستگیری رهبران جنبش و محکمه آنها انجامید.^۵ بورقیبه در همان روز اعلام کرد پرونده کسانی که خود نام «اخوانجیه» را بر آنها نهاده، بسته شده است. این حمله که با مجموعه‌ای از حمله‌ها، در سال‌های ۸۷ - ۸۵ و ۸۹ دنبال شد، در داخل و خارج کشور هنوز ادامه دارد. ویژگی حمله‌های اخیر آن است که نظام مقتضانه نه تنها در بازداشتگاه‌ها بلکه در مقابل چشم مردم، اقدام به ترور سیاسی می‌کند.^۶ مشخصه‌های دیگر این حمله‌ها، شکنجه بدین زنان مانند مردان^۷ و مسئول دانستن آنان در قبال نزدیکان مفقودشان است.^۸ این حمله‌ها که سراسر کشور را در برگرفته موجب اندوه و وحشت مردم در کل کشور شده است. هر کس به برخورد حکومت دقت کند، شک نمی‌کند که این روش، فقط برای آن است که اسلام‌گرایان نیز در به بازی گرفتن مقررات این ملت به بند کشیده شده، سهیم شوند. البته در این بازی، ابتدا کسی سود می‌برد که سرمایه، سلاح و تبلیغات را در اختیار داشته باشد.

ب) ورود به بازی دموکراسی^۹

با وجود آشکار شدن نفاق و حیله‌گری پنهان دوره بورقیبه و بن علی، جنبش نهضت با اعلام حضور خود در خدمت به برنامه‌های دموکراتیک^{۱۰} (مردم‌سالاری) و مسئول دانستن حکومت در قبال پیامدهای انتزاعی حیات سیاسی و خیانت به اصول، کوتاهی نکرد.

ج) مشارکت در انتخابات

جنبیش نهضت پس از فراهم شدن اولین فرصت برای ورود به انتخابات، بدون هیچ تردیدی در انتخابات سال ۱۹۸۹ با یک لیست مستقل شرکت کرد (جنبیش نهضت به علت به رسمیت شناخته نشدن قانونی، نتوانست در این انتخابات مانند یک حزب سیاسی شرکت کند).^{۱۱}

در این انتخابات، با وجود تقلب گسترده و بهره‌مندی از حزب حاکم از دستگاه‌های حکومتی در تحقق کردن اهداف خود و نیز با وجود بی‌تجویه بودن اعضای جنبیش در چنین امری که به هوشیاری، مهارت در جذب مردم و تبلیغات و هماهنگی نیاز دارد، نتایج انتخابات، ناظران را غافل‌گیر کرد. بنابر تأیید خود نظام، جنبیش توانست ۱۳ درصد آرا را به خود اختصاص دهد. با این نتیجه، جنبیش نهضت به رقیب حقیقی حزب حاکم تبدیل شد و توانست جایگزین دموکرات‌های سوسیالیست (رہبر مخالفان قانونی) شود که در این انتخابات فقط به ۴ درصد آرا دست یافت. اما براساس برآورد مخالفان (گروه‌های مخالف حزب حاکم که اسلام‌گرایان نیز شامل آنها می‌شود) تنها برآورده این انتخابات، گروه‌های مخالفاند که توانستند ۷۰ درصد آرا را به دست آورند.^{۱۲}

یک منبع مخالف تونسی می‌گوید: تعداد کسانی که قانون به آنان اجازه شرکت در انتخابات را می‌داد، به $\frac{8}{3}$ میلیون نفر می‌رسید؛ اما در انتخابات فقط $\frac{7}{2}$ میلیون برگ رأی آخذ شد. در واقع، فقط ۶۰ درصد مردم در انتخابات شرکت کردند؛ زیرا بیشتر جوانان مخالف و دانشجویان، از حقوق سیاسی خود منع شده بودند. بر این اساس، محبوبیت مردمی حزب حاکم خلاف آنچه ۷۰ درصد اعلام شد، حتی به یک‌سوم نیز نمی‌رسد و این امر، با میزان محبوبیت رئیس جمهور نیز مطابقت دارد. یکی از سفارتخانه‌های غربی به حق ادعا کرده است که محبوبیت نظام، فقط حدود ۱۵ تا ۱۷ درصد است. هم‌چنین تحقیقات یکی از سفارتخانه‌های غربی در تونس نیز بر درستی این ادعا تأکید می‌کند. عده‌ای معتقدند که کارهای پلیس تونس فقط نشان داد که مقبولیت و محبوبیتش را وامدار بورقیبه است که در تمام دوره زمامداریش، سعی داشت پارلمان یک‌دستی را تشکیل دهد. این هدف عملأً بعد از مرحله موسوم به مرحله تغییر تحقق یافت؛ زیرا قبل از برگزاری انتخابات دوم در ۱۹۹۴، جنبیش نهضت از بافت

سیاسی کشور حذف شد و نظام از بین مخالفان کسانی را برگزید که امکان معامله با آنها وجود داشت. به همین علت، نظام نوزده عضو مخالف را وارد مجلس کرد. اکنون می‌توان پرسید که فرق آنچه حکومت پلیسی تونس انجام داد و آنچه نظامیان در الجزایر به آن پرداختند، چیست؟ و راز واکنش کسانی که علیه آنها کودتا شد، چه بوده است؟

د) به ثبت رساندن حضور خود در عرصه رسمی سیاسی هنگامی که بن علی در سالروز به دست گرفتن قدرت تخدید در ۷ نوامبر ۱۹۸۸ احزاب سیاسی و صنف‌های حرفه‌ای (شغلی) را به امضا کردن سند پیمان ملی فراخواند - این سند در کاخ ریاست جمهوری «قرطاج» امضا شد - جنبش نهضت پذیرفت که هر چند به صورت غیررسمی و غیرمستقیم، یکی از طرف‌های امضاکننده آن باشد. نورالدین عبیری، از اعضای جنبش نهضت در تشکیلات پشتیبان این جنبش، سند مذکور را امضا کرد.

ه) حضور در صحنه مطبوعات

جنبیش نهضت پس از تحمل سختی‌ها و موانع بسیار برای به رسمیت شناختن یک نشریه رسمی که بتواند به وسیله آن صدای خود را به افکار عمومی داخلی و خارجی برساند و در ارشاد ملی و اسلامی سهیم باشد، در ۳ فوریه ۸۹ موفق به این کار شد. البته برخلاف انتظار جنبیش، به این نشریه اجازه چاپ بیش از چهل هزار نسخه، یعنی نصف آنچه خواهان آن بود، داده نشد. جنبیش نهضت بر اثر فشارهای واردۀ تا ۲۱ آوریل ۱۹۹۰ موفق به چاپ شماره اول نشریه خود نشد. در این تاریخ اولین شماره نشریه به نام الفجر به چاپ رسید.

با این حال، حامی دموکراسی و ضامن آن یعنی بن علی، پس از چاپ هشت شماره از این نشریه، صبرش به پایان رسید و به دستور او مقامات مسئول، شماره بعدی - زیر چاپ - این نشریه را در ۱۶ ژوئن ۱۹۹۰ به بهانه انتشار مقاله شیخ راشد الغنوشی با عنوان «شعب الدّولة أَم دُولَة الشّعب»^{۱۳} توقیف کردند. دولت این مقاله را مخالف قانون و اصول دموکراسی دانست.^{۱۴}

سرانجام این نشریه در ۲۳ دسامبر ۱۹۹۰ توقيف و مدیر مسئول آن شیخ حمادی الجبالي^{۱۵} محاکمه شد. این اقدام در قالب طرح حمله به تروریست‌ها و گمراهان کینه‌توز صورت گرفت. استبداد نظام حاکم در این حد باقی نماند و دامن روزنامه المتوسط را نیز گرفت. جنبش نهضت، این روزنامه را پس از منعیت انتشار در داخل کشور، در پاریس به چاپ می‌رساند. نظام تونس، مقامات فرانسوی را مقاعد کرد که این روزنامه را به بهانه دشمنی با غرب و یهود توقيف کنند.

و) حضور در نهادهای رسمی

در ۹ ژانویه ۱۹۸۹ شیخ عبدالفتاح مورو شخصاً به عضویت هیئت دولتی نظارت بر امور مساجد که متشکل از یازده عضو بود، تعیین شد. جنبش با این مسئله مخالفت نکرد، بلکه آن را دستاوردی برای اصلاحات گسترده‌تر به شمار آورد.

۳. در مسیر دفاع از خود

براساس برداشت بسیاری از کسانی که مسئله اسلام‌گرایان تونس را پیگیری می‌کنند، رفتار نظام با اسلام‌گرایان چیزی جز وقت‌کشی نبوده است؛ زیرا نظام ابتدا با توجه به قدرت سیاسی و محبوبیت مردمی فراوان اسلام‌گرایان و نیز به علت نفوذ آنها در بسیاری از نهادهای خصوصی و عمومی، از روش بورقیبه برای برخورد و ضدیت با آنها استفاده نکرد. به همین دلیل، با اقداماتی که بعدها روشن شد برای شناخت زوایای ناپیدایی جنبش و قدرت و مکانیسم‌های حرکت آن بود، در صدد خوش‌رفتاری با آنها برآمد. از سوی دیگر، نظام هنوز استقرار نیافته بود و در واقع، مشروعیتی نداشت.

محمد بن نصر، پژوهشگر تونسی و از نزدیکان جنبش نهضت، در مقاله‌ای با عنوان «جنبش نهضت و حکومت از عادی‌سازی روابط تا قطع رابطه» که در مجله قراءات سیاسیه به چاپ رسید، به بررسی مراحل رابطه جنبش نهضت با حاکمیت پرداخت که ما متناسب با طرح بحث، به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

الف) از کودتای نوامبر ۱۹۸۷ تا روز انتخابات ۱۹۸۹

این مرحله، دستاوردهای سیاسی و امنیتی فراوانی داشت که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

- موضع جنبش در قبال کودتا

به نظر می‌رسد که شخصیت سرسرخت بن علی و نظامیگری او از جنبش نهضت پوشیده نماند؛ زیرا او در روزگاری که در رأس دستگاه امنیتی توپنامه قرار داشت، شخصاً به تفتشی و شکنجه اعضای این جنبش اقدام می‌کرد. هم‌چنین دستور ترور عثمان بن محمود - اولین شهید جنبش - از طرف او صادر شد و با نظارت شخص او انجام گرفت. بنا این حال، جنبش نهضت از کودتای او حمایت کرد و آن را وسیله‌ای برای ورود کشور به مرحله‌ای جدید دانست که طی آن شیوه‌های حاکمیت فردی برچیده خواهد شد و زمینه برای مشارکت تمام مردم تونس در ساختن آینده خود، به دور از کینه‌ها و خصومت‌ها مهیا می‌شود. جنبش نهضت، به این هم اکتفا نکرد و به عناصر خود دستور داد تحرکات و فعالیت‌هایی را که موجب تنفس در کشور می‌شود، متوقف کنند.

- دیدگاه‌های حکومت و جنبش در مقابل گروه امنیتی

یک گروه امنیتی، نظامی و مدنی در ۸ نوامبر ۱۹۸۷ در صدد برآمد تا بر ضد نظام بورقیه کودتا کند. منصف بن سالم، دانشمند ریاضی و فیزیک و رهبر این گروه، در توجیه تصمیم خود گفت: «در مقابل اصرار بورقیه بر نابودی اسلام‌گرایان، فقط یک راه چاره برای ما باقی ماند و آن اندیشه براندازی و نابودی او بود». با این حال، آنها به امید آنکه بن علی نیز همان خواسته‌ها را محقق خواهد کرد، فعالیت خود را متوقف کردند. اما اعضای این گروه با وجود انصراف از تصمیم خود دوباره مورد بازپرسی قرار گرفتند و سپس محاکمه شدند.

از آنجا که اعضای گروه عضو جنبش نهضت بودند، ماجراهی آنها به اهرم فشاری بر این جنبش تبدیل شد و دولت به منظور دستیابی به صلح با جنبش نهضت، از این ماجرا برای گرفتن امتیازهای بیشتر استفاده کرد. در مقابل، جنبش نیز طرح «گروه امنیتی» را نپذیرفت و

آن را مغایر مقررات جنبش دانست و خواستار برخوردی عاقلانه با این مسئله حساس شد. «تمایل عناصر دارای گرایش‌های اسلامی به ایجاد تشکیلات در داخل ساختار رسمی دولتی و مشارکت عده‌ای از مبارزان جنبش ما در این امر، با خلط مبارزه جنبش و تصمیمهای راهبردی آن در دعوت به فعالیت سیاسی مغایر است.» از سوی دیگر، جنبش نهضت از دولت خواست تا مسئله این گروه را با ترور و سرکوب گسترش بورقیبه مرتبط بداند؛ اقدامات بورقیبه به دستگیر شدن هزاران شهروند و کشته شدن بسیاری از آنها و نقض اصول حقوق بشر انجامید و تمام امیدها را به یائس مبدل کرد.^{۱۷} همچنین پافشاری بورقیبه و اطرافیان او بر محاکمه مجدد رهبران جنبش و تصمیم او هنوز بر اعدام دهان از آنها موجب قطع امید همگان شد، از این رو، تهدید به فروپاشی حکومت، جامعه و اخلال در امنیت داخلی رواج یافت. همچنین جنبش نهضت، رشد و گسترش پدیده اسلام و انتشار بینش دینی را پاسخ مناسبی در مقابل تهاجم فرهنگی و سلب تمدن خودی و ملحق شدن به تمدن غیرخودی دانست و آن را در جهت تقویت خودباوری و هویت ارزیابی کرد. از سوی دیگر، این بیداری، همه گروه‌ها و بافت‌های جامعه را دربر گرفت. بنابراین، هیچ‌گونه نفوذ حساب‌شده‌ای در حکومت یا نهادهای وابسته به آن صورت نگرفت، بلکه این پدیده امتداد طبیعی بیداری اسلامی بود.

در برابر فشار حکومت بر جنبش نهضت برای بیزاری جستن از طرح گروه امنیتی، الغنوشی در گفت‌وگویی با نشریه تونسی الصباح در ژوئیه ۱۹۸۸ تصریح کرد: «مسئله این گروه در قالب رویکردهای ما قرار نمی‌گیرد و به ما ربطی ندارد و اکنون نیز این مسئله در پیشگاه عدالت است». به این ترتیب، این مسئله جنبش نهضت، مورد بخشش خاص قانونی قرار گرفت. اما به دنبال آن، نظام تمام نهادهای نظامی، امنیتی و گمرکی را از وجود هر کسی که با اسلام‌گرایان رابطه داشت، پاک‌سازی کرد.

– اثبات مشروعیت

واقع گرایی، جنبش نهضت را بر آن داشت که از ایجاد حد و مرز و اجرای حکم خداوند – بربابی مشروعیت – چشم پوشی کند، تا زمانی که عملت‌های جرم از بین برود و شرایط اجرای احکام خدا فراهم شود.^{۱۸} به همین علت، خواستار آزادی‌های عمومی و جلوگیری از

دیکتاتوری و فرهنگ حزب حاکم شد تا یک نظام دموکراتیک مبتنی بر شورا برپا گردد که در آن حقوق و کرامت بشری، از جمله حق او در تفکر، بیان، تشکیل گروه، رفت و آمد، انتخابات سالم، دست به دست شدن حکومت، قضایات عادله و زندگی باعزم محترم شمرده شود. در نظر جنبش نهضت، مشکل فقط جایگزینی قانون دینی به جای قانون وضعی نبود، بلکه مشکل، در اصل عدم وجود قدرت قانون و جایگزینی قدرت فرد دیکتاتور و نخبگان فاسد به جای قدرت قانون و اراده مردم بود.

بدین ترتیب، جنبش از گرایش استئماری حاکم بر گفتمان اسلامی، رهایی یافت. این امر طی برخورد و رفتار او با انسان، براساس انسان مجرد – چنان که در قرآن آمده^{۲۰} – و نیز نه براساس بعضی میان مسلمان و غیرمسلمان – چنان که میراث کلامی ما بر آن استوار است و موجب ابهام در مفهوم شهر وند از دیدگاه اسلام شده – صورت گرفته است. جنبش نهضت در صدد است طرح مفهوم شهر وند، رانتقه آغاز برقراری رابطه با دیگران قرار دهد.

محورها و پایه‌های مشروعیت رژیم بن علی کدام‌اند؟

سلطه نظامی: طبق گفته یکی از پیامبران «اگر اندیشه پنهان شود، بت آشکار می‌شود» و از نظر ماقایلوی، بت همان خشونتی است که هنگام جدایی اندیشه از اخلاق و شرع آشکار می‌شود. به همین دلیل، بن علی یک شورای امنیتی تشکیل داد و بسیاری از ژنرال‌های نظامی و امنیتی به دستگاه سیاست پیوستند و منصب‌های بزرگ اداری و دولتی را به دست گرفتند. بدین ترتیب، ارتش در حکومت مدنی استقرار یافت و پیش‌بینی مزالی (نخست‌وزیر سابق) درست از آب درآمد. او در تابستان ۱۹۸۴ بیم و هراس خود را از اینکه تونس تحت حاکمیت یک حکومت نظامی در لباس حکومت مدنی قرار گیرد، ابراز کرده بود و حتی در سال ۱۹۸۶، یعنی پس از دوره نخست‌وزیری خود نیز از ورود ارتش به صحنه سیاست و عدم بازگشت به پادگان‌ها ابراز نگرانی کرد.

اصلاحات لیبرالیستی: این اصلاحات که شامل آزادی مطبوعات،^{۲۱} حق احزاب و اصلاح قانون اساسی بود، چیزی جز پدیده‌ای تبلیغاتی محسوب نمی‌شد، زیرا آزادی در تونس، محفوظ شده بود. از نظر یکی از مخالفان: «گزینه لیبرالیستی، تنها ضرورتی برای تثیت حاکمیت بن علی بود، نه نشانه‌ای برای اصلاح بنیادین حکومت». این، همان

اشتباهی است که تقریباً همه، از تشکیلات صنفی و شغلی گرفته تا احزاب سیاسی، دچار آن شده‌اند.

هوچی‌گری و غرغاسالاری چپ: هنگامی که اندیشه و تفکر نهان شود، منطق چوب پلیس سودمند می‌افتد؛ اما در تونس، درخت تفکر و اندیشه با وجود پژمردگی، هنوز ثمر می‌دهد. این درخت پیش از تجاوز به آن، استوار بود، به همین دلیل، پلیس (حکومت بن علی)، از مجموعه‌ای غیرملی کمک طلبید که نسبت به اسلام و یاران آن کینه دیرینه داشتند و در دامن مارکسیسم - لینیسم افراطی تربیت شده بودند. از افراد این مجموعه می‌توان به محمد الشرفی، زهیر الدزاوی، منصف قوجه و منصر الرویسی اشاره کرد. آنها عهده‌دار تربیت و فرهنگ جامعه شدند تا نسل متتحول ۷ نوامبر ۱۹۸۷ را بسازند. در نتیجه، به نهادهای تربیتی و فرهنگی حمله شد و در راستای طرح جلوگیری از دسترسی جنبش اسلامی به منابع انسانی و خلق نسلی سست، منحرف و معقاد به مواد مخدر، و نسلی که در دوره آنان فیلم‌های مبتذل از صفحه تلویزیون ملی پخش می‌شود، اسلام را از فرهنگ و تربیت جدا کردند. بر این اساس، مشروعيت اسلام‌گرایان با مشروعيت حزب حاکم، تفاوت بسیار دارد، زیرا در دوره زمامداری اش، اسلام جرم غیرقابل بخششی محسوب می‌شود و حزب با وجود ادعای پذیرش و استقبال از اسلام، دستور می‌دهد باقی‌مانده اسلام^{۲۲} نیز ریشه‌کن شود که این به معنای تداوم طرح بورقیه است.

ب) از درخواست برکناری وزیر آموزش و پرورش تا براندازی دولت

پیش از این اشاره شد که نظام تونس برای رویارویی با جریان اسلامی در زمینه‌های آموزش و فرهنگ، از چپ‌های تندرو کمک گرفت. به اعتقاد نظام تونس، برای بنای نسل‌ها و مقاوم کردن نسل جوان در مقابل هرگونه نفوذی که به هویت شخصی ضربه وارد کند (رمز ادامه روند موجود)، باید به چپ‌ها تکیه می‌شد. از این رو، وزارت فرهنگ به منصر الرویسی و وزارت آموزش و پرورش به محمد الشرفی - که هر دو از چپ‌های تندرو گروه آفاق بودند - واگذار شد. جنبش اسلامی توجه چندانی به منصر الرویسی نکرد، زیرا خطر اقدامات او کمتر از خطر اقدامات الشرفی بود.^{۲۳} اقدامات الشرفی به شدت مورد انتقاد اسلام‌گرایان قرار گرفت و به همین علت، توانت اعتماد

بن علی را جلب کند و در منصب خود باقی بماند؛ هر چند پیوستن او به حزب تجمع
دموکراتیک دستور - حزب حاکم - موجب اعتراض شدید اعضای آن شد. می‌توان دلیل
عدم برکناری او را چنین تفسیر کرد که نظام نمی‌خواست با پذیرش استعفای او به نفع
اسلام‌گرایان نرمش نشان دهد. الشرفی نیز با استفاده از این فرصت کینه خود را نسبت
به اسلام آشکار کرد که در مسائل زیر نمودار است:

پیشکش به تبرستان
- اصرار بر اجرای میثاق شماره ۱۰۸ صادرشده در سال ۱۹۸۲
این میثاق بر منع دختران باحجاب از درس خواندن تصریح دارد؛ قطام تونس پیش از
این در اجرای این میثاق، به دلیل مخالفت اسلام‌گرایان با آن، با شکست مواجه شده
بود. از طرفی، مراکز آموزشی نیز در آغاز هر سال تحصیلی، برای باطل کردن اعتبار این
میثاق، با حوادث دردناکی مواجه بودند. اما سرانجام پس از کنترل اوضاع داخلی به
اجرای این میثاق پرداخت.

- اقدام به اصلاح آموزش در مسیر خدمت به باورهای فردی و اهداف کوتاه‌یینانه حزبی
این اصلاح از درس «تربیت اسلامی» شروع شد که به حذف بسیاری از مسائل مربوط
به خانواده، معاملات، جهاد و... انجامید. سپس بر درس فلسفه تمرکز شد و کل برنامه
درس فلسفه، فقط به اسم فلسفه منحصر شد. دامنه این اصلاحات، فقط به این دو درس
محدود نشد، بلکه همه درس‌ها را فرا گرفت. این تغییرات هم‌چنین در راستای سیاست
عادی‌سازی روابط با دشمن اسرائیلی بود.^۴ از مظاهر این امر، مطلبی است که در کتاب
سال سوم دیرستان - به زبان فرانسه - آمده است. در این کتاب، عکس مردی به نام
«محمد» چاپ شده که در فرانسه مشغول ولگردی است. این عکس به زشت‌ترین
صورت ممکن چاپ شده و جالب توجه آنکه، لفظ «محمد» بیش از سی بار در کتاب
تکرار شده است. از سوی دیگر، در یکی از نقشه‌های این کتاب، نام «اسرائیل» به جای
نام «فلسطین» آمده است. وزارت آموزش و پژوهش در مقابل اعتراض اسلام‌گرایان به
این مسئله، آن را فقط اشتباهی چاپی عنوان کرد!

اما در قالب طرح مقابله با این روند، جنبش نهضت در ۳ اکبر ۱۹۸۹ با صدور بیانیه‌ای خواستار برکناری وزیر آموزش و پرورش شد. در این بیانیه آمده است: «اقدام وزیری که مستد مریب اول حدود دومیلیون نفر از فرزندان ما را اشغال کرده، در مسیر توهین به اسلام، مقدسات و احساسات ملت است». در این زمینه، اسلام‌گرایان از مجلس اعلای اسلامی به علت رابطه محکم آن با قدرت حاکم، پشتیبانی کردند (این حمایت پیش از این نیز سابقه داشت؛ ولی شرایط سیاسی و امنیتی، بین جنبش ~~نهضت~~^{به تونس} و ادامه این طرح خطرناک، فاصله انداخت). این طرح، بعدها به الگویی تبدیل و ازان پیروی و تقلید شد؛ برای مثال، مجلس نمایندگان حکومت کویت به تازگی موافقت کرده است که از تجربه تونس بهره بگیرد.

بن علی پس از پیروزی بر اسلام‌گرایان و خالی شدن میدان اژه‌گونه رقیب واقعی، این چنین خوشحال به سخنانی پرداخت: «اگر از نتایج این اصلاحات تربیتی، بستن راه نفوذ به روی بعضی از بدخواهان باشد، ما به آن افتخار می‌کنیم؛ هر چند منظور ما این نبود. زیرا این بدخواهان بی‌ارزش‌تر از آن هستند که حکومت، سیاست خود را برای رویارویی با آنها متوجه کند، به ویژه پس از آنکه جامعه مدنی، حکومت را از این کار بینیاز کرد و مردان و مراکز آن را از هر خطری دور ساخت». ^{۲۰} در مقابل لجاجت وزیران دولت و نادیده گرفتن خواسته‌های مخالفان و نیز چشمپوشی از وعده‌های خود، شیخ راشد الغنوشی، در بیانیه‌ای از وجود انحرافی خطرناک در روابط جنبش نهضت با حکومت خبر داد: «من پس از این همه صبر، باید بگویم که عمیقاً احساس می‌کنم سیاست موجود در تونس، ناکام مانده است. این امر دلایل متعددی دارد که مهم‌ترین آنها عبارت است از: اولویت داشتن گزارش‌های امنیتی در پرداختن به پرونده‌های سیاسی، نبود تفاوت بین نوع اطرافیان حکومت فعلی و اطرافیان حکومت بورقیه در سال‌های آخر حکومت او – البته به جز گروهی از فرصت‌طلبان چپ – و گسترش شکاف بین حرف و عمل و بین وعده و اجرا. به همین علت، ما ناچاریم در رأی اعتمادی که به حکومت دادیم، بازنگری کنیم و مردم را برای حاکم کردن دموکراسی و آزادی‌های عمومی و حقوق بشر، دور از محاسبات تنگ‌نظرانه سیاسی، به اتحاد فراخوانیم تا حکومت تونس و هر حاکم دیگری غیر از آن، با کنار گذاشتن روش بورقیه برای مردم یک خادم امن باشد، اراده عمومی آنها را بدون تحریف بیان کند و دیگر از بیانیه‌های منافقانه، یورش نیروهای امنیتی و محاکمه‌های صوری خبری نباشد». ^{۲۱}

علاوه بر این، الغنوشی با ضبط یک نوار کاست که در آن خواستار براندازی حکومت موجود و مبارزه با آن در همه جا شده بود، فشار خود را بر حزب حاکم افزود (این نوار به مناسبت حلول ماه مبارک رمضان سال ۹۱ ضبط و بین اعضاً جنبش توزیع شد). به این ترتیب، دولت بهانه‌ای پیدا کرد تا از ۲۳ دسامبر ۱۹۹۰ وارد جنگی آشکار با بیداری اسلامی شود؛ بدون اینکه بین میانروها و تندروهای آن، فرق بگذارد.

ج) بحران خلیج فارس و تأثیر بر وضعیت تونس

بحران خلیج فارس از دو سو، به نفع هیئت حاکمه تمام شد: تحیلت آنکه بن علی توانست پشتونه و پایگاه مردمی خود را که به علت عمل نکردن به تعهداتش از دست داده بود، بازیابد. وی با بهره‌گیری از احساس عمیق قومی و حمایت از عراق، و هم‌چنین اعلام عدم مداخله در اقداماتی که از جانب نیروهای چندملیتی و کشورهای حوزه خلیج فارس انجام می‌گرفت، پایگاه از دست رفته خود را بازیافت. بن علی طی یک سخنرانی اظهار داشت: «ظاهرآ اهداف واقعی جنگ، این است که آنها نمی‌خواهند این امت روی پای خود بایستد. نیرو یا قدرت دفاعی داشته باشد یا اینکه به پیشرفت علمی و تکنولوژیک برسد، بلکه می‌خواهند تا ابد محکوم به تبعیت باشند و در نظام نوین جهانی، جایگاهی نداشته باشند».^{۷۷}

از سوی دیگر، بن علی توانست حرکت نهضت را در تنگنا قرار دهد و آن را از درخواست اصلاحات داخلی بازدارد. به این ترتیب، او در همسویی و بهره‌برداری از تمایل عمومی ملت، یعنی دشمنی با غرب و حمایت از عراق، پیش‌دستی کرد و توانست بخش گسترده‌ای از پایگاه مردمی حرکت نهضت را از آن خود کند. الغنوشی ضمن اعتراف به این حقیقت، اظهار داشت که حرکت اهمیت این حادثه را ارزیابی نکرده بود. نشريه الفجر در یکی از سرمهالهای خود، به تلخی گفت: «این رویکرد مردمی و گفتمان رسمی و گفتمان مخالفان، به منزله در حاشیه قرار دادن مشکلات مردم است. حرکت ملاحظه می‌کند که مردم متوجه امور حاشیه‌ای شده‌اند و از مشکلات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی خود، یعنی شعارهای جنبش در مورد مبارزه با این مشکلات، بازمانده و متوجه مصائب جنگ خلیج فارس شده‌اند؛ در حالی که تمام هم و غم حرکت متوجه مشکلات ناشی از اوضاع سیاسی

پیش از جنگ خلیج فارس است. این امر بدون شک، اشتباه بزرگی است». برخی از رهبران حرکت نهضت در نتیجه آشفتگی و دودستگی، علیه تجاوز بین‌المللی به عراق و ائتلاف نیروهای چندملیتی موضع گرفتند و برخی دیگر نیز به حمایت از آن پرداختند. اما موضع رسمی جنبش حالتی بینایین با اندکی تمایل به حمایت از عراق داشت. با این حال موضع میانه‌ای بود. در صورتی که موضع مقامات رسمی دولت که موضعی فرست طلبانه بود و نیز موضع مخالفان منسجم و همسو با موضع مردمی بود، به این ترتیب، جنبش نهضت برای اولین بار در تاریخ فعالیت سیاسی خود، موضعی متعالتر و ملایم‌تر از دولت و مخالفان اتخاذ کرد و به عبارتی در این خصوص از آنها عقب افتاد؛ در حالی که حرکت به جنبشی افرادی تبدیل می‌شد و به نظر می‌رسید که موضع نظام و حکومت، پیشرفت بیشتری کرده است.^{۷۸} سخترانی بن علی در ۲۵ فوریه ۱۹۹۱، یادآور موضع سنتی حرکت بود.

شایان ذکر است که گفتمان حکومت نیز به طور کامل در سطح خواست مردم تونس نبود و دچار نوعی دوگانگی شده بود؛ یعنی نه به طور صریح مانند کشورهای سودان، اردن، یمن ... در کنار عراق قرار گرفت و نه مثل مصر، سوریه و کشورهای خلیج فارس، از کویت حمایت کرد. البته حکومت موضع مشروعیت بین‌المللی اتخاذ کرد و خواستار عقب‌نشینی نیروهای عراق از اراضی کویت شد. با این حال، مخالف در هم کوییدن عراق بود و به این ترتیب سعی می‌کرد به همه بفهماند که تنها حکومتی است که آرمان‌ها و خواستهای ملت خود را بیان می‌کند. در ابتدای جنگ دوم خلیج فارس، اقدام به عادی‌سازی روابط با مخالفان کرد و تا حدودی، امکانات و اختیارات به آنها بخشید. از جمله برای دیپرکل هر حزبی، گذرنامه دیلماتیک صادر کرد، به احزاب قانونی اجازه داد که برای پذیرایی از میهمانان خود، از تالارهای موجود در فرودگاهها و بندرها استفاده کنند، بودجه در اختیارشان قرار داد، ساعتی از رادیو و تلویزیون ملی را به آنها اختصاص داد تا به تشریح و عرضه برنامه‌های خود پردازند و در امور حساس، حیاتی و سرنوشت‌ساز با آنها رایزنی کرد. برای مثال، به منظور تلاش برای حل مشکلات موجود در چارچوب عربی [حل بحران]، محمد مواعده را به نمایندگی از حکومت تونس، راهی عراق کرد. علاوه بر این، مسئولیت رسیدگی به پرونده نجات سال دانشگاهی ۱۹۹۰-۱۹۹۱ را به او سپرد.

در چنین وضعیتی جنبش نهضت در انزوا قرار گرفت و تصور می کرد که تحریک مردم با شعار آزادی برای تحقق دموکراسی کافی است. این انزوا بازتابی منفی بر موضوع این حرکت در قبال بحران خلیج فارس داشت؛ زیرا در بیانیه ۱۹ آگوست ۱۹۹۰ جنبش آمده بود: «جنبش، تجاوز عراق به کویت را محکوم می کند و با سیاست های نفتی و پولی کشورهای خلیج فارس و مداخله بین المللی در منطقه، مخالفت می ورزد».^{۲۹}

به این ترتیب، حکومت به نتایجی دست یافت که حتی در خواب هم نمی دید. مهم ترین این نتایج جلب توجه افکار عمومی و عادی سازی بر ایجاد مخالفان رسمی و کشورهای غرب و خلیج فارس بود که آنها را وادار کرد تا یکی از این دو راه حکومت اسلامی یا نقض حقوق بشر را باور کنند!^{۳۰} هم چنین موفق شد حرکت نهضت را که همواره جنبشی میانه رو بود، به عنوان جنبشی تروریستی معرفی کند که باید ریشه کن شود. طبق اظهار نظر نخست وزیر، این حرکت باورهای واقعی خود را افشا نمی کند، بلکه صرفاً به منزله مغالطه افکار عمومی غرب است.^{۳۱}

حکومت با چنین برنامه حساب شده ای که شرایط بین المللی و داخلی نیز به اجرای آن کمک کرد، کوشید نهضت را به انزوا کشاند. هدف آن بود که قبل از به قدرت رسیدن اسلام گرایان در الجزایر، این نهضت در حاشیه فعالیت های سیاسی و اجتماعی قرار گیرد و قادر به فعالیت سیاسی نباشد تا به این ترتیب، تونس از حکومت اسلامی الجزایر گزندی نیسد. مجله العالم ۲۵ آگوست ۱۹۹۰ طرح «جمعیت قانون اساسی دموکرات» را در این خصوص منتشر کرد.

به این ترتیب، با مطالعه مسیر حرکت، می توان دریافت که این جنبش دوباره به نقطه صفر رسیده است؛ زیرا در آغاز دهه هفتاد، کار خود را به حالت بسته شروع کرد و فقط به تعیین قالب ها برای اعضای خود بسته کرد، سپس وارد میدان فعالیت آشکار سیاسی شد و در نتیجه مجموعه عوامل درونی و اجباری، دچار قهقرا شد، به گونه ای که دیگر قادر نبود ابتکار عمل سیاسی را به دست گیرد و کاملاً منزوی شد. حال این سوال مطرح می شود که اگر در آغاز دهه ۸۰ یک سلسله شرایط داخلی و جهانی، از جمله فضای باز سیاسی در داخل، ایجاد نظام چندحزبی، پیروزی انقلاب اسلامی ایران که الهام بخش بسیاری از حرکت های اسلامی جهان شد و امکان ایجاد حکومت اسلامی،

باعت توسعه گفتمان جنبش اتجاه اسلامی و حضور فعال به عنوان یک حزب در صحنه سیاست آن شد، آیا حرکت نهضت به عنوان وارث قانونی حرکت اتجاه اسلامی از زمانی که به بهانه تبلور سیاست نظم توین جهانی و رفع ابهام‌های بحران الجزایر، دست از فعالیت کشید، با خود صادق بود یا صرفاً به توجیه شکست خود پرداخت و همه افق‌های فعالیت و ابتکار عمل در داخل را از دست داد؟

پیشکش به تبرستان

www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان

۱. برخی تاریخ فعالیت الغنوشی در تونس را سال ۱۹۹۴ می‌دانند که همزمان، آغاز فعالیت جمعیت تکفیر و هجرت در مصر به رهبری شکری مصطفی بوده است. از این رو، دو جنبش در تونس و مصر به طور همزمان شکل گرفتند. جنبش اول کار خود را به نام جماعت اسلامی شروع کرد و سپس به نهضت تغییر نام داد. جنبش دوم نیز به نام جماعت اسلامی شکل گرفت و سپس به جنبش تکفیر و هجرت تغییر نام داد. طرفداران این جنبش، جنبش نهضت را بیشتر امنیتی می‌دانند تا سیاسی و می‌گویند تلاقی بین دو جنبش تصادفی نبوده است، بلکه به طور محظمانه و به رهبری صالح سریه همزمان با روی دادن حادثه نظامی فنیه در مصر در سال ۱۹۷۴ این تلاقی به وجود آمد و شاخه نظامی بنیادگرا در تونس رفته‌رفته تشکیل شد. هسته اولیه این شاخه نظامی در پایان سال ۱۹۷۵ از دانش‌آموزان دیبرستان‌ها تشکیل شد. این دانش‌آموزان بعداً وارد دانشکده افسر شدند. چند روز پیش از انجام مراسم سوگدی که می‌دانستند بعدها خواهند شکست، در دانشکده افسری در مقابل امیر، سوگند بیعت و وفاداری یاد کردند (الکفاح العربی ش ۷۵۹، ۱۹۹۳/۳/۱۵، صص ۲۵ – ۲۶).
- در حالی که گزارش استراتژیک عرب در سال ۱۹۹۲ مسائلی را که حرکت در مورد پیدایش خود بیان می‌کند، تأیید می‌نماید، اما نمی‌پذیرد که اعضای آن از تحصیل کردگان زیتونه و افراد نوآموز باشند.
۲. متن نامه عبدالفتاح مورو در پیوست آمده است.
۳. جنبش تونس تحت تأثیر عوامل گوناگون داخلی و خارجی در اواخر دهه ۷۰ رفته‌رفته رنگ و بوی سیاسی گرفت. مهم‌ترین این عوامل عبارت‌اند از:

- خیزش مردمی به رهبری اتحادیه کل کار تونس در سال ۱۹۷۸، حرکت را متوجه اهمیت این مطلب کرد که می‌تواند به یک جنبش سیاسی تبدیل شود و از این دیدگاه با مسائل سازمان‌های اجتماعی تقاضامند یکی از ابزارهای مهم و مؤثر بر دولت و جامعه هستند، برخورد کند.

- آگاهی حرکت نسبت به دشواری برخورد با متغیرهای ناشی از دگرگونی‌های اجتماعی گسترده که در نتیجه تجربه مدرنیته، به ویژه در سطح اصلاحات قانونی مربوط به قانون احوال شخصی تبلور یافته است، در کنار تماس گسترده جامعه تونس با جهان‌گردی و تکیه اقتصادی بر آن، وضعیت متمایزی را برای زن به وجود آورد. جنبش نهضت در تونس تحقیق تأثیر حوادث مربوط به انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ متوجه امکانات گسترده استفاده از مسئله دین در سیاست شد.

- گرایش به جریان سودانی پس از جدا شدن از تشکیلات جهانی اخوان‌المسلمین در سال ۱۹۷۸ (گزارش استراتژیک عرب سال ۱۹۹۲، مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام، فاهره ۱۹۹۳).

«حرکت در صدد نفوذ در حکومت مدنی یا نظامی یا هر دو، و گسترش افقی در درون ادارات جامعه مدنی برآمد. از این‌رو، بر شیوه‌های سازمان‌دهی و تبلیغات نوین و نیز بر شبکه گسترده‌ای از روابط سنتی، ادارات و نهادهای دینی و اجتماعی مستحکمی متکی بود که در یک ارتباط کامل با تشکیلات مرکزی نوین به کار گرفته می‌شدند. حرکت، استراتژی درهای باز را در قبال دستگاههای حکومت و جامعه در پیش گرفت و همین انعطاف‌پذیری فراوانی به روند تشکیلات و عملکرد سیاسی حرکت می‌داد و حرکت می‌تواند با استفاده از وسایل متعدد، راههای توسعه سیاسی را بیماید. از جمله این وسایل، عبارت‌اند از:

- برنامه‌ریزی مرکزی و هدایت دانشجویان وابسته به حرکت، به سمت انتخاب دانشکده‌ها و تخصص‌های مرتبط با مراکز رهبری سیاسی و فرهنگی درون جامعه؛

- تقویت حضور سیاسی در درون بخش‌های کاری؛

- استفاده از فناوری جدید با به کارگیری جدیدترین وسایل سمعی و بصری و ارتقای سطح تشکیلات با کمک رایانه؛

- مداخله در زمینه طرح‌های تجاری، اقتصادی و مالی در بخش‌های مختلف؛

- تلاش برای نفوذ در پست‌های ادارات موجود؛

- آموزش اعضا برای اداره ادارات و رهبری و بسیج مردم (همان).

۴. الغنوشی در مقاله‌ای با عنوان «سود و زیان در کشمکش بین حکومت و نهضت در تونس» نوشت: «این روند صرفاً سناریویی برای ازوای حریف سیاسی است. گروه نظامی‌ای که در سناریوی توطنده مورد بهره‌برداری قرار گرفت با اینکه رکن اصلی این توطنده بود، افراد آن بی‌گناه شناخته شدند؛ زیرا

- مانند کاتالیزوری نقش ابزار و میانجی را بر عهده داشتند، حال آنکه اگر سناریو راست و صادق بود، باید مورد شدیدترین عذاب قرار می‌گرفتند. الغنوشی، الرابع و الخساره فی صراع النظام و النهضة فی تونس، فلسطین المسلح، اکتبر ۱۹۹۲.
۵. در این حمله که در ۱۷ زوئیه ۸۱ روی داد، در مجموع پانصد تن از رهبران آن دستگیر و به ۳۵۰ سال زندان محکوم شدند.
۶. مرکز ویژه اعدام‌های بدون محاکمه و اعدام‌های ظالمانه مستقر در سازمان ملل در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۰، بیانیه‌ای خطاب به دولت تونس صادر کرد. آنها اطلاعاتی در مورد کشف جاذف‌هادی بوظیب در سوم می ۱۹۹۰ در صحرا به دست آوردن که بر بدن آثار شکنجه داشتند را جوان دانشجو به دنبال اعتصابات دانشجویی آوریل ۱۹۹۰ همراه با صدها دانشجوی دیگر به خدمت اجرایی سربازی برده شد. وی از چهارم آوریل ۱۹۹۰ از یگان نظامی خود ناپدید شده بود (گزارش سازمان عربی دفاع از حقوق بشر سال ۱۹۹۱، بخش تونس، ص ۷۰).
۷. گزارش سازمان عفو بین‌الملل در این مورد، ۳ زوئن ۱۹۹۳.
۸. ر.ک: پیام آزادگان جهان در مورد ظلم به زنان در تونس در پیوست این متن.
۹. موضع حرکت نهضت تونس، مبتنی بر تعهد روشن و آشکار به دموکراسی است که مستلزم پای‌بندی به انزوای هرگونه حزب یا حزبان سیاسی یا فکری هنگام دستیابی به قدرت و واگذاری آن به هر حزبی است که بتواند در انتخابات بعدی، اکثریت را به دست آورد (گزارش استراتژیک؛ رشد الغنوشی، للحریات العامه فی الدولة الاسلامیة. الهادی العلوی نیز در مقاله‌ای در مجله الحربیه ۱۸ زوئنیه ۱۹۹۳)، ص ۳۶ خاطرنشان می‌کند که اصول گرایی در تونس نیز به همین اندازه به دموکراسی پایبند است و خواستار ایجاد تفاهم با نیروهای لائیک است. این اصول گرایی کاملاً ملی و ضدغرب است.
۱۰. اظهارات الغنوشی پس از آزادی در سال ۱۹۸۸. متن کامل در پیوست آمده است.
۱۱. گفتمان نهضت در این انتخابات بر عدم جدایی دین از حکومت و ضرورت توجه به دموکراسی و تحکیم اخلاق اسلامی تأکید کرد. الغنوشی طبق استراتژی نهضت در خصوص دستیابی به مقبولیت قانونی و تغییر مسالت‌آمیز در چارچوب ساختارهای موجود در انتخابات ریاست جمهوری که همراه انتخابات قانون‌گذاری بود، از بن علی حمایت کرد، زیرا تصور می‌کرد که بن علی، تنها نامزد این انتخابات، نامزد وفاق ملی است (گزارش استراتژیک عرب سال ۹۲، قاهره ۱۹۹۳، ص ۲۶۶).
۱۲. حکومت تونس موفقیت فهرست مستقل مرود حمایت نهضت را در حوزه بن عروس و حوزه‌های اول و دوم تونس که مهم‌ترین شهرهای این کشور از نظر جمعیت و حضور سیاسی و اقتصادی

هستند، به رسمیت شناخت. گفتنی است که میزان آرای این فهرست، حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد بود (همان، ص ۲۶۶).

اما استاد الغنوشی معتقد است که حرکت نهضت نتایجی به مراتب بهتر از این به دست آورده است. نتایج اعلامی مسئولان با نتایج واقعی که استانداران به دست آورده‌اند، کاملاً متفاوت و حتی متناقض است؛ زیرا آرای اسلام‌گرایان بین ۵۰ تا ۹۰ درصد بوده و میانگین آن آرا در پایخت و نیز سوسه، بنزرت و قابس، کمتر از ۸۰ درصد نبوده است و همه اینها به رغم کترول شدیدی بود که از ابتدای انتخابات بر آن حاکم بود. ما با توجه به مسئولیت خود، خاطرنشان می‌کنیم که حزب حاکم بیش از ۱۰ تا ۱۲ درصد آرا را به دست نیاورده است و پیروزی فهرست مستقل، قطعی بود (الغنوشی، «الديمقراطیه و الوضع التونسی»، الانسان، س. ۲، آگوست ۱۹۹۲، ص ۱۴).

۱۳. مژروح مقاله در پیوست آمده است.

۱۴. بن علی در جریان برگزاری کنفرانس حزب حاکم در سال ۱۹۹۳، که برای اولین بار در تاریخ حزب از زمان بورقیبه، با رسوایی‌های همراه بوده است، موضع واقعی خود را در مقابل دموکراسی اعلام کرد. وی گفت: «مسائلی که در این کنفرانس پیش می‌آید، اوضاع سیاسی کشور را در آینده مشخص می‌کند. دموکراسی بر ما تحمیل نشده است، بلکه ما آن را از جانب خودمان به ملت اعطای کنیم» (فلسطین‌المسلم، سپتامبر ۱۹۹۳).

۱۵. دادگاه نظامی در فوریه ۱۹۹۱ حمادی الجباری، مدیر مسئول نشریه الفجر، را به یک سال زندان و محمد التوری وکیل را به شش ماه زندان محکوم کرد؛ زیرا این نشریه مقاله‌ای از التوری منتشر کرده بود که در آن با بررسی ماهیت فوق العاده دادگاه‌های نظامی، خواستار لغو آن شده بود (گزارش سازمان عربی دفاع از حقوق بشر، بخش تونس، ص ۸۱).

۱۶. مژروح سند در پیوست ذکر شده است.

۱۷. مقایسه کنید با مطلبی که در مجله فلسطین‌المسلمه آمده است: «جنیش اسلامی مسئله‌ای عجیب یا پدیده‌ای ساختگی نبود، بلکه به منظور پاسخ‌گویی به نیازهای واقعی و چالش‌های عینی کشور به وجود آمد و همچنان نیز وجود دارد. حتی بخشی از آن به علت تحولات منفی کشور در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی... ضرورت بیشتری یافته است. تا وقتی که عوامل پدیدآورنده جنبش وجود دارد و تا زمانی که مخالفان آن طرح فرهنگی جایگزین یا حتی گفتمان سیاسی قانع‌کننده‌ای ارائه ندهند، همچنان به موجودیت خود ادامه می‌دهد. حال آیا نخبگان سرخورده که خود را به نظام فروخته‌اند می‌توانند با کمک پلیس طرح نهضت را سرکوب کنند؟

۱۸. گزارش استراتژیک عرب سال ۹۲، ص ۲۵۹.

۱۹. الغنوشی، پیشین، ص ۶۴.
۲۰. گزارش استراتژیک عرب سال ۹۰، ص ۳۰۲.
۲۱. مجله الصحافه پس از تصویب مجلس نمایندگان در ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۴ اصلاح شد. به موجب این اصلاحات اساسی برای توسعه سیستم امانت‌سپاری حقوقی، تأمین ضمانت قضایی برای روزنامه‌ها کاهش تعداد مخالفت‌ها و مجازات‌هایی که طبق قانون قدیم بر این روزنامه‌ها اعمال شد و نیز تصویب اصل ثبت مسئله مجازات در کلیه حالات و موقعیت‌ها، به وجود آمد (با تبریک از سازمان عربی حقوق بشر، گزارش ۱۹۹۵، ص ۷۵).
۲۲. برنامه نظام در پیوست ذکر شده است.
۲۳. کمیسیون وزارت فرهنگ به ریاست انس الشابی مارکسیست و خواهرزاده علی الشابی، وزیر امور دینی، تشکیل شد. وظیفه این کمیسیون، پاکسازی کتابخانه‌های عمومی از کتاب‌های دینی، از قرآن کریم گرفته تا کتاب‌های تفسیر، حدیث و فقه تا کتاب‌های مکتبی اسلامی مانند کتاب‌های سیدقطب، حسن البنا و المودودی بود. این پاکسازی حتی شامل نوشته‌های متفکران اسلامی میانه رو نظری فهمی هویتی، محمد الغزالی، کمال الولیج و محمد عماره می‌شد. همچنین مساجد در مراکز اداری و آموزشی و کارخانه‌ها تعطیل شد. (فلسطین المسلم، سپتامبر ۱۹۹۳، ص ۳۷).
۲۴. فلسطین الثورة، ش ۴۲، ۲۵ نوامبر ۱۹۹۲. همچنین عبدالله عمامی، وابسته تبلیغاتی تونس در قاهره، گفت: «اصلاحات جامع و کاملی را در شیوه‌های آموزشی انجام داده‌ایم تا به بازیمنی و حذف مقرراتی پردازیم که ذهن داشت آموزان را برای پذیرش این گونه افکار آمده می‌کند. به جای آن متن‌هایی در کتاب‌ها گنجانده‌ایم که تشویق به زدودن تعصب دینی و نقی خشونت می‌کند. این اصلاحات ۲۵۰ کتاب درسی را شامل شد. (الکفاح العربي، ش ۷۵۹، ۱۵/۲/۱۹۹۳).
۲۵. الحياة، بخشی از سخنرانی بن علی، ۱۹۹۳/۷/۱۶.
۲۶. اظهارات رادیو بین‌المللی فرانسه، ۱۹۸۹/۱۲/۱۹.
۲۷. بخشی از سخنرانی بن علی، ۱۹۹۰/۱/۲۶. متن کامل سخنرانی در پیوست ذکر شده است.
۲۸. گفت‌وگو با الغنوشی، انسان، ش ۱۱، فوریه ۹۴ ص ۳۷. همچنین ر.ک: مقاله‌ای از الغنوشی در مجله انسان، ش ۸ آگوست ۹۲، صص ۶۷-۶۶.
۲۹. متن کامل بیانیه در پیوست آمده است.
۳۰. دولت احتمالاً با تکیه بر سخنرانی شیخ راشد الغنوشی خطاب به علماء و توده مردم، تعریباً بیست روز پس از آغاز تجاوز بین‌المللی به ملت مسلمان و عرب عراق، توانست طرف‌داران و دشمنان جریان اسلامی را راضی کند.

- متن این سخنرانی در پیوست آمده است. الغنوشی با به خاک افتدان اولین شهید در جنگ در ۱۵ ژانویه ۱۹۹۱، در شهر صفاقس موضع خود را بیان کرد. رادیو ام‌المعارک عراق در ابلاغیه شماره ۳۷ خود به شهادت دانشجویی به نام صلاح‌الدین ببابی اعتراف کرد.

۳۱. دولت تونس به حکم اینکه چشم رضایت عیب‌ها را نمی‌بیند، به راحتی توانست کشورهای متعدد مشترک‌المنافع چه عربی و چه غربی را بعد از پایان جنگ خلیج [فارس] راضی کند. کافی بود تنها یک اقدام اصولی بردارد تا ادعایش را باور کنند و جرایمش را نادیده بگیرند لذا برای اینکه دست اسلام‌گرایان را از صحنه کوتاه کنندکتول رسانه‌های گروهی را به دست گرفت و به جهت‌دهی به افکار عمومی در قبال عراق پرداخت. به این لوقت نه تنها سرزنش نمی‌شد، بلکه مورد تشویق هم واقع می‌شد. لذا مسئله خطر اسلام‌گرایان برای اروپا را که مبدأ آن تونس بود مطرح کرد و طی نامه‌ای از غرب درخواست کمک و خاطرنشان کرد که بهتر است غرب با توجه به این تلاش‌ها و مبارزات دولت تونس با خطر اسلام‌گرایان، اشتباهات سیاسی و فعالیت‌های ضدموکراسی و حقوق بشر آن را نادیده بگیرد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

بررسی افکار جنبش نهضت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱. ریشه‌های تفکر جنبش نهضت

افکار جنبش، حاصل آمیختگی منابع مختلف شناختی بود که برخی از آنها به توجیه اختلافات فقهی و عقیدتی بین گروه‌های گوناگون اسلامی، از نظر اولویت تقدم سنت بر عقل یا بر عکس، یا از نظر امکان ایجاد سازگاری و توافق بین آنها در طول تاریخ می‌پرداختند. جنبش تا حدودی در این زمینه، موفق بود، اما نتوانست این چند منبع را طوری با هم ترکیب کنند که یک متن شناختی، قاطع و عینی از آن به دست آورد و این قاطعیت و عینیت می‌توانستند وحدت صفووف داخلی و شفافیت گفتمان برای یک گفت‌وگوی متعهدانه با دیگران را تضمین کنند. در هر حال، این تلاش دو وجه داشت: در وجه نخست این جنبش به عنوان نیرویی قادر به جذب اقتدار و طرفهای مختلف - از طریق هاداری، کمکرسانی یا پذیرش به عنوان عضو - پدیدار شده بود. وجه دیگر این جنبش در برابر لرزه‌ها و چالش‌هایی آشکار می‌شد که در برابر تنگنظری‌ها و تحجرنگری یکی از اعضاء به وجود می‌آمد، بر همین مبنای توان چالش‌های پیش روی این جنبش را درک و تحلیل کرد.

الف) عنصر دین‌داری ستی

تنها فقه مورد پذیرش مسلمانان در تونس، مذهب امام مالک بود؛ زیرا بورقیبه پس از رسیدن به قدرت، در راستای سیاست یکپارچه‌سازی، فقه حنفی را که از زمان نفوذ

عثمانی در تونس رواج یافته بود، برچید. جنبش نیز به تناسب گرایش مذهبی مردم تونس، مذهب مالکی و اشعری را به رسمیت شناخت. در اخلاق و تربیت نیز به تصوف روی آورد و طریقه «جنیدی» را در پیش گرفت. ظاهراً انحطاط اخلاقی و بی‌توجهی به ارزش‌ها در نتیجه سیاست ضد دینی بورقیب، دلیل گرایش به مسلک صوفیانه بود. شایان ذکر است که سیاست ضد دینی بورقیب در صدد از بین بردن هویت، زدودن دین و رواج ارزش‌های غربی بود.^۱ به همین علت، جنبش مورد توجه علمای زیتونه قرار گرفت؛ زیرا این افراد پس از بسته شدن راه‌ها در زمان حکومت بورقیب، گم شده خود را در این جنبش یافتند. به این ترتیب، تعدادی از تشکیلات اسلامی مانند «انجمن حفاظت از قرآن کریم» به فعالیت پرداختند.

ب) عنصر دین داری اخوانی

حرکت از جماعت اخوان‌المسلمین به ویژه اخوان‌المسلمین مصر تأثیر پذیرفته که این تأثیرپذیری دارای ویژگی‌های زیر است:

۱. طی دهه ۷۰، سنت‌گردانی منظم و روشنمند، تفکر غالب جنبش بود.^۲ این تفکر مخالف تقلید مذهبی، فقهی و عقیدتی و خواستار بازگشت به اصل، یعنی کتاب، سنت، تجربه خلفای راشدین و اصحاب و مبارزه با بدعت و تأکید بر عقل بود. تفاوت این عنصر با عنصر اول باعث بروز اختلاف در مرحله عمل شد. از این رو، درگیری‌های فراوانی بین نسل جوان متدین و تجددطلب و مشایخ پای‌بند سنت درگرفت. هریک از دو طرف، خود را برق می‌دانست، اما سرانجام جنبش با پافشاری بر عنصر اول و توقف درگیری‌های حاشیه‌ای، به این درگیری پایان داد. در واقع، روشن شد که این دعوت، صرفاً یک توصیه است و همین باعث جدایی و تنافر بین جوانان و مشایخ شد.
۲. تفکر سیاسی - اجتماعی اخوانی مبتنی بر تأکید بر شمول اسلام و اصل حاکمیت خداوند، تکفیر نظام‌های موجود و تلاش برای محو آنها بود. بنابراین، جوانان جنبش به مطالعه کتاب‌های سید محمد قطب، ابوالاعلی مودودی و سعید حوى... علاقه فراوانی نشان می‌دادند.
۳. راه و روش تربیتی اخوان مبتنی بر تقوا، توکل، ذکر، جهاد و جماعت، بالا بردن

سطح ایمان، برادری، بی توجهی به دنیا و کنکاش سنت حتی در جزئیات بود. بنابراین، کتاب‌های ابن تیمیه، حجت‌الاسلام غزالی و حسن البنا و... مورد توجه قرار گرفت.

۴. ویژگی دیگر تفکر اخوانی ارزش دادن به بعد فکری، عقیدتی و اخلاقی در مقابل ابعاد سیاسی و اجتماعی، و دسته‌بندی مردم براساس عقیده و تقسیم آنها به دو دسته کافر و مؤمن بود. در مدت زمانی که جنبش در خود فرو رفته بود و نمی‌خواست با مشکلات و مسائل مردم درگیر شود، این نکته بر تفکر آن حاکم بود، از این‌رو، مطالعه کتاب‌های تفسیر، فقه و اصول و... رواج یافت.

ج) عنصر دین‌داری عقلانی^۲

این عنصر در دهه ۸۰ تفکر حاکم بود و اساس توامندی جنبش در گفتمان چندبعدی و قابل امتداد به شمار می‌آمد. مهم‌ترین مبانی این تفکر عبارت‌اند از:

۱. میراث عقلانی اسلامی باعث اعتبار مجدد مکتب اعتزالی در زمانی شد که تفکر اشعری تفکر رایج بود. بین این دو مذهب، اختلافاتی وجود دارد که در طول تاریخ رفع نشده است؛ برای مثال، مذهب اعتزالی به اختیار و مذهب اشعری به جبر معتقد است. همچنین به مخالفان سیاسی در تاریخ اسلام مانند خوارج و شیعه – که مدتی در تونس حکومت کردند – و زنگی‌ها و گرایش‌های مخالف سنت‌گرایی و اهل تسنن و جماعت، دوباره اعتبار بخشید. هدف از این کار نیز عبرت گرفتن از تمام تجاربی بود که در آغوش اسلام رشد کرده بودند.

۲. حرکت با انتقاد عمیق، ریشه‌ای و تند از اخوان، آنها را مانعی بر سر راه خیزش امت می‌دانست و در این زمینه، از انتقاداتی که متوجه سنت‌گرایان بود، بهره‌برداری می‌کرد. از جمله انتقاد از تفکر خیزش اسلامی آن هم به صورتی که سنت‌گرایان مطرح می‌کردند؛ یعنی تفکری بیگانه که نشان‌دهنده ناتوانی اسلام سنت‌گرا در همراهی با تمدن، دانش، فناوری و مدنیت است و حکومت نیز لزوم کار گذاشتن آن را دریافته است. بنابراین، از وقتی که متوجه خطر دعوت و تبلیغ سنت‌گرایی شد، سعی کرد از آن کمتر تأثیر پذیرد و در مقابل، شروع به جمع‌آوری مفراداتی از فرهنگ غربی و دادن رنگ و بوی اسلامی به آنها کرد، به طوری که برخی آن را لائیسم و تأثیرپذیری شدید

از تمدن غرب قلمداد کردند.

حرکت، بر ادبیات پیشرفته‌ای در گفتمان فکری - سیاسی خود تکیه کرد و به مفردات و اصطلاحات دینی خود، ماهیت همسانی و معادل اصطلاحات جنبش‌های بنیادگرای لائیک داد؛ بنابراین، اصطلاحاتی چون مستکبران و مستضعفان در مقابل بهره‌کشان و مظلومان (لهشداران) قرار گرفت. این معادل‌سازی در تمام زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بود، به طوری که متابع و مراجع گفتمان جدید این حرکت، همگی ماهیت سیاسی گرفتند. این آذری عناصر مرجعیت دینی نیز منعکس شد و حرکت، تکیه خود را بر غنا و توانمندی‌های بی‌پایانی که در ساختار بسی‌بديل نص موجود است، قرار داد.^۴

۳. مکتب اصلاح طلبی را که توسط اخوان خدشه‌دار شده بود، دوباره اعتبار بخشید؛ به این ترتیب که به بهره‌برداری از دستاوردهای اندیشمندان ملی و قومی با گرایش‌های اسلامی و عقلانی پرداختند. این افراد عبارت‌اند از: محمد عبده، سید جمال الدین اسدآبادی، محمد رشید رضا، رفاه طه طاوی و قاسم امین و... آنان شیوه فکری جدیدی را بینان نهادند که به شکل‌گیری تجربه اسلامی معاصر انجامید؛ زیرا این اندیشمندان بزرگ، به مرور تفکر ارتجاعی سنتی را کنار گذاشتند و به آزادسازی مغز و عقل از مقدس‌بنداری گذشته، با همه نکات منفی و مثبتی، پرداختند. پیشگامان این مکتب از سوی واپس‌گرایان، به ویژه جمعیت اخوان و سنت‌گرایان، به فساد و جیره‌خواری فراماسونری و لائیسم متهم شدند.

۴. تکیه بر درک هدفمند از اسلام به جای حکم خام و تحلیل‌نشده که این مسئله باعث کشمکش عظیمی بین نوگرایان و اصول‌گرایان شد. علت این بحث و درگیری، آن بود که در وضع قانون حکم مشروعیت دارد یا هدف. بسیاری ترجیح می‌دهند به ویژه در مسائل دنیوی نظری سیاست، جامعه، اقتصاد و... به اهداف عمل کنند. افرادی هم‌چون الشاطبی، محمد الطاهر بن عاشور و علال الفاسی... در این علم سرآمد شده‌اند. با توجه به ارتباطی که این علم با طرف متغیر، یعنی دنیای تمدن داشت، می‌توانست در شرایط خاصی ایجاد شود و به این ترتیب، با واقعیت مرتبط با آن مطابقت پیدا کند و مباحث آن پاسخ‌گوی حقایق و نیازهای عالم واقع باشد. آیا در مقابل پیشرفت و تحول گریزناپذیر و همه‌جانبه در عالم

واقع، عاقلانه است که باز هم بر این مباحث تکیه شود، به ویژه که احياناً بخشی از آنها با نیازهای واقع در تعارض اند و بخش دیگر، نمی‌توانند جواب‌گوی شرایط تازه باشند؟ گروهی از اندیشمندان معاصر به فکر رفع این اشکال افتادند؛ هرچند بسیاری از افراد، آن را از مسائل مقدس دین می‌دانستند و حتی اجازه مرور آن را هم نمی‌دادند. این جنبش به منزله تلاشی جدی برای پشت سر گذاشتن باور سنتی، با هدف تحقق همراهی و تناسب بین دین و واقعیت بود یا چیزی که به قول دکتر حسن الترابی، دین حق تألفه می‌شود؛ یعنی دینی که تابع زمان و مکان نیست یا دین تحقیقی، که هنگام نزول حکم خدا بر واقعیتی که تابع زمان و مکان است، به دست می‌آید. عبدالمجید النجار نیز در کتاب فقه التدین فهماء و تزیلاً آن را فقه دین و فقه تدین می‌نامد و در تفاوت بین آن دو می‌گوید: «تدین، جهاد برای پیاده کردن دین است و انسان طی این جهاد، متحمل سختی و رنج از رهگذر حقیقت فردی و عینی می‌شود و از رفتارهای فردی، اجتماعی و وجودی خود و نیز برخورد با واقعیت نفس و جامعه و هستی، افعال و اعمال جزیی و عام می‌سازد که به وسیله آن، کلیات دین را تحقق می‌بخشد. به این ترتیب، هر اندازه که در تلاش خود موفق شود و در جهادش مخلص باشد، به الگوی کامل یعنی سنت نزدیک و نزدیکتر می‌شود. در این حرکت و تلاش، با تحقق کمال، اهداف از بین نمی‌رود، بلکه دوباره قدرت می‌یابد و انسان از طریق دین، به خوبی می‌تواند به ترکیه نفس و آبادانی زمین پسردازد».^۰ کتاب التجار، بخشی از ادبیات جنبش نهضت به شمار می‌آید.

بدین ترتیب می‌توان گفت جنبش نهضت، مسیر خود را از سنت‌گرایی جدا کرده و مسیری هدفمند و باز را پذیرفته است و ایمان دارد که این مسیر، برخلاف مسیر مخالفان اجتهاد و نوگرایی که براساس جزئیات، غرق در نظریه‌پردازی برای واقعیت شده‌اند و بدین ترتیب باعث انزوای حیات دینی و متدين‌ها شده‌اند. پویایی و قدرت همراهی و تناسب با واقعیت را دارد.

این مسیر و جهت‌گیری را می‌توان در عملکرد شیخ راشد الغنوشی، به خصوص در آخرین کتابش با عنوان الحربات العامة فی الدولة الإسلامية (آزادی‌های عمومی در کشور اسلامی) ملاحظه کرد. این کتاب خشم بسیاری را برانگیخت، به طوری که او را به غرب‌زدگی و انحراف از مسیر اسلام متهم کردند. وی نظریاتی درباره ارتداد، اهل

کتاب، چندحزبی، تقسیم قدرت و مشارکت اسلام‌گرایان و دیگران در آن داده بود.^۶ ۵. به غرب و به ویژه تفکر چپ، دوباره اعتبار بخشیدند. البته دادن اعتبار به غرب، فقط به معنای توجه و استفاده از تمدن غرب است، نه بیشتر؛ زیرا آنها برخلاف سنت‌گرایان، تمدن غرب را یکسره کفر و شر نمی‌دانستند، بلکه معتقد بودند که این تمدن همه تمدن‌ها، منفعت و زیان دارد. بنابراین، توجه به آن برخلاف تصور غرب‌زدگان و لائیک‌ها، به معنای تقلید کورکورانه از آن نیست، بلکه به منزله بازخوانی این تمدن در پرتو درک هدفمند از اسلام است؛ زیرا از دیدگاه اسلام، دانش را هرجا که باشد، باید کسب کرد و موافه زیان‌بار آن را پیش از جلب منفعت، از بین برد.^۷

تمدن غرب راه درازی را برای کشف دانش‌های ضروری جهت خدمت به انسان طی کرده است که ما جز برخی ظواهر، چیزی از این دانش‌ها نمی‌دانیم. بنابراین، جنبش بر ضرورت بهره‌برداری از این دستاوردها، خواه برگرفته از تفکر لیبرالیسم غرب باشد یا سوسیالیسم، تأکید می‌کند. این دو تجربه متفاوت، گرچه در ظاهر با روح اسلام منافات دارند، در چندین مسئله نظیر دموکراسی شورا (در تفکر لیبرالیسم) و طبقات اجتماعی، مسئله مستکبران و مستضعفان یا افراد مرفه و مردم عادی (در تفکر مارکسیسم) به هم می‌رسند. این توجه مثبت به تفکر دیگران، فقط ویژگی این جنبش نیست، بلکه شیخ‌علی بلحاج نیز در کتاب فصل الکلام فی مواجهه ظل الحکام به تصدیق این تفکر مارکسیسم، یعنی «دین افیون توده‌هاست»، می‌پردازد و معتقد است که برخلاف دشمنی و مخالفت افکار عمومی جهان اسلام با آن، این تفکر، زمانی مصدق می‌یابد که عده معینی برای حاکمیت بر توده مردم به بهره‌برداری از مقوله دین بپردازند.

به این ترتیب، توجه اسلام‌گرایان به تمدن غرب، فرصت را از نخبگان شبہ‌لائیک گرفت. آنها به علت ناکارایی ذهنی و ناتوانی از اجتهد و دست‌کم ایجاد همراهی، صرفاً به تبلیغ و بازاریابی بستنده می‌کنند.^۸ اسلام‌گرایان به ویژه در سال‌های اخیر، رفته‌رفته به برخی الفاظ و اصطلاحات واکنش نشان داده و به بحث و مجادله در مورد آنها پرداخته‌اند. علاوه بر این، لفظ لائیسم نیز مورد بحث قرار گرفته است و به اعتقاد علامه

شمس الدین، این کلمه، منافاتی با اسلام ندارد؛ زیرا قدرت، مسئله‌ای زمانی است، نه دین‌سالاری به معنای مذهبی آن.

۷. مخالفت با طبقه‌بندی جامعه براساس عقیده و ملاک قرار دادن مسائل اجتماعی و سیاسی مانند وطن‌پرستی یا خانن، انقلابی یا واپس‌گرا؛ بسیاری از طرف‌داران گروه نجات یافته که عامل اصلی بسیاری از رنج‌های امت بودند، از این گرایش ناخشنود بودند، به گونه‌ای که ترکیب امت اسلامی صرفاً عبارتی ذهنی بود که با واقعیت رابطه‌ای نداشت؛ زیرا این امت در عالم واقع، به زد و خورد و چنگ و ستیز ^{با توجه به تشریحات www.tabarestan.info} دانشمنی مشغول بود و فرقه‌های آن دائم یکدیگر را تکفیر می‌کردند. به این ترتیب سیاست سنتی اسلامی در تعریف کافر و مؤمن کارایی خود را از دست داد. گفتنی است طبق این سیاست سنتی که در کتاب الانتصار اثر خیاط^۹ و به روایت عمر بن عبید المعتزلی آمده است: کافر، یا مشرک است یا اهل کتاب محارب و مؤمن همان کسی است که ضرورتاً در دین معرفی شده است. با این تعیین و معرفی ساده و دقیق گستره و قلمرو اسلام وسیع‌تر می‌شد و مسلمانان می‌توانستند به تبلیغ اسلام در میان ملت‌های غافل پردازنند. اما هنگامی که مسلمانان به جان هم افتادند و به اختلافات تاریخی دامن زدند، در برابر هرگونه مداخله خارجی آسیب‌پذیر شدند.

از این رو، جنبش نهضت دریافت که نباید خود را درگیر این کشمکش کهنه کند، باید سرنوشت مردم را به خداوند بسپارد (ان اکرمکم عنده‌الله اتقیکم)^{*}، با هر کسی که به خداوند ایمان دارد و در وهله اول پیامبری حضرت محمد (ص) را تصدیق می‌کند، ارتباط برقرار کند و اساس این کار را نیز هدایت حقیقت اسلامی به بهترین مسیر و دفع خطر از همه امت اسلامی قرار دهد.^{۱۰} به این ترتیب، تکفیر دولت‌مردان را از قاموس گفتمان سیاسی خود حذف کرد و تفکر وکیل و نماینده خارجی را در داخل رواج داد.

جنبش با این گفتمان جدید، با تعدادی از جریان‌های چپ، لائیک و اسلام نوگرا، به خصوص جبهه قومی در سودان و حزب کار در مصر درآمیخت، در کفرانس‌های مطبوعاتی با آنها شرکت و بیانیه‌های مشترکی اعضا کرد. آنها تا جایی پیش رفتند که نه

تنها با انتخابات ۸۹ مخالفت نکردند، بلکه خود نیز فهرست مستقلی را برای رقابت با احزاب دیگر، از جمله حزب حاکم ارائه کردند.

جنیش نهضت، این مسیر را نه به عنوان یک تاکتیک، بلکه به عنوان یک باور به ضرورت تحقق عناصر جامعه مدنی^{۱۱} در پیش گرفت تا جامعه‌ای بربایه عدالت اجتماعی، سیاسی، اقتصادی^{۱۲} و آزادی عقیده شکل گیرد و همگان بتوانند به آین و رسوم خود عمل کنند و دیگر فرقی نمی‌کند که اکثریت باشند یا اقلیت، به دستگاه حکومتی وابسته باشند یا مخالف آن، زیرا خداوند فرموده است «لا اکراه فی الدین».^{*} الغنوشی این آیه را یک قانون حیاتی طبیعی و اجتماعی می‌داند؛ به این معنا که آزادی چیزی نیست که به کسی داده شود، بلکه حقیقتی است که در ذات مخلوق نهاده شده است.

۷. احیای مکتب اصلاح طلبی: اعضای این مکتب، از جمله خیرالدین تونسی، عبدالعزیز الشعالی و طاهر حداد از پیشگامان نوگرایی در تونس بودند؛ زیرا هر کدام به نوعی، به ترویج روشن‌فکری در کشور پرداختند. در آن زمان، مردم گرفتار جمود فکری و تقليد کورکرانه شده بودند. جنبش نهضت نیز به منظور ادامه این مسیر و روند تحول جامعه تونس به سمت روشن‌فکری، تلاش خود را آغاز کرد. شایان ذکر است که سیاست بورقیبه نیز در این تحول مؤثر بود، اما وی از آنجا که به نوعی خودپسندی دچار بود، حاضر نبود از پیشگامان اصلاح طلبی در کشور که خود وامدار آنها بود نامی ببرد. چنین تلاشی برای زنده کردن نام و یاد آنها، نوعی قدردانی از زحماتی است که آنها در دشوارترین شرایط برای کشور خود به عمل آوردند. جنبش در این دعوت، به سخن بسته نکرد، بلکه عمدۀ مباحث آنها را پذیرفت و رفته‌رفته به آنها و به خصوص الشعالی، اعتباری دویاره بخشید و نام کتاب او، یعنی تونس الشهيدة را برای نشریه خود برگزید. این انتخاب آگاهانه، نشان‌دهنده رنج و سختی تونس در زمان مبارزه الشعالی با استعمار و هیئت حاکمه بود. جنبش از موضع طاهر حداد، به ویژه در قبال آزادی زن که نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، استفاده کرد. در این راستا، الغنوشی به تقليد از کتاب «أمرأتنا في الشريعة و المجتمع» اثر حداد، کتابی با عنوان المرأة بين القرآن و واقع المجتمع نوشت.

۲. پیامدهای تفکر جنبش

آمیختگی بین جریان‌ها، نوعی تناقض در میان عناصر جنبش به وجود آورده بود و چنان که از برخی موضع‌گیری‌های عناصر جنبش برمو آید، تفکر آنها گاهی دچار عدم انسجام می‌شد؛ زیرا هر کدام براساس دیدگاه خود که از جریانی خاص متاثر بود، موضع می‌گرفتند. مهم‌ترین نمونه این موضع‌گیری‌ها عبارت بود از:

الف) موضع‌گیری در قبال بحران خلیج فارس
با صدور بیانیه جنبش از سوی الغنوشی که حاکمی از عدم عراق و مخالفت با اقدام کشورهای خلیج فارس در باز کردن پای کشورهای غربی به بعنه حمایت بود، شیخ عبدالفتاح مورو، مقام دوم جنبش، بلاfacله به مخالفت با این موضع پرداخت و آن را موضع شخصی الغنوشی قلمداد کرد، نه موضع رسمی جنبش.

علی العريض، سخن‌گوی بعدی جنبش، در پاسخ به اظهارات مورو گفت: «الغنوشی، با اینکه به قول مورو خارج از کشور به سر می‌برد، هم‌چنان سخن‌گوی جنبش است و تا وقتی جنبش از او سلب اعتماد نکند و او هم استعفا نکند یا عضویت خود را به حال تعليق در نياورد، مواضعش مورد قبول جنبش است».

موضع‌گیری در قبال حکومت: اعضای جنبش در قبال حکومت موضع واحدی نداشتند و حتی گاهی یک شخص موضع کاملاً متفاوتی اتخاذ می‌کرد. برای مثال، الغنوشی طی محاکمه نهضت، نسبت به برخورد خشونت‌آمیز حکومت با پرونده‌های سیاسی هشدار داده بود و تصریح کرده بود که این برخوردها و سرکوب‌ها ممکن است به بحرانی شدن اوضاع بینجامد به گونه‌ای که دیگر کسی نتواند آن را کنترل و اصلاح کند. اما در پیان این محاکمه، با لحن ملایم‌تری گفت: «به رغم تمام این حوادث، ما آماده‌ایم تا با کمک هم و با مشارکت همه مردم، از تونس، کشوری قوی و نیرومند بسازیم».

اما موضع صالح کرک در قبال حکومت روشن‌تر است. او می‌گوید: «حکومت وجود بحران را احساس نمی‌کند؛ بلکه خود را پیروز میدان می‌پندرد... و در نهایت، نیازی به گفت و گو نمی‌بیند». ^{۱۳} به اعتقاد او، حتی معتقد است نهضت که مدعی روشنگری و دعوت به راه راست است، خود به بیراوه می‌رود. وی خواستار انقلابی

همه جانبه در اوضاع سیاسی است. علی العریض نیز - پیش از بازداشت - همه مقامات و طرفهای سیاسی را مسئول مشکل کنونی کشور می‌دانست و معتقد بود که حزب حاکم و مقامات، مسئول بن‌بستی هستند که سرنوشت کشور را تهدید می‌کند. از نظر او، مسئولیت تاریخی همه نیروهای سیاسی برای خروج از بن‌بست، تحقق آرمان‌های ملت، برقراری عدالت اجتماعی و احترام به هویت عربی - اسلامی است.

در مقابل این موضع گیری‌های تند در قبال هیئت حاکمه، برخی به این نتیجه رسیده‌اند که حتی جنبش را باید نابود کرد و پیامدهای بحران را متوجه مسئولان جنبش می‌دانند، نه نظام. برای مثال، فؤاد منصور قاسم، نامزد فهرست مستقل در پایتخت سال ۱۹۸۹ و مورد حمایت جنبش نهضت، می‌گوید: «جنبش راه درست را گم کرده است و آشکارا نمی‌گوید که چه فکری در سر دارد... در این جنبش زور عمل می‌کند نه عقل و فعالیت مقدم بر تفکر است... جنبش به پایان راه خود رسیده است، بنابراین، باید از آن استعفا کرد و دعوت به این امر نیز کار مطلوب و بجایی است».^{۱۴}

علاوه بر این، مزهر عباب نیز ضمن استعفا، ضرورت گفت‌وگو با حکومت را پیش کشید و جنبش را متهم کرد که سیاست‌هایش صرفاً «واکنشی» است و رهبران جنبش را مسئول حوادث و مصائب کشور خواند.

ب) موضع گیری در قبال خشونت

جنبش از ابتدای کار خود، شیوه عملکرد مسالمت‌آمیز را در پیش گرفت و بارها مخالفت خود را با استفاده از زور و خشونت - کودتا - برای رسیدن به قدرت اعلام کرد. شیخ حمامی الجباری، مدیر نشریه الفجر، ارگان جنبش، در آخرین جلسه محاکمه خود گفت: «نهضت می‌داند که وضعیت جغرافیای سیاسی اجازه کودتا در تونس را نمی‌دهد و فقط جنبش‌های ضعیف و بی‌بهره از پشتیبانی مردم به توطئه اقدام می‌کنند».^{۱۵}

لغزشی نیز بر انتخاب گفت‌وگو و مذاکره به عنوان راهی برای تحقق اهداف تأکید می‌ورزد: «اصلًاً دوست ندارم در کشورم سیل خون جاری شود و هموطنانم به جان یکدیگر بیفتدند. این فاجعه‌ای است که هیچ حاکم و محاکومی نباید به آن رضایت دهد، زیرا همه ما در نهایت با هم برادریم». وی افروزد: «اوضاع کنونی، مورد رضایت هیچ فرد

عاقلی نیست. باید نسبت به وطن خود غیرت داشته باشیم، به طوری که از طریق صلح پیشرفت کنیم، نه جنگ و خشونت. باید با قانون، کار خود را پیش ببریم، نه حادثه‌آفرینی^{۱۶}. البته این موضع علی‌که حرکت، پیوسته یا گاه بر آن تأکید می‌ورزد، هر از گاهی با گزارش‌های حکومت مبنی بر شناسایی هسته‌های امنیتی تابع نهضت، خواه در نیروهای مسلح خواه در نیروی کل امنیتی، تنافق پیدا می‌کند. این اتهامات به خصوص پس از کودتا نافرجام ۸ نوامبر ۱۹۸۷ شدت یافت کسانی که این کودتا را ترتیب داده بودند، اعتراض کردند که وابسته به این نهضت هستند^{۱۷} علاوه بر این، گروههای دیگری از اسلام‌گرایان مانند پیشگامان ایثار، کمیته‌هایی ووشن فکران و فرقان هنگام بازجویی شناسایی شدند.

عبدالله القلال، وزیر کشور تونس، در کنفرانسی مطبوعاتی در رمضان ۱۹۹۱، از توطنه امنیتی جنبش به منظور مبارزه با حکومت و فروپاشی کابینه پرده برداشت. وی گفت: «جنبش در صدد بود با ترور مقامات و ایجاد خلاً قانونی در کشور، به این هدف دست یابد. می‌توان با توجه به برخی سخنان الغنوشی در توجیه خشونت - پیش از محکوم کردن آن - و با کمی محافظه‌کاری، حق را به حکومت داد. الغنوشی ضمن توجیه خشونت و آوردن دلایل معقول برای آن، گفته بود که مسلمانان بسیاری وقت‌ها مجبور می‌شوند دست به کاری بزنند. ظلم در جهان وجود دارد و تها راه دفع آن نیز خشونت است. برای مثال، در امریکای لاتین و افریقا، ملت‌هایی هستند که علیه نژادپرستی مبارزه می‌کنند؛ این خود، توجیه‌کننده خشونت است. اما غرب متmodern، چه بخش سرمایه‌داری و چه بخش سوسياليست آن که تا جهان اسلام امتداد یافته است، از روی اختیار به خشونت دست می‌زد، نه اجراء».^{۱۸}

می‌توان گفت که الغنوشی، دو دیدگاه متفاوت در قبال خشونت داشت: نخست، پذیرش خشونت و اجرای آن. این جهت‌گیری منطبق با زمانی است که بخش پویای حرکت، احساس قدرت می‌کرد و توان مقابله و مقاومت و حتی تغییر حکومت را داشت. دوم، الغنوشی به تدریج از سال ۱۹۹۳ از خشونت بیزار می‌شود و آن را کنار می‌گذارد. وی دوستان و همقطارانش را نیز تهدید می‌کند که اگر کسی در مقابل نظام، به فکر استفاده از سلاح بیفت، باید نهضت را ترک کند.

ظاهراً چنین تحولی، آن هم در تفکر اندیشمند مسلمانی که با تشکیلات هیچ رابطه‌ای ندارد، یک تاکتیک نیست، بلکه تحولی ویژه است که در تفکر شخصی او ایجاد شده و گواه این ادعا، اینکه الغنوشی پیش از این تحول، به صراحت بر پشمیمانی خود و اعتراف به اشتباه در به کار گرفتن خشونت تأکید کرده بود. تفکر همیشگی او این بوده است: «باید پذیریم که دولتهای ما و مخالفان قومی و حتی بسیاری از مسلمانان، از گفتمان اسلامی هراس دارند... باید به همگان اطمینان دهیم که هرگز سراغ خشونت به عنوان روشی برای ریشه‌کن کردن مخالفان نمی‌رویم، بلکه باید راه حل مورد توافق را انتخاب کنیم». ^{۱۸}

بدین ترتیب، تفکر الغنوشی در نهایت، با فلسفه سازمان‌دهی مطابقت یافت که همواره بر تغییر مسالمت‌آمیز و ایجاد جامعه مدنی برای همه، تأکید می‌کند.^{۱۹}

درک حقیقت این تحول، نتیجه گریزناپذیر پیدایش گستگی و پراکنده‌گی در جنبش و فقدان هرگونه مرکز نفوذ در میان تمام بخش‌ها بود. به این ترتیب، جنبش در بازی سیاست با نظام، شکست خورد؛ اما در جنگ خیر. برخی معتقدند که جنبش هم بازی سیاست و هم جنگ را باخت. فؤاد منصور قاسم و مزهر عباب، از افرادی هستند که این عقیده را می‌توان از لابلای توجیه استعفای آنها دریافت.

ج) موضع گیری در قبال بحران الجزایر

می‌توان این قضیه را به موضع پیشین جنبش در قبال تروریسم - خشونت - مرتبط دانست. از این رو، هر مسئله‌ای که بر آن موضع منطبق باشد، بر این قضیه نیز صدق می‌کند. برای مثال، شیخ عبدالفتاح مورو هم‌چنان بر موضع میانه‌رو خود پاشاری می‌کند و طی نصیحت برادرانه‌ای خطاب به برادران خود در جیهه منحل شده نجات اسلامی، آنها را به برخورد خردمندانه با واقعیت فرامی‌خواند و از آنها می‌خواهد که اجازه ندهند شهر وندان از دموکراسی بیزار شوند.^{۲۰}

الغنوشی نیز مانند مورو، اظهار می‌دارد: «اصلًاً دوست ندارم در کشورم سیل خون جاری شود و هموطنان به جان یکدیگر بیفتند»؛ زیرا همه ما در نهایت با هم برادریم.^{۲۱} این امر به این معنی نیست که الغنوشی به مردمی که خواست او را تحریف می‌کنند، بدھکار باشد و

حال آنکه او می‌خواهد به هر ترتیبی، حق آنها را بگیرد. بنابراین، حوادث الجزایر از نظر او، صرفاً عملیات انتقام‌جویانه و جنایت‌کارانه محدود نیست، بلکه انقلابی مردمی است. «حوادث الجزایر به مراتب بزرگ‌تر از روند نافرجام یک ترور است که یک گروه تندرو ضدقانون بخواهند انجام دهد؛ بلکه یک انقلاب اسلامی مردمی و توفنده است که از توانمندی‌های یک حزب خاص مانند جبهه نجات، فراتر رفته است... امروز در الجزایر، انقلابی واقعی در جریان است که عوامل و بهانه‌ای شعله‌ور شکن و ادامه و گسترش را در اختیار دارد و تا زمانی که وضعیت به همین ترتیب باشلده بتوانسته باشد: پیروزی انقلاب و سقوط نیروهای مخالف. تجربه سومین سال ثابت کرده است که زمان به نفع حکومت نیست... بنابراین، این همه پافشاری و کینه‌تزری برای چیست؟»^{۲۲}

۳. ویژگی‌های تفکر جنبش

اکنون به بررسی برخی از مسائلی می‌پردازیم که پیش از این مطرح شد و طی آن، به ویژه درباره اسلام‌گرایان مخالف جنبش و تفکر الغنوشی به طور مفصل سخن گفتیم. در بررسی تفکر الغنوشی به مفرداتی برخی خوریم که به علت استفاده بسیار در نظریه‌های او، کاملاً برجسته شده‌اند. اهمیت این مفردات در سطح معانی، الفاظ و شیوه کاربرد آنها نیست، بلکه مهم‌تر از آن، پیامدهای عملی آن است که می‌تواند طرح تفکر نوگرای وی را تحت تأثیر قرار دهد. به این ترتیب، مشخص می‌شود که وی در گفتمان خود واپس‌گرا و تاریک‌اندیش است یا ترقی خواه، انقلابی و منسجم.

الف) خشونت

تا حدودی باید محتاطانه با آن برخورد کرد،^{۲۳} زیرا کسانی که به خشونت دست می‌زنند، در یک سطح نیستند. برخی از روی اختیار آن را در پیش می‌گیرند و برخی به اجرار به آن پناه می‌برند. بر این اساس، الغنوشی معتقد است که خشونت اختیاری، منفی و غیرقابل قبول است و معمولاً کشور یا کشورهای بزرگ، برای سرکوب ملت‌های ضعیف و رسیدن به منافع خاص خود، به آن متول می‌شوند. اما خشونت اجراری، امری مثبت است که باید به شرط سنتی و متعارف آن در ادیان آسمانی و زمینی پای بند

بود و این شرط، دفاع از خود است. «هر کس که مورد حمله و تجاوز قرار گیرد، چه عاقل و چه کم خرد، باید از خود دفاع کند. بنابراین، دموکراسی با دفاع از خود در برابر حکومت مستبد و خشونت پیشه، منافاتی ندارد. به این ترتیب، وقتی می‌گوییم جنبش به خشونت دست نمی‌برد، به این معنی نیست که هر کس در گوش و کثار جهان از خود دفاع می‌کند، مجرم است، بلکه جنبش با ایجاد تغییر خشونت‌بار مخالف است... البته ما عمل خشونت‌بار را ناقض دموکراسی نمی‌دانیم، زیرا هیچ دموکراسی در جهان نیست که به فکر توسعه سلاح نیفتداد». ^{۲۴}

الغنوشی در بیان موضع شخصی و مشروط خود در قالب خشونت می‌گوید: «روشن است که در اسلام هر کس در راه آبرو و مالش کشته شود، سهیله به شمار می‌آید؛ من نیز اشخاص را حتی اگر عضو جنبش باشند، در دفاع از آبرو و مالشان بر حذر نمی‌دارم، زیرا این، یک دفاع مشروع است». ^{۲۵}

با این حال، اظهارات الغنوشی در بردهه اخیر نشان می‌دهد که وی خشونت را کنار گذاشته است و حتی آن را نمی‌پذیرد.^{۲۶} شاید این تحول به دنبال غلبه طرف عام انسانی بر افکارش پدید آمده و باعث شده است که خشونت را عاملی تروریستی بداند. این عمل در واقع پیامی برای جامعه‌ای است که فرد تروریست و خشونت طلب را از اساس قبول ندارد. نمی‌توان تروریسم را بدون طرح خشونت، تصور کرد و این خشونت طبق قانون عمومی، جنایت به شمار می‌آید و به منظور تحقیق سیطره و ایجاد وحشت به کار می‌رود. خشونتی که تروریست به کار می‌برد، وسیله است، نه هدف و هدف یک عمل تروریستی، تأثیر روانی‌ای است که خشونت به جای می‌گذارد، نه کشتن. بنابراین، خشونت واقعی، پیامی به جامعه و کارگزاران حکومت است. این پیام، کشtar، آدمربایی یا ویرانگری است و قربانیان نیز به منزله تفسیر این پیام برای دیگران هستند. حتی هر شخص و مکانی ممکن است در معرض حمله تروریستی قرار گیرد. بنابراین، عبارت «تهدید با خشونت» یکی از ویژگی‌های اصلی و نهادی تروریسم را با خود دارد و آن، بار روانی است که به وسیله خشونت ایجاد می‌شود و نیز تهدیدی^{۲۷} است که اغلب در امتداد هدف تروریسم، یعنی ایجاد وحشت و ترس، ایجاد می‌شود.^{۲۸} به این ترتیب، الغنوشی با چنین شدتی، بین حالت همسوی جامعه با طرفداران خشونت و خشونت‌طلبان، و حالت تنفر جامعه از آنها، تفاوت قائل می‌شود.

از نظر الغنوشی، جامعه به عنوان منبع مشروعیت هر چیز متعلق به امور حیاتی، ملاک و معیار این نحوه عملکرد به شمار می‌آید. او می‌گوید: «اگر جامعه با اکثریت قریب به اتفاق، تروریست‌ها را قانونی نداند، آنها باید به این خواست احترام بگذارند و در راستای قانون متعارف عمل کنند و اخلاق‌گری در این قانون، به تفر مردم از آنها می‌انجامد. به این ترتیب، باید از آزادی، عدالت و دموکراسی در برابر تجاوز اقلیت‌های افراطی محافظت کرده».^{۲۹}

اما اگر این مسئله متعلق به کل جامعه باشد و جامعه نیز خواستار تغییر و ناراضی از اوضاع موجود باشد، دیگر تروریسم، شورش علیه جامعه به شمار نمی‌آید، بلکه شورش و سرکشی علیه اقلیت، یعنی رهبران دیکتاتوری است که با تغییر مسالمت‌آمیز و تحول مخالفاند.

ب) انقلاب^{۳۰}

الغنوشی با خشونت اقلیت‌ها به علت نبودن آزادی و مساوات بین همه، مخالفت می‌کند، اما فعالیت‌های اکثریت تحت ستم، مانند مردم الجزایر را خشونت نمی‌داند، بلکه آن را انقلابی مردمی می‌نامد که مشروعیت خود را از خواست عمومی ملت می‌گیرد. او می‌گوید: «چنین انقلابی، انقلاب اسلامی - مردمی است که زمینه‌های شعله‌ور شدن و دوام و گسترش برایش فراهم شده است».^{۳۱}

در الجزایر، انتخابات متوقف و در دور اول و دوم لغو شد. جبهه نجات اسلامی منحل گردید و اعضای آن از نهادهای قانون اساسی، شوراهای شهرداری، ایالت‌ها و استان‌ها اخراج شدند. عوامل مذکور، زمینه‌های شروع انقلاب و توجیه آن را فراهم کرد. الغنوشی که سعی می‌کرد برای شیوه انقلابی خود، توجیه شرعی و قانونی بیابد، گفت: «پیامبر (ص) دوست داشت دانشمندان، رهبران و روشن‌فکرانی باشند که در مقابل حکومت خودسر بایستند و نهی از منکر کنند حتی اگر این کار منجر به کشتن آنها شود. بهترین شهید، کسی است که رودرروی حکومت بایستد و نهی از منکر کند و در این راه کشته شود؛ زیرا خون او ترس مردم را می‌ریزد و آنها را تشویق به ایجاد تغییر مسالمت‌آمیز می‌کند. این امر، ممکن است به انقلابی مردمی تبدیل شود؛ مانند انقلابی که (امام) خمینی رهبری کرد».^{۳۲}

الغنوشی اعتراف کرد که قصد داشت در سال ۱۹۸۷، در تونس چنین انقلابی ایجاد کند، اما رهبران حکومت با این تصمیم^{۳۳} مخالفت کردند. این، خود دلیل دیگری است که حکومت، حتی در بدترین لحظه‌های مبارزه، قصد تغییر نظام یا کنار گذاشتن بورقیه را نداشته است. وی می‌گوید: «زمانی که مرا برای محاکمه به دادگاه امنیت کشور بردنده، فکر کردم این بهترین فرصتی است که می‌توانم چنین انقلابی را به وجود آورم؛ زیرا بورقیه بر عزم خود مبنی بر اعدام من تأکید کرده بود و این م فرصتی بود تا یک یادگاری برای این ملت که تجربه ایستادگی در مقابل بورقیه را نداشتم، به جا بگذارم. اما دوستانم مرا از این تصمیم منصرف و سفارش کردند که به هیچ وجه به او اعتراض نکنم. به این ترتیب، در دادگاه به مردم سفارش کردم که حتی اگر کشته شدم، به انتقام فکر نکنند».^{۳۴}

ج) جهاد^{۳۵}

می‌توان جای تقریباً خالی لفظ «جهاد» به معنی رایج را در سخنان الغنوشی ملاحظه کرد و همین باعث شده است که چند جنبش اسلامی از جمله جبهه نجات تونس از وی انتقاد و به کفر متهمش کنند. جبهه اخیر او را به کنار گذاشتن امر قطعی جهاد و سازش با کفار نیز متهم کرده بود.^{۳۶}

البته بهانه این افراد اصل افراطی برگرفته از کتاب «سیوطی» بود. سیوطی به نقل از ابن عربی گفته بود: تمام آیه‌هایی که درباره رویگردانی از کفار و خودداری از جنگیدن با آنها آمده است بنا به آیه شمشیر منسخ است. آیه شمشیر این است: هرگاه ماههای حرام تمام شدند با مشرکان بجنگید. این آیه ۱۲۴ آیه دیگر را نقض کرده است.^{۳۷}

البته آنها فراموش کردند که زمان سیوطی و امثال او با زمان ما متفاوت است. بنابراین، موضعشان در چندین بعد، عینیت ندارد.

- نبود عینیت ذاتی

وقتی طاغوت مانع رسیدن نور آزادی به مردم شد و پند و اندرز و سخن نیز کارایی نداشت، پیامبر(ص) چاره‌ای جز شکستن بت‌ها و نابودی طاغوت ندید، تا آزادی و کرامت انسان را به او بازگرداند و او را به مقامی برساند که خداوند برایش در نظر گرفته است و به

این ترتیب، هدف وجودی خود را تحقق بخشد. به این علت، به مؤمنان اجازه جهاد داد و جنگ شروع شد. به این ترتیب، روشن می‌شود که جنگ در اسلام به خودی خود هدف نیست، بلکه وسیله‌ای گریزناپذیر برای رسیدن به هدفی شریف و والاست. این آیه کریمه نیز با اشاره به همین معنی، دو قید را برای مبارزه با مشرکان قرار می‌دهد: نخست اینکه فتنه‌ای باقی نماند و دیگر آنکه دین فقط دین خدا باشد.^{۳۸} بر این اساس، آیا آنها می‌توانند پرچم جهاد را برافرازند؟ آیا به اندازه کافی ساز و برگ مادی و تبلیغاتی برای انجام این کار سخت در اختیار دارند یا فقط حرف می‌زنند؟

- نبود عینیت در دیدگاهشان نسبت به مردم

گفتمان آنها تنافقی غیرقابل توجیه دارد؛ زیرا از یک سو، جامعه را به کفر و در بهترین وضعیت، به ارتداد و جهل متهم می‌کنند و از سوی دیگر، می‌خواهند در آن جامعه به جهاد پردازند. به این ترتیب، اگر منظورشان از جهاد، مبارزه با حکومت‌های موجود با کمک جامعه است که این عین تنافق است و اگر منظورشان این است که می‌خواهند هم‌زمان با دولت و جامعه بجنگند، این همان استبدادی است که به قول الفنوشی به معنی براندازی و حذف دیگران است. این، در صورتی است که بتوانند به زور و از طریق کودتا قدرت را به دست بگیرند، اما در غیر این صورت یعنی اگر شکست بخورند فتنه و نابودی به بار می‌آورند.

- نبود عینیت در دیدگاهشان نسبت به حکومت

بسیاری وقت‌ها برخی از آنها به گونه‌ای در مورد حکومت‌های موجود سخن می‌گویند که گویی آنها حکومت شریعت اسلامی هستند. بنابراین، با تمام اخلاص خود، سعی می‌کنند برای سیاست‌های آنها راه حل‌های شرعی و دینی دست و پا کنند. برای مثال، در زمان بحران دوم خلیج فارس در ۱۳ آگوست ۱۹۹۰، هیئت علمای بزرگ عربستان عمل رئیس خود، مبنی بر کمک گرفتن از نیروهای بیگانه علیه عراق را وجهه شرعی دادند و به تأیید عملکردشان در باز کردن پای نیروهای بیگانه به منظور ممانعت از تجاوز دشمن به کشور پرداختند. این، مسئله گریزناپذیری است که تحت تأثیر نیاز در شرایط

حاضر انجام می‌گیرد و حقیقتی تلخ و دردنگ است که ولی امر مسلمین باید به خاطر اصول شریعت و منافع، از یک منبع قدرتمند کمک بگیرد. شیخ عبدالعزیز بن باز، رئیس کل اداره‌های تحقیقات علمی، صدور فتوا، دعوت و ارشاد در عربستان، اعلام کرده بود که استفاده عربستان از نیروهای چندملیتی برای مقابله با متجمعاً و دفاع از کشور، امری مجاز است که به حکم ضرورت انجام گرفته است.^{۳۹} هیئت‌ها و شخصیت‌های دینی و جریان غالب اسلام سیاسی خلیج [فارس] نیز این فتوا را تأیید کردند.

– نبود عینیت در دیدگاهشان تسبت به دیگران

دیدگاه آنها نسبت به غرب دقیقاً روشن نیست و در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. آنها از یک سو غرب را مرکز کفر می‌دانند که باید با آن جنگید و تمدن مادی و کفرآمیزش را از میان برد، و از سوی دیگر، به گونه‌ای با آن برخورد می‌کنند که گویا سریست و قیمتی مهریان و دلسوز است. این دیدگاه مبهم را در تمام موضع گیری‌شان ملاحظه می‌شود. خلاصه اینکه، تنها نتیجه‌ای که یک محقق می‌تواند از تأمل و تحقیق در تفکر این افراد افراطی بگیرد، این است که آنها هنوز هم گرفتار اوهامی هستند که بر تفکر شان سایه افکنده است و مانع درک حقیقت می‌شود. در نتیجه، عقاید و نظریه‌های عجیب آنها باعث تعجب کسی نمی‌شود؛ مگر افرادی که مانند خودشان در بند اوهام و رؤیا هستند. به این ترتیب، الغنوشی با سایر اسلام‌گرایان تندرو تفاوت دارد؛ زیرا برای زدودن ابهامات سنتی از معنای جهاد و احیای اصطلاحاتی که در تبلور دنیاً جدیدی براساس مرجعیت اسلامی با بعد انسانی کامل نقش نداشتند، به طور جدی براساس واقعیت عمل می‌کند.

۴. تلاش برای ایجاد یک گفتمان اسلامی همگام با تمدن

می‌توان گفت که الغنوشی به علت تأمل در مجموعه‌ای از حقایق، به این باور رسیده است. اینک به برخی از این حقایق مهم اشاره می‌کنیم:

هیچ‌یک از جنبش‌های اسلامی نتوانستند به جامعه عادل برسند؛ مگر تجربه سودان؛ زیرا این تجربه اساساً به شیوه تفکر حاکم در داخل این جنبش مربوط می‌شود. البته این تفکر به رغم تلاش‌های مکرر و موفقیت جزئی، پر از نمونه‌هایی از دوره سنتی

گذشته است و تنها از طریق متن‌هایی با واقعیت ارتباط پیدا می‌کند که در آنها در پرتو مقاله‌ها و مفاهیمی امکان‌پذیر است که در دوره‌هایی جلوگر شده که کمتر با دوره ما اختلاف دارد.^{۴۰}

الف) شکست گفتمان اسلامی آمیخته با خشونت

باید بپذیریم که گفتمان سیاسی باعث هراس دولت‌های ما و مخالفان قومی و حتی بسیاری از مسلمانان می‌شود. باید به همگان اطمینان دهیم که هرگز برای برخورد با مخالفان اندیشه خود، دست به خشونت نمی‌بریم. باید راه حل مناسب را در پیش گیریم.^{۴۱}

ب) بازتاب‌های نهضت علمی و درهم شکستن مرزهای ساختگی

این مسئله تکیه بر گفت‌وگو و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز بین همگان به جای جنگ را امری حتمی و گریزناپذیر می‌کند. جنگ به فاجعه‌ای جهانی^{۴۲} می‌انجامد که نه تنها سربازان اسلام، بلکه سربازان کفر را هم دربرمی‌گیرد؛ زیرا سلاح‌هایی که کشورهای کفر (طبق برآورده کارشناسان) در اختیار دارند برای نابودی تمام جهان کافی است. «ما مسلمانان باید برای رفع اختلافات فکری و سیاسی، به گفت‌وگو روی آوریم نه جنگ، به ویژه که جهان به جزیره‌ای کوچک تبدیل شده است که سرنوشت مشترک آن را گفت‌وگو و عدالت رقم می‌زند، نه جنگ و ظلم... در غرب اندیشه‌ها و حتی نهادهایی هستند که برای ایجاد رابطه عقلانی با اسلام و اعراب که مبنی بر گفت‌وگو، عدالت، تکامل و تبادل منافع باشد، تلاش می‌کنند».^{۴۳}

تمام این اسباب و عوامل، برای همگامی شخص با عالم واقع و پذیرش آن کافی است. وظیفه مجتهد است که صیغه یا حکمی مناسب و منسجم با روح این عصر صادر کند. این تناسب و انسجام نتیجه همخوانی و همراهی است و این امر - چنان که اقتضای دانش، نقد حکم است - از طریق انسجام الفاظ و معانی با مضمون نمود می‌یابد. لازمه این امر، استفاده از الفاظی است که با روح زمان سازگار باشد و این گام اول در مسیر همسویی با دیگران است؛ زیرا امکان ندارد با الفاظ و اصطلاحات تند فقهی در گفتمان، به

گفت و گوی جدی با دیگران پرداخت. بنابراین، باید موانع برقراری ارتباط را از گفتمان اسلامی زدود و مخصوصاً به جای عبارت‌های قدیمی و سنتی فقهی از عبارت‌هایی با بار معنایی جدید، معقول، عینی و نسبی استفاده کرد. عبارت‌ها و اصطلاحاتی چون اهل کفر، اهل اسلام، از دین برگشتگان اهل ذمه و المؤلفة قلوبهم را – به رغم کارکرد بسیار ممتاز شان در گذشته – کنار گذاشت، زیرا امروز مانع معرفی اسلام در دنیا آزادی‌های فردی و عمومی می‌شوند. بنابراین، هیچ اشکالی تدارد که مثلاً مرتدها را «قانون‌شکن» بنامیم؛ زیرا نتیجه یکی است و فقط نام گذاری متفاوت شده است.

به همین علت، الغنوشی لفظ جهاد را از گفتمان اسلامی خود کنار زد، زیرا این لفظ به هر حال به دلیل وقوع مجموعه‌ای از تحولات مختلف، مورد توجه دست‌اندرکاران مسائل فکری، سیاسی و قانونی... و کسانی قرار نمی‌گیرد که به هر دلیل باید پذیرایی تفکر اسلامی شوند.

ج) به رسمیت نشناختن نظام‌های موجود

الغنوشی تحت تأثیر این اعتقاد، جهاد در راه این نظام‌ها و زیر پرچم آنها را به عنوان یک وظیفه قبول نداشت؛ زیرا چنان که در تاریخ اسلام معروف است، جهاد باید زیر پرچم خلیفه یا امیر – هیئت حاکمه – انجام گیرد و در موارد نادری و در صورت ضعف حکومت مرکزی یا محلی، شیخ‌الاسلام می‌تواند چنین دستوری صادر کند؛ مثل جهادی که به دستور المعز بن عبدالسلام روی داد. فقهاء بر این حقیقت تأکید می‌کنند که هرگاه با امیری بیعت کردن و او کار خود را خوب و درست انجام داد، رعیت باید از او اطاعت کنند. اما اگر او کار خود را درست انجام نداد یا ستم پیشه کرد، دیگر مسئله فرق می‌کند. چنانچه تا مرحله کفر و خیانت پیش رفت، باید علیه او شورش کرد و او را کنار گذاشت. اما تا وقتی که نماز می‌خواند، با دشمن می‌جنگد، غنیمت به دست آمده را تقسیم می‌کند نباید علیه او شورش کرد؛ حتی اگر مثلاً خونریز باشد یا دست از همفکری و مشورت بردارد.^{۳۴} مخصوصاً زمانی که هیچ تضمینی برای پیروزی در شورش علیه وی وجود نداشته باشد.

از آنجا که جهاد از وظایف اصلی حکومت اسلامی – خلافت – است و باید همه ملت اسلامی زیر لوای این حکومت برای جهاد آماده شوند – چنان که محاسبی به نقل از

عبدالرزاق (۲۱۱ هـ) و عمر (۱۵۱) تأکید می کند – باید در هر حکومتی و به دستور هر امیری،^{۴۰} خواه درستکار و خواه فاسد، به امر جهاد همت گماشت و این امر در هر دوره‌ای، به قوت خود باقی است و در هیچ زمانی کسی نمی‌تواند از آن سریچی کند.^{۴۱}

حکومت مورد نظر باید از مشروعیت مبتنی بر بیعت و به دور از شایستگی برخوردار باشد. صرف اینکه شخصی مستحق امامت و خلافت باشد، حکم پیشوا را پیدا نمی‌کند؛ بلکه فقط با بیعت حاکم می‌شود؛^{۴۲} زیرا بیعت بنا شایستگی فرق می‌کند و مقامی بالاتر از آن دارد. اگر فردی با پیمان افراد ذی صلاح و بیعت عالمه مسلمانان، امام و پیشوا شد، خلیفه و امیر مؤمنان می‌شود؛ حتی اگر شخصی ضعیف و ناتوان باشد و نتواند همه را زیر نفوذ و سلطه خود بگیرد. اگر با چنین شخصی با این اوصاف بیعت کنند، امامت او اثبات می‌گردد؛ چنان که پیامبر هم پیش از هجرت گرچه نتوانست تمام مکه را زیر سلطه و فرمان خود بگیرد، اما پیامبر بود...^{۴۳}

با توجه به این مسائل، الغنوشی و جنبش تحت فرمانش، از دخالت در مسائل بسیار حساس اجتناب می‌کردند؛ زیرا اگر جنبش تحت فرمان نظامهای موجود قرار می‌گرفت، مشروعیتش زیر سؤال می‌رفت؛ حال آنکه جنبش، خود را جایگزین واقعی نظامهای غیرمردمی و غیرملی می‌دانست.

او در چنین شرایطی نمی‌خواست با احیای این تکلیف غایب، یعنی جهاد، اهداف خود را تحقق بخشد، بلکه سعی داشت به شیوه‌ای که با روح زمان و تمدن سازگار باشد، برای تحقق اهداف خود تلاش کند. از این رو، کوشید بین اصالت و نوگرایی پیوند برقرار کند. اما آیا موقفيتی به دست آورد؟

برای پاسخ به این سؤال، باید به مطالعه میزان گرایش دیگران به نظریه او پرداخت و با توجه به مقدار و چگونگی این گرایش، میزان موافقان و مخالفان تفکر او را سنجد. از سوی دیگر، باید دید که این طرح تا چه حد می‌تواند در افرادی که به این جنبش روی می‌آورند، تغییر خاصی ایجاد کند. باید این را نیز در نظر گرفت که دستاوردهای جنبش‌های اسلامی در مقابل کنش و واکنش حوادث و جریان‌ها، بسیار کم و ضعیف بوده است.

گذشتگان – که رحمت خدا بر آنها باد! – برای اثبات مشروعیت خلیفه یا امام دو قید

پیمان و بیعت را مطرح کرده‌اند. پیمان در زبان امروز، در واقع همان تأیید نهادهای قانونی منتخب مثل پارلمان و شهرداری است و بیعت همان انتخابات است؛ زیرا انتخابات فضایی را به وجود می‌آورد که شهروندان می‌توانند به روشنی هرگونه نظر خود را اعلام کنند. اما به نظر می‌رسد تحقق تمام شرایطی که برای خلیفه یا امام وضع کرده‌اند، در یک نفر محال است و در واقع، در طول تاریخ، از آغاز وضع این شرایط، چنین فردی پیدا نشده است. بنابراین، نمی‌توان امروز حکومتی در این سطح بنا نهاد بلکه باید به کسی که می‌تواند خدمت‌گذار و مخلص مردم و وطن باشد، بستله کرد. مسلمانان شرایطی را برای امامشان وضع کرده‌اند که امروز اگر محال نباشد، تحقق یافتنی هم نیست؛ زیرا یک امام نمی‌تواند مجتهد هم باشد، در حالی که این دانشمند مجتهد – اجتهاد مطلق – را هم نمی‌توان یافت. بنابراین، به نظر می‌رسد که دعوت برای ایجاد حکومت اسلامی، دعوتی ایده‌آل است، زیرا ما در جست‌وجوی امیری هستیم که وجود ندارد. دست‌نیافتنی بودن این ایده‌آل، به این معنی نیست که نمی‌توان در عالم واقع، حکومت دینی بنا نهاد. اگر چنین دانشمند ایده‌آلی هم پیدا نشود، نباید زندگی مردم یا نقش عقل را رها کرد، بلکه بهتر است بین این ایده‌آل و الگو، و عالم واقعی، پلی‌بزم و پیوندی برقرار کنیم. از این رو، باید به فکر کسب هر چه بیشتر کمالات علمی باشیم و دین نیز چه در سطح فکر، اجتهاد، سیاست یا حکومت، تا جایی که ممکن است، وظیفه خود را انجام دهد؛ زیرا طبق اصلی در اسلام، خداوند وظیفه هر کس را به اندازه توانایی اش قرار داده است. ما باید تا جایی که دانشمنان اجازه می‌دهد، به اجتهاد پیراذاریم و به وسیله انتخابات، اسلام را تقویت کنیم و از میان خود، دانشمندترین را به امامت^{۴۹} برگزینیم... بنابراین، این شرط‌ها نیز افراطی و سخت به نظر می‌رسد، زیرا دعوت به ترقی است، نه قید و بندی که اگر تحقق نیابد، حیات سیاسی و فکری امت مختل می‌شود.^{۵۰}

به این ترتیب، الغنوشی توانست نتایج و دستاوردهای در هم آمیخته‌ای را از یکدیگر جدا کند که اساساً مانع عملدهای بر سر راه عملکرد امت اسلامی بودند. در واقع، در هم آمیختگی حکومت ایده‌آل و شرایط تحقیق‌نیافتنی آن با انتظار تحقق اهداف بزرگ، آن هم به طور خودکار – که از وظایف اصلی آن بود – نشان داد که این امر، صرفاً آرزویی محال است. بنابراین، هر اندیشمند واقع‌نگری باید از تصورها و افکار خود درباره دنیا

ایده‌آل‌ها دست بکشد و به دنیای تحرک و نیستی روی آورد. در این صورت، دیگر مجالی برای پرداختن به نجات دنیای ایده‌آل‌ها و الگوهای نمی‌ماند و باید برای فهم مسئله و سرانجام، بازگرداندن عناصر به منابع عینی آنها تلاش کرد تا به این وسیله، بتوان آنها را تا عالم تعهد یعنی نص ارتقا داد.

د) تعهد به هویت سیاسی - مدنی

جنبیت تلاش می‌کند به مفاد قانون اساسی ۶ ژوئن ۱۹۷۱ پای‌بند باشندگانیکی از بندهای این قانون، بر حمایت از نظام جمهوری و پایه‌های آن، ساخت جامعه مدنی، تحقق اصل حاکمیت ملت و توجه به مشورت تأکید می‌کند. این فلسفه، در حقیقت تشکیلاتی جنبش، جلوه‌گر می‌شود.

بنابراین، ساختار تشکیلاتی جنبش براساس کنگره عمومی طراحی شده است. این کنگره، عالی‌ترین مرجع تعیین‌کننده اختیارات رهبری مرکزی و سپس هیئت شوراست که از سوی کنگره عمومی تعیین می‌شود و در واقع، نهاد قانون‌گذاری به شمار می‌آید. پس از آن، دفتر اجرایی قرار دارد که وظیفه‌اش اجرای تصمیمات کنگره است. مجلس شورا از کمیسیون‌های ویژه عقیدتی، سیاسی، تبلیغاتی، تشکیلاتی، فرهنگی، اقتصادی، مالی و روابط خارجی تشکیل شده است.^۱

بنابراین، ساختار تشکیلاتی حرکت به گونه‌ای نیست که برای صدور فتوای شرعی مناسب باشد. در صورتی که ساختار تشکیلاتی جمعیت اخوان‌المسلمین^۲ و گروه‌های مسلح نظیر جهاد اسلامی، که تحت نظرارت محمد عبدالسلام فرج، نویسنده کتاب الفریضه الغائب و شیخ عمر عبدالرحمن اداره می‌شود، بر این اساس، یعنی صدور فتوای شرعی تنظیم شده است.

از این رو، جنبش طی تاریخ خود، آنجا که پای فتوا و امثال آن به میان می‌آید، خود را در گیر مبارزه مسامحت‌آمیز و مبتنی بر تمدن نمی‌کند؛ چنان که شیخ علی بالحاج در کتاب خود به نام *فصل الكلام في مواجهة ظلم الحكم* چنین کرده است.

بنابراین، به سختی می‌توان این جنبش را جنبشی دینی به مفهوم افراطی آن دانست، بلکه جنبشی سیاسی است که به اصول قانونی نیز پای‌بند است. به این ترتیب، جنبش

مسیر خود را از جنبش‌های اصولگرای سنتی^{۰۳} جدا کرده است و همین باعث شده که ادبیات حرکت، به فکر خلاصی از عوامل عقب‌افتدگی بیفتند که میراث تعصب عقب‌افتدگی امت است. این جنبش در عین حال می‌تواند جایگزینی کاملاً متصلن، بر ویرانه‌های کشوری که به ارمغان بیگانگان یعنی لاپیسم و مدرنیسم می‌باشد، تکیه بزند و نیز همتای خوبی برای کشورهایی باشد که به اصول و مبانی عالی - یعنی پیمان اجتماعی و میثاق ملی - احترام می‌گذارند.

لغوی‌شی نیز این مسئله را به کسانی گوشتند می‌کند که حرکت را فاقد روش و برنامه می‌دانند. وی می‌گوید: «این ادعا که جنبش اسلامی برنامه ندارد، ادعای ظالمانه‌ای است. اگر منظور این باشد که طرح حرکت، انتقال قدرت از فرد لائیک به رهبری مسلمان یا از حزب لائیک به حزب اسلامی است، ادعای نادرستی است، بلکه منظور، انتقال به یک پروژه دیگر - یک مرجعیت تازه - است. «ابوجهل» کلمه لا اله الا الله را طرح دیگری می‌دانست...؛ علت خشم لائیک‌ها از جنبش اسلامی نیز این نیست که برنامه ندارد، بلکه برای آن است که برنامه جنبش با برنامه آنها تضاد دارد. آنها نگران ایجاد خلاً در کشور نخواهند بود، بلکه معتقدند که این قالب، به وسیله ارزش‌ها، افکار و اصول پر خواهد شد».^{۰۴}

ه) ابهام در روش

جنبش سعی کرد برای طرح شیوه‌ای واحد، منابع شناخت متضاد خود را فعال کند. از آنجا که این حرکت، تجربه‌ای بی‌نظیر است، لذا در تاریخ جنبش‌های اسلامی با گرایش‌های سیاسی، جدید و تازه به شمار می‌آید و وسائل کامل موفقیت را در اختیار ندارد. این مسئله تأثیر منفی بر گرایش‌های آن، از جمله جهاد، بر جای گذاشته است؛ به این معنی که اسباب و وسائل برای تبلور موضع واحد و نهایی، در اختیار آن نیست. بنابراین، گروهی از رهبران حرکت، صحبت از جهاد را به عنوان یک عامل بازدارنده دشمنان خدا و اسلام پیش می‌کشند. آنها معتقدند: «جهاد دست‌کم مجموعه‌ای از عملیات و تدابیر درجه‌بندی شده است که از خودسازی شروع می‌شود و مراحل بعدی آن، امر به معروف و نهی از منکر و سپس ایجاد کشور اسلامی و در نهایت، در صورت

توانایی و قدرت مسلمانان، مبارزه مسلحانه بروضد کفر، شرک و صلیبی هاست.^{۵۵} می‌توان موضع این افراد را با نتیجه‌گیری سیوطی از سخنان ابن عربی در کتاب الاتقان (ج ۲، ص ۳۱) مبنی بر ترجیح آیه شمشیر بر سایر آیات برای مبارزه با غیرمسلمانان، توجیه کرد.

نقطه مقابل این گروه، گروه دیگری از جمله الغنوشی را می‌بینیم که به تازگی نیز به این تفکر دست یافته‌اند. این تفکر و موضع به وضوح در تجلیل نظر نسبت به دیگران (غیرمسلمانان) نمود می‌یابد و در عین حال، سعی می‌کند یک دلیل اصولی را مبنای قرار دهد که از نظر اهمیت و اعتبار، کمتر از دلیل ابن عربی نباشد. پیش درآمد این تفکر، این است: «ما معتقدیم درست است که اسلام اصول ثابتی دارد، اما مسائل حل نشده فراوانی نیز وجود دارد که باید از طریق اجتهاد حل شود و در نهایت، حقیقت اسلام، رنگ‌ها و جلوه‌های گوناگون، مکاتب فکری متعدد، احزاب سیاسی و شیوه‌های متعددی در جوامع دارد. لذا با توجه به آیه شریفه «لا اکراه فی الدین»، تلاش می‌کنیم گفتمان سیاسی را در وطن پاره پاره خود، از قید و بند احکام مطلق و افراطی همچون «هر که مثل ما نباشد، کافر یا مرتاجع یا شرور یا غیر ذلک است»، برهانیم. ما هرگز به دنبال انحصار دین یا حقیقت اسلامی نبوده‌ایم. ما در صدد اجرای یک برنامه سیاسی هستیم که امیدواریم در مقابل برنامه‌های سیاسی دیگری قرار گیرد که حکمی ندارند. شایان ذکر است که علامه تونسی در تفسیر بزرگ التحوير و التنویر «لا اکراه فی الدین» را اصلی بزرگ از اصول فکر، شریعت و سیاست می‌داند که هر نص و مفهومی مخالف آن، منسوخ است.^{۵۶}

این نحوه عملکرد الغنوشی، ما را به یاد حماسه آن سرباز شجاعی می‌اندازد که اسطوره شکست‌ناپذیری اسرائیل را در هم شکست. در کنار آن، شیخ حسن عبدالله الترابی، صاحب طرح نوگرایی تفکر دینی، به برگت تفکر روشن و اصیل خود،^{۵۷} توانست نسبیت و تعددگرایی را در تفکر اسلامی تثبیت کند. وی می‌گوید: «دانش اصول، برخلاف حساب و هندسه، تابع معیارها و مقیاس‌های خاصی نیست، بلکه مقدمه‌ای برای فهم اسلام است و دانستن آن به انسان، دید عمومی درباره مسیر تحولات و پیشرفت‌ها در طول تاریخ، و زمینه‌های آزادی و تعهد می‌دهد. البته همگان

بر سر این موضوع کاملاً اتفاق نظر ندارند و این مسیرها، فضاهای افق‌ها، همه و همه، از یک اصل سرچشمه می‌گیرند و آن، تعهد به وحی و عمل در چارچوب آن است. علمای مسلمان، سنت را مانع پیشرفت نمی‌دانند، بلکه معتقدند که افق‌های تازه‌ای را در توسعه و پیشرفت پیش رویشان باز می‌کند. به این ترتیب، مطلبی که یک عالم دین می‌نویسد، وحی منزل نیست و هرگز یکی از اصول دین به حساب نمی‌آید؛ بلکه اصول دین، پیوسته همان وحی (کتاب) و سنت است.^{۵۸} مطلبی که مالکی یا شافعی یا شاطبی یا دیگران نوشته‌اند.

بنابراین، برای تضمین خروج از این ابهام در روش، باید تعدادی از اشکال را به منظور ایجاد یک مسیر و روش روشن مورد توافق، کنار گذاشت. به همین علت، گفتمان الغنوشی به عنوان گفتمانی استراتژیک که به تاکتیک و ترفندهای سیاسی ربطی ندارد، مبدأ و تکیه‌گاه قرار می‌گیرد. این امر، نه تنها مقدمه و پیش‌درآمدی حقیقی برای گفت‌و‌گو با دیگران است، بلکه می‌تواند این باور را ایجاد کند که این فکر انسانی بدون عمل‌گرایی، بر افکار دیگری که در اکثر میدان‌ها شکست خورده‌اند، ترجیح دارد. خلاف بر سر این مسئله یعنی وحدت خط مشی به ابعاد فقهی و کلامی منحصر نشد بلکه مصلحت اندیشی‌های بسیاری را در درون تشکیلات به وجود آورد.

با اینکه هر دو عقیده درست بودند، زمانی که یک گروه، نظریه‌ها و عقاید خود را پیش می‌کشید و همه را ملزم به پای‌بندی به آن می‌کرد، خشم گروه مقابل را بر می‌انگیخت. در چنین شرایطی، از یک سو، سؤال‌هایی در خصوص میزان و حد و مرز مداخله موضع‌گیری‌های شخصی در طرح‌های تشکیلاتی و سرنوشت‌ساز برای اعضای جنبش به وجود آمد و از سوی دیگر، سؤال‌هایی در مورد میزان پاسخ‌گویی مقررات جنبش به آرمان‌ها و خواسته‌های نسل بعد اعضاء ایجاد شده بود؛ زیرا این افراد، در طرح و ساخت استراتژی حرکت، از همان آغاز دهه ۸۰، دخالتی نداشتند. در نتیجه، اعضاءی جنبش به جز نسل اول آن، در سیاست‌گذاری استراتژیک و آینده جنبش نقشی نداشتند. این حقیقت بارها، خواه از طریق ایجاد سازمان‌های امنیتی، با هدف کنار گذاشتن فلسفه عملکرد مساملمت‌آمیز جنبش یا سرنوشتی که پس از زمامداری بن‌علی یافتند، خود را نشان داد؛ زیرا این اعضاء، دچار خلا و ضربه شدند و همین باعث شد که

گروهی از آنها، برای حفظ آبروی خود، به فکر گفت و گو و مذاکره با حکومت یافتند. گروهی نیز پا را از این فراتر گذاشت و خواستار آن بودند که جنبش صرفاً یک جمعیت فرهنگی متعهد به قانون باشد و دموکراسی حکومت بن علی را نیز به رسمیت بشناسد. از جمله این افراد، هاشمی الحامدی، از اعضای بزرگ جنبش در دانشگاه است که در مقابله با کمونیسم و سرکوب آن در دانشگاه نقش مهمی داشته است و جنبش دانشجویی اسلامی و مدرنی به نام اتحادیه کل دانشجویان تونسی را در تونس بنیان نهاده است.

گروهی معتقدند که اگر جنبش به منظور مشورت برای پیش شرکتگذاشتن مشکلاتی که برای برخی روشن و برای برخی مبهم است، اقدام به ایجاد کابانال ارتباطی حقیقی با افرادی نکند که دغدغه اسلام را دارند و نیز محافظه کاری‌ها و سؤال‌های گذشته محدود شود، در روزهای آینده، شاهد توفان و هرج و مرچی در داخل جنبش خواهیم بود.

۵. دسته‌بندی تفکر جنبش

حاصل وضعیت یادشده، جریان‌های فکری در هم آمیخته‌ای است که مرجعیت نظری و عملی جنبش را تشکیل می‌دهند. این جریان‌ها عبارت است از:

الف) جریان فکری پیشرو و مکتبی

یک محقق به سختی می‌تواند چنین جریانی را در چارچوب گفتمان کامل و واحدی مطالعه کند و این جریان به بهانه ارتباط با واقعیت، همواره از قلم می‌افتد. علاوه بر سوابقی که در آن عقل‌گرا بر دیگران فائق می‌آید، عوامل بین‌المللی و داخلی تحت شرایطی، در شکل‌گیری این جریان سهم دارند:

- عوامل هم‌زمانی پیروزی انقلاب اسلامی شیعی در ایران و تلاش سودان برای عبور از مرحله دیدگاه ستی از طریق تصور سنت‌گرایی (در سطوح اصولی، اجتماعی و دانشجویی) جنبش اسلامی را متقاعد کرد که باید از بینش ستی برای حل مسائل بزرگ مربوط به امور اجرایی اسلام دست بردارد.^۹
- عوامل رژیم پس از اعلام نظام چندحزبی سیاسی، جنبش را به عنوان یک حزب سیاسی - مدنی به رسمیت شناخت و جنبش نیز در مقابل از تکفیر نظام دست

برداشت^{۶۰} و فقط آن را به دیکتاتوری و مزدوری متهم کرد. حرکت با جنبش کارگری نیز رابطه برقرار کرد. پیش از این، دشمنی حرکت با این جنبش سبب شد که کمونیست‌ها در کنار آن بایستند و از آن حمایت کنند. جنبش در اولین بیانیه خود در سال ۷۸ به شدت نظام را محکوم و مسئولیت حوادث اتحادیه کل کار تونس در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ را متوجه آن کرده بود.

جنبش اسلامی با احزاب مخالف لائیک و کمونیست نیز ارتباط برقرار کرد، با آنها کنفرانس مطبوعاتی ترتیب داد و در نهایت، فکر انتلاق بین آنها افتاد. ولی در سطح جمعیتی، به خصوص مارکسیسم و ملی گرایی، گفتمان سیاسی در اوج شکوفایی خود در درون جنبش بود. بنابراین پس از اینکه در آغاز دهه ۷۰ جنبش قابل توجهی از دانشجویان را جذب کرده بود، باید آن را ادامه می‌داد. در این زمان، اسلام را ایدئولوژی ای جهانی معرفی کرد و رفته‌رفته به بازخوانی تعدادی از مفاهیم طبق تفکر غربی پرداخت. گفتنی است این مفاهیم، متأثر از تفکر ستی اخوان بود. به این ترتیب، جنبش در مورد خانواده، زن، خشونت و دخالت در مسائل سیاسی نظریه‌های جدیدی ارائه کرد.

این جریان اصلاح طلبی، انقلابی در درون تفکر ستی به وجود آورد. به عبارت بهتر، به کلی آن را کنار زد و تها چیزی که از آن باقی گذاشت، لزوم توجه به کتاب و سنت بود؛ البته بدون تأویل و تفسیر یا بدون مطلق گرایی، به این بهانه که عقل سرچشمه احکام شرعی نیست، بلکه کاشف آن است. مسئله دیگری که از آن تفکر باقی ماند، ایمان به شمولیت اسلام بر همه عصرها و انسان‌ها، و همه ویژگی‌ها و آرمان‌های انسان در عالم غیب و شهادت بود.^{۶۱}

ب) جریان فکری عقلانی

از مشخصات گرایش قبلی، واقع گرایی بود که سعی می‌کرد به خصوص در آغاز سال‌های اخیر، آن را ویژگی خود نشان دهد و آن را از سطح محدود محلی، به سطح عمومی انسانی بالا برد. این ویژگی جریان مذکور را تا حد یک جریان ایده‌آل بالا برد؛ زیرا از پرداختن به مسائل کشور با توجه به لیاقت و کفایتی که داشت و دست کم

آن طور که طرفدارانش می خواستند طفره می رفت. آن هم در شرایطی که تونس به تفرجگاه گردشگران، محلی مناسب برای فعالیت های جاسوسی، کلیسا یابی برای اجرای مراسم و آئین های صهیونیستی، تربیونی برای ادعای سرزمین موعود، بازاری برای مافیا، صحنه بازی باندهای بین المللی و... تبدیل شده بود.

جريان عقل گرا که در ظاهر با این گرایش موافق بود، قاطعانه جریان سنت گرا را تحريم کرد. طرفداران این جریان که به گروه چپ اسلامی معروف شده بودند، در تز خود بر تحول شریعت بدون تشخیص بین ثابت و متعارف آن تأکید نمودند. بنابراین، به منظور تحقق اهداف بزرگ خود، از زیر پا گذاشتند دستورهای قطعی و حتی تعطیلی آن ابایی نداشتند و به عقل بیش از منابع شناختی دیگر، اهمیت می دادند.

این جریان مورد استقبال عده ای از شخصیت های اسلامی از جمله شیخ أحmed شنیفر، از علمای زیتونه واقع شد. اما دیری نگذشت که در هم ریخت؛ زیرا جنبش اتجاه اسلامی - سابق - شیوه عقلانی را در پیش گرفته بود و در برخی موضوعات نیز آن را با تفکر سنتی در هم می آمیخت.

می توان علت این فروپاشی را چنین ارزیابی کرد که جنبش اسلامی - اتجاه اسلامی - توانست با موفقیت، عقل جمعی ملت - دین سنتی - را مورد بهره برداری قرار دهد و در هر مناسبی سعی می کرد آن را احیا کند. همین امر، باعث گرایش بسیاری به آن شد؛ در حالی که طرفداران گرایش عقلی، در این مورد موضع منفی اتخاذ کرده بودند و آن را مظہر عقب افتادگی، ارجاع و بدعت های نادرست می دانستند. از این رو، مورد توجه مردم واقع نشدند و این مسئله بر عقل گرایی گفتمان دینی آنها نیز تأثیر گذاشت. اما جنبش اتجاه اسلامی برخلاف این گرایش، توانست عقل گرایی را به بهترین شکل با طبیعت عموم مردم وق دهد و به این ترتیب، گفتمان سیاسی و فرهنگی آن، به بهترین شکل نمود یافت و توجه بسیاری را در داخل و خارج به خود جلب کرد.

بنابراین، راز موفقیت گرایش اصلاح طلب و شکست عقل گرایان، آن بود که اولی، همه قشرها و گروه ها اعم از سنتی، واپس گرا و عقل گرا را مخاطب خود قرار داد، در صورتی که دومی، بر تفکر اولویت عقل بر نقل پافشاری می کرد.

ج) جریان فکری محافظه کار

جنبیش اسلامی - نهضت - موفق شد جریان اصلاح طلب و محافظه کار را همزمان تا مدتی فعال کند. راز این موفقیت آن بود که گرایش اصلاح طلب، تفکر محافظه کار را به خصوص در برخورد با مسائل عقیدتی پذیرفته بود و در دهه ۸۰ نیز از تفکر اعتزالی استقبال کرد. با مرور زمان و بالا گرفتن حوادث ملی و جهانی، جنبیش مجبور به بازخوانی تعدادی از مفاهیم شد؛ به طوری که این قرائت تحت تأثیر مسائل اسلامی - اعتزالی، به ویژه تشیع و غربی اعم از لبرالیسم و بارکسیسم قرار گرفت. با بحرانی تر شدن اوضاع، دیگر مسئله به شکل سابق نبود - یعنی بازگشت به مواضع چهارگانه گذشته - و به نظر می‌رسید که این جنبیش واحد، در نتیجه فشار روزافزون واقعیت، دیگر قادر به حفظ یکپارچگی نیست؛ به این ترتیب، هر طرف افکار و ایده‌های خود را برای حل مشکل عملی‌تر و مناسب‌تر می‌داند.

از آنجا که اصلاح طلبان در تمام نهادهای سیاست‌گذاری جنبیش حضور داشتند، جریان محافظه کار که با واقعیت کنار می‌آمد و به رویارویی و برخورد خصمانه، به ویژه با هیئت حاکمه^{۷۲} تمایل نداشت، تنها راه چاره را جدا شدن از جنبیش می‌دانست.

به این ترتیب، جنبیش اسلامی تونس، دو مین بحران را در تاریخ خود تجربه کرد. بحران اول در اواسط دهه ۸۰ روی داد که طی آن، گروهی به رهبری صلاح الدین الجورشی، از روش فکران توکر، و شیخ أحmedine بن زیتونه، از جنبیش جدا شدند و جنبیش چپ اسلامی را به وجود آورده‌اند. اما بحران دوم که علت آن آتش‌سوزی در دفتر تابع حزب حاکم و مرگ نگهبان آن بود، باعث قطع رابطه کامل شد. به دنبال این حادثه که در اواخر فوریه ۱۹۹۱ روی داد، حکومت ۲۷ نفر را بازداشت و عده‌ای از آنها را اعدام کرد. جنبیش نهضت نیز از پذیرفتن مسئولیت این عمل جنایت‌کارانه سرباز زد و خاطرنشان کرد که این عمل با روش جنبیش در ایجاد تغییر، سازگار نیست.^{۷۳} گروهی نیز این حادثه را کار سازمان جاسوسی تونس دانستند، که در چارچوب تصفیه حساب‌های درون حکومتی، به چنین کاری دست زده‌اند. آنها برکناری ژنرال عبدالحمید بن شیخ، وزیر کشور تونس، سفیر کنونی این کشور در فرانسه و نامزد منطقه محل حادثه را دلیلی بر صحبت ادعای خود دانستند. گروهی نیز این قطع رابطه را اعتراض به فشارهای حکومت علیه جنبیش قلمداد کردند؛ این فشار

مانع از تماس مستقیم رهبران با سایر اعضای جنبش می‌شد به طوری که مسائل زیادی از چشم رهبران این جنبش دور می‌ماند و در نتیجه این رهبران که شامل شیخ عبدالفتاح مورو، رئیس مجلس شورا، فاضل بلدی، عضو شورای اجرایی و مسئول نشریه الفجر و ابن عیسی الدمنی بود دیگر توجیهی برای باقی ماندن در پست‌های حساس سازماندهی دبیرخانه وجود نداشت. با این حال، آنها قطع رابطه مذکور را براساس نفی خشونت توجیه کردند.

به دنبال آن، افرادی چون نورالدین بحیری - که یک ماه بعد از امضای منشور ملی از عضویت دفتر اجرایی کناره گرفت - و صدقی لبیدی عضو شورای مشورتی، استعفا کردند. در سال ۱۹۹۴ نیز فؤاد منصور قاسم و مهر عباب، به لایلی که پیشتر مطرح شد، استعفا کردند.

بدین ترتیب، با ضعیف شدن مشی واقع گرایانه، جنبش دیگر قادر به ایجاد وحدت در کادر رهبری نبود؛ زیرا این خطم‌شی مستلزم کنترل ویژگی‌ها و شخصیت افراد و شکل‌دهی به آن در چارچوب دیدگاهی یکپارچه و برگرفته از سنت بود به طوری که همگی در چارچوب آن قدم بردارند. این ضعف، زمانی پدیدار شد که دیگر حضوری در صحنه داخلی نداشت و امتیازهای پیوسته تونس به صهیونیست‌های^{۶۴} امپریالیست دیگر برایش مهم نبود و گاهی در نهایت آن را محکوم می‌کرد. دعوت به صبر و قناعت مورد پذیرش واقع شد و به این ترتیب، تفکر قضا و قدر - جبرگرایی - بر جنبش و پویایی - عمل‌گرایی - که هدف بعثت پیامبران بوده است، غلبه کرد. به عبارت دیگر، استثنای بر قاعده و قانون چیرگی یافت. بنابراین، قاعده با واقع گرایی در ارتباط است و در گیرودار این رابطه بحث‌انگیز، محدوده عقل عملی و عقل نظری تعیین شد. عقل نظری، که از سطح واقع‌نگری فراتر رفته، در مقابل عقل عملی قرار می‌گیرد که با پویایی و جنبش پیوسته، در ارتباط است. در واقع، جنبش این دو مرحله را که در آن عقل عملی چیرگی داشته، پشت سر گذاشته است. در این مرحله، بهترین افراد از مردم تونس،^{۶۵} به مثابه سپاهی گردهم آمدند و همه دستاوردها و نتایج فکری و ادبی جنبش را که مایه افتخار جنبش و تفکر اسلامی معاصر است، به وجود آورند.^{۶۶} اما در مورد دعوت واقع گرایی، گروهی معتقدند که این دعوت، تحت سیطره روحیه ایده‌الیسم واقع شد. بنابراین باید برای جبران اشتباهات، آن را مرور کرد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پی نوشت ها

۱. جنبش‌های جدید در تونس، برخلاف دیدگاه سنتی اخوان که اسلام را از دید عقیدتی و ضرفاً اجرای قانون شرعی می‌بینند، خاطرنشان می‌کنند که مسئله اسلام، سیاسی است و به ماهیت حکومت موجود مربوط می‌شود. نهضت، از دیدگاه اسلام، مقوله‌ای تمدنی است که می‌کوشد کلاً زندگی را دینی کند و دین را حافظ و نگهبان هویت فرهنگی مسلمانان می‌داند و آن را میراثی ملی می‌بیند که باید برای احیای رابطه با تاریخ و هویت تمدنی، آن را توسعه داد. (گزارش استراتژیک عرب سال ۹۲ ص ۲۶۱) به این ترتیب، این حرکت، فضای منحصر به فردی را به وجود آورده است که می‌توان آن را «تصوف سیاسی» نامید. این مفهوم درست مقابله کلمه مسلمان (با تمام معنا) در اسلام اصیل است. از آنجا که امروز لفظ مسلمان دچار ابهام شده، بهتر است با تکیه بر این کلمه، مفهوم رایج مسلمان و تصوف سیاسی را از یکدیگر بازشناسیم. در عین حال، بتوانیم بین تصوف سیاسی و تصوف با معنای تاریخی میان، یعنی زهد در دنیا و روی‌گردانی از آن، تفاوت قائل شویم و نیز بتوانیم آن را از مفهوم امروزی سیاست که همان عمل‌گرایی و بی‌توجهی به اخلاقی است، تشخیص دهیم.
۲. الغنوشی به سنت‌گرایی بعد فلسفی متایزی می‌دهد. از نظر او، سنت‌گرایی برای جلوگیری از هضم شدن لازم است و در واقع، نوعی سلامت درونی برای جنبش است، در ثبت جنبش بر یک پایه ثابت، تأثیر می‌گذارد و عامل اصلی در یک‌پارچگی آن به شمار می‌رود. بنابراین، سنت‌گرایی به این مفهوم، اساس انقلاب و تجدد است (همان).
۳. می‌توان این مسئله را براساس عبور از سلف‌گرایی سنتی و کنش جدی تر متون دینی دریافت؛ به گونه‌ای که این حرکت، نمونه‌ای کاملاً متفاوت از آنچه جمعیت اخوان معرفی کرده بودند، ارائه می‌دهد. (همان، ص ۲۵۹)
۴. گزارش استراتژیک عرب ۱۹۹۳، ص ۲۶۰.
۵. عبدالمحیج التجار، فقه التدین و تنزیل، ج ۱، صص ۳۱ و ۳۰. انتشارات الخليج، «الامة»، شماره ۲۳، چاپ اول، ۱۴۱۰ هجری.
۶. وی افکار قبلی خود را در یک سخنرانی در دارالندوه بیروت در ۱۴ اکتبر ۱۹۹۴ تشریح کرده بود، اما متن این سخنرانی، منتشر نشد. همچنین در کتاب الحیرات العامة فی الدولة الاسلامية، این افکار را شرح داده بود.
۷. می‌توان به سخنان الغنوشی درباره دموکراسی اشاره کرد. وی دموکراسی را این‌گونه ارزیابی می‌کند: «کالای خودمان را به خودمان برمی‌گرداند؛ زیرا این دموکراسی از آنچه خودمان داریم، یعنی شورا، اجماع، پیمان و بیعت پیشرفته‌تر نیست. همه اینها اقدامات صوری و تشریفاتی است که بر نظام حکومتی اسلام حاکم است. به این اعتبار که مسائل عقیدتی خاص سلامت حکومت است. ر.ک: سیدقطب، ظل القرآن؛ الفعاد، الديمقراطيه

فی الاسلام: توفیق الشاوی، الشوری و الاستشارة.

۸. الغنوشی در تجزیه و تحلیل نخبگان حاکم بر تونس به این نتیجه می‌رسد که آنها ساختار تقليیدی از غرب هستند، نه ساختار کاملاً غربی. به عبارت دیگر، یک ساختار فلسفی و فرهنگی ناقص که نه می‌توان آن را غربی و نه اسلامی نامید؛ زیرا طراحان و سازندگان آن، نه در خور اسلام‌اند و نه عرب، بلکه مقلداند (گزارش استراتژیک عرب ۱۹۹۲، ص ۲۶۱).

ظاهرآ، جنبش نهضت طبقه‌بندی مذهبی برپایش شیعه و سنی و ادبیات ترقه‌انگیز ناشی از آن را قبول ندارد. این حقیقت را می‌توان از لایحه‌ای سخنان شیخ راشد الغنوشی در گفت و گو با مجله الشراع (محمد صادق الحسینی، صص ۳۰ - ۳۱) دریافت. وی در این مصاحبه گفته بود: «به اعتقاد من، انقلاب اسلامی ایران، این کشور را به دامن امت اسلامی و عربی بازگرداند. اما پس از آن، ایران و اعرابه با تشویق جامعه بین‌الملل، مرتكب اشیاهات فراوانی شدند. این اشیاهات که در جنگ اول و دوم خلیج [فارس] رخ داد، امت عرب و اسلامی را از استفاده از این بازگشت که می‌توانست به نفع همه باشد، محروم کرد».

۹. الخیاط، الاتصار، انتشارات قابس، بیروت، صص ۱۶۵ - ۱۶۶ الخیاط می‌گوید: احکام کفار که در قرآن کریم آمده است. مرتكب کبیره را شامل نمی‌شود، بنابراین، حکم کافر نیز شامل حال او نمی‌شود؛ زیرا حکم به دنبال اسم و اسم نیز به دنبال عمل می‌آید. احکام کفار که در قرآن بیان شده، دو نوع است: خداوند متعال می‌فرماید: قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله و رسوله ولا دين الحق من الذين آتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون. (توبه، ۲۹). این، حکم خداوند درباره اهل کتاب است که شامل حال مرتكب کبیره نمی‌شود. خدا همچنین می‌فرماید: فإذا لقيتم الذين كفروا فضرب الرقاب حتى إذا اثخنتهم فقتلوا الوثاق فاما بعد و أما فداء (حجر، ۱۴۷). این، حکم خدا درباره مشرکان عرب است. میس سنت نیز پا را از این فرادر می‌نهد و می‌گوید که آنها نمی‌توانند چیزی ازث ببرند و در قبرستان اقلیت‌ها نیز دفن نمی‌شوند. اما چنین حکمی، شامل حال مرتكب کبیره نمی‌شود. روی سخن به خصوص با خوارج است که مرتكب کبیره را تکفیر می‌کند.

ابوالعلاء مودودی نیز دلیل شرعی اشتباه بودن تکفیر مسلمان را چنین بیان می‌کند: «رسول خدا (ص) می‌فرمود: تا آنجا با مردم می‌جنگم که لا اله الا الله را به زبان آورند و به من و رسالت ایمان آورند. اگر چنین کاری کردن، جان و مالشان از شمشیر من در امان است؛ مگر در حق آن دو و حسابشان نیز با خداست. به این ترتیب، پیامبر (ص) قانون اساسی اسلام را روشن کرد. این قانون بیان می‌کند که هر کس به یگانگی خدا و رسالت محمد (ص) ایمان آورد و مسلمان شود، جزو شهروندان اسلامی به شمار می‌آید. اما تشخیص اینکه آیا شخص واقعاً ایمان آورده یا نه، با خداست و ما نمی‌توانیم او را تقییش عقاید و حکمی علیه او صادر کنیم. پیامبر (ص) در حدیث دیگری می‌فرماید: نمی‌توانم مردم را تقییش عقاید کنم. جان و مال و آبروی یک انسان، به محض گواهی به یگانگی خدا و رسالت پیامبر، در امان است. هرگز کسی نمی‌تواند حتی شهروندی جامعه اسلام را از او بگیرد؛ مگر با حق اسلام. به عبارت دیگر، اگر از ادای حقوق خداوند و مردم سر باز زد، به اندازه گناهش مجازات می‌شود». (محمد عماره، «تکفیر المسلم»، مجله‌العربي، ش ۳۲۵، اکتبر ۱۹۸۶، ص ۱۸).

۱۰. ظاهرآ، جنبش نهضت طبقه‌بندی مذهبی برپایش شیعه و سنی و ادبیات ترقه‌انگیز ناشی از آن را قبول ندارد. این حقیقت را می‌توان از لایحه‌ای سخنان شیخ راشد الغنوشی در گفت و گو با مجله الشراع (محمد صادق الحسینی، صص ۳۱ - ۳۰) دریافت. وی در این مصاحبه گفته بود: «به اعتقاد من، انقلاب اسلامی ایران، این

کشور را به دامن امت اسلامی و عربی بازگرداند. اما پس از آن، ایران و اعراب، با تشویق جامعه بین‌الملل، مرتکب اشتباهات فراوانی شدند. این اشتباهات که در جنگ اول و دوم خلیج [فارس] رخ داد، امت عرب و اسلامی را از استفاده از این بازگشت که می‌توانست به نفع همه باشد، محروم کرد.

۱۱. الغنوشی به طور ضمنی تداخل سلایق و افکار جامعه مدنی در افکار و رفتار گروه دینی خود و سرانجام مشروعیت دو تفکر دینی و لائیک را با هم و جدا از هم قبول دارد. به این ترتیب، وی حتی با دکتر الترابی اختلاف نظر دارد؛ زیرا به اعتقاد الترابی، اجماع با اتحاد دینی صورت می‌گیرد، نه با توافق سیاسی. از این رو، جنبش نهضت در مقایسه با سایر جنبش‌های اسلامی - عربی، موضع پیشنهادی نسبت به دموکراسی دارد (گزارش استراتژیک عرب ۱۹۹۲، ص ۲۶۲).

۱۲. عادل حسین، سردبیر الشعب المصري، در مقاله‌ای با عنوان «تبریک به تجاھیدان تونس» نوشت: «حزب نهضت با تلاش خود، تصویر اسلام معاصر را به نمایش گذاشت و بعد از یک دوره دیکتاتوری تک‌حربی، توسعه آزادی‌های سیاسی و مدنی را در تونس بشارت داد. به ملت تونس قول داد حکومتی پاک مبتنی بر عدالت و انصاف نسبت به فقرا و مستضعفین به وجود بیاورد... قهرمانان حزب نهضت، به علت این اتهامات محاکمه شدند» (الآمد، ش ۸ اکتبر ۱۹۹۲).

۱۳. او در آغاز دهه ۸۰ پس از مخالفت با مجله احوال الشخصية تغیر موضع داد و آن را پذیرفت و درباره آن گفت: این کار در کل کار مثبتی است و بیشتر آن، با فقه اسلامی در ارتباط است؛ اما با تقدیس آن مخالفت کرد (گزارش استراتژیک عرب ۱۹۹۲).

۱۴. الحياة، ۱۰/۸/۱۹۹۴.

۱۵. الحياة، ۱۹۹۴/۸/۹.

۱۶. الجالی در واکنش به اینکه حکومت، جنبش را به طراحی توطئه علیه خود متهم کرده است، لفظ توطئه را به کار می‌برد. الغنوشی معتقد است در یک حکومت دموکراسی، دیگر مجالی برای صحبت از توطئه وجود ندارد؛ زیرا توطئه از مقتضیات حکومت دیکتاتوری است و به این ترتیب، حکومت با بازی با این الفاظ، خود را متهم و محکوم می‌کند. (الانسان، ش ۸ آگوست ۱۹۹۲، ص ۶۷).

۱۷. الغنوشی با وجود ترس از قوی فاجعه، معتقد بود که این فاجعه قطعی و از مقتضیات جنبش تاریخ است که تحت تأثیر آرزوهای پاک نیست. اگر سرکوب ادامه یابد و راههای فعالیت مسالمت‌آمیز مردم بسته شود، طرح‌های تغییر تدریجی برای رسیدن به دموکراسی کاملاً بسته می‌شود. ر.ک: محمدصادق الحسینی، «امیرکا لیست ضد اسلام و موقفها سنه ایجایی»، الشراع، ش ۳۸۹/۱۱/۱۹۸۹.

۱۸. ر.ک: دستگاه‌های امنیتی در سال ۱۹۹۱ کشف بیش از چهار مورد توطئه برای سرنگونی نظام حاکم را اعلام کردند که اعلام هریک از آنها، خود، برای شروع حمله گستردۀ سرکوب اسلام‌گرایان و ترسانیدن جامعه و کسب حمایت داخلی و خارجی کافی بود. در واقع، این توطئه‌ها سند عینی نداشتند، جز نوارهای ویدئویی مربوط به اعترافات بازداشت‌شدگان در بازداشتگاه‌های وزارت کشور. برخی از آنها بیش از یک سال، به علت ارتکاب اعمال خشونت‌آمیز یا توطئه علیه حکومت، احزاب و ادارات جامعه، بنایه دستور رهبرانشان، در زندان به سر برند تا اینکه این توطئه‌ها هنگام استفاده از موشک‌های پیشرفته امریکایی برای ترور رئیس جمهور، به اوج خود رسید. با این حال، جنبش بارها بر پای بندی خود به راههای دموکراسی و مخالفت با خشونت و دعوت به گفت‌وگو و همزیستی تأکید کرده و معتقد است همین موضع گیری، باعث می‌شود که خود قربانی

- خشونت شود، نه باعث و بانی آن (الغنوشی، الانسان، ش ۸ آگوست ۱۹۹۲، ص ۶۷). همچنین برای اطلاع از توضیحات الغنوشی در خصوص محاکمه رہبران و اعضای جنبش نهضت، به پیوست مراجعه کنید.
۱۹. گفت و گویی با الغنوشی، نشریه المسلمون، ۱۹۹۳/۱۱۸.
 ۲۰. شیخ عبدالفتاح مورو می گوید: «تلاشی برای ایجاد جمهوری اسلامی نعمی کنیم»، العیاد، ۱۹۹۱/۴/۱.
 ۲۱. الشرق الاوسط، ۱۹۹۱/۱۲/۲۹.
 ۲۲. المسلمون، ۱۹۹۳/۱۱۸.
 ۲۳. الشعب، ۱۹۹۴/۸/۲۳.
 ۲۴. ر. ک: الغنوشی در گفت و گویی با روزنامه الشمس حباب لبنان، در «نومبر ۱۹۹۴ گفت: «جنبش اسلامی فلسطین با یک دشمن خارجی رو به روست. این جنبش از اهدی بخش برای راندن بیگانه، به خشونت و جهاد متولّ شده است و مسلمانان به اتفاق معتقدند برای بیرون راندن بیگانه باید به خشونت پناه برد. اما اعمال خشونت در مقابل حکومت داخلی، به توری اسلامی مربوط می شود و قلمه السلامی در این باره و نیز در مورد اخراج بیگانگان از طریق جهاد، موضع مشخص و واحدی ندارد. در برخی متنون اسلامی مبارزه با ظالم توجیه شده است. اما برخی دیگر از بیم فتنه و قربانی شدن بیگانه با این کار مخالفت می کنند». علامه سید محمد حسین فضل الله نیز در این باره گفت: «از نظر ما خشونت وسیله‌ای دفاعی است. وقتی کسی با خشونت با انسان برخورد می کند یا تهدید به اعمال خشونت می کند، باید به عنوان وسیله‌ای دفاعی، به خشونت پناه برد. خشونت وسیله‌ای استراتژیک برای گفتمان است. خداوند وقتی مسئله جنگ را واجب کرد، مقرر کرد که ما باید برای مستضعفان بجنگیم. (و قاتلواهم حتی لاتكون فتنه) (انفال، ۳۹)، یعنی اینکه با آنها بجنگید تا آنها نتوانند از ارادی را از شما سلب یا شما را به ترک دیستان وادار کنند» (الدراسات фальستینیه، تابستان ۱۹۹۵، ص ۱۰۳).
 ۲۵. گفت و گویی با الغنوشی، الانسان، ش ۱۱، فوریه ۱۹۹۴، ص ۳۵.
 ۲۶. همان، ص ۳۵.
 ۲۷. و به این ترتیب، نهضت می تواند به رغم افراط هولناک لائیسم، به سرکوب جریان هایی پیردادز که در جامعه تونس به نام اسلام خشونت می ورزند. بنابراین، برخلاف آنچه در جوامع دیگر معمول است، خشونت اسلامی در غیر از حوادث محدود، نمودی ندارد. (فلسطین المسلمة، اکبر ۱۹۹۲، ص ۳۳).
 ۲۸. می توان گفت این مسئله با آیه قرآنی «لَا اكراه فِي الدِّينِ» که از نظر الغنوشی یک قانون وجودی طبیعی و اجتماعی است، متفاوت دارد.
 ۲۹. مجله اوراق الشرق الاوسط، ش ۱۲، نومبر - مارس ۱۹۹۴، ص ۱۱.
 ۳۰. اما در صورت نبود این فضای مثبت، الغنوشی به وجود خشونت معتقد است؛ زیرا کمتر از استبداد، زیان می رساند (الانسان، ش ۱۱، فوریه ۱۹۹۴، ص ۳۶).
 ۳۱. به عقیدة الغنوشی، انقلاب، یک تحول ویژه و ارادی مردمی است و به این ترتیب، با کوئدتا که یک تحول نوعی اما به زور و طبق میل عده محدودی است، فرق می کند.
 ۳۲. الشعب، ۱۹۹۴/۸/۲۳.
 ۳۳. الانسان، ش ۲۲، فوریه ۱۹۹۴، ص ۳۶.

۳۴. می توان دلیل مخالفت جنبش را با آن، از لایحه‌ای نتایجی که با آقای احمد المستیری، دبیر کل جنبش دموکرات‌های سوسیالیست به دست آورده‌ند، درک کرد. الغنوشی در مقاله‌ای با عنوان: «دموکراسی و وضعیت تونس یا جبهه نجات دموکراسی» این حقیقت را برملاً کرد: «در تابستان ۱۹۸۶ اخذ موضع سیاسی را به آقای احمد المستیری پیشنهاد کردیم و خطرهای را که در نتیجه عملکرد ضعیف بورقیه متوجه کشور شده بود و نیز احتمال جایگزین نظامی را در صورت تداوم این خلاً و استعفای پی در پی مخالفان به ایشان گوشزد کردیم، و از آنجا که جنبش ما به دلایل داخلی و خارجی، آمادگی رهبری کشور را نداشت، به ایشان پیشنهاد کردیم با ائتلاف همه جناح‌های مخالف، به مبارزه سیاسی علیه نظام بپردازیم با اینکه ما آغازگر این مبارزه بودیم، این مبارزه، مبارزه‌ای روشن برای جایگزینی روشن بود و تا حد زیادی نیز خیگان داخل و نیروهای خارجی ذی نفع در تونس آن را قبول داشتند. نظر همان کاری که مخالفان در فیلیپین، علیه نظام مستبد مارکوس برای جایگزین روشن انجام داده بودند. اما آقای المستیری به بهانه اینکه نتیجه هنوز روشن نیست، سرباز زد و گفت که نخبگان هنوز آماده ایستادن در مقابل بورقیه نیستند و به این ترتیب، یک فرست طلبی و کمیاب تاریخی را هم از خود و هم از کشور گرفت. ما به شدت نگران بودیم که یک نظامی ماجراجو یا یک بیگانه، این خلاً را پر کند». الغنوشی، «الدیموقراطیه و التواضع التونسي او الجبهه الديموقراطیه للانقاد»، انسان، ش ۸ آگوست ۱۹۹۲، ص ۶۲.

۳۵. انسان، ش ۱۱، فوریه ۱۹۹۴، ص ۳۹.

۳۶. مقایسه کنید: الغنوشی در گفت‌وگو با روزنامه لبنانی الشمس در ۱ نوامبر ۱۹۹۴ گفت: «جنبش اسلامی از همان ابتدای کار خود، شوه مسالمت‌آمیزی را در پیش گرفت و به اعتقاد ما این شوه بهترین راه برای تبلیغ و دعوت به اسلام است. از این گذشتہ، می‌ترسم راه بی‌بازگشته را بیسمایم؛ زیرا خشونت گاهی بی‌گناهان را قربانی و گاهی پای بیگانگان را به مداخله در اوضاع کشور باز می‌کند؛ چون حکومت به محض احسان تهدید به خشونت، از بیگانگان کمک می‌گیرد». وی همچنین در توجیه عدم پذیرش چنین شوهای گفت: «ما نمی‌خواهیم خود را وکیل مردم در مبارزه علیه حکومت بدانیم، بلکه می‌خواهیم خود مردم نیز مشارکت کنند و زمانی که مردم تونس آمادگی مبارزه با استبداد را پیدا کرددن، ما لحظه‌ای در مبارزه با نظام، آن هم از راههای مسالمت‌آمیز، درنگ نخواهیم کرد». وی همچنین در گفت‌وگو با نشریه السفير در ۱۱ اکتبر ۱۹۹۴ خاطرنشان کرد: «ما به جای سلاح، رهبر را انتخاب کردیم. اما علامه فضل الله این مستله را طور دیگری می‌بیند و می‌گوید که ما تبلیغ جهاد را تبلیغ خشونت به عنوان تنها راه حل نمی‌دانیم، بلکه معتقد‌دیم دعوت به جهاد، دعوت به حفظ مسائل سرنوشت‌ساز و اساسی انسان در میان مردم متجاوز است. با یک انسان متجاوز نمی‌توان با ملایمت رفتار کرد. از نظر ما، خشونت در اسلام، شیوه عملیات جراحی است و وقتی به کار می‌رود که راه دیگری نباشد» (الدراسات الفلسطينية، تابستان ۱۹۹۵، ص ۱۰۳).

۳۷. العالم، ۱۹۹۰/۸/۲۵.

۳۸. السبوطي، الاتقان في علوم القرآن، ج ۲، ص ۳۱.

۳۹. محمد جعفر شمس الدین، فی ضلال سوره الانفال ص ۹۵، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۹۸۲.

۴۰. گزارش استراتژیک عرب، ۹۰، مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک الاهرام، قاهره ۱۹۹۱، ص ۳۰۳.

۴۱. الغنوشی، مقالات، ص ۱۸۴ (چاپ تونس).

۴۲. گفت‌وگو با شیخ راشد، المسلمين، ۱۹۹۳/۱/۸.

۴۳. مقایسه کنید با سخنان الترابی. وی می‌گوید: «از آنجا که توسعه و تحول دنیای امروزی، روابط جهانی را تحکیم بخشیده و آن را محور واحد کارکرد سیاسی، اقتصاد و اجتماعی، و محور گفتمان فکری و فرهنگی قرار داده است، ما دیگر نمی‌توانیم خود را در چارچوب امور داخلی حبس کنیم و نسبت به مقتضات گریزنایدیر گفت و گویی توجه باشیم. این مسئله به موجب حقیقت جهانی مبنی بر ارتباط، مبادله و کارکرد و اعتماد مشترک بین ملت‌ها، اقوام، گروه‌ها و جنبش‌ها به وجود آمده است» (شیخ حسن الترابی، «طراحات الحركات الإسلامية، في مجال الحوار مع المغرب»، في كتاب صدام الحضارات، الدراسات الاستراتيجية و البحوث والتفقيق، بيروت ۱۹۹۵، ص ۱۲۷).

علامه فضل الله با تکیه بر قرآن کریم، این گفت و گویی را توجیه می‌کند. وی می‌گوید: «به اعتقاد ما، اسلام نیز این مسئله را قبول دارد؛ زیرا مصدق دیگر این امر در صدر اسلام، یک مصدق دینی، یعنی همان اهل کتاب بودند. به عبارت دیگر، اسلام، دیگران را طرد نمی‌کند، بلکه خواستار گفت و گو با آنهاست: «ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي أحسن». الا الذين ظلموا منهم و قالوا آمنا بالذى انزل اليكما و انزل اليكم و الهاها و الهمکم واحد و نحن له مسلمون» (العنکبوت، ۴۶، (الدراسات الفلسطينية، تابستان ۱۹۹۵)).

۴۴. گفت و گو با الغنوشی، الشراح، ص ۲۱.

۴۵. المحاسبی، المسائل فی اعمال القلوب و الجوارح و المکاسب و العقل، تحقیق از عبدالقدار احمد عطا، قاهره ۱۹۷۱، ص ۲۰۸.

۴۶. المحاسبی هنگام تشریح وظيفة جهاد در دمت هر امیری، این نوع از رهبران ما را در نظر نگرفته است. از نظر او امیر، فقط پس از بیعت توأم با مشروعیت، می‌تواند امیر مشروع باشد.

۴۷. به نقل از: رضوان السيد، الامه و الجماعة و السلطة، دارالقراء، بيروت ۱۹۸۴، ص ۱۳۶.

۴۸. شایان ذکر است که الحملی (۴۰۳ هـ)، اشعری مسلک، در کتاب المناهج فی شعب الایمان، می‌گوید: «اگر این تعداد فقط چهل نفر باشد و یک نفر عالم در میان آنها باشد، برای قضاؤت در میان مردم، شایستگی پیدا می‌کند» (حلیمی محمد فوده، رساله دکتری التحقیق در کتاب المناهج فی شعب الایمان)، دارالفکر، بيروت ۱۹۷۹، ص ۱۰۱.

۴۹. همان، ص ۱۰۷.

۵۰. الماوردي در کتاب الاحکام السلطانية می‌گوید: ... امامت شرعاً واجب است نه عقلاً. زیرا امام به مسائل شرعی می‌پردازد. امامت با توجه اتفاق نظر امت در مورد لزوم وجود آن برای از بین بردن بهانه‌های فساد، شرعاً واجب می‌شود. بنابراین، در اصل شریعت لازم و حتمی نیست. دکتر رضوان سید بعد از بررسی این مسئله به این نتیجه می‌رسد که امامت هم از نظر شرع واجب است و هم از نظر عقل. او با نعیم معنای اجماع که همان منافع عقلی جماعت - امت و جماعت - حکومت است به این حقیقت دست یافته است.

۵۱. گزارش استراتژیک عرب ۹۲، ص ۲۵۷.

۵۲. همان.

۵۳. گفت و گویی در مجله الانسان، پیشین، صفحه ۴۰ و ۳۹.

۵۴. این مسئله در پاسخ الغنوشی به کسانی که جنبش او را یک جنبش اصولگرا می‌دانند، نمود یافته است. حتی اگر منظور، ادعای حقیقت مطلق و تلاشی برای تحمل آن بر دیگران باشد، ما آن گونه نیستیم که گارودی فیلسوف فرانسوی، اصولگرایی را معرفی می‌کند (الشرع، بی‌تا، ص ۳۱).

بخش دوم: جنبش اتجاه اسلامی یا جنبش نهضت

۱۷۳

۵۵. گزارش استراتژیک عرب ۱۹۹۰، ص ۳۰۲.

۵۶. الشراح، «امیر کا لیست ضداسلام و موقعها منے ایجابی»، بی تا، ص ۳۱.

۵۷. الترابی در تشریح موضع خود نسبت به نوگرایی می گوید: «از آنجا که خداوند مقدار فرموده است که ادیان کهنه، نو شوند، لذا تبلیغ وحی خود را منوط به ارسال پیامبرانی کرده که محمد (ص) خاتم آنها بوده است. خداوند می خواست نوسازی شریعت خاتم را به رهبران نوگرایی و جنبش‌ها و تلاش‌های آنها واگذار کند و هر بار که اصول ادیان دچار رکود می شود، با پیامها و رسالت‌های پیغمبری آنها را احیا می کند. سپس این شریعت به شاخه‌های متعددی تقسیم می شود تا جواب‌گوی نیازهای جدید باشد. به این ترتیب، دین خاتم، مشتمل بر اصول ثابتی است و هر بار که در جان مژمنان، بی رمقی بیرونی، به وسیله نوگرایان احیا می گردد.» (حسن الترابی، پیشین، ص ۴۴).

۵۸. گفت و گویی در مجله انسان، ش ۱۱، فوریه ۱۹۹۴، ص ۳۵.

۵۹. مقایسه کنید با افکار ابوالعلاء المودودی. وی معتقد است که اسلام تحت سیطره فرهنگ غرب، قدرت و حاکمیت قانونی خود را از دست داده و به جای آن، به فرآکسیون فلسفه قانون وضعی و قراردادی غرب پرداخته است که در بسیاری از اصول و مبادی با آن هماهنگ نیست. به اعتقاد وی، دین خدا تحقیر شده است و کفار موجب شده‌اند که دین از دست بددهد و حدود خدا نه تنها مورد بی حرمتی قرار گرفته است، بلکه تقریباً به علت حاکمیت کفر، در حال از بین رفتن است. و دین، نه فقط در عمل، بلکه به موجب قانون مورد بی اعتمایی قرار گرفته است. دشمنان خدا بر قلمرو ایمان مسلط شده‌اند. وی به این ترتیب، تمدن، تفکر و سیاست امروزی را رد می کند و آنها را به جاهلیت کفر متمهم می کند» (به نقل از: محمد عماره، پیشین، ص ۱۷).

۶۰. جنبش نهضت تونس با جمعیت اخوان‌المسلمین و گروه‌های خشن مفترض در مصر، متفاوت است. برای مثال، بیانیه تشکیلاتی آن، به شیوه و ساختار صدور فتاوی شرعی توجیه نداشته بلکه به یک مجلس سیاسی با عنوان ساختار مشورتی بسته می کند (گزارش استراتژیک عرب ۹۲، ص ۲۵۷). به این ترتیب، این جنبش به مفهوم شایع آن بیشتر جنبشی سیاسی به شمار می آید تا دینی و تعجبی ندارد که این جنبش چنین تفکری داشته باشد و جوهره اسلامی، انقلابی، نهضتی و متدين خود را به عنوان یک جنبش نوگرا حفظ کند. شاید از نظر بسیاری از مخالفان حرمت، از جمله اسلام‌گرایان، این مسئله یک ایراد محسوب شود. به تصور آنها اسلام حقیقت واحد و مطلق دارد که کنار آمدن با آن، اصالت و توفیق و دوری از آن، اشتباه است. آنها با چنین تفکری، با شیخ راشد الغنوشی که معتقد به نسبت حقیقت در زمین و واحد بودن آن در آسمان است، اختلاف نظر دارند. این متفکر بزرگ و انقلابی اسلامی، موفق به تطبیق این باور بر فلسفه حکومت شد که «هر چه در زمین است، متعدد است». وی می گوید: «دموکراسی در عالم نسبیت و امکان جریان دارد. اسلام‌گرایان باید این نکته را بفهمند و اصل ترقی را پذیرند و در هر محیطی سعی کنند از تعدد و وابستگی گروهی پرهیزند و مخالفان را هم به این باور برسانند که میهن، ملک یک حزب خاص نیست، بلکه از آن همه است» (فلسطین‌السلمه، ۱۹۹۳، ص ۳۵).

۶۱. السفیر، مقاله‌ای درباره تفکر جنبش در شیخ راشد الغنوشی، سپتامبر ۱۹۸۷.

۶۲. در کتاب شرح مسلم (ج ۱۲، ص ۲۲۹) آمده است: فضیل عیاض گفت: «علوم فقهها، راویان حدیث و متکلمین معتقدند که حاکم به واسطه فساد و ظلم و بی توجهی به حقوق، از حکومت خلع نمی شود و نباید علیه او

شورش کرد، بلکه باید به موقعه و نصیحت او پرداخت. امام التوی نیز در روضه الطالبین (ج ۱، ص ۲۴۸) می‌گوید: «...اما شورش علیه آنها و مبارزه با آنها بنا به اتفاق آرای مسلمانان حرام است. حتی اگر فاسد و ظالم باشد و دلیل این منوعیت نیز آشوب‌ها، خودریزی‌ها و اختلافاتی است که ممکن است این شورش‌ها به بار آورد. بنابراین، ابقای آنها کمتر از عزلشان زیان‌بار است». همچنین می‌توان تفکر آنها را با توجه به سخنان «ابن عبدربه» صاحب کتاب العقد الفريد دریافت. او می‌گوید: «اگر پیشوا عادل باشد، خودش ثواب می‌برد و مسلمانان نیز باید سپاس‌گزار باشد. اما اگر فاسد و ظالم باشد، خودش بار اعمالش را به دوش می‌کشد و مسلمانان باید صبر پیشه کنند» (فهمی الهویی‌الاسلام و الدیموقراطیة، ص ۲۷۸ به نقل از الحیاء، ش ۱۱۱۸۳).

۶۳. الغنوشی با استناد به نتایجی که وکلا به دست اورده‌اند، جنبش تابع خود از این عملیات تبرئه می‌کند. وی می‌گوید: «هیئت دفاع از این جوانان به رهبری استاد شفرون رئیس وکلا، دیگر ارش کامل و منتشر شده خود، تأکید کرده است که در این عملیات، هیچ انگیزه‌ای برای آتش‌سوزی و قتل وجود نداشته است بلکه هدف، دستیابی به اسناد این مرکز برای جاسوسی اسلام‌گرایان و گردآوری فهرست‌هایی برای استفاده پلیس بود. این جوانان قصد داشتند با تسلیم این اسناد به روزنامها، حزب حاکم را رسوا کنند و آتش‌سوزی و سوختن یک نگهبان عمدی نبوده است. دلیل این اعدا هم این است که حتی برخی از این افراد خود دچار سوختگی شدید شدند» (الانسان، ش ۲، ش ۸ آگوست ۱۹۹۲، ص ۶۶).

۶۴. بن علی می‌گوید: «ما با میزانی نشست اسحاق رایین و یاسر عرفات در تونس و همچنین با نشست کمیته پناهندگان در چارچوب مذاکرات چندجانبه، موافقیم. با ورود اسرائیلی‌ها با گذرنامه‌های اسرائیلی، مستقیماً از طریق فرودگاه به تونس نیز موافقت می‌کنیم. همچنین با تحقیقات مربوط به طرح‌های اقتصادی و عادی‌سازی روابط و... با اسرائیلی‌ها و مبالغه یهودیانی که از تونس به فلسطین سفر کرده‌اند نیز موافقیم» (به نقل از فلسطین الثورة، ش ۱۴/۵۰۰ ۱۹۹۲/۱/۱۴).

۶۵. شیخ الغنوشی پس از آزادی خود در سال ۱۹۸۴، خطاب به آنها گفت: «حمایت شما از تشکیلات، همومن حمایت ملانکه در جریان فتوحات یامیر (ص) بود. خدا به وسیله شما، حزب اسلام را حمایت کرد؛ چنان که رسولش را در غزوه بدر باری کرد. شما خالصانه با دشمن می‌جنگید و به آنها ضربه می‌زنید. به خدا سوگند شما همانند ملانکه آسمانید» (الکفاح العربي، ش ۱۵/۷۵۹ ۱۹۹۳/۲/۱۵، ص ۲۵).

۶۶. عادل حسین هنگام صحبت از الغنوشی، به این حقیقت اشاره کرد و گفت: «او فقط رهبر تونس نیست، بلکه جنبش معاصر اسلامی در همه جهان، از دانش و تلاش بهره‌مند شده است. بدون شک، فعالان در زمینه علوم انسانی و اجتماعی در جهان اسلام، قدر این دانشمند بزرگ را به خوبی می‌دانند» (الام، ش ۸ اکتبر ۱۹۹۲).

در فلسطین‌المللمه (اکتبر ۱۹۹۲، ص ۲۳) نیز آمده است: نهضت در داخل و خارج جریان اسلامی در تونس، سرچشمۀ روشنگری، تبلیغ و اصالت دادن به تفکر اسلامی نوین است؛ به طوری که جریان‌های افراطی، آن را تحت فشار قرار داده و حتی تکفیر کرده‌اند. شاید این جریان، تنها جریان اسلامی است که دموکراسی را به حدی توسعه داده که مانع حذف هر گونه تفکر یا جمیعت حتی لایک از جامعه اسلامی شده است.

پیشکش به تبرستان
www.talaresan.info

فصل سوم

مخاطبان گفته‌مان چنینش نهضت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

گفتمان اسلامی در تونس، مورد توجه گروههایی قرار گرفته است که اهداف و پیشینه‌هایی متفاوت و متضاد دارند. در زیر به این گروه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. دشمنان استراتژیک

این گروه اساساً منافع و آرمان‌های متفاوتی با جنبش را از برپایی حکومت حق و عدالت، پیوند محکم و استوار با غرب به دور از جنجال‌های سیاسی و نهایتاً تبلیغ حکومت اسلامی در سراسر جهان دنبال می‌کنند.

الف) هیئت حاکمه

بورقیه و بن علی، هر کدام به نوبه خود، سعی در سرکوب فعالیت اسلامی داشتند. هر دو بر این عقیده بودند که اسلام‌گرایان جایی در درون جامعه مدنی ندارند و دولت تنها پشتیبان دین اسلام است. بن علی، خود می‌گفت: «حکومت تنها مدافع و پشتیبان دین است، از این رو، به کسانی که دین و سیاست را در هم می‌آمیزند، گوشزد می‌کنیم که حزب دینی، جایی در کشور ندارد».^۱

بورقیه در سال ۱۹۸۱ پس از محاکمه بیش از پانصد تن از اسلام‌گرایان، با خشنودی گفت: «پرونده بسته شده و کشور از شر جنبش اخوانی خلاص شده است».^۲

ب) سازمان‌های منطقه‌ای

حکومت تونس سعی داشت نظام‌های منطقه‌ای را علیه اسلام‌گرایان برانگیزد و برای این مظلوم، اقدامات و ترتیبات امنیتی چندی را سامان داد؛ به طوری که روزنامه سیحان، چاپ اردن، در مقاله‌ای با عنوان «تونس، عرب را علیه جنبش اصول‌گرایی متحد می‌کند» نوشت: «کفرانس وزرای خارجه عرب در تونس، نشان داد که عرب‌ها می‌توانند در مقابل دشمن مشترک و برای رسیدن به اهداف مشترک با هم متحد شوند». این کفرانس که طی آن کشورهای عربی برای مبارزه با خطر اصول‌گرایی گردهم آمده بودند، نشان‌دهنده هراس برخی از این کشورهاست؛ این در حالی است که ناظران و تحلیلگران خطر فعالیت دولت تونس علیه مردم این کشور را گوشزد می‌کنند.^۳

این نظام به رغم تمام تلاش‌های پیوسته، توانست همه کشورهای عرب را با خود همراه کند و فقط کشورهایی دعوتش را پذیرفتند که خود نیز با مشکلات متعدد، از جمله سرکوب جنبش‌های مسلح که خطر براندازی دارند، روبرو بودند چنان که الجزایر مصر و ترکیه با چنین مشکلی مواجه‌اند.

همکاری امنیتی بین پلیس تونس و نیروی نظامی الجزایر در دو سال اخیر، به اوج خود رسیده است. این مسئله، نشان‌دهنده عمق بحرانی است که دو کشور را در وضعیت قرار داده که نمی‌توانند بدون کمک دیگری، کاری از پیش ببرند. برای نمونه به چند تلاش مشترک دو کشور اشاره می‌کنیم:

- تعدادی از گشتهای مرزداران تونس با موافقت مقامات الجزایر^۴ و به منظور مبارزه با اسلام‌گرایان تعقیب آنها، به اراضی شرق این کشور نفوذ کردند؛ زیرا مقامات الجزایر به علت گسترش جنگ با اسلام‌گرایان، از عهده این مسئولیت برنمی‌آیند.
- تلاش برای ترور سید فرجانی، پناهنده سیاسی تونسی در لندن، با استفاده از یک اتومبیل متعلق به هیئت دیپلمات الجزایر.^۵

- مقامات تونسی به منظور ایجاد ناامنی در آنجا و برپایی فتنه^۶ سلاح در اختیار سعید سعدی، رهبر افراطی بربرها، قرار می‌دهند.
- به منظور عربیان کردن مناطقی که ممکن است پایگاه نفوذ اسلام‌گرایان به تونس شود، جنگل‌ها، به خصوص جنگل‌های منطقه «عین دراهم» در تونس را به آتش

کشیدند. مقامات الجزایر مساحت این جنگل‌ها را پانصد هکتار برابر با ۱/۷ درصد مساحت کل جنگل‌ها برآورد کرده‌اند.^۷

- در سال ۱۹۹۴ حدود یازده نفر از اسلام‌گرایان به مقامات تونسی تحويل داده شدند و گروههای دیگری نیز رانده شدند.

- نوار مرزی بین دو کشور مین‌گذاری شد تا حوادثی مانند عملیات «سننس» (۱۹۹۵) تکرار نشود. تونس پیش از این در ۱۵ اکتبر ۱۹۹۱ روابط دیپلماتیک خود را با سودان نیز قطع و این کشور را به حمایت از اسلام‌گرایانه پناه داد. پوآنها متهم کرده بود. بن علی در این باره گفت: «دلایل بحرانی که در روابط ما و سودان پیش آمده، واضح و روشن است؛ سودان در امور داخلی ما مداخله و با استفاده از شعراهای دینی دروغین، از عناصر ناشناخته تروریست حمایت کرده است. ما بسیار تلاش کردیم که مقامات سودان از مواضع تجاوز کارانه خود دست بردارند، اما به رغم وعده‌های مکرر، باز هم از جنبش تروریسم، آن هم نه فقط در تونس، بلکه در کل کشورهای عربی و اسلامی حمایت می‌کنند...».^۸

ج) دنیای غرب

کشورهای غربی همواره به رفاه عمومی مردم خود می‌اندیشند. بنابراین، کشورهای جهان سوم را ستون اصلی تحقق آرمان‌های ملت‌های سفیدپوست می‌دانند و روابط خود را با این کشورها بر همین اساس پی‌ریزی می‌کنند. در نتیجه، سه نوع فعالیت استعماری شکل گرفته است: عمران، فعالیت‌های اقتصادی و فعالیت‌های تکنولوژیک. از دلایل انکارناپذیر در چشم داشت این کشورها به کشورهای اسلامی، به خصوص عربی، آنکه در آغاز دهه ۸۰ نیروهای واکنش سریع خود را در خلیج فارس و ناوگان ششم خود را در منطقه دریای مدیترانه مستقر کردند. در دهه ۹۰ کار مخالفان حکومت‌های مزدور بالا گرفت و امریکا نیز با ضرب شخصی که از ایران دیده بود، فهمید که دست‌نشاندگانش در منطقه، دیگر هر قدر هم نیروی نظامی‌شان را به کار گیرند، نمی‌توانند جنبش‌های مردمی را مهار کنند. بنابراین، بحران دوم خلیج فارس را ترتیب داد و به دنبال آن، با کشورهای غربی پیمان نظامی امضا کرد. علاوه بر این، بحران الجزایر و به دنبال آن، اشاره پیمان ناتو

مبني بر مداخله برای نجات اتباع غرب در صورت لزوم، از جمله اين دلائل است. به اين ترتيب، می توان گفت، اقدامات امنيتی که در دهه ۹۰ در منطقه به اجرا درآمد، صرفاً به منظور تقویت اقدامات آنها در دهه ۸۰ بود.

بنابراین، غرب و در رأس آن امریکا، در جهان اسلام و عرب، فقط به دنبال منافع خویش است. گزارش جورج بوش در سال ۱۹۹۲ به هنگام تعیین سیاست استراتژیک امریکا که سعی در حفاظت از منافع ملی آن دارد، این ادعا را تأیید می کند.^۹ در این گزارش آمده است:

- امنیت و سلامت کشور و مردم امریکا؛
- تداوم رشد و شکوفایی اقتصاد امریکا؛
- ایجاد یک جهان باثبات، امن و آزاد و خالی از تهدیدهای اصلی برای منافع امریکا؛
- افزایش رشد آزادی انسانی و نهادهای دموکراسی و اقتصاد بازار آزاد در همه نقاط جهان؛
- روابط ائتلافی پویا، فعال و سالم.

وی بر لزوم حضور يك ناوگان دریایی برای تضمین این اهداف در شرق دریای مدیترانه، خلیج فارس و اقیانوس آرام تأکید کرد و خاطرنشان ساخت که ضرورت دارد گاهی مانورهای دریایی مشترکی نیز صورت گیرد. هدف از این اقدامات، حمایت هر چه بیشتر از کشورهای میزبان (ناوگان امریکا) و انبار تجهیزات گذشته در نقاط مختلف منطقه بود.

البته باید گفت دموکراسی ای که آنها به دنبال تقویتش هستند، با منافعشان ارتباط مستقیم دارد، از این رو، دموکراسی که در ابعاد شناختی و انسانی بود به دنبال آزادی و عدالت در جهان است، از نظر آنها معنایی ندارد و به آن توجهی ندارند. در این راستا، فقط کافی است به چند نمونه اشاره کنیم:

پس از حوادث خوینین ۱۹۸۸ در الجزایر، مقامات این کشور به بازی دموکراسی دست زدند و جبهه نجات اسلامی در انتخابات قانونگذاری ۱۹۹۱ پیروز شد. شایان ذکر است که این جبهه پیش از این، در انتخابات شهرداری و شورای ایالت‌ها پیروز شده بود. اندکی پس از این پیروزی و پیش از وقوع کودتا علیه نتایج، يك مقام امنیت ملی امریکا به صراحة

اظهار کرده بود: «هرگز اجازه نمی‌دهیم ایران دیگری به وجود آید».

پس از اینکه احزاب مخالف تونس - قانونی و غیرقانونی - همگی به این نتیجه رسیدند که گفت و گو با جنبش نهضت کاری بی‌فایده است... آزادی مطبوعات دوباره لغو شده صدای اعتراض مخالفان دیگر از رادیو و تلویزیون شنیده نشد و روزنامه‌های ارگان این احزاب نیز نتوانستند در مقابل مشکلات مالی طاقت آورند. بنابراین، برخی از آنها از فعالیت دست برداشتند.^{۱۰}

با وجود گزارش‌های بی‌در پی داخلی، منطقه‌ای و جهانی مبنی بر خطرناک و بحرانی بودن اوضاع در تونس که نتیجه نقض سازمان‌یافته و رسمی حقوق بشر و محدود شدن آزادی‌های عمومی و اصلی بود، تلگراف کلیتون حاکی از آن بود که مراحل طی شده در تونس، براساس دموکراسی بوده است.

همچنین پیشینه سخنان وزیر دفاع اسپانیا در اجلاس کمیته مشترک نظامی، سؤال برانگیز است. وی گفته بود: «ثبات و امنیت موجود در تونس، مارا به گسترش همکاری دوجانبه و تقویت دوستی با این کشور تشویق می‌کند». ^{۱۱} این سخنان در سال ۱۹۹۱، یعنی زمان اوچ بحران بین جنبش نهضت و حکومت گفته می‌شد. حتی اگر دوراندیشی ملی گرایان این کشور نبود، بسیاری انتظار داشتند که جنگ داخلی به وقوع بپیونددند. ادعای حکومت مبنی بر کشف چهار مورد تلاش برای کودتا در همین سال، خود نشان‌دهنده عمق حمایت رسمی غرب از نظام‌های غیرمردمی و غیرملی این کشورهاست. بنابراین، این مقام بلندپایه امنیتی، آن هم از کشوری که نباید از گزارش‌های امنیتی کشوری چون تونس در آن وضعیت بحرانی بی‌اطلاع باشد، از کدام امنیت و ثبات سخن می‌گوید؟

هنگام بررسی پرونده غرب، باید همواره دو حقیقت را مدنظر داشت: نخست آنکه کشورهای غربی آماده‌اند برای ثبات و منافع هم‌پیمانانشان، از اصول ایده‌آلی خود چشم پوشند. اقدامات خشونت‌بار برخی از این کشورها علیه مهاجران، به خصوص مسلمانان، مؤید این مسئله است. دوم، نقش انقلاب تبلیغاتی است که با کمک آن، انسان در خدمت منابعی قرار می‌گیرد که افکار عمومی را می‌سازند. روزنامه الاهرام، چاپ قاهره، در شماره ۱۴/۸/۱۹۹۳ مقاله‌ای با عنوان «جهان در دست مردوخ» - برگرفته

از روزنامه انگلیسی گاردن به بررسی تأثیر اطلاع‌رسانی و تبلیغات در عصر جدید پرداخته بود و خاطرنشان کرده بود که گفت‌وگو و تماس‌های عصر جدید گاهی تغییراتی در کشورهای مورد نظر ایجاد می‌کنند که عظیم‌تر از تغییراتی است که کوادتاهای نظامی و محاصره‌های اقتصادی به وجود می‌آورند. در مقابل، همین تبلیغات‌ها، مغزها را آماده پذیرش و اطاعت از اهدافی می‌کند که لزوماً با نقشه‌های ائتلاف مسیحی - یهودی برای پیشرفت و آزادی ملت‌ها پیوند می‌خورد. نویسنده در ادامه می‌نویسد: «باید بدانیم که صاحب امپراتوری تبلیغاتی جدید» روبرت مردوخ یهودی^{۱۲} است که به صهیونیسم وابسته است... به نظر «بسیکیند»، معاون رئیس شرکت جدید، جنگ آینده جهان، جنگ تسلیحاتی نیست، بلکه جنگ تبلیغاتی است. جهان با استفاده از این تبلیغات مستقیم و نیرومند، در دسترس خواهد بود و این شرکت‌ها به عوامل نفوذ و حاکمیت و چیرگی و نیز به نهادهایی برای حاکمیت سیاسی و اقتصادی در سطوح عالی تبدیل خواهند شد. همین امر باعث می‌شود که طی برنامه حساب شده و جهت‌داری که بیشتر متوجه کشورهای صنعتی از هنگ‌کنگ گرفته تا پاریس و لس‌آنجلس است تا حد کشورهای در حال رشد، حرکت کنند.^{۱۳}

یک محقق امریکایی در تجزیه و تحلیل عناصر فرهنگ تبلیغاتی مردمی در امریکا،^{۱۴} به این نتیجه رسید که این فرهنگ پنج عنصر اصلی دارد. او این پنج عنصر، یعنی توهم فردی، توهم انتخاب شخصی، توهم بی‌طرفی، توهم ماهیت تغییرناپذیر انسانی و توهم عدم وجود درگیری اجتماعی را «اوهام» نامید. این نتیجه‌گیری نشان می‌دهد که این طرح به نتیجه دلخواه و مورد نظر رسیده است.

این فرهنگ تبلیغاتی مردمی در امریکا، مبتنی بر توجه به ایدئولوژی فردی تسلیم‌شونده است که در مقابل طرفهای ذی نفع مانند شرکت‌ها، آژانس‌ها، طبقات و اقلیت‌های حاکم تسلیم می‌شود و معنای آن، لغو درگیری طبقاتی، کنار گذاشتن درگیری قومی و معانعت از تغییر به سوی بهتر شدن است.^{۱۵}

بنابراین، به سختی می‌توان از یک اندیشمند غربی که مستقل از خط عمومی فکر غربی عمل کند، صحبت به میان آورد. به این معنا که بتواند جایگزین رویکرد اجتماعی حاکم باشد؛ مانند آنچه پس از شکست راه حل‌های وارداتی، رفته‌رفته در میان امت

اسلامی و عربی و در کل جهان سوم شکل گرفته است. حتی اگر بتوانیم وجود چنین اندیشمندی را تصور کنیم، به علت عمق نفوذ راهکارهای غربی در اذهان، کارایی او نیز محدود می‌شود.

طرفداران طرح جهانی‌شدن اسلام، ظاهرآ به این مسئله که از لوازم واقع گرایی است، توجه کرده‌اند.^{۱۰} برای مثال، الغنوشی طی جنگ دوم خلیج فارس با درک این حقیقت در پیامی خطاب به دانشمندان و عموم مردم گفته است: «منافع تمدن‌های بزرگ و تشکیلات سیاسی و نظامها و شیوه‌های زندگی، تغییرکرده است؛ اهل‌اصولی که زیربنای اصلی آنها را تشکیل می‌دهد، هم‌چنان ثابت هستند». از این‌گذشته، برای اینکه فریب نخوریم، این مسئله را باید در مطالعه سیاست‌های دشمنانمان مورد نظر قرار دهیم؛ زیرا منافع از بین می‌روند و اصول بر جای می‌مانند. ائتلاف کشورهای غربی علیه عراق، به رغم تضادهایی که داشتند و به رغم انقلاب‌ها و تحولاتی که طی قرن اخیر در غرب به وجود آمده است، به روشنی نشان می‌دهد که ثبات و پیوستگی بین غرب جدید و غرب دوره یونان و روم، و غرب قرون وسطی، در اساس با ملت‌های شرق و به خصوص اسلامی، ارتباط داشته است. بنابراین تا وقتی دو طرف در نتیجه افراط و وابستگی به گذشته عمیقی که لزوم پای‌بندی محکم به اصول، عادات و سنت‌ها را مطرح می‌کند، نیت خوبی در قبال یکدیگر ندارند، امکان گفت‌وگوی موفق نیز با غرب وجود ندارد. از این رو، واقع گرایی مورد نظر الغنوشی، چه اهمیتی دارد؟ برای پاسخ به این سؤال، باید دو نوع واقع گرایی و دو مرحله را در تفکر الغنوشی بازنگشت. اول، واقع گرایی در حال تحول یا در حال عبور که با عملکرد جنبش در فضای ملی متناسب است؛ به طوری که دستاوردهای متعدد و مختلفی را - چه از حیث مقدار و چه چگونگی و نوع - تحقق بخشیده است. دوم، واقع گرایی در حال مبارزه که با محدود شدن دامنه فعالیت میدانی جنبش و سرگرم شدن شیخ راشد الغنوشی، رهبر آن، به پی‌ریزی جهان‌شمولی اسلامی، متناسب است.

می‌توان گفت علت تغییر موضع الغنوشی ناکافی بودن قدرت درونی جنبش برای تحقق آمال ملت بود. این ملت مدت‌ها جنگید؛ اما در نتیجه سیطره جهانی به رهبری رهبرانِ کنونی نظم نوین جهان و تقسیم جهان براساس مناطق نفوذ، نتوانست به نتیجه

دلخواه و مورد نظر خود دست یابد و ناچار با وضعیت موجود کنار آمد. بنابراین، می‌توان واقع‌گرایی در حال مبارزه را صرفاً تلاشی دانست برای قانع کردن رهبران نظام نوین جهانی به اینکه برخلاف کمونیسم، اسلام خطیری برای دموکراسی ندارد، بلکه همین دموکراسی بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین ستون نظام اسلامی به حساب می‌آید. اسلام نیز خود یک رسالت جهانی است که رسالت‌های دیگر را نه رد می‌کند و نه با آنها سر سریز دارد، بلکه خواهان برقراری ارتباط براساس منافع متقابل با آنهاست.^{۱۶}

به این ترتیب، سعی می‌کند آنها را راضی کند که اسلام را نیز به عنوان یک طرح تمدنی، در دستور کار نظام نوین جهانی قرار دهند و آن را به عنوان یک عنصر مقاومت در برابر هرگونه خطر داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی برای این نظام پذیرند.

بنابراین، اسلام‌گرایان باید بیش از دیگران مدعیان صلح و حقیقت باشند، تا بهانه تجاوز متوجه آنها نباشد و باید آن را متوجه کسانی کنند که حرف می‌زنند و عمل نمی‌کنند.

هم‌چنین وقتی الغنوشی از آینده انقلاب الجزایر صحبت می‌کند، نمی‌توان آن را تهدیدی برای نظام نوین جهانی دانست که اکنون به حقیقت پیوسته است و باید آن را در هر چیزی مجرم قلمداد کرد، بلکه او می‌خواهد این دو، دوستانه در کنار هم قرار گیرند و هم‌دیگر را تکمیل کنند تا هر چیز نامأتوسی در این نظام مأتوس شود؛ چنان که پیامبر (ص) نیز همین کار را کردند. ایشان فرمودند: «آمده‌ام تا مکارم اخلاق را تکمیل کنم».

۲. مخالفان اندیشه

دیدگاه این گروه طبق مواضع اجتماعی و جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک آنها نسبت به جنبش اسلامی، متفاوت است. زمان، نقش مهمی در تحول مواضع مخالفان تونس نسبت به جنبش اسلامی ایفا کرده است؛ زیرا به استثنای برخی حالات، روابط بین آنها بر سازش و مدارا مبتنی بوده است. با وجود این، سیاست مستبدانه بورقیه به این مورد استثنایی دامن می‌зд و ضرورت مقاومت در برابر جنبش را امری حتمی برای همگان

قلمداد می کرد. بنابراین، احزاب و سازمان ها در زمان حکمرانی او قدرت یافتند. بن علی نیز وقتی به حکومت رسید، سیاست سرکوب سیاستمداران و افراد معتقد به روش ترس و تشویق را در پیش گرفت. اقدامات دولت شامل حال کسانی می شد که به قول بن علی، «مانعی بر سر راه پیشرفت تونس، هم زمان با آغاز قرن ۲۱ به شمار می آمدند».^{۱۷}

دولت هم چنین تلاش کرد در جنگ خود علیه اسلام گرایان، احزاب مخالف را نیز با خود همراه کند و به آنها گوشزد کرد که طبق منطق جنگی، تنها در این دوره می تواند امتیازهایی را به آنها بدهد. حامد القروی، نخست وزیر کشور، گفته بود: «دولت از سکوت احزاب مخالف در قبال سلاح ها و مواد منفجره ای که برای ایجاد آشوب و کشتار شهر وندان به کار می رفت... کافی است که مخالفان بخواهند ابتکار عمل را به دست گیرند و زمان آن هم رسیده است که آنها ابتکار عمل را به دست گیرند».^{۱۸}

دولت با این اقدامات ظالمانه علاوه بر آنکه توانست مخالفان رسمی داخل کشور را با خود همراه کند، آنها را به دشمنی با جنبش اسلامی^{۱۹} وادر کرد و هم چنین اختلافات درون گروهی آنها را بیش از اختلافاتشان با دولت بر جسته کرد.

۳. فعالان ملی

خشم حکومت، دامن همه، به ویژه کسانی را گرفت که مواضعی هوشیارانه و مسئولانه اتخاذ کرده بودند و این امر بازتابی منفی بر نخبگان و روشن فکران داشت. حکومت در تلاشی حساب شده، سعی کرد آنها را در گیر کشمکشی کند که فایده ای برای کشور و شهروندان نداشت یا دست کم آنها را بی طرف نگه می داشت. اما این نقشه شوم برای سرکوب کادرهای کشور، بارها با مخالفت ملی گرایان شجاع مواجه شد. اینک به مهم ترین مواضع مخالف این دخالت، می پردازیم:

الف) کمیته ملی دفاع از اندیشمندان زندانی

اعضای این کمیته دکتر منصف المرزوقي (رئیس انجمن دفاع از حقوق بشر تونس)، صالح الحمزاوي (رئیس کمیته) و نیز شانزده عضو دیگر تشکیل می دادند که همگی

وکیل و استاد دانشگاه بودند. آنها اعلام کردند براساس اعتقاد به اصول مربوط به آزادی‌های عمومی و فردی و براساس منشور جهانی حقوق بشر و برای مقابله با نابسامانی اوضاع آزادی در کشور - مثال‌های فراوانی در این‌باره برشمردند - کمیته مذکور را تشکیل می‌دهند و هدف‌شان، آزادی زندانیان سیاسی، توقف پیگردهایی که خود قربانی آن بودند و نیز مبارزه با پدیده شکنجه است.^{۲۰}

ب) انتشار بیانیه

۲۰ تن از روشن‌فکران^{۲۱} تونس در هفته اول آوریل ۱۹۹۳ با انتشار بیانه‌ای، خواستار تحکیم اصول واقعی دموکراسی در کشور شدند.

سه حزب جنبش دموکرات‌های سوسیالیست، وحدت مردمی و فراکسیون سوسیالیسم ترقی خواه تونس، بر عزم خود مبنی بر تشکیل یک هیئت دائمی ملی برای مقابله با عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی، تأکید کردند.^{۲۲}

البته عملکرد این افراد در سطح محدودیت دیدگاهی که دامن‌گیر کشور شده بود، قرار نداشت. از این‌رو، فعالیت‌های روشن‌فکری، مستلزم وجود یک معادله و توازن در اوضاع سیاسی بود؛ همان‌گونه که قبل از نیز این معادله وجود داشت: یک طرف، حکومت دیکتاتور و دست‌نشانده و طرف دیگر، جنبش اسلامی. در حاشیه این حوادث تشكل‌های مختلفی جان گرفتند. این تشكل‌ها یا توسط نظام برای مبارزه با جریان خیزش اسلامی احیا شدند یا جنبش اسلامی آنها را جذب کرد تا به این ترتیب برای مبارزه با دشمن مشترک غیر‌حزب حاکم با آنها هم‌پیمان شود یا اینکه دست‌کم آنها را در صحنه کشمکش موجود، بی‌طرف نگه دارد.

با بیرون کردن حریف از میدان، بر گفتمان و فعالیت‌های سیاسی و میدانی حالت تک‌قطبی حاکم می‌شود. این امر توجیهی برای وجود اپوزیسیون به شکل قدیمی باقی نمی‌گذارد، بلکه این اپوزیسیون فقط به شکلی که دموکراسی بن‌علی می‌پسندد می‌تواند وجود داشته باشد. وی گفته بود: «تا وقتی صلاح وطن را بر خواست‌های دیگر ترجیح دهن، در میدان تبلیغات نیز هیچ‌گونه طرد افکار، سیاست یا هیچ‌گونه خطری متوجه گرایش یا گروه خاصی نخواهد بود».^{۲۳}

ج) جریان‌های اسلامی

جنبیش اسلامی، زمانی، پناهگاه کسانی به شمار می‌رفت که می‌خواستند به سوی خدا بازگردند یا خالصانه به وطن و مردم خدمت کنند. به این ترتیب، به علت گستردگی زمینه‌های فکری و پشت سر گذاشتن برخی منافع سلفی و اخوانی، طبیعی بود که برخی، خود را با باقی مانده‌های منابع فکری جنبش هماهنگ و منسجم بیستند؛ زیرا رفته‌رفته تعدادی از جریان‌های اسلامی با گرایش سلفی مانند دعوت، تبلیغ، تکفیر، هجرت و... پا به عرصه وجود می‌گذاشتند.

با کاهش دامنه عقل گرایی به نفع واقع گرایی، در درون تشکیلات انشعاب ایجاد شد که پیامد آن ظهور پدیده چپ اسلامی بود. در نتیجه، واقع گرایی باعث بروز این شکاف شد و احتمالاً نیز گنجایش افزایش تنوع در درون خود را داشت. هم‌چنین گاهی برخی از مفاد بیانیه تأسیس را هنگام توجیه تلاش گروه نجات ملی در سال ۱۹۸۷ زیر پا گذاشت: «باید ماجراهی آنها را ضمن تروریسم و سرکوب گستره‌های که نظام بورقیبه انجام می‌داد، بررسی کنیم... این نظام باعث بستن افق‌ها و قطع امید و تهدید به فروپاشی کشور و جامعه شده است...».

د) نهادهای اسلامی و فعالیت‌های دینی

بورقیبه، رئیس جمهور برکنارشده، با ملی کردن اسلام، آن را تحت سیطره و قیوموت حکومت قرار دارد. به این ترتیب، اسلام فقط از طریق نظام تبلیغ می‌شد، آن هم به روشی که بتواند طرح بیگانه کردن را با موفقیت به انجام رساند. نخبگان لائیک توانستند این طرح را با زور اسلحه تحمیل کنند. عقب‌افتادگی و رکودی که بر نهادها و سازمان‌های اسلامی، از جمله دانشگاه الزيتونه در تونس و الازهر در قاهره سایه افکنده بود، زمینه این فعالیت را آماده کرده بود. در نتیجه، این نهادها دیگر در خدمت اسلام و مسلمانان نبودند. یک روزنامه‌نگار تونسی در جریان تجزیه و تحلیل رابطه نهاد دینی سنتی در دانشگاه الزيتونه با مسلمانان، با تأکید بر این امر گفت: «جنبیش اسلام گرایان، به منزله انتقام از دانشگاه الزيتونه نیست که در سال ۱۹۵۷ به دست بورقیبه بسته شد، بلکه آنها به دنبال انتقام از گردانندگان این دانشگاه بودند که قرن‌های متعددی ڈچار جمود،

تبیعت کورکرانه از سردمداران و نژادپرستی کینه‌توزانه در برخورد با ملت، به خصوص روستاییان بودند. ساختار اجتماعی جنبش اسلامی، مبتنی بر پایگاه مردمی بود و آرمان‌های سیاسی و اقتصادی آنها نیز به طرح سوسیالیسم بیش از هر چیز دیگری نزدیک بود. هم‌چنین توجه فراوانی به هویتی می‌کردند که در نتیجه پیروی از فرهنگ غرب از بین رفته بود...».

علاوه بر این، گرایش جنبش به سمت اخوان و عقل‌گرایی، باعث شد گروهی از شخصیت‌های الیوتونه و شاگردانشان، از جنبش اسلامی اجتناب کنند و حتی به علت سنت‌گرایی در دین داری و فتوا، با این جنبش دشمنی ورزند. در مقابل، آنها خود را در متن حکومت جای می‌دادند و در توجیه آن، دفع سیاست خاندانه جنبش نسبت به خدا، رسول، مؤمنان و وطن را بهانه می‌کردند.

۴. نظامیان و همراهان

(الف) طرفداران و همراهان

آنها اساساً جوانان روشن‌فکری بودند که از یک‌نواختی اوضاع و تکروی‌های سیاسی تک‌حزبی، تصمیم واحد و برنامه واحد، به تنگ آمده بودند. هم‌چنین از اینکه شخصیت‌شان خرد شده بود و می‌خواستند آنها را به تمدنی وابسته کنند که ۷۵ سال آنها را در عقب‌ماندگی نگه داشته و از خونشان هم نگذشته بود، در رنج و عذاب بودند. جایگزینی واقعی برای تحقق دموکراسی مردمی در پرتو حکومت ملی - که پانزده سال از آن می‌گذشت - وجود نداشت، از این رو، گمشده خود را، آن هم به صورت تئوریک، در طرح‌های جنبش نهضت یافتند. به این ترتیب، جنبش، در مدتی کمتر از دو دهه، به طور کامل رودرروی حکومت قرار گرفت و در عین حال، جایگزین کاملی برای ایجاد طرح اسلامی نهضت شد.^{۲۴}

(ب) نظامیان و متعهدان

این افراد ابزار اجرایی سیاست‌های جنبش بودند. آنها متعهد شده بودند که در چارچوب قوانین تشکیلاتی فعالیت کنند و نیز به طور مستقیم و دائم در معرض خشم

حکومت قرار داشتند. این پایگاه وسیع، کل کشور را تحت پوشش قرار داده و موفق شده بود همه تربیون‌ها و نهادهای خصوصی و عمومی را در اختیار خود بگیرد.

اما این پایگاه مردمی، در نتیجه سیاست‌های ظالمانه و تبلیغات حزب حاکم برای خشکاندن ریشه آن، از بین رفت؛ به گونه‌ای که در آغاز این دهه، صرفاً وابستگی به این تشکیلات، جرم امنیتی تلقی می‌شد. بنابراین، با مشکلات متعددی مانند محرومیت از روزی حلال و فشار دائمی – هر کجا که قرار داشتند... مواجه بودند. حتی کودکان آنها نیز وضعیت بهتری نداشتند.^{۲۰} چهره معصوم آنها همین‌جهانگاه لختند و اشک بود...

اما لبخند کم رنگ می‌شد و اشک سرازیر.

زنان آنها نیز مشکلات و مصائب مردان را داشتند و به همان شکل وحشیانه، مورد شکنجه واقع می‌شدند. حتی برخی از آنها مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گرفتند. گزارش‌های سازمان‌های بشردوست و حقوقی، از جمله گزارش سازمان عفو بین‌الملل در ۳ژوئن ۱۹۹۳، بر این حقیقت صحه می‌گذارد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پی نوشت ها



۱. سخنرانی بین علی، ۱۹۸۹/۱۱/۷.
۲. الكفاح العربي، ش ۱۹۹۳/۲/۱۵، ۷۵۹.
۳. فلسطين الثورة، ش ۱۹۹۳/۱/۱۴، ص ۵۰۰.
۴. الحياة، ۱۹۹۳/۳/۲۴.
۵. الحياة، ۱۹۹۳/۷/۲۷.
۶. الحياة، ۱۹۹۴/۴/۱۵.
۷. همان.
۸. الوسط، دیداری با بن علی، ش ۱۹۹۲/۱۱/۹، ص ۴۱، ۲۴.
۹. فلسطين المسلم، آوریل ۱۹۹۲.
۱۰. الحياة، ۱۹۹۱/۱/۲۱.
۱۱. الحياة، ۱۹۹۱/۵/۲۹.
۱۲. فلسطين الثورة، ش ۱۹۹۳/۸/۱۹، صص ۳۹ - ۳۸.
۱۳. مركز مطالعات وحدت عربي، المسئلته الثقافية، بيروت ۱۹۹۴، صص ۱۹۵ - ۱۹۴؛ به نقل از محمد عباد الجابری.
۱۴. همان.
۱۵. مقایسه کنید با شیخ حسن عبدالله الترابی، «تذکرات الحوار مع الغرب»، الانسان، س ۳، ش ۱۳، مارس ۱۹۹۵.
۱۶. به نظر می رسد که الترابی و الغنوشی، هر دو به ضرورت گفت و گو با غرب اتفاق نظر دارند؛ اما در مورد دامنه ما معتقدیم که با کمک عقل، می توان بسیاری از راهها را کوتاه کرد، بسیاری از ریشه های متشرک را عمق بخشید و بسیاری از نقش های ماندگار همسو را احیا کرد؛ در حالی که عاطفه و فطرت تحت تأثیر میراث تاریخی، قادر به چنین کاری نیستند.
۱۷. به نظر می رسد که الترابی و الغنوشی، هر دو به ضرورت گفت و گو با غرب اتفاق نظر دارند؛ اما در سه این گفت و گو، گسترش یا محدود کردن آن اختلاف دارند. برای مثال الترابی معتقد به محدود کردن آن در سه دین بزرگ است و می گوید: «همه مسلمانان باید از طریق جنبش گفت و گو، با تمام نیرو سعی کنند افکار دینی جهان را متوجه این مسئله کنند که در گیری های سیاسی و حاکمیت منافع فردی بین شمال و جنوب، صرفاً در گیری بین دو قطب ابرقدرت و مستضعف است و ربیعی هم به دین ندارد و دو دین اسلام و مسیحیت، باید در کنار هم در مقابل همه جریان های لائیسمی بایستند که سعی در محظوظ مضمون ایمان در درون انسان دارند؛

- زیرا هر دو دین با ظلم و استکبار، هر کجا و هر زمان که باشد، مخالفاند و در بسیاری از زمینه‌های مربوط به همزیستی مسالمت‌آمیز و دیدار با هم تفاهم دارند». *الانسان*، ش. ۱۳، مارس ۱۹۹۵. در حالی که الغنوشی مخالف با منطق مطلق لادیشی در قبال غرب است؛ این منطق بر این نظرکار مبتنی است که غرب، به طور مطلق با اسلام و عرب دشمن است. در نهایت، آمادگی خود را برای مباحثت با همه طرف‌ها با هر مرجعیت و ایدئولوژی، اعلام می‌کند و می‌گوید: «ما از موضع اسلام درخصوص گفت‌وگو با غرب، در کلیه سطوح آکادمیک، دین و سیاست حمایت می‌کنیم... ما به خوبی می‌دانیم که شخصیت‌های دینی و دانشگاهی، و نهادهای انسان‌دوستانه در غرب با تمام سیاست‌های رسمی و ضدعرب و اسلامی سرمدaran مخالفاند و در مقابل آن می‌ایستند. در عمل نیز بسیاری از انجمن‌های این‌جهتی در انگلیس، فرانسه و امریکا در کنار ما ایستاده‌اند». (*الشرع*، «امیر کا ضد اسلام» و گفت‌وگو با الغنوشی)، صفحه ۳۰ - ۳۱.
۱۷. برگزیده‌ای از سخنرانی بن علی در سالروز به دست گرفتن حکومت، ۱۹۹۸/۱۱/۷.
۱۸. اظهارات نخست وزیر کشور، حامد القروی، به نقل از السفیر، ۱۹۹۰/۱۲/۱۲.
۱۹. محمد مواعده، رهبر مخالفان قانونی و رئیس جنبش دموکرات‌های سوسیالیست، در آغاز مبارزه دولت با جنبش اسلام‌گرایی، معتقد است: «حکومت تصور می‌کند که می‌تواند شرکت‌کنندگان در نظام چندجزی را انتخاب کنند... هم‌چنین تصور می‌کند مخالفان جنبش نهضت، از گفت‌وگو و مقابله به روش دموکراسی می‌ترسند. اما این موضع مثبت، ممکن است همه احزاب قانونی در تونس را به سمت مشارکت دادن در سرکوب‌ها و تصفیه جنبش نهضت سوق دهد» (*گزارش استراتژیک عرب* ۱۹۹۲).
۲۰. «در آغاز فوریه، حکومت، همه اعضای کمیته را مورد بازجویی قرار داد. در سوم فوریه، المرزوقي احضار و مورد بازجویی پلیس قرار گرفت... حکومت سپس صالح الحمزاوي (همانه‌گکننده کمیته) را به اتهام تشکیل یک انجمن غیرقانونی بازداشت و آقای طاهر شفروش را از کار برکنار داد و از او خواست کشور را ترک کند؛ زیرا او به رغم اینکه عضو هیئت مدیره انجمن تونسی بود و در این کشور نیز ازدواج کرده بود، ملیت الجزایری داشت. سپس بنا به درخواست سازمان عربی دفاع از حقوق بشر، الحمزاوي آزاد شد. جالب اینکه دولت وجود اندیشمندان زندانی را در کشور رد کرده و کمیته را به ترویج اخبار دروغ و برهم زدن نظم عمومی متهم کرد»، (*فلسطین المسلم*، آوریل ۱۹۹۳؛ سازمان عربی حقوق بشر گزارشی در مورد تونس، ۱۹۹۴، ص. ۷۷۹).
۲۱. بیش از صد نفر از زنان روش‌فکر و تحصیل کرده، طی درخواستی در ۲۱ می ۱۹۹۴ خواستار احترام به آزادی در نتیجه موارد فراوان و خطرونک سلب آزادی و اعمال فشار بر روزنامه‌ها و محدود کردن زمینه‌های تغییر شدن (الدیار، ۱۹۹۴/۶/۶).
۲۲. *فلسطین الشوره*، ۱۹۹۴/۱۰/۵، ۶۲۲.
۲۳. برگزیده‌ای از سخنرانی بن علی، ۱۹۹۲/۱۱/۶.

۲۴. مالک بن نبی می‌گوید: «تونس از نظر تمدن اسلامی، برچستگی خاصی در افریقا و کل جهان اسلام، از بیش از هزار سال پیش دارد و امواج بی در بی فتوحات علمی و سیاسی و مراکز بزرگ فرهنگی از شهرهای بزرگ آن، یعنی قیروان، مهدیه، تونس و دانشگاه‌های آن، به خصوص دانشگاه قدمی الزینونه، برخاسته‌اند».

۲۵. گزارش سازمان عربی حقوق بشر در سال ۱۹۹۱ وضعیت کودکان اسلام‌گرایان تونس را این‌گونه توصیف می‌کند: تعدادی از کودکان نیز مورد چنین آزار و اذیت‌هایی قرار گرفته‌اند. از جمله آنها می‌توان به فتحی البغشوقی (چهارده ساله)، مراد نقه (دانش‌آموز سال چهارم ریاضیات و علوم) و نزار العوفی (پانزده ساله) اشاره کرد. حزب حاکم تونس با چنین رفتار غیرانسانی، قانونین‌المللی را نقض کرده است، زیرا ماده ۳۷ الف) مشور حقوق کودک به صراحت بیان می‌کند که هیچ کودکی باید مورد شکنجه یا انواع دیگر رفتار و مجازات‌های سخت و غیرانسانی یا شغلی واقع شود. هم‌چنین می‌توان حزب حاکم را به علت بازداشت و تبعید پدران محکوم کرد، زیرا در سرنوشت کودکان بسیار تأثیر می‌گذارد و در اعلامیه حقوق کودک در قطعنامه ۱۳۸۷ (د) مورخه ۳۰ نوامبر ۱۹۵۹ اشاره شده است. مجمع عمومی این اعلامیه را به این علت صادر کرده است که کودکان بتوانند از دوران شیرین کودکی بهره ببرند و در این دوره به خاطر خود و جامعه، از حقوق و آزادی‌های مطرح شده در این اعلامیه برخوردار باشند. مجمع عمومی همه پدران، مادران و مردان و زنان و نیز سازمان‌های تابع و مقامات محلی و حکومت‌های ملی گرا را به احترام به حقوق باد شده در این اعلامیه فراخوانده است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل چهارم

موانع گفتمان چنیش نهادت

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

به اعتقاد گروهی، حرکت به این علت به چنین سرنوشتی دچار شد که خشونت حکومت را با خشونت پاسخ نداد و برخی دیگر نیز علت آن را عدم حضور کافی اعضای جنبش در نهادها و ادارات اقتصادی و اجتماعی جامعه مدنی دانسته‌اند.

اما ظاهراً هر دو گروه دچار اشتباه شده‌اند؛ زیرا گروه اول فلسفه سیاسی جنبش را که مبتنی بر عملکرد مسالمت‌آمیز و تدریجی برای تغییر است، فراموش کرده است. الغنوشی می‌گوید: «پیشرفت کندی که در نتیجه عملکرد مسالمت‌آمیز به دست می‌آید، به مراتب از ماجراجویی، مؤثرتر و کارآمدتر است. معمولاً مبارزه مردمی و مسلحانه با مقامات داخلی، حتی یک بار هم تجربه موفقیت‌آمیزی نداشته است. طرح تشکیل دستگاه‌های خاص در سطح احزاب، چه اسلامی و چه غیراسلامی، اغلب با شکست مواجه شده و فجایعی را به بار آورده است... من تا حد زیادی به اشتباه ناشی از به کار بردن استراتژی‌های متناقضی، استراتژی‌های تغییر مسالمت‌آمیز و تغییر خشونت‌بار در تشکیلاتی واحد واقفم. بسیاری اوقات من معتقد به استفاده از نکات مثبت آن هستم».^۱

گروه دوم نیز متوجه برخی سیاست‌های انحصار طلبانه بورقیبه نیست. وی از زمان برگزاری کنگره حزب قانون - حزب حاکم - در سال ۱۹۶۴، تمام اداره‌های جامعه را در انحصار حزب حاکم قرار داد. بنابراین، برای درک بحران گفتمان جنبش نهضت در تونس، باید به دنبال عواملی بود که عینیت بیشتری داشته باشد.

۱. موانع داخلی

این موانع به روش مربوط می‌شوند. پیشتر به تبعات شیوه آمیختگی فکری که جنبش سعی داشت برای ایجاد منشور اسلامی نهضت، آن را در پیش گیرد و نتیجه قطعی آن، اشاره کردیم: می‌توان این شیوه را به این ترتیب خلاصه کرد: ایجاد سازش و همراهی بین تفکر سنتی و تفکر جنبش دشوار است؛ خواه مربوط به نگرش به اسلام از دو بعد ثابت و متغیر، و چگونگی برخورد با آن دو باشد که آیا بر پایه‌ای تزویی و منفی است یا اینکه به اصول ثابت فکری جنبش و دستاوردهای آن مربوط شود که در نتیجه فشار واقعیت ایجاد شده‌اند. این مسائل به شکل‌گیری یک تفکر شکاف‌پذیر عمومی انجامیده که خود سبب نوعی ابهام در تصور اسلام گرایان شده است و کمبود تحقیقات جدی و سودمند برای جبران شکاف فکری آنها نیز به بروز این ابهام کمک کرده است.

این تفکر شکاف‌پذیر، به مثابه نقطه تلاقی بین دو جریان مختلف در مکان و زمان به شمار می‌رود. به این ترتیب، اهمیت این نقطه تلاقی در این است که دو جریان مخالف گذشته و حاضر را در خود دارد و همین باعث می‌شود تصاویر واقعی، بیشتر مانند یک سراب به نظر آید و دریافت آن، خیالی بیش نباشد. علاوه بر این، این مسئله باعث لغو تحولات ارادی و هوشمندانه می‌شود و حتی می‌تواند به انجرهای ناگهانی منجر شود. «القرضاوی» در تلاش برای شناخت و کاوش این اختلال، سرانجام به این نتیجه می‌رسد: «اولین بحران ما، فکری است. بسیاری اسلام را به درستی درک نکرده و در دریافت تعالیم آن نیز به وضوح کوتاهی کرده‌اند. مهم یا غیرمهم، ما نمی‌توانیم حقیقت معاصر را بشناسیم. دیگران و حتی خودمان را نمی‌شناسیم و این ناآشنایی و نشناختن، منحصر به عامه مردم مسلمان نمی‌شود، بلکه طلیعه‌دارانی را نیز شامل می‌شود که امید می‌رود به یاری اسلام پردازند و تکیه‌گاهی برای فعالیت اسلامی مطلوب به شمار می‌آیند».^۱

مظاهر تفکر شکاف‌پذیر، شکل‌ها و شیوه‌های متعددی داشت که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

الف) تفکر و تصور ایده‌آلیسم و فراتر از واقعیت

این تفکر در اساس به شیوه حاکم تفکر در درون این جنبش مربوط می‌شد که هم‌چنان

به رغم تلاش‌های پی درپی و موفقیت جزئی، تحت تأثیر ایده‌آلیسم عصر گذشته بود... و فقط از بین متونی که دچار جمود شده بود، با واقعیت ارتباط می‌یافتد؛ آن هم از طریق گفته‌ها و مفاهیمی که در عصرهایی که به ندرت از آنها سخنی گفته می‌شد، تبلور می‌یافتد و تا حد زیادی با عصر ما فرق می‌کرد.^۳

ب) بحران مفاهیم

عقل مسلمانان به علت گذشت دوره‌های انحطاط و نکرهای‌های کتونی^۴ و نیز به دلیل واکنش‌ها، از درک واقعیت و برنامه‌ریزی برای آن ناتوان بود، از این‌رو، از واقعیت جدا شد... دین از زندگی اجتماعی ما و از سیاست، و از تأثیرگذاری و مشارکت در رهبری و هدایت سیاست جدا شد... هرچند جنبش اسلامی، جدایی دین از حکومت را رد می‌کرد.^۵

ج) ابهام در تصور و دیدگاه

دیدگاهی روش و عینی نسبت به حقیقت، فکر، برنامه‌های اسلامی و نیز جنبش اجرای ارزش‌های اسلامی، در عالم واقع وجود نداشت. این مسئله را می‌توان در گوناگونی جنبش‌های اسلامی و عقب‌افتادگی برخی و آشوب و بی‌نظمی برخی دیگر مشاهده کرد. حتی برخی از جنبش‌های اسلامی، چنان که از اصطلاحات و عبارت‌هایشان برمسی آید، به گونه‌ای فکر می‌کنند که گویا در پانصد یا شصصد سال پیش به سر می‌برند.^۶

۲. موانع مربوط به ابزار و مکانیسم

تمایل جنبش به ایجاد تغییر بر مبنای دموکراسی^۷ و مخالفت قاطعانه با هرگونه خشونت مادی و معنوی، تا حد زیادی به حزب حاکم فرصت سرکوب مخالفان را داد. به نظر می‌رسد که حزب حاکم در کنار این عمل، از فلسفه جامعه‌شناسی این خلدون نیز بهره‌ها برده است. این خلدون می‌گوید: «رهبران تا وقتی می‌توانند محکم و استوار به حکومت خود ادامه دهند که با مخالفت نیرومند بر مبنای عصیت مواجه نشوند». البته نباید تصور کرد که جنبش از خطمشی مسالمت‌آمیز خود در مبارزه با حکومت

دیکتاتوری دست برداشت، بلکه چنان که پیداست، سعی کرد از طریق راشد الغنوشی، رهبر حرکت، به کنکاش در متد خود برای ایجاد تغییر پردازد، اما این متد با دو اشتباه مهم همراه بود؛ اولین اشتباه به ماهیت گفتمان جنبش مربوط می‌شد؛ زیرا هم‌چنان بخشی از آن فقط واکنش‌های تنفس‌آفرین را بیان می‌کرد – مانند موضع گیری جنبش نسبت به کشف گروه امنیتی در سال ۱۹۸۷ و موضع گیری در قبال بحران کویت در سال ۱۹۹۱^۸ – و این مسئله باعث بروز خشونت در گفتمان آن شده بود که در نتیجه، گفتمان اصلاح طلبانه آنها را سرشار از تنافض کرده بود. «باید بدانیم که حکومت ما و مخالفان قومی، و حتی بسیاری از خود مسلمانان، از گفتمان اسلامی می‌ترسند... باید به همگان اطمینان خاطر دهیم که ما هرگز در برخورد با مخالفان خود، از خشونت استفاده نمی‌کنیم. باید بر راه حل مناسب تکیه کنیم».

اما اشتباه دوم، به محramانه بودن شیوه‌های سازماندهی برمسی گشت؛ زیرا لزوماً باعث بروز سرخوردگی و مانع نفوذ جنبش در صفوی نیروهای ملی و عموم مردم می‌شد. از این رو، جنبش در همان لحظه‌های اولیه لو رفتن این ساختار از مقاومت دست کشید. منطق تغییر به روش صلح آمیز نیز دچار اشتباهات مهمی بود، زیرا بر اعتبار جنبش در نظر حکومت، جریان‌های لائیک و نیروهای خارجی، بازتاب منفی داشت. الترابی می‌گوید: «محramانه عمل کردن جنبش نهضت اسلامی – که اولین انگیزه آن تقلید از اولین دعوت محramانه در مکه مکرمہ بود – به گفتمان شفاهی و نوشتاری منحصر می‌شد. به همین علت، جنبش، امکان انتشار گسترده را از دست داد و نیز در تحکیم مبانی دین و استفاده از مکانیسم تبلیغات برای دعوت به سوی خدا، دچار تأخیر شد». بنابراین، باید یک منطق اسلامی سرشار از علوم شرعی را پایه‌ریزی کرد تا این علوم تها ضامن مصون ماندن آن از لغرض و اختلالی باشند که ریشه در تندروی و نژادپرستی دارد.^۹

۳ موانع خارجی

این نیز یکی دیگر از موانع جنبش بود که گاهی از سوی محافظه‌کاران در مقابل نوگرانی ایجاد می‌شد، و گاهی به حکم اختلاف اصولی نهضت با مخالفانشان، ایجاد می‌شد. این موانع به گرایش و جهت منحصر می‌شد.

الف) موانع فکری

علمای دین - علمای حکومتی - با استفاده از احساسات مردم که به تبعیت، تقلید و استبداد حزب حاکم خو گرفته بودند، نقش مهمی در مخالفت با فکر نهضت ایفا می کردند. «بنابراین، هیچ گفتمانی بین آنها - یعنی غربی ها - و علمای سنتی ما وجود نداشت. این علما حتی با ما اسلام گرایان که سعی در تطبيق اسلام با واقعیت معاصر داشتیم، هیچ گونه تفاهمی بر سر بسیاری از مسائل فکری نداشتند؛ زیرا آنها مسائل فکری را فقط برای مشغول کردن زبان خود می خواستند، برای درکنن و بازسازی و تطبیق آن.»^{۱۱}

ب) موانع مادی

موانع فکری باعث بروز کشمکشی بیهوده و بی نتیجه بین جنبش و علمای دین شد که زیر نظر حکومت مستبد ایجاد می شد، مشکلات متعددی را بر جنبش تحمیل می کرد، مانع تحول مطلوب آن می گردید و در نهایت، آن را از صحنه سیاسی - ملی حذف می کرد: «ملت های اسلامی یا امت اسلامی، به وسیله رهبرانشان مصادره شده اند. ما معتقدیم، استکبار جهانی و در رأس آن امریکا، با استفاده از سرویس اطلاعات مرکزی و امثال آن، پادشاهان، رؤسای جمهور و سردمداران را مأمور حفاظت از سیاست و منافع خود در جهان اسلام کرده است». ^{۱۲}

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱. انسان، دسامبر ۱۹۹۲، مقایسه کنید: قدرت حکومت بیشتر از هر حزب یا گنجش سیاسی، با هر تعداد عضو و هر فکری است... حکومت جدید، یک قدرت مادی سازمان یافته و مسلح و مبتنی بر عالی ترین درجات اطاعت آموزشی، نظام و تجهیز است و همین باعث شده که در برخورد با هر کدام از گروههای مدنی مخالف، پیروز میدان باشد... حکومت جدید در مبارزه با تغییر اسلامی، از حمایت نظام بین الملل و نیز پشتیبانی تبلیغاتی، معنوی، مادی و نظامی برخوردار است (منیر شفیق، به نقل از مجله مطالعات سیاسی، سال ۴، ش ۴، ۱۹۹۴).
 ۲. یوسف القرضاوی، اولویات‌الاسلامیه: به نقل از مجله مطالعات سیاسی، س ۴، ش ۴، ۱۹۹۴.
 ۳. راشد الغنوشی، مقالات، ص ۱۸۴.
 ۴. الوحدة التونسيه، ش ۲۹، ۱۹۸۲/۷/۵.
 ۵. الدراسات الفلسطينیه، گفت و گویی با علامه سید محمد حسین فضل الله، ش ۲۳، تابستان ۱۹۹۵، ص ۱۰۱.
 ۶. به نقل از مجله مطالعات سیاسی، ش ۴، ش ۴، ۱۹۹۴.
 ۷. الغنوشی، اصول شیوه تغییر را این چنین تعین می‌کند: «اولویت آزادی بر اجراء، اتفاق بر تابع کردن، فرهنگ بر قانون و جامعه بر حکومت است».
 ۸. برای اطلاع از گفتمان الغنوشی در خطاب به امت، به پیوست این مقاله مراجعه کنید.
 ۹. حسن الزرابی، «طروحات الحركات الإسلامية في مجال الحوار مع الغرب» در صدام الحضارات، مرکز الدراسات الاستراتيجي و البحوث والتوصیی، بیروت ۱۹۹۵.
 ۱۰. از ویژگی‌های این جیمه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مبتنی بر مداراست، برای رسیدن به اهداف خود، سعی در اتفاق و جذب داوطلبانه در کمال آزادی و اختیار دارد، به اصلاحات رایج و مرحله‌ای در چارچوبها و ادارت اجتماعی معتقد است تا بی هیچ فتنه و آشوب یا زیانی که ممکن است به علت تغییر خطرناک و ناگهانی شرایط یا عدم آمادگی مردم به وجود آید، به تبلیغ اسلام پردازد و در این مسیر، سعی در اصلاح

همه جانبه و کاملی دارد که بدون تعییض و اشتباه و آراسته به تعهد راستینی باشد که هیچ‌گونه تعلل و نیرنگی را نمی‌پذیرد. هم‌چنین به بهترین روش، تبلیغ می‌کند و به تلاش صبورانه و انقلابی در مقابله با استبداد معتقد است، زیرا این استبداد می‌خواهد انوار الهی را خاموش کند و مانع اصلاحات و خیر شود به خواست ملت مسلمان توجیه نکند و ظلم و غرور و فساد را بر زمین تحمیل کند (دستورالعمل جبهه قومی اسلامی، خارطوم ۱۹۸۵، ص ۴).

۱۱. همان، ص ۱۳۶.

۱۲. الدراسات الفلسطينية، گفت و گویی با علامه سید محمد حسین فضل الله ش ۲۳، تابستان ۱۹۹۵، ص ۱۰۲.

پیشکش به تبرستان
www.tabarstan.info

بخش سوم

سازمان‌های صنفی و احزاب سیاسی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

پیشتر، به شرح برنامه دولت تونس برای تصفیه تمام عناصر و ساختارهای جامعه مدنی پرداختیم که دولت، عاری از نوگرایی و لائیسمی شود که مدعی آن بود و به این ترتیب، از پیشینه و پشتوانه تمدنی و انسانی... دور ماند.

از آنجا که نهادها و ادارات جامعه مدنی، تا حد زیادی مورد احترام فعالان و عموم مردم هستند، حزب حاکم نمی‌تواند همه را یکجا و یکدفعه غصب کند. بنابراین با توجه به حضور حکومت به اصطلاح ملی، روابط بین آن دو با درگیری و کشمکش توأم است.

در واقع، مشکل، از یک سو، به حکومتی تمامیت‌خواه برمی‌گردد که خواهان تسلط و کنترل هر چیزی است و از سوی دیگر، جامعه‌ای که به شناخت‌ها و تمدن‌های متفاوتی گرایش دارد و می‌خواهد مطابق پیشرفت تمدن و تحولات مربوط به آن زندگی کند. بدین ترتیب جامعه تا حد زیادی به ادامه نهضت معتقد می‌شود و حکومت می‌کوشد با ایجاد شک در دل افراد جامعه، این اعتقاد آنها را متزلزل کند، و زمینه سلب آن اعتقاد از ذات متمایزش را فراهم کند. همه این مسائل، در دو مرحله اصلی پیش می‌آید: در مرحله نخست نهادهای جامعه مدنی سالم بودند؛ به طوری که ستون و زیربنای جامعه را در مقابل واپس‌گرایان و غیرملی‌ها تشکیل می‌دادند. در این مرحله، یک سلسله درگیری و کشمکش به وجود آمد. اما مرحله دوم با وضعیت کنونی متناسب است؛ به طوری که همه این نهادها، صرفاً به شکل یک شیخ درآمده‌اند و جزو نام و یادی از آنها باقی نمانده است.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

سازمان‌های صنفی و سندیگاه‌ها

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱. اتحادیه کل کار در تونس^۱

الف) جبهه ملی و فلسفه اتحادیه سوسیالیسم

نقش ملی بر جسته‌ای که اتحادیه کل کار در تونس، هنگام مبارزه برای آزادی کشور و رهایی از سلطه استعمار ایفا کرد، در تحکیم و تقویت سندیکا و گسترش دامنه همسویی مردمی با آن، و نیز تأیید مشروعيت نقش آن به عنوان عاملی مؤثر در اوضاع سیاسی تونس مستقل تأثیر فراوانی داشت.

از سوی دیگر، تقویت خط تازه کارگری که مبارزه طبقاتی را به مبارزه سیاسی و خواسته‌های ملی را به خواسته‌های اجتماعی در جنبش آزادی بخش ملی تونس پیوند می‌داد، باعث شد که حزب قانون اساسی جدید، امید قدرت مطلقه بودن هنگام رسیدن به حکومت را از دست بدهد.^۲

با شروع درگیری در درون حزب قانون اساسی در خصوص مسئله استقلال داخلی، به خصوص پس از مخالفت قاطعانه جناح صالح بن یوسف، بورقیبه و حزب او در تونس، مورد حمایت اتحادیه کل کار قرار گرفتند و این امر، نقش مهمی در قدرت یافتن او داشت. انجمن اداری اتحادیه، طی بیانیه‌ای در ۱۳ زوئن ۱۹۵۵ نسبت به قراردادهای تونس و فرانسه ابراز خشنودی کرد و از همه کسانی که به منظور تشویق افراد به بالا بردن سطح اقتصادی و اجتماعی تلاش کردند، تشکر کرد.^۳

این گونه طرفداری‌ها از بورقیبه، از نظر رهبران اتحادیه و در رأس آنها احمد بن

صالح، به منزله مقدمه‌ای برای امکان ایجاد یک سندیکا برای مشارکت در حکومت بود. احمد بن صالح در ۱ژوئن ۱۹۵۵ گفته بود: «ما در چارچوب وحدت ملی، برنامه کاری خود را تنظیم و برای تحقق سیاست اقتصادی ملی تلاش می‌کنیم. از این رو، باید کلیه سلیقه‌ها و اهداف شخصی، در مقابل آرمان‌های ملت، کنار گذاشته شود».^۴

فقط این سندیکا نبود که توانست به برخی کرسی‌های انجمن ملی - که در سال ۱۹۵۶ تأسیس شد - و مشارکت عملی در سیاست‌گذاری دست یابد، بلکه اتحادیه کل کار تونس نیز پیش از این توانسته بود دیدگاه اجتماعی خود را در کنگره حزب جدید قانونی اساسی - که در تابستان ۱۹۵۵ در صفاقس تشکیل شد - به کرسی نشاند.^۵

عناصر مخالف سرمایه‌داری در درون جنبش سندیکا، شرایط را برای ترویج طرح‌هایشان که بیانگر آرمان توده زحمت‌کش بود، مساعد می‌دیدند. آنها می‌گفتند که استقلال، دست کم باید بخش کوچکی از خواسته‌های اقتصادی و اجتماعی توده مردم را برآورده کند. این گرایش در ششمین کنفرانس اتحادیه کل کار تونس در سپتامبر ۱۹۵۶ به خوبی خود را نشان داد. رهبران سندیکا در این کنفرانس، برنامه‌ای اقتصادی و اجتماعی ارائه کردند که در برگیرنده مهم‌ترین نکات زیر بود: ملی کردن شرکت استعماری فرانسه، ایجاد یک بخش همکاری کشاورزی به شکل خاص، وضع قوانین اجتماعی مدرن و تکیه بر مداخله دولت در عرصه اقتصادی براساس برنامه‌ریزی که اهداف و وسائل مورد نیاز تحقق توسعه اقتصادی را تعیین کند. تصویب این برنامه در کنفرانس، آغاز بحران بین اتحادیه کل کار تونس و حزب قانون اساسی بود. گسترش موج ناآرامی‌های کارگری در تابستان ۱۹۵۶، که برخی با تحریک مستقیم رهبران اتحادیه صورت می‌گرفت، به این بحران دامن زد.^۶

به این ترتیب، پایان استعمار بر حکومت تأثیر گذاشت. رهبران حزب قانون اساسی پس از سرکوب شورش درون‌حزبی، جنبش سندیکا را نیز زیر سلطه خود گرفتند. آنها با همدستی برخی رهبران سندیکا مانند حبیب عاشور و احمد التلیلی، تشکیلات سندیکا را از هم شکافتند و پس از سرکوب عناصر مخالف سرمایه‌داری، با سر و سامان دادن به تمام سندیکاهای در ۱۶ آوریل ۱۹۵۷ در جهت گرایش‌ها و اهداف حکومت که مبنی بر لیبرالیسم اقتصادی و مخالفت با هرگونه برنامه‌ریزی و نظارت عملی بر اقتصاد

از سوی دولت بود، به آنها وحدت بخشیدند.

ناارامی‌های فراوان و فعالیت‌های کارگران طی سال‌های ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶، حاکی از افزایش کیزیش کارگری و موقعیت سیاسی و اجتماعی اتحادیه کل کار در تونس بود. این ناارامی‌ها هم‌چنین بیانگر تناقض عمیق و ریشه‌ای بین طرح‌ها و افکار حزب قانون اساسی، مبنی بر لزوم تعهد به مقوله وحدت قومی و به عبارت دیگر، دست برداشتن طبقه کارگر از منافع خود، و تعهد سندیکا مبنی بر دفاع از زحمت‌کشان و منافع آنها بود.

وحدت قومی، چنان که بورقیبه طالب آن بود، در اصل ضدکارگران بود؛ زیرا در صدد محدود کردن دامنه مبارزه اجتماعی آنها در سطوح پایین بود.^۷ بورقیبه معتقد بود: «طبقه کارگر تونس، در حدی نیست که خواستار حقوق و منافع خود به عنوان یک طبقه باشد، بلکه این تبلیغات مارکسیسم است که به منظور تجزیه طبقاتی ملت‌ها بر ضد یکدیگر، به فعالیت می‌پردازد و می‌خواهد این توهمند را برای کارگران ایجاد کند که برای مثل، به رفاقت خود در ژاپن یا چین نزدیکترند تا ملت خودشان، و مبارزه برای آزادی اجتماعی، به طور مسالمت‌آمیز و بدون گستن پیوند قومی ادامه خواهد یافت».^۸ از نظر او، «جامعه تونس، جامعه‌ای یکپارچه و مبنی بر انسجام و همکاری است و قابل تجزیه و تقسیم به گروه‌ها براساس منافع مشترک نیست. بنابراین، قشر کارگر نیز برخلاف تبلیغات تجزیه‌طلبانه، جدا از قشرهای دیگر ملت نیست».^۹

طی سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۵۸، حزب قانون اساسی توانست جایگاه خود را محکم کند و کلیه پست‌های دولتی را هم در اختیار بگیرد؛ به طوری که قدرت را قبضه کرد و حزب و حکومت را در یک خط قرار داد. این وضعیت، به خصوص از سال ۱۹۶۳ باعث کنار گذاشتن نیروهای اجتماعی و سیاسی شد.^{۱۰}

در مورد سندیکا نیز حزب قانون اساسی تلاش کرد آن را به صورت یک سازمان صرف، تابع خود کند که فقط به امور کارگران پردازد.^{۱۱} اما اتحادیه کل کار تونس، به رغم تمام فشارها و موافع، توانست فعالیت و استقلال خود را حفظ کند.

دولت عملاً مرحله جدیدی از تلاش بی‌وقفه و جدی را برای کنترل و نظارت کامل، هم بر اقتصاد و هم بر ساختارها و تشکیلات مردمی آغاز کرد. سال ۱۹۶۳ نقطه عطف مهمی در این راستا بود. در این سال، حکومت فرصت را برای کودتا در دسامبر ۱۹۶۲

به منظور ممنوع کردن فعالیت حزب کمونیست تونس و توقيف روزنامه الطلیعه و مهم‌تر از آن، نظارت دقیق و کنترل سازمان‌های مردمی، به خصوص اتحادیه کل کار تونس و اتحادیه کل دانشجویان غنیمت شمرد و عملاً نیز چنین اتفاقی افتاد؛ زیرا طبق تصمیم شورای حزب حاکم - حزب قانون اساسی - در مارس ۱۹۶۳ کلیه سازمان‌های مردمی، بخشی از حزب به شمار می‌آیند و تحت نظارت و رهبری آن فعالیت می‌کنند، و باید هر اتحادیه‌ای در میدان فعالیت خود، به ^{اعلان به تابستان}www.tabestan.info سیاست‌های حزب پردازد.^{۱۲}

برای رسیدن به این هدف، هسته‌های صنعتی و حزبی در درون سندیکا برای تضعیف و کنترل این سازمان به وجود آمدند و به ویژه در سال ۱۹۶۳ توسعه و گسترش یافتد. به رغم حاکمیت عمدۀ در محافل اتحادیه‌ها و گوش‌گیری بر جمیع از عناصر رهبری از اتحادیه کل کار تونس،^{۱۳} سیاست اعمال فشار بر اتحادیه‌ها و سندیکاهای به شکل‌ها و ابزارهای مختلف ادامه یافت. برای مثال، حزب سوسیالیست قانون، پس از تبدیل شدن به ابزار حکومت، مأموریت اصلی اش، به خصوص در شرایط توسعه براساس سرمایه‌داری حکومت،^{۱۴} کنترل جنبش کارگران بود. به این منظور، بخش‌های حزبی را در درون این اتحادیه‌ها نفوذ داد. هم‌چنین در همه استان‌ها، کمیته‌های هماهنگی حزبی، به منظور کنترل و نظارت بر فعالیت توده هواداران اتحادیه، ایجاد شد. بورقیه این نظارت را «پرورش و تربیت سیاسی» نامید.^{۱۵}

این وضعیت، با هدف تضعیف اتحادیه کل کار تونس، تا سپتامبر ۱۹۶۴ ادامه یافت. در این تاریخ، دولت بورقیه به دنبال درخواست صندوق بین‌المللی پول، تصمیم به کاهش ارزش دینار تا میزان ۲۰ درصد گرفت. این در حالی بود که قیمت‌ها به نحو سراسام‌آوری افزایش یافته و خشم توده فقیر مردم و محافل کارگری را برانگیخته بود. رهبران اتحادیه، تحت فشار پایگاه و به منظور بازگرداندن موقعیت خود در دستگاه حکومت و تأثیر در تصمیمات حکومتی، خواستار افزایش حقوق اعضای خود شدند. دستمزدها به دنبال کاهش ارزش دینار، پایین آمده بود، اما رهبران اتحادیه هم‌چنان بر درخواست خود تأکید می‌کردند و دولت مردان نیز به بهانه به پایان رسیدن زمان درخواست، اعلام می‌کردند که اتحادیه باید نقش سازنده‌ای ایفا کند. کادر رهبری حزب سوسیالیست قانون و دولت، واکنش تندی نشان دادند و برخی از

تشکیلات سندیکا و کمیته‌های هماهنگ با حزب حاکم نیز بیانیه‌هایی در محکومیت موضوع رهبران سندیکا صادر کردند. به همین علت، شورای ملی سندیکا تأسیس شد که با واکنش تند بورقیه و تهدیدهای او مواجه گردید. در این هنگام، حبیب عاشور، دبیر کل سندیکا، در می ۱۹۷۵ خواستار برگزاری کنگره فوق العاده اتحادیه کل کار شد. حکومت سعی کرد که این کنگره را به تأخیر اندازد و مطالب روزنامه‌ها را سانسور کند. در ۷ ژوئن ۱۹۷۵، حبیب عاشور دستگیر و زندانی شد؛ زیرا اوی مستول شرکتی بود که قایق‌هایی برای حمل و نقل مسافر بین «صفاقس» و جزیره‌های «قرقه» در اختیار داشت.^{۱۶}

در یک کنگره فوق العاده (اضطراری) در سی و یکم ژوئن ۱۹۷۶، بشیر بlague به دبیرکلی و جانشین حبیب عاشور انتخاب شد. بورقیه اصرار شدیدی بر مخالفت با استقلال اتحادیه و فعالیت‌های سیاسی آن داشت. او در این کنگره اضطراری اعلام کرد: «مهم این است که اتحادیه، تشکیلاتی با اختیارات خاص تلقی نشود. حزب به تنها بی می‌تواند در خصوص مسائل مربوط به مصلحت قومی تصمیم‌گیری کند».^{۱۷}

حکومت، سندیکا را تحت سلطه خود گرفت، به طوری که سندیکا از سال ۱۹۷۵ تا پایان ۱۹۷۹ به طور کامل به زیر سلطه حکومت رفت.^{۱۸} این اختلال و ناکارایی، به ساختار کادر رهبری منتهی نشد، بلکه پایگاه آن را نیز دربرگرفت. با کاهش اهمیت سیاسی اتحادیه کل کار، مبارزات فروکش کرد و تعداد اعضای سندیکا نیز رو به کاهش گذاشت و فعالیت سازمان را کد شد.^{۱۹}

این همکاری، مشکلات و مصائب را به بار آورد که سنگینی آن بر دوش توده کشاورزان خردپا و کارگران افتاد.^{۲۰} سرکوب، سلب آزادی‌های عمومی و تعقیب عناصر ملی و ترقی خواه به علت اعمال سیاست اقتصادی جدید، بیشتر شد.

ب) وضعیت اتحادیه کل کار در مرحله لیبرالیسم

پس از شکست تجربه ایجاد نظام سرمایه‌داری دولتی به رهبری احمد بن صالح در تابستان ۱۹۷۹، عناصر بورژواز که قدرت را به دست گرفته بودند، به فکر عادی‌سازی روابط با سندیکا افتادند؛ زیرا این کار برای نظام، بسیار مهم و ضروری بود تا بتواند سیاست اقتصادی جدید خود را در وله اول، بر ادامه روند سرمایه‌داری داخلی و ادغام

هرچه بیشتر آن در بازار سرمایه‌داری جهان، و باز کردن بازار تونس به روی سرمایه‌گذاری خارجی پی‌ریزی کند.

نظام برای رسیدن به این هدف، باید به پاکسازی فضای سیاسی و اجتماعی، و زدودن کینه و کدورت، به عنوان مقدمه‌ای برای ادغام طبقه کارگر و مهار و کنترل آنها می‌پرداخت تا بتواند فعالیت‌های کارگری را متوقف یا دست کم آنها را در چارچوب و ساختارهای قانونی و شرعی مهار کند.

این سیاست رسمی نظام، وارد مرحله تاروایی از روابط بجود با اتحادیه کل کار تونس شد. دفتر سیاسی حزب حاکم، حبیب عشور را به دبیرکلی سندیکا برگزید، سپس سیاست پیمان اجتماعی یا منشور پیشرفت را در پیش گرفت. این سیاست مبتنی بر ائتلاف بین سرمایه و کار بود؛ زیرا نهادها و ادارات سرمایه‌داری، برای دست یافتن به نتیجه‌ای قابل توجه و مهم، باید به همکاری مبتنی بر اطمینان و اعتماد متقابل با طبقه کارگر تن می‌دادند.

هدف از این تعدیلاتی که به موجب پیمان‌های مشترک در روابط بین نظامیان و کارگران پدید آمده بود، پرهیز از مبارزات شدید کارگران بود که نمی‌توان به سادگی آنها را کنترل و متوقف کرد. رهبران اتحادیه توانستند امتیازهایی را برای کارگران و مزدگیران دریافت کنند؛ از جمله: افزایش دستمزدها در سال ۱۹۷۳، افزایش حداقل دستمزد در سال ۱۹۷۴ و افزایش کمک هزینه خانوادگی در سال ۱۹۷۵. علاوه بر این، طبق پیمان‌های مشترک، ادارات بخش خصوصی نیز از افزایش دستمزد برخوردار شدند. این امتیازها، به ویژه پس از ثابت بودن دستمزدها بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۷۰ برای بسیاری از کارگران و کارمندان نتیجه‌ای مثبت تلقی می‌شد.

سیاست همکاری بین حکومت و رهبران سندیکا، به مدت پنج سال ادامه یافت و رشد نسبی اقتصاد نیز در تثیت صلح اجتماعی مؤثر بود؛ اما این وضعیت مدت زیادی دوام نیاورد.

با آغاز بحران اقتصادی در سال ۱۹۷۵ و افزایش سراسام‌آور قیمت‌ها، مبارزات مردم رنج دیده گسترش یافت و اعتراض‌های متعددی نیز صورت گرفت. وضعیت درونی اتحادیه کل کار نیز متحول شد و موازنمهای قدرت به طور عمیق و ریشه‌ای تغییر

یافت. طرفداران حزب قانون سندیکا یا عاشوری‌ها، قدرت اصلی اتحادیه شدند و طرفداران قانون - ارتدوکس رو به ضعف نهادند. هم‌چنین جناح چپ سندیکا در این دوره شکل گرفت. مخالفت کارگران نیز با منشور رشد اقتصادی که در ژانویه ۱۹۷۷ بین رهبران سندیکا و دولت و سازمان‌های نظامی به امضا رسیده بود، افزایش یافت. طبق این منشور، دستمزدها در مقابل افزایش محدود، در طول برنامه‌ریزی پنجم از سال ۱۹۷۱ تا ۱۹۸۱ ثابت می‌ماند. افزایش نارضایتی توده هواداران سندیکا و مردم رنج دیده از ابتدای ژانویه ۱۹۷۷ و پس از اینکه روشن شد قیمتتیه جای تثبیت، به طور سراسام‌آور و بی‌سابقه‌ای افزایش یافت، موضع گیری رهبران سندیکاها تحت تأثیر قرار داد. کشور در سال‌های ۱۹۷۰ - ۷۴ شاهد رشد نسبی اقتصادی، به خصوص در بخش کشاورزی و گردشگری بود و بازتاب مثبت آن بر تجارت نیز قابل مشاهده بود. دیری نگذشت که در نتیجه بروز بحران اقتصادی جهانی، اقتصاد این کشور نیز دست‌خوش بحران عمیقی شد. در نتیجه، زندگی عموم مردم زحمت‌کش دچار نوسان شدید شد. بالا گرفتن این بحران، به تقاضی پایان داد که طی سال‌های اولیه دهه ۷۰، بین دولت و رهبران اتحادیه به وجود آمده بود، و دوباره سرمایه و کار، رودرروی یکدیگر قرار گرفتند و به این ترتیب، سیاست پیمان اجتماعی شکست خورد.

در واقع، این پیمان اجتماعی که بین دولت، نظامیان و رهبران سندیکا به وجود آمده بود، به علت ماهیت گمراه‌کننده و توهمند آمیزش، از همان ابتدا محکوم به شکست بود و نمی‌توانست مبارزات کارگری را برای همیشه پایان دهد. رهبران اتحادیه کل کار تونس بارها در مقابل این مبارزات ایستادند؛ اما با این کار، فقط ساعت انفجار را به تأخیر انداختند.

مهم‌ترین این اعتصاب‌ها، اعتصاب ملی عمومی در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ بود که پایه‌های نظام را به لرزه درآورد. دهه ۷۰، شاهد پیشرفت چشم‌گیری در مبارزه اتحادیه کل کار تونس بود و سندیکاهای نیز حضور فعالی در اوضاع سیاسی داشتند. می‌توان مهم‌ترین عناصر تحول و پیشرفت مبارزه سندیکا را در دهه ۷۰، این چنین خلاصه کرد:

۱. مبارزه توده‌ای سندیکا شدت یافت؛ به این ترتیب که به رغم مخالفت رهبران

- اتحادیه و رشد سطح آگاهی در توده سندیکا، اعتصاب‌های کارگری افزایش یافت.
۲. اتحادیه کل کار تونس، بیش از پیش، رنگ و بوی سیاسی به خود گرفت، زیرا شمار قابل توجهی از جوانان دانشگاهی، به این اتحادیه پیوستند. شایان ذکر است که دانشگاه در آغاز دهه ۷۰، کانون مبارزه سیاسی علیه نظام شده بود. در این اتحادیه، جریان‌های سیاسی افراطی نیز رشد کردند. به علت عدم اختلافات عمیق سیاسی و ایدئولوژی در سطح حزب سوسیالیسم قانون و سندیکاهای تا پیش از دهه ۷۰، مبارزات سندیکا به برخی اصلاحات اجتماعی منحصر می‌شد. در این شرایط، اعضاً جوان و فعال این سندیکاهای مورد احترام عموم مردم واقع شدند. این جوانان برخلاف نسل قدیم رهبران اصلاح طلب سندیکا، به ترویج افکار انقلابی علیه بورقیه پرداختند.
۳. نفوذ اعضای طرفدار حزب سوسیالیست قانون در سندیکا کاهش یافت و اعضای چپ سندیکا قدرت یافتند. با کاهش نفوذ حزب حاکم و از بین رفتن پایگاه مردمی آن به دنبال شکست تجربه همکاری و سیاست آزاداندیشی، طرفداران این حزب نیز کم کم موقعیت خود را در سازمان سندیکا از دست دادند. شایان ذکر است که آنها پیش از این، قدرت قابل توجهی در سازمان داشتند. اعضای چپ سندیکا نیز که بعدها قدرت مؤثری در سازمان شدند، برجستگی یافتند.
۴. رهبران سندیکا نیز کم کم از حزب حاکم جدا شدند. بارزترین نشانه این جدایی، استعفای حبیب عاشرور از عضویت دفتر سیاسی حزب حاکم بود که پس از آن رهبران سندیکا، رودرروی حکومت قرار گرفتند. این دستاوردهای جدید سندیکا، از گسترش اختلافات و شکاف بین حزب قانون اساسی - که تا حد زیادی ضعیف شده بود - و اتحادیه کل کار تونس - که پیوسته از نظر تشکیلات، سیاست و محبوبیت مردمی در حال پیشرفت بود - پرده بر می‌داشت. این اختلاف به قدری عمیق شد که در نهایت آنها در ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ از یکدیگر جدا شدند و به این ترتیب، روشن شد که کشمکش بین اتحادیه و حزب، به نقطه بی‌بازگشتی رسیده است.
- با اوج گیری بحران در تابستان ۱۹۷۷ و گسترش خشم ملت، رهبران سندیکا چاره‌ای جز این ندیدند که حداقل خشمی را که در ساختارهای مختلف سندیکا شدت یافته بود، ابراز کنند. بنابراین، افزایش قیمت‌ها را محکوم کردند و خواستار اعمال نظارت بر

آنها شدند. دستگاه حزب حاکم، متوجه و خامت اوضاع بود، اما نمی‌توانست اجازه دهد که سندیکا خود را جای آن قرار دهد و به رقابت با آن بپردازد.

در پاییز همان سال، بحران به اوج خود رسید و مردم شهر قصر هلال در ادامه اعتصاب کارگران نساجی، شورش کردند. تنها پس از مداخله ارتش و زد و خورد با مردم و سرکوب آنها، شورش آرام گرفت. سپس شهرهای سراسر کشور بدون استثنای یک دوره اعتصاب کامل را تجربه کردند و زد و خورد هایی با عناصر شبہ نظامی حزب به وجود آمد.

شورای ملی سندیکا در نیمه اول ژانویه ۱۹۷۸ تشکیل جلسه داد و در بیانیه‌های خود، به صراحة از سیاست اقتصادی دولت انتقاد کرد و آن را سیاستی کانتست که به نفع امپریالیسم جهانی عمل می‌کند. این بیانیه، خواستار اجرای کلیه بندهای قانون اساسی، به خصوص آزادی‌های اصلی بود که آزادی سندیکاهای آزادی همه زندانیان سیاسی را نیز شامل می‌شد. هم‌چنین در لایحه بیانیه، خواستار استقلال از حزب حاکم بود؛ زیرا در آن شرایط، به سختی می‌شد مسئولیت حزبی و سندیکا را بدون تناقض و زیان رسیدن به اصول اتحادیه و منافع کارگران، در کنار هم داشت.

حزب حاکم در پاسخ به موضع سندیکا، تبلیغات گسترده‌ای را آغاز کرد. به دنبال آن، در ۲۰ ژانویه ۱۹۷۸ کمیته مرکزی تشکیل جلسه داد و لایحه‌ای را تصویب کرد که محافل سندیکا آن را به مثابه اعلام جنگی بر ضد خود تلقی کردند. از سندیکا خواسته شد که عناصر مخالف حزب را کنار گذارد، بودجه اتحادیه را تحت نظارت دولت قرار دهد، و از تصمیمات شورای ملی سندیکا صرف نظر کند.

با شکست تلاش‌های میانجی‌گرانه محافل داخلی و خارجی بین دولت و سندیکا، هیئت اداری اتحادیه کل کار تونس، تصمیم به اعتصاب عمومی اعتراض‌آمیزی به مدت ۲۴ ساعت در روز پنج شنبه ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ گرفت.

طبق یادداشتی که اعضای سندیکا برای سندیکاهای آزاد جهانی فرستادند، به محض اعلام تاریخ اعتصاب عمومی، اوضاع کشور نابسامان شد. از ابتدای روز سه‌شنبه بیست و چهارم ژانویه، حزب قانون اساسی صدها تن از بیکاران و چماق به دستان را به دستمزدی حدود پنج تا دینار اجبر کرد تا دسته‌دسته نزدیک مقرهای حزب اجتماع کنند.

در روز بیست و ششم ژانویه، از همان ساعات اولیه، اعتضاب عمومی به صورت موقتی آغاز شد. این اعتضاب، به خصوص در پایتخت، شامل: حمل و نقل ۹۰ درصد، راه آهن ۱۰۰ درصد، بانکها ۸۰ درصد و ادارات ۸۰ درصد می‌شد. هم‌چنین روشن شد که اعتضاب کنندگان به راهنمایی رهبران سنتیکا احترام گذاشته‌اند. بنابراین، کارگران آغازگر راهپیمایی نبوده‌اند و در هیچ اداره یا کارخانه‌ای نیز تحصن نکردند؛ در حالی که پلیس در روز بیست و پنجم ژانویه، اقدام به محاصره مقرهای اتحادیه کل کار تونس کرد و مانع خروج حدود سیصد نفر از رهبران و مقامات سنتیکا تا سپیده دم بیست و هفتم ژانویه شد و آنها را بازداشت کرد.

به رغم هشدار حکومت، اعتضاب به وقوع پیوست و پایتخت به خودی خود، دچار شورش شد. خانه‌ها و ماشین‌های بسیاری به آتش کشیده شد و ادارات، اماکن تجاری و پمپ بنزین‌ها دچار خسارت شدند.

اعتضاب بیست و ششم ژانویه ۱۹۷۸، اعتضابی تاریخی بود و برای دومین بار ارتش به سرکوب تظاهرکنندگان پرداخت، و برای اولین بار مقررات منع عبور و مرور به اجرا درآمد. طی روزهای ۲۶ و ۲۷ ژانویه ۱۹۷۸، در تونس کشتاری مانند کشتار سال ۱۹۵۳ در مقابل استعمارگران، راه افتاد. در سال ۱۹۷۸، باز هم طبقه کارگر مانند ربع قرن پیش، هدف اصلی سرکوب واقع شد.

بیست و ششم ژانویه ۱۹۷۸، بازتاب خونینی از درگیری طبقاتی بود که تبعیض طبقاتی بین اقلیت برخوردار و اکثریت محروم، آن را به وجود آورده بود.

اعتضاب بیست و ششم ژانویه، به همان اندازه که عمق مبارزه سنتیکایی را نشان می‌داد، اتحادیه کل کار تونس را به عنوان قالبی قانونی برای بیان آرمانها و خواستهای ملت مطرح می‌کرد، سرکوب وحشیانه این اعتضاب را نشانه‌ای از ناتوانی حزب سوسیالیست قانون می‌دانست. این حزب هیچ جایی در میان مردم نداشت و فقط وسیله‌ای برای سرکوب مردم و مقابله با خواستهای قانونی آنها شده بود.

در بیست و ششم ژانویه ۱۹۷۸ توده مردم و حکومت و حزب آن، به طور کامل از یکدیگر جدا شدند و نظام، پوک و توخالی شد، و تنها چیزی که برایش ماند، ماهیت درنده آن بود.

ج) اتحادیه کل کار تونس در مرحله چندحزبی

هر چند انتظار می‌رفت سیاست چندحزبی مزالی در آغاز دهه ۸۰ بتواند بحران سیاسی خفقان‌آور ناشی از حوادث ژانویه ۱۹۷۸ را پشت‌سر گذارد، ادامه بحران اقتصادی، وجود تنافض‌های اجتماعی، رشد گروه‌های حاشیه‌نشین فقیر و ابهام در آینده سیاسی بسیاری از جوانان، کشور را در آستانه انفجار قرار داد. اقدام دولت مزالی در افزایش قیمت نان و آرد، عملأً به چنین حادثه‌ای انجامید و کشور شاهد اعتراض‌هایی بی‌سابقه شد. از بیست و نهم دسامبر ۱۹۸۳ تا پنجم ژانویه ۱۹۸۴ خشم و نارضایتی، سراسر کشور را فراگرفت و توده فقیر مردم با دستگاه‌های حکومتی به رزو خورد پرداختند که باعث کشته و مجروح شدن عده بسیاری شد. حوادث ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴ در مقایسه با حوادث ژانویه ۱۹۷۸، تا حدودی تازگی داشت؛ زیرا برای اولین بار دانشجویان و دانش‌آموزان مدارس پایتخت، حاشیه‌نشینان، کارگران، کشاورزان و کارگران عمله در جنوب، کارگران و کادرهای صنعت معدن و صنعت شیمیایی در قصه، قابس، القیروان و المنستیر علیه حکومت، نظام و تورم اقدام به شورش کردند.

این حوادث، درگیری خونینی بین مردم زحمت‌کش و سرمایه‌داری تابع حکومت بود؛ زیرا قیام خودجوش مردم فقط برای نان نبود، بلکه آنها علیه همه پدیده‌های غربی و در مجموع علیه جامعه مصرف‌گرا مانند خطوط پرواز، آئانس‌های مسافرتی، بانک‌ها و فروشگاه‌های انواع عطر و اشیای لوکس، آن هم در ویترین‌های شیشه‌ای، سر به شورش برداشته بودند. شورش برای نان، در واقع، بیانگر نارضایتی عمیق مردم از حکومت و تصمیمات آن بود. اگر این شورش از حمایت سندیکاهای نیز برخوردار می‌شد، می‌توانست نتایج بسیاری داشته باشد؛ اما اتحادیه کل کار تونس در قبال آن بی‌طرفی پیشه کرد و فقط به انتقادهای به اصطلاح سازنده از حکومت بسته کرد که این انتقادها به هیچ وجه، بیانگر موضع عمیق کارگران و قشرهای مردم نبود.

به نظر می‌رسد که دولت مزالی تا آن زمان توانسته بود اتحادیه کل کار را نسبت به حوادث، بی‌طرف نگه دارد و حتی پس از آزادی حبیب عشور، رهبر سندیکا، و رفع ممنوعیت از او، موفق شد طی انتخابات قانون‌گذاری در آغاز دهه ۷۰، سازمان سندیکا را نیز همراه حزب قانون اساسی، در جبهه‌ای واحد قرار دهد. اما این امر برخلاف

تصور حکومت، به معنای مطیع کردن سنديکا نبود؛ زیرا دیری نپایید که اختلافات بین دو طرف، با تمام قدرت خود را نشان داد و هر روز نیز شدیدتر می‌شد، تا در نهایت، به بازداشت حبیب عاشور و برگزاری کنگره اتحادیه زیر نظر سرمایه‌داران انجامید. دولت از سال ۱۹۸۳ از اتحادیه کل کار خواست به مطالبات خود، از جمله افزایش حقوق طبقه کارگر پایان دهد و در مقابل، پیشنهاد کرد که افزایش حقوق منوط به افزایش تولید باشد. اتحادیه نیز با اصل پیشنهاد دولت مخالفت نکرد، بلکه با مربوط دانستن افزایش حقوق به عنصر تولید، مخالف بود؛ زیرا معیار تولید در اختیار صاحبان کار از جمله خود حکومت قرار داشت که به بخش دولتی نظارت می‌کرد. این اتحادیه، خواستار منوط دانستن افزایش حقوق به میزان تورم و هزینه ازندگی و به خصوص افزایش قیمت کالاهای مصرفی اساسی بود. با به بن‌بست رسیدن گفت‌وگو بین دو طرف، حکومت ترجیح داد از اختلافات داخلی بین کادر رهبری اتحادیه بهره‌برداری کند و عملاً نیز به بهانه روش کرت‌گرایی موفق به تشکیل یک سنديکای جدید به موازات سنديکای اصلی شد.

در ژوئیه ۱۹۸۵ دولت مزالی برای وادار کردن اتحادیه کل به پذیرش خواستهای خود، گام تازه‌ای برداشت و قانونی را الغو کرد که به سنديکا اجازه می‌داد به عنوان یک ابزار، یک درصد از دستمزدهای کارگران بخش دولتی مشغول به کار در سازمان را بردارد. هرچند این اقدام ضربه شدیدی به یکی از منابع درآمد سازمان زد؛ برای از بین بردن کامل آن، کافی نبود. دولت که تلاش می‌کرد از شر حبیب عاشور، دیرکل این اتحادیه، خلاص شود، او را به سوءاستفاده از اموال سنديکا متهم کرد و به سرعت حسابهای بانکی اتحادیه را زیرنظر گرفت. همین کار را نیز با اداره بیمه تحت تصرف اتحادیه که همین نام را داشت، انجام داد و کمیته‌های موقت از اعضای سنديکا که به دولت وابسته بودند، تشکیل داد. در این بین، پس از حمله کمیته‌های موقت به دفاتر اتحادیه، عده زیادی از اعضای سنديکا دستگیر شدند.

در اواخر اکتبر ۱۹۸۵، کادر رهبری اتحادیه احساس کرد که اتحادیه کل کار در معرض خطر قرار گرفته است و باید دنبال راه چاره بود. بنابراین، در روز چهارم دسامبر، صادق علوش را به جای عاشور در رأس اتحادیه قرار داد. این کار در مقابل چشم‌پوشی حکومت از فعالیت‌های مستقیم و غیرمستقیم خود علیه سنديکا و به

خصوص آزادی دهها تن از اعضای کادر سنديکا انجام گرفت. گروه زيادي از اعضای سنديکا، اين عملیات را توهيني در حق خود و سر خم کردن نزد حکومت تلقى کردند، به ویژه که بسياري از آنان، صادق علوش را عامل حکومت مى دانستند، زيرا او تنها کسی بود که در سال ۱۹۷۸ محاکمه نشد.

پس از آن، حوادث شتاب بيشتری گرفت و در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۵ حبيب عاشور و چند تن از طرفداران وي، به جرم ورود غيرقانوني به ساختمان تعاوني کارگري، در دادگاه صفاقس محاکمه شدند. کميته‌های موقع نيز مقر هرکزی اتحادي در پايتخت و دفاتر روزنامه الشعب، ارگان اين اتحادي، را اشغال کردند.

رهبران سنديکا اين اقدامات به منزله نقض تعهدات حکومت در قبال سنديکا پس از کثار گذاشتند حبيب عاشور بود، از اين رو، هيئت مدیره اتحادي کل کار در ۱۲ ژانویه ۱۹۸۶ دوباره حبيب عاشور را به سمت دبیرکل سازمان انتخاب و تهديد کرد که در فوريه، سراسر کشور را به اعتصاب وامي دارد.

در همين ماه، اعضای سرمایه‌دار سنديکا با کمک حکومت، اتحادي کل کار را تحت سيطره كامل خود گرفتند و در كفرانسى تشريفاتي، اسماعيل الاجري را به دبیرکلي اتحادي انتخاب کردند. در كنگره حزب قانون اساسى در ژانویه ۱۹۸۶، بورقيبه، اسماعيل الاجري را به عضويت دفتر سياسى حزب حاكم درآورد. شيان ذكر است که حبيب عاشور در سال ۱۹۷۷ از اين سمت استعفا کرده بود. بدون شک، حکومت از مدت‌ها پيش نقشه سركوب اتحادي کل کار و تصرف آن را در سر مى پروراند. در واقع، اين هدف، همواره مد نظر حکومت بورقيبه بوده است، زيرا حضور قدرتمدانه اتحادي کل کار در صحنه ملي، تنها مانع حزب حاكم بود. همچنين اتحادي مدافع قانوني دموکراتي و نظام چندحزبي و مخالف عملی سياست اقتصادي و اجتماعي حکومت به شمار مى رفت.

د) اتحادي کل کار تونس و دوره جدید^{۲۱}

اين اتحادي در دهه ۸۰ در مقاييس با سائر اتحاديه‌های عربى، به علت حضور و فعالیت سياسى در خارج از چارچوب قدرت حاكم، قوى‌ترین اتحادي کارگري بود. اما حکومت

توانست از حضور و فعالیت اتحادیه بکاهد و در نهایت آن را تحت سیطره خود درآورد. در بیستم ژانویه ۱۹۸۷ طرفداران عبدالعزیز بوراوی پس از اتحاد با اعضای سرمایه‌دار سندیکا و شش تن از طرفداران عاشور، طی کنفرانسی، رهبری جدیدی برای جنبش سندیکا تعیین کردند. در نتیجه، نقش اتحادیه محدود شد و کم کم به طور کامل دچار جمود گردید و در اختیار حزب حاکم قرار گرفت. شایان ذکر است که بوراوی یکی از بنیان‌گذاران اتحادیه بوده که حبیب عاشور در سال ۱۹۸۳ در چارچوب پاکسازی سندیکا، او را اخراج کرد.

ضعف و ناتوانی اتحادیه در هجدهمین کنفرانس که در روزهای ۱۶ تا ۱۸ دسامبر ۱۹۹۳ تشکیل شد، کاملاً خود را نشان داد. در این کنفرانس، سوانح اتحادیه به طور کامل در اختیار حزب حاکم قرار گرفت. این حزب به اتفاق برخی از اعضای مزدور خود در اتحادیه، اقدام به برگزاری این کنفرانس کرد. در این هنگام، حزب حاکم توانست باورهای خود را بر جنبشی تحمیل کند که مدت‌های طولانی در مقابل چالش‌ها، با جخواهی‌ها و سلطه‌طلبی‌ها مقاومت می‌کرد. سخنرانی سبحانی، دیرکل اتحادیه کل کار تونس، در جمع کارگران شهر بنزرت در شمال تونس، به خوبی بیانگر این مسئله است. وی گفته بود: جنبش سندیکا وارد مرحله آشتنی ملی شده و اتحادیه، موقعیت و نقش خود را به یمن نقش اساسی و تعیین‌کننده رئیس جمهور، بازیافته است... رئیس جمهور دشوارترین و بهترین راه، یعنی راه آشتنی با تاریخ را برگزیده و اتحادیه و جنبش سندیکا را با هم متحد کرده است... ایشان هم‌چنین تأکید کرده‌اند که مبارزات اتحادیه در آینده، باید مبتنی بر لزوم مشارکت دادن هر چه بیشتر کارگران در مسائل این نهاد باشد تا خود آنها فعال باشند و نقش ایفا کنند. این مشارکت به معنی کنار گذاشتن مبارزه نیست؛ زیرا با هشیاری می‌توان بین مبارزه برای بهبود شرایط کارگران و مشارکت مثبت در مسائل نهاد، در قالب روابط مبتنی بر گفت‌وگو و تکامل و نه بهره‌کشی و مخالفت، پوند برقرار کرد.

به راحتی نمی‌توان اهمیت این سخن را دریافت؛ مگر اینکه بدانیم کارگران، یعنی هسته کار در هر نهاد تابع حزب حاکم، سعی در انتشار این گرایش‌ها دارند. به این ترتیب، فلسفه سبحانی برای آینده جنبش کارگری آشکار می‌شود. طبق این

فلسفه فعالیت سندیکایی در بهبود دستمزدها و حل مشکل ترفیع‌ها خلاصه نمی‌شود، بلکه باید مفاهیم جدید را نیز در این فعالیت گنجاند و عواملی را که باعث می‌شود اتحادیه کل کار در متن جامعه قرار گیرد – چنان که بن‌علی معتقد است – دریافت؛ به طوری که روابط عضوی بین اتحادیه و حکومت تحکیم یابد و «تغییر همبستگی آینده را تضمین کندا». این سخنان هم‌چنین خبر از محو کامل گرایش‌های اتحادیه در قالب انشعاب‌های قانونی... و جهت‌گیری‌های نخبگان حکومت می‌دهد. این نخبگان از اتحادیه می‌خواستند آخرین صدای مخالفان حکومت تونس را که در اعتراضات کارگران نمود یافته بود، خفه کند. کارگران زیر فشار فقر و تورم و آینده نامعلوم، کمر خم کرده بودند... و فاصله‌های مادی بین آنها و دیگران افزایش می‌یافتد.

۲. جنبش دانشجویی^{۲۲}

بدون شک حکومت تونس، دانشجویان و سندیکاهای کارگری را رقبای طبیعی خود می‌دانست. اتحادیه کل دانشجویان تونس که سه سال پیش از استقلال به وجود آمده بود، با حزب حاکم قانون اساسی ارتباط برقرار کرد؛ زیرا حزب سوسیالیست قانون اساسی مخالف نسل جوان به حساب می‌آمد و به علت شیوه مبارزه نسل قدیم با فرانسوی‌ها و شیوه برخورد آنها با مشکلات اجتماعی تحت تأثیر مفاهیم غربی قرار داشت.

کار اصلی اتحادیه، تلاش برای برقراری گفت‌وگو بین نسل‌های حاضر در حکومت – حزب – و نسل جوان بود. بر این اساس، دولت توانست فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مدارس را در ادارات دولتی جذب کند. اما کارها به همین منوال پیش نرفت. در جریان حوادث ژوئیه ۱۹۶۱ از یک سو، بین اتحادیه و دولت اختلاف افتاد و از سوی دیگر، در نتیجه بحران عمیقی که به دنبال شکست ژوئن ۱۹۶۷ در محافل دانشگاهی به وجود آمده بود، دانشجویان به خیابان‌ها ریختند و ناتوانی اعراب و بی‌تفاوتوی حکومت تونس و نیز کشورهای هم‌پیمان با صهیونیسم را محکوم کردند و به سفارتخانه‌های غربی حمله و بخش‌های یهودی را غارت کردند.

به دنبال این حوادث، دادگاه امنیت کشور، عده‌ای از دانشجویان با گرایش‌های

قومی - ناصری و بعثی را به جرم توطئه علیه امنیت کشور و اهانت به رئیس جمهور و تشکیل یک سازمان غیرقانونی محاکمه کرد. در واقع، هدف از این محاکمه، سرکوب جنبش دانشجویی بود.

در این هنگام، دانشجویان به اتفاق برخی از دانشگاهیان، مهندسان و کلا، «سازمان آفاق های تدوین مطالعات و فعالیت های سوسیالیسم تونس»^{*} را به وجود آوردند که اهداف زیر را دنبال می کرد:

- انتقاد از سوسیالیسم احمد بن صالح، به عنوان یک سوسیالیسم بوروکراتیک و مبتنی بر سرمایه داری جهانی؛
- انتقاد از مفهوم حکومت؛
- انتقاد از سیاست تک حزبی.

این امر منجر به تعديل سیستم اتحادیه شد و به دنبال آن، سازمان یکپارچه دانشجویی به شاخه های مستقلی در هر دانشکده تبدیل شد تا کنترل اتحادیه ساده تر باشد و به این ترتیب، حزب حاکم موفق به ختنی کردن مخالفت دانشجویان شد.

هم زمان با آغاز نیمه دوم دهه ۸۰، کار دانشجویان اسلامی در دانشگاهها بالا گرفت و آنها به نوبه خود توانستند دوباره صفووف جنبش دانشجویی را که در نتیجه سیاست نظام، در معرض تجزیه و آشوب قرار گرفته بود، سر و سامان دهند. دانشجویان اسلام گرا خواستار تشکیل کنفرانسی عمومی شدند. از اهداف این کنفرانس، پایان دادن به اختلاف بین طرفداران احیای سازمان منحل شده دانشجویی - که خواست جناح چپ بود - و طرفداران ایجاد سازمان جدید، یعنی اسلام گرایان بود.

عدد بسیاری از اعضای جناح چپ به بهانه اینکه موازن قدرت به نفع اسلام گرایان است، کنفرانس را تحریم کردند، لذا این کنفرانس با حضور تعدادی از ناظران، شخصیت ها و تمایندگان هیئت های مردمی و حزبی، کار خود را آغاز کرد و سازمانی جدید به نام «اتحادیه کل دانشجویان تونس» را به وجود آورد. این اتحادیه، شیوه های جدیدی را در فعالیت سندیکایی در پیش گرفت؛ از جمله مسئله فرهنگ را به عنوان یک عنصر اصلی در فعالیت دانشجویی گنجاند، مسئله مخفیانه عمل کردن را کنار

* منظمه آفاق تجمع الدراسات والعمل الاشتراکی التونسي.

گذاشت و فعالیت خود را آشکارا شروع کرد، تقریباً مسئله خشونت دانشجویی را از بین برد، از آزادی فعالیت فرهنگی، سندیکایی و سیاسی در درون گروه حمایت کرد، به عموم مردم حق مشارکت داد و همگان با هر موضع سندیکایی یا سیاسی اجازه شرکت در نشست‌ها را یافتند.

در آغاز سال تحصیلی ۱۹۸۷ اتحادیه کل دانشجویان تونس دومین کنفرانس خود را در شرایط بسیار دشوار و پس از پیگردها و تعقیب‌های حکوم حاکم برگزار کرد. مجازات دانشجویانی که در مقابل ستم و دیکتاتوری بورقیمه مقاومت می‌کردند، مرگ یا تبعید به صحرا بود.

تمام این اقدامات، تنها باعث شد که تفکر آزادی، گفت‌وگو و مذاکره با گروه و مقامات نظارتی، به خصوص در محافل دانشجویی، تحکیم بیشتری یابد. حتی عموم دانشجویان از جمله چپ‌گرایان، این تفکر تشکیلات را پذیرفتند؛ اما سعی کردند به منظور خودداری از کنار آمدن با دانشجویان مسلمان در یک سازمان، به سازمان قدیمی گرایش یابند تا جایگاه واقعی آنها مشخص نشود.

انتخابات نمایندگان دانشجویان در انجمن‌های دانشکده‌ها، به روشنی جایگاه و موقعیت هر دو گروه را در دانشگاه نشان داد. جریان اسلام‌گرایان با بیش از ۸۰ تا ۹۰ درصد کل آراء، در آن سال‌ها مقبولیت بیشتری داشت.

اما رسیدن بن علی به ریاست جمهوری، نقطه عطف مهمی در اوضاع دانشجویان، به خصوص اسلام‌گرایان بود که دو ویژگی اصلی داشت: اول اینکه در این دوره، اتحادیه کل دانشجویان در ۱۷ سپتامبر ۱۹۸۸ به طور ضمنی به رسمیت شناخته شد و در آرامش و پرهیز به سر می‌برد.

ویژگی دوم، برخورد بود؛ هم‌زمان با بحران دوم خلیج فارس، اتحادیه دانشجویان مسلمان، ماهیت رودررویی با حکومت را نپسندید. این نکته را می‌شد از شعارهایی که در دانشگاه می‌دادند، دریافت. مهم‌ترین شعار این بود: «به خاطر یک سال تحصیلی دانشگاهی، بدون اعتراض». اما عموم دانشجویان توجهی به این شعار نکردند، زیرا آن را بیانگر احساس ملت نمی‌دانستند.^{۳۳}

پس از آن نیز حمله حکومت به «اتحادیه دانشجویان تونس» متوقف نشد. دولت به

- اقدامات مختلفی دست زد که مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:
- بسیج دانشجویان قوم‌گرا و طرفداران حزب کارگران تونس علیه اسلام‌گرایان در دانشگاه، براساس تقسیم میراث. شایان ذکر است که ابتدا اصول‌گرایان را از دانشگاه اخراج کرد.
 - متوقف کردن فعالیت‌های اتحادیه کل دانشجویان تونس به مدتی نامعلوم طبق حکم دادگاه اداری در ۲۹ سپتامبر ۱۹۹۱.^{۲۴}
 - تشویق احزاب مخالف به مشارکت در پیغام حمله. بن‌علی در جمع اعضای کادر انجمن‌ها در ۷ سپتامبر ۱۹۹۱ گفت: «وظیفه حکم می‌کنند که تمام احزاب سیاسی برای امنیت دادن به دانشگاه و زدودن درگیری‌های خشونت‌بار سیاسی از آن، تلاش کنند. آنها باید در مقابل هر کسی که قصد دارد دانشگاه را به میدان جنگ و خشونت و ترویریسم تبدیل کند، بایستند، زیرا این خشونت‌ها برای حال و آینده کشور خطرناک است».^{۲۵}
 - تشکیل کمیسیون حمایت از دانشگاه در ۱۴ می ۱۹۹۱. این کمیسیون متشکل از پنجاه عضو به ریاست محمد مواعده بود. هم‌چنین دبیرکل جنبش دموکرات‌های سوسیالیست و ابن عیسی الدمنی، عضو دیگر این جنبش که از جنبش نهضت جدا شد، از اعضای این کمیسیون بودند. وظیفه کمیسیون یادشده نجات دانشگاه از طریق برقراری امنیت و آرامش در دانشگاه بود.
 - رفت و آمد دائمی نیروهای سر تا پا مسلح پلیس، همراه با سگ‌هایشان، در دانشکده‌ها، خوابگاه‌ها و رستوران‌های دانشگاه و دست زدن به اقدامات تروریستی، شکنجه دسته‌جمعی و توهین به دانشجویان، استادان و کارمندان، و بازداشت دانشجویان. برای مثال، فقط در ماه فوریه، حدود ۴۱۰ تا ۴۸۰ تن از دانشجویان به خدمت سربازی اجباری فرستاده شدند و معافیت آنها لغو گردید.

– مداخله آشکار در ترور سیاسی

آذانس‌های خبری جهان، اطلاعیه‌ای از وزارت کشور تونس منتشر کردند که در آن، به وقوع درگیری‌های خشونت‌باری بین دانشجویان و پلیس در ۸ می ۱۹۹۱ اعتراض کرده بود. در این درگیری‌ها، پنج تن از دانشجویان به شهادت رسیدند که در این اطلاعیه

فقط به شهادت دو نفر اعتراف شده بود.

تعطیلی دهروزه دانشگاه و همچنین تعطیلی دانشکده ادبیات منوبه برای مدتی نامعلوم، به تعلیق درآوردن تدریس در مدرسه عالی آموزش فنی به مدتی نامعلوم پس از توقیف آن توسط مدیر دانشکده در ۹ می ۱۹۹۱.

حکومت پس از حصر امنیتی دانشجویان مسلمان، ممنوعیت قانونی اتحادیه کل دانشجویان تونس و افزایش مداخله پلیس، سعی کرد مانع فعالیت سندیکایی، سیاسی و فرهنگی در دانشگاه شود. در این هنگام، دانشجویان وابسته به حزب حاکم، به تدریج با پایه‌ریزی تشکل سیاسی در دانشگاه از سیاست‌های حکومت اثیبکارا تبلیغ کردند. اتحادیه کل دانشجویان تونس، چارچوبی برای ازسرگیری فعالیت‌های آنها بود؛ زیرا آنها بر این باور بودند که در اصل، عناصر وابسته به حزب حاکم، این اتحادیه را تأسیس کردند. با اینکه رهبران اتحادیه کل دانشجویان تونس از جذب دانشجویان حزب حاکم استقبال کردند، به نظر می‌رسید که تقسیم میراث - در غیاب اسلام‌گرایان - در جریان بیست و یکمین کنفرانس، مورد توافق طرفین واقع نشد. به همین علت، حکومت فعالیت‌های تبلیغاتی و سیاسی این کنفرانس را لغو کرد. سپس کار به جایی رسید که برخی از اعضای پارلمان خواستار مبارزه با اتحادیه دانشجویان شدند.

خیانت شخصیت‌های این اتحادیه به مسئله دانشجویی و ملی، از سال ۱۹۸۸، یعنی پس از هجدهمین کنفرانس آنها آغاز شد. این کنفرانس صرفاً چارچوبی برای افزایش آرای جناح چپ دانشجویی در دانشگاه و حتی کشور بود. با وجود سیطره و حضور نیرومند اسلام‌گرایان، جناح چپ مارکسیسم تونس برای مقابله با خیزش نهضت اسلامی در دانشگاه و جبران شکست خود و برای تبدیل شدن به یکه تاز میدان فرهنگی، سیاسی و سندیکایی، دست به دست حزب حاکم داد.

اما حتی گردآوری بازمانده‌های مارکسیسم نیز در تونس عملی نشد و همین امر به دانشجویان حزب کار کمونیست امکان داد که اکثریت را در دفتر اجرایی به دست گیرند. آنها در نوزدهمین کنفرانس اتحادیه در سال ۱۹۸۹، دست به معارفه امنیتی عمومی زدند و همین مسئله در بیستمین کنفرانس اتحادیه در سال ۱۹۹۱ تکرار و نوفل الزیادی به عنوان دبیرکل اتحادیه برگزیده شد. پس از آن، اتحادیه کل دانشجویان

رفته رفته رو به ضعف نهاد و پی در پی از موضع خود عقب نشینی کرد؛ زیرا با پراکنده شدن باقی مانده دانشجویان چپ‌گرا عناصر سر سپرده حکومت موفق به نفوذ در دفتر اجرایی شدند و برخی رانیز به حزب حاکم متمایل کردند. پس از سال ۱۹۸۹، اتحادیه چپ‌گرا در راستای مبارزه دیرین خود با جنبش نهضت و افکار اسلامی آن، به موازات حکومت عمل می‌کرد.

به این ترتیب، دانشگاه تونس، کهن‌ترین و اصلی‌ترین سنت‌های خود، یعنی فعالیت‌های متعدد فرهنگی، سیاسی و فکری و... را که نیازان دهنده میزان پختگی دانشگاه و قدرت آن در مشارکت در سازندگی کشور بود، از دست داد. این مسئله طی بیست و یکمین کنفرانس در ۲۶ و ۲۷ نوامبر ۱۹۹۳ در انجمن دانشگاه در پایتخت، خود را نشان داد. این کنفرانس به نشست‌های حزبی منحصر شده بود و دیگر از جنبش‌های دانشجویی و مسائل مادی و معنوی آنها خبری نبود. فقط پنج بخش دانشگاهی در این انتخابات شرکت کردند که به حدود ۸۰ درصد از نمایندگان خود نیز رأی ندادند. علاوه بر این، تلاش شد مشارکت در انتخابات به قشر خاصی اختصاص یابد. علاوه بر آن، اعمال فشار نیز برای پیوستن به سرسپرده‌گان نظام وجود داشت. بنابراین، کنفرانس، از پایگاهی دانشجویی برخوردار نبود و دیگر به درگیری‌های محدود بین گروه‌های چپ و چشم‌داشت‌های حکومت برای مهار و کنترل آن، و نیز سخنرانی‌های آتشین، آرمان‌گرایانه و حزبی، که به گفتمان اتحادیه ربطی نداشت، توجهی نمی‌کرد. پدیده جالب و بی‌نظیری که در این انتخابات روی داد و در تاریخ جنبش دانشجویی نیز بی‌سابقه بود اینکه نامزدها و مدعوین، از علی‌الرزق، نماینده مخالفان، گرفته تا سید محمد حرم، رئیس حزب جنبش ترقی خواه، یک به یک عقب نشستند و در نهایت، دانشجویان اتحادیه جوانان کمونیست باقی ماندند. به این ترتیب، برای اولین بار از زمان کنفرانس ۱۹۸۸ یک دفتر اجرایی جدید، از قشری خاص انتخاب و نوفل الزیادی نیز در مقام دیرکلی اتحادیه ابقا شد. با پایان یافتن این کنفرانس، پدیده‌ها و حرف‌های جدیدی ظهرور کرد:

- شکل‌گیری کودتاًی جدید شیه کودتاًی ۱۹۷۱؛
- مشروعیت و حق نمایندگی نداشتن رهبری کتونی؛

- از سرگیری تفرقه‌افکنی، حتی بین گروه‌های همان ایدئولوژی؛
- سقوط در دامن سیاست و بی‌ارزش شدن گفتمان سندیکا و درخواست‌ها؛
به این ترتیب، افکار عمومی تازه‌ای شکل گرفت که دانشگاه و جنبش دانشجویی را به شکل تحقیرآمیزی، به تمسخر می‌گرفت. در واقع، آنچه اتفاق افتاد، آرزوی دیرینه نظام، یعنی افتادن همگان در دام کشمکش‌های پست و ناجیز بود.
در این گیرودار، مبارزات دانشجویی فروکش کرد و شعار دانشگاهی مردمی برای آموزش دموکراتی بـه عنوان یک فرهنگ ملی صرفاً، بـلیغاتی بـود که بـعالیم واقع ربطی نداشت. به این ترتیب، بـیست و یکمین کنفرانس پـس از ایجاد اشتفتگی و نابسامانی به پـیان رسید. حکومت نـیز خواستار تداوم این حالت در متن جنبش دانشجویی تونس بـود؛ به ویژه در شرایطی که جنبش در نـتیجه تحريم اتحادیه کـل دانشجویی تونس، پـیگرد جنبش نـهضـت و طرفـدارـانـش، سـرـکـوبـ مـخـالـفـانـ - باـ هـرـ اـیدـئـولـوـژـیـ - و نـیـزـ درـ حـاشـیـهـ مـانـدـنـ نقـشـ اـتحـادـیـهـ کـارـگـرانـ، باـ تـرسـ دـستـ و پـنـجهـ نـرمـ مـیـ کـردـ.

۳. انجمن دفاع از حقوق بشر در تونس

الف) شکل‌گیری انجمن

این سازمان بشردوست در سال ۱۹۷۸ در تونس تأسیس شد. تونس اولين کشور عربی بـود کـهـ باـ اـینـ سـاختـارـ - مـهمـترـینـ مشـخصـهـ جـامـعـهـ مـدنـیـ - آـسـناـ شـدـ. تـأسـیـسـ آـنـ باـ دـوـ عـاملـ اـصـلـیـ درـ اـرـتـبـاطـ بـودـ:

- رویکرد لیبرالیسم

چنان کـهـ گـفـتـهـ شـدـ، دـهـ لـیـبـرـالـیـسـمـ بـهـ رـهـبـرـیـ هـادـیـ نـوـیرـهـ، نـخـستـ وزـیرـ سـابـقـ بـودـ. اـزـ آـنـجـاـ کـهـ بـارـزـتـرـینـ وـیـژـگـیـ لـیـبـرـالـیـسـمـ، دـموـکـرـاتـیـ استـ، دـولـتـ نـوـیرـهـ بـاـ گـامـهـایـ لـرـزانـ، سـعـیـ درـ تـصـفـیـهـ فـضـایـ سـیـاسـیـ وـ اـجـتمـاعـیـ وـ زـدـوـنـ کـینـهـایـ دـاشـتـ کـهـ اـزـ دـورـهـ سـوـسـیـالـیـسـمـ بـهـ جـایـ مـانـدـهـ بـودـ.

به این ترتیب، قوانینی کـهـ درـ دورـهـ سـوـسـیـالـیـسـمـ اـینـ صـالـحـ بـرـ اـدـارـاتـ جـامـعـهـ مـدنـیـ تـحمـیـلـ شـدـهـ بـودـ، رـفـتـهـ فـرـوـ مـیـ رـیـختـ تـاـ جـامـعـهـ مـدنـیـ تـاـ حدـودـیـ مـسـتـقـلـ شـدـنـ اـزـ

حزب حاکم قانون اساسی را تجربه کند. اتحادیه کل کار تونس، نقطه آغاز این لیبرالیسم بود. تصمیم حزب حاکم در دهه میان کنفرانس در سال ۱۹۶۴، مبنی بر لزوم دست‌اندازی حکومت بر سازمان‌های مردمی، دیگر اهمیتی نداشت؛ زیرا مرحله کنونی مستلزم اندکی پویایی بود که در ادغام جامعه برای مشارکت در برخی جنبه‌های حیات عمومی پذیدار شده بود و همین مسئله، افراد جامعه را از زمان تشکیل به اصطلاح حکومت ملی، تشهی آن کرده بود.

- نقض روزافزون حقوق بشر در تونس

با اندکی تأمل در روش حکومت بورقیبه، می‌توان این حکومت را مظهر سرکوب و تجاوز آشکار به ابتدایی‌ترین حقوق سیاسی، مدنی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دانست. بارزترین نمونه این تجاوز، نحوه برخورد با مخالفان قومی، معروف به جنبش یوسفیه، در ابتدای دهه ۶۰ و جنبش کارگری در سال ۱۹۷۷ در قصر «هلال» بود. در این حادثه، صد نفر کشته، چهارصد نفر مجروح و هزار و دویست نفر بازداشت شدند. از دیگر موارد نقض حقوق بشر، عملکرد این حکومت علیه اتحادیه کل کار تونس در آغاز سال ۱۹۷۸ بود.

دو عامل مذکور با اعلامیه جهانی حقوق بشر، تعامل مشتبی داشتند. در مقدمه این اعلامیه آمده است: «از آنجا که کشورهای عضو معهود شده‌اند برای تضمین مراعات حقوق بشر و احترام به آزادی‌های اساسی با سازمان ملل متعدد همکاری کنند و از آنجا که در ک عمومی این حقوق و آزادی‌ها، اهمیت فراوانی در پایبندی کامل به این تعهد دارد، مجمع عمومی، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را سطح مشترکی می‌داند که شایسته است همه ملت‌ها و اقوام به آن توجه کنند و حتی هر فرد و گروهی در جامعه، همواره این اطلاعیه را مدنظر داشته باشد و از طریق آموزش و پرورش و انجام اقدامات منظم و پیگیر، چه قومی و چه جهانی، سعی کند برای این حقوق و آزادی‌ها احترام هر چه بیشتر قائل شود تا به این ترتیب، پذیرش این حقوق و رعایت آن به صورت جهانی و فعال بین کشورهای عضو و ملت‌های تابع آنها تضمین شود». باید گفت که این تعامل، پیش از این، علی رغم اقدامات سرکوبگرانه بورقیبه به وجود نیامده

بود. منظور از این تعامل، تعامل انسان‌آگاه و مخالف خشونت دولتی با اعلامیه جهانی است، زیرا اساساً دولت تونس با هرگونه مداخله خارجی مخالف بود. از سوی دیگر این تعامل با لیبرالیسم محافظه‌کار نیز که مستلزم استقبال از جنبش اقتصادی سرمایه‌داری جهانی بود که سیطره مطلق و کلی بودن دولت را در اذهان ملت متزلزل می‌کرد. بر این اساس، خواهیم دید که این انجمان در سراسر قلمرو کشورهای عربی و در نتیجه سیاست چندحزبی و آزاد آقای محمد مزالی در ^{۸۰} آغاز دهه به شکوفایی بی‌سابقه‌ای دست یافت. از جمله مشخصات این سیاست‌فرانشیز مشارکت سیاسی برای ملت و دفن همیشگی سیاست بورقیه بود.

ب) پختگی تفکر انجمان

تعهد انجمان به ادای وظایف انسانی خود، باعث شد که به بهترین و کامل‌ترین وجه، به ایغای نقش پردازد. این حقیقت از لایه‌لای موضع آن قابل درک است. این موضع، پا را از ارزیابی نتایج فراتر می‌گذارد و به مطالعه و بررسی علل واقعی حوادث می‌پردازد، به همین علت، انجمان حضور فعالی در صحنه جامعه مدنی دارد و با قاطعیت در مقابل کلیه سیاست‌های ضدانسانی - طبق منشور سازمان ملل - و دور از پیشینه‌های ایدئولوژیک و کارکردی می‌ایستد.^{۷۵}

دلایل بر این ادعا فراوان است و ما فقط به یک نمونه اشاره می‌کنیم و آن موضع گیری منصف المرزوقي، رئیس انجمان دفاع از حقوق بشر، در قبال اسلام‌گرایان و حق آنها در تشکیلات است. وی می‌گوید: «دموکراسی در اصل، حق تشکیلاتی همگان است. جامعه مدنی معاصر، جامعه‌ای با مراکز قدرت متعدد است که جمعیت‌ها باید ساختار آن را تعیین کنند. جمعیت‌ها و انجمان‌های سیاسی، یعنی احزاب، انجمان‌های فرهنگی و صنفی وجود دارند... و دموکراسی فقط با حق این گروه‌ها در سازمان‌دهی و ساختار صلح‌آمیز داخلی، قابل درک است. بخش‌ها و گروه‌های اجتماعی در قالب چنین ساختاری و به تناسب صلاحیت خود، می‌توانند نقش ایفا کنند. بنابراین به نظر ما، مخالفت با حق تشکیلاتی، نشانه فقدان دموکراسی است... از این رو، ما خواستار حضور اسلام‌گرایان هستیم».^{۷۶}

اهمیت این سخنان این است که در زمانی گفته شد که نظام بن علی با همکاری سایر احزاب، در اوج مبارزه با جنبش اسلام‌گرایی بود و به طور آشکار ابتدایی ترین حقوق رانیز نقض می‌کرد.

ج) برنامه حکومت برای سرکوب انجمن دفاع از حقوق بشر در تونس پیش از این، به نقشه دولت برای سرکوب ادارات و بخش‌های جامعه مدنی از طریق کنترل و تسلط بر آنها اشاره کردیم. البته تلاش حکومت برای سرکوب انجمن مانند سایر بخش‌ها، در آغاز کاملاً موفقیت‌آمیز نبود؛ هرچنان‌طبعی بیانیه‌ای در ۱۳ ژوئن ۱۹۹۳ رهبران آن را از پذیرش مسئولیت در احزاب سیاسی منع کرده بود. پیشینه این تصمیم، به زمانی برمی‌گردد که دولت به منظور جلوگیری از فعالیت‌های تردیدبرانگیز^{۷۷} این سازمان، اعضای هیئت مدیره را تحت فشار قرار داده بود. مصطفی بن جعفر، از برجسته‌ترین اعضای جنبش دموکرات‌های سوسیالیست، این مسئله را درک کرد و این سؤال برایش مطرح شد که چگونه فعالیت‌های هیئت مدیره این سازمان متوقف شده است، در حالی که رئاسی بخش‌ها، قسمت‌ها و ادارات دیگر به فعالیت خود ادامه می‌دهند؟ خانم سیهام بن سدرین، عضو حزب جمعیت ترقی خواه نیز با چنین سؤالی دست به گربیان بود. از آنجا که این انجمن مشتمل بر گرایش‌های سیاسی و فعالیت‌های ملی مختلف بود و اهداف معینی نیز داشت^{۷۸} که حتی فراتر از حدود داخلی نیز عمل می‌کرد... بنابراین از آغاز تصمیم دولت، منصف المرزووقی در کنفرانسی مطبوعاتی، کلیه تصمیمات اخیر دولت را رد کرد و به منظور ایجاد هماهنگی با شخصیت‌های ملی و جهانی برای حل بحران انجمن، تماس‌های گسترده‌ای در زمینه‌های حقوقی با آنها برقرار کرد.

سرانجام منصف المرزووقی توانست با میانجیگری گروهی از شخصیت‌های تونسی و به خصوص عرب که در زمینه حقوق بشر فعالیت می‌کنند، استقلال انجمن را حفظ کنند. اما مهم این است که انجمن چگونه برگشت و آیا قدرت مقاومت سابق را دارد یا توان خود را از دست داده است؟

د) نقشه حکومت برای مبارزه با انجمان

حزب حاکم پس از اینکه مطمئن شد به علت اهمیت انجمان در داخل و خارج، انحلال آن محال است، به بی‌ثمری این اقدامات پی برد و به فکر سیاست تازه‌ای افتاد که روند سیطره بر این سازمان را ساده‌تر کند. شایان ذکر است که طرفداران انجمان با توجه به سازمان‌های مدافع حقوق بشر جهانی، اصرار بر مبارزه برای حفظ استقلال خود داشتند و اسلام‌گرایان تبعیدی هم از این انجمان حمایت می‌کردند. حکومت نیز متوجه حساسیت اوضاع شده بود و می‌دانست که در صورت مخالفت با شتعال‌دموکراسی و آزادی‌های عمومی، موقعیت خود را از دست می‌دهد. بنابراین، طبق سیاست جدید خود به انجمان اجازه ادامه فعالیت داد و به دنبال آن، چهارمین کنفرانس خود را در روزهای پنجم و ششم فوریه ۱۹۹۴ برگزار کرد. در جریان انتخابات هیئت مدیره، اعضای مخالف حکومت شکست خوردن و جریان میانه‌رو و طرفدار دولت، با کسب همه کرسی‌ها، یعنی حدود ۲۵ کرسی، به پیروزی رسید. این احزاب عبارت بودند از: حزب حاکم و احزاب قانونی، جریان ترقی خواه اسلامی معروف به ۱۵/۲۱ یا جناح چپ اسلامی و یک عضو از جنبش ترقی یا حزب کمونیست سابق. با این نتیجه اسفبار، انجمان دفاع از حقوق بشر، در تنگنایی قرار گرفت که رهبرانش در ژوئیه ۱۹۹۲ نسبت به آن هشدار داده بودند که هیچ عضو مشکوکی نباید وارد انجمان شود، زیرا بیم شکاف وجود دارد.

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱. محمد صالح الهرماسی، تونس... الحركة العمالية... (۱۹۰۶ - ۱۹۸۶)، چاپ اول، دارالفارابی، بیروت ۱۹۹۰، صص ۱۳۹ - ۱۲۲.
۲. ولادمیر مکسیمنکو، الاحزاب السياسية في المجتمع الانقليزي، دارالعلم، مسکو ۱۹۸۶، ص ۱۹۵.
۳. جورجیت عطیه ابراهیم، «حركة النّقاط التّونسيّة عبر التاريخ الوطني»، دراسات عربية ش ۸ زانویه ۱۹۸۰، صص ۵۷ - ۵۶.
۴. همان، ص ۵۷.
۵. روزنامه الرأى، ۱۹۸۴/۴/۲۷.
۶. جورجیت عطیه ابراهیم، پیشین.
7. Habib Blaid, La Crise de l'autonomie Syndicale au Magreb, Paris aniversity, 1982. P. 351.
8. جورجیت عطیه ابراهیم، پیشین، ص ۵۷.
9. حبیب بورقیب، سخنرانی ۱۹۷۷/۷/۱، مجموعه سخنرانی‌ها، ج ۲۲، ص ۱۵۰.
10. Habib Belaid, Op. Cit., P.405.
11. Ibid, P.426.
12. مقایسه کنید با مطالعی که در مجله الحوادث اللبناني در ۳ آوریل ۱۹۹۲ آمده بود. حزب حاکم در دهمین کنفرانس حزب قانون اساسی سال ۱۹۷۴ انحصار سازمان‌های مردمی را تصویب کرد.
13. Habib Lelaid, Op. Cit., P.431.
14. الرأى، ورأسمالية الدولة مع ما تفضيه من الاولويه المطلقة لجهاز السلطة على حساب المنظمات الجماهيرية، ۱۹۸۴/۴/۲۷.
15. ولادمیر مکسیمنکو، پیشین، ص ۱۷۲.
16. به علت حادثه آتش‌سوزی در این قایق و مرگ نعدادی از سرنشینان آن، ممکن است این قضیه ساختگی باشد.
17. Habib Belaid, Op. Cit., P. 438.
18. الرأى، ۱۹۸۴/۵/۴.

19. Habib Blaid, Op. Cit, P. 439.

٢٠. جورجیت عطیه ابراهیم، پیشین، ص ٥٨.
٢١. المتوسط، الحركة النقابية في طور المصالحة، ش ٢٠، ١٤/١٢/١٩٩٣.
٢٢. ر.ک: سید عبدالمجيد، السياسة الدولية، آوریل ١٩٨٤؛ الدستور، ملف خاص بالحركة الطلابية، ١٩٨٥/١/٧؛ راشد الغنوشي، الإنسان، ش ٨ آگوست ١٩٩٢.
٢٣. مقایسه کنید با عبدالباقي الهرماضی، «أسباب التماطف التاريخي التونسي مع العراق للعالم الاجتماعي التونسي»، روزنامه الصباح، ١٣/٣/١٩٩١.
٢٤. الحياة، ٨/٩/١٩٩١.
٢٥. برای اطلاع از نمونه موضع گیری‌های مستولانه آن، مراجعه کنید به بیوست.
٢٦. الديار، ١٣/٢/١٩٩١.
٢٧. وزارت کشور، این انجمن را به خدشه دار کردن بجهت نام تونس متهم کرد. گفتنی است که بیانیه این انجمن در مطبوعات خارجی منعکس شد، ولی هنوز در روزنامه‌های داخلی به چاپ نرسیده است. نزدیکان به حکومت معتقدند که قانون به مثابه دژ محکمی برای انجمن‌ها و گروه‌های عمومی در مقابل سیاسی شدن است که این عامل برخی را با شکست مواجه و برخی دیگر را از اهداف اصلی خود دور کرده است (الحياة، ٢٨/٣/١٩٩٢).
٢٨. به دنبال تصمیم دولت مبنی بر گنجاندن این انجمن در فهرست گروه‌هایی که مشمول قانون انحلال می‌شوند، پنج حزب از احزاب رسمی مخالف، طی بیانیه‌ای از رئیس جمهور خواستند اجازه دهد این سازمان به فعالیت قانونی خود ادامه دهد. (الحياة، ٨/٢/١٩٩٤).

پیشکش به تبرستان
www.tahranstan.info

فصل دوم

احزاب سیاسی

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

۱. تشکیلات سیاسی و امنیتی اسلام‌گرا

الف) نهضت و سازمان‌های منشعب شده از آن

جنبیش اسلامی تونس مشکل از نیروهای گوناگونی بود که در افکار و ایده‌ها و روش ایجاد تغییر با هم اختلاف نظر داشتند و ظاهراً این نیروها از لحاظ کمی و کیفی نیز در انجام وظیفه متفاوت بودند.

جنبیش نهضت کنونی، برجسته‌ترین این نیروها در تمام سطوح و وارث شرعی جنبیش اتجاه اسلامی است که به علت مواجه شدن با مشکلات و مسائلی، گروهی از آن جدا شدند و تشکیلات خاصی را به وجود آورده‌اند. می‌توان در مقایسه بین این اشاعابها و اصل آنها، به عمق توافق حاصله بین آنها و نیز اختلاف آنها پی برد. البته برخی تشکیلات از نظر اصل و تأسیس رابطه‌ای یا وجه اشتراکی با جنبیش نهضت ندارند، بلکه پدید آمدنشان به شرایط خاصی منوط است و در واقع حاصل درک بنیان‌گذاران آنها از واقعیت و اوضاع جاری بود که در نهایت به گونه‌ای متضاد با جنبیش نهضت شکل گرفتند.

- تشکیلات سیاسی و فرهنگی

جنبیش نهضت پیش از مشکل اخیر، شاهد دو بحران سیاسی مهم بود که بحران اول منجر به استعفای گروهی از چپ‌گرایان اسلامی^۱ و بحران دوم باعث لغو عضویت شیخ عبدالفتاح مورو و گروهش شد. شیخ مورو سعی کرد حزب ملت را به وجود آورد، اما دولت با تقاضایش مخالفت کرد. بنابراین، اطلاعی از طرح و نظریه این حزب برای

تقد و بررسی در دست نیست و فقط به بررسی جناح چپ اسلامی که در دوم سپتامبر ۱۹۸۵ به وجود آمده پستنده می‌کنیم.

این جناح که انجمانی فرهنگی^۱ به رهبری صلاح الدین الجورشی است، به تلاش و مشارکت در امور سیاسی و فکری، براساس کثرت‌گرایی و دموکراسی بدون سرکوب، ظلم و استبداد گروه‌ها معتقد است. از نظر آنها، بحران تونس، بحرانی عمومی است که باید همه برای حل آن در چهارچوب دموکراسی وسیع، به بیان نظریه‌های خود پردازند. هم‌چنین آنها به توسعه شریعت بدون تفاوت قائل شدن بین ثابت و متغیر آن اعتقاد دارند. از این رو، بدون توجه به برخورد با دستورهای صریح و قطعی، به خود، حق توجیه تعطیل کردن آن به نفع تلاش برای مقاصد شرعی را می‌دهند. این جریان تلاش می‌کند که در سطح فکری، عملی، حاکمیت و سیاست، خود را به جریان چپ مارکسیسم نزدیک کند و در مقابل، آشکارا و به شدت، با جنبش نهضت مخالف است. بنابراین وقتی از یکی از آنها پرسیدند که در انتخابات به چه کسی رأی می‌دهد، گفت: به حزب کمونیست، زیرا برنامه کار دارد. این حقیقت، زمانی آشکار شد که طرفداران این جریان در دانشگاه، با نیروهای مخالف اتجاه اسلامی (جنبش نهضت) متحد شدند.^۲

- تشکیلات امنیتی

دولت هرگونه فعالیت ضدامنیتی و خرابکارانه را به جنبش نهضت نسبت می‌داد. این جنبش نیز دست داشتن در این قبیل اقدامات را به شدت رد می‌کرد. حتی شیخ حمادی الجالی طی آخرین جلسه محاکمه‌اش گفت که این قبیل اقدامات و خرابکاری‌ها، کار جنبش‌های ضعیفی است که پایگاه مردمی ندارند.

بنابراین، جنبش نهضت همیشه از هر گروه و جناحی که برای تغییر حکومت در تونس، دم از خشونت می‌زند، اجتناب می‌کند. موضع جنبش در قبال طلیعه‌داران فدایی به رهبری حبیب اسود،^۳ بر این ادعا صحه می‌گذارد. گفتنی است که حبیب اسود از نهضت جدا شده بود و قصد داشت همراه هفتاد تن از یارانش، علیه حکومت دست به کودتا بزند. حبیب اسود هم‌چنین بر اراده نهضت مبنی بر پای‌بندی به تعهد خود تأکید

می‌کند و معتقد است رسیدن به حکومت، باید با اراده ملی و از طریق صندوق‌های رأی یا انقلاب مردمی انجام گیرد مانند آنچه در افریقای جنوبی اتفاق افتاد.

ب) تشکیلات اسلامی مخالف جنبش نهضت

- جهاد اسلامی^۶

هسته اصلی تشکیلات جهانی، جهاد است که از تئوری‌های بسیار ساده و ابتدایی برخاسته و پیچیدگی مسئله مورد بحث را به کلی نادیده می‌گیرد. جزوی‌ای که محمد عبدالسلام فرج به نام الفرضة الغائبة نوشته است، چارچوب و قالب فکری و مرجع تشکیلات به شمار می‌آید. این جزوی که پانصد نسخه از آن چاپ شده و در اختیار اعضای تشکیلات و علاقه‌مندان قرار گرفته است، راهنمای همه اعضا محسوب می‌شود. محمد عبدالسلام فرج در فرضه الغائبة ابتدا به تحلیل اوضاع امت می‌پردازد و سپس بر ضرورت جهاد برای برپایی حکومت خلافت به عنوان هدف نهایی جنبش تأکید می‌کند. تفکر پویای آنها با تفکر جنبش نهضت، بسیار متفاوت است؛ زیرا آنها نظام سیاسی و نه جامعه را منبع همه فسادها می‌دانند، بنابراین بی‌هیچ تردید، به تکفیر نظام سیاسی به عنوان نظامی که اسلام را کنار گذاشته است و به آن مراجعه نمی‌کند، می‌پردازنند. البته آنها افراد و جامعه تحت سلطه را تکفیر نمی‌کنند. فرج در تحقیقات خود می‌گوید: «مردم مصر بسیار ساده‌دلاند و دوست دارند بی‌دغدغه زندگی کنند. بنابراین، به تقلید و تبعیت از رهبران و حاکمان خود می‌پردازنند. آیا می‌توان آنها را ملامت کرد؟ آیا بهتر نیست به سراغ ریشه همه این مشکلات، یعنی هیئت حاکمه فاسد برویم».^۷

سناریوی نظریه‌پردازان جهاد برای ایجاد تغییر، بسیار ساده است و تا حدی از ساده‌لوحی آنها خبر می‌دهد. فرج معتقد است که برکناری هیئت حاکمه و نابودی نظام، خواهانخواه منجر به ایجاد خلافت می‌شود. با اندکی تأمل در جزو الفرضة الغائبة، به این نتیجه می‌رسیم که نویسنده، بیشتر به فکر نقض نظام‌های کنونی است تا طرح پایه‌های عملی، سیاسی و بین‌المللی شرع مطلوب و روابط و چالش‌های احتمالی آن.

فرج در الفرضة الغائبة، ابتدا خاطرنشان می‌کند که علمای اسلام در این عرصه به وضوح مسئله جهاد را کنار گذاشته‌اند. آنها به همه اصول پنج گانه دین اسلام توجه

می‌کنند و به تفصیل در مورد آن سخن می‌گویند و آن را به عنوان تکلیف واجب، به طور دائم گوشزد می‌کنند، اما فرضه جهاد را کنار گذاشته‌اند. بنابراین، علت نگارش این جزو، یادآوری اهمیت این فرضیه غایب بود. وی می‌گوید که احادیث صحیح پیامبر نشان می‌دهد که اسلام پیشو ا است و دولت اسلامی به شیوه خلافت خلفای راشدین، بی‌شك برپا می‌شود. هم‌چنین به اثبات فتوای «ابن تیمیه» می‌پردازد که می‌گوید: «در صورت وجود سه عامل، ممکن است کشور اسلامی به کشور کفر تبدیل شود:

- احکام کفر بر آن حکومت کند؛

- مسلمانان ایمان خود را از دست بدنهند؛

- این کشور هم‌مرز کشور کفر شود؛ به طوری که مسلمانان را تهدید کند و امنیت را از بین بیرد. هم‌چنین امام محمد و امام ابو یوسف، دوستان ابوحنیفه، این‌گونه فتوا می‌دهند که حکم کشور، تابع احکامی است که بر آن حکومت می‌کند؛ اگر احکام اسلامی باشد، آن کشور مسلمان و اگر کفر باشد، آن کشور کافر است.^۷

فرج خاطرنشان می‌کند احکامی که امروز بر مسلمانان چیره شده، احکام کفر است و از این گذشته، قوانینی است که کفار برای مسلمانان وضع کرده‌اند. وی می‌افزاید: «سردمداران عصر، درهای گوناگون کفر را بازکرده‌اند و باعث گمراهی ملت اسلامی شده‌اند، به طوری که دیگر کسی در این گمراهی شک نمی‌کند. این مسئله علاوه بر قضیه حکومت است». سپس به مقایسه بین مجازات مرتد و کافر می‌پردازد و می‌گوید که مجازات مرتد، سنگین‌تر از مجازات کافر اصلی است. مرتد برخلاف کافر اصلی، در هر حال خونش مباح است،^۸ ارث نمی‌برد، کسی با او ازدواج نمی‌کند و قربانی اش را نمی‌خورند؛ زیرا بازگشت از اصل دین، بدتر از کفر ورزیدن به آن است. فرج در این نظرها به فتواهای ابن تیمیه استناد می‌کند. وی هم‌چنین به مقایسه تاتارها و سردمداران امروزی می‌پردازد و می‌گوید: «با اینکه تاتارها اسلام را پذیرفته بودند، ابن تیمیه مبارزه با آنها را واجب کرده بود؛ زیرا در برخی مسائل خود، به کتاب یاسق خودشان که آمیزه‌ای از شریعت‌های متعدد یهود، نصرانی و اسلامی بود مراجعه می‌کردند...». فرج می‌افزاید: «بدون شک، جرم یاسق کمتر از قوانین امروزی غرب بود که هیچ ربطی به اسلام و دیگر ادیان ندارد». وی در نهایت به این نتیجه می‌رسد که «مبارزه با سردمداران

امروزی واجب است؛ زیرا همان شرایط تاتارها را دارند.»

فرج طرح‌ها و دیدگاه‌های جنبش‌های اسلامی را که مخالف دیدگاه جهاد اسلامی است، رد می‌کند و معتقد است که مثلاً انجمن‌های خیریه فایده‌ای ندارند؛ زیرا در وهله اول، تنها در راستای اراده و خواست نظام حرکت می‌کنند و هر قدر هم که در انجام کارهای خیر موفق باشند، در نهایت نمی‌توانند حکومت اسلامی برسا کنند. همچنین عبادت، تربیت و پرهیزگاری فراوان نیز نمی‌تواند جای جهاد را در برپایی حکومت اسلامی پر کند. وی به چند بیت شعر از مبارز عبدالله بن مبارک در خطاب به فضیل بن عیاض، زاهد و عابد، استناد می‌کند:

يا عابد الحرمين لو ابصرتنا لعلمت ابک بالعبادة تلعب من كان يخ慈悲 خدبهدموعه
غورنا بدمائنا تخ慈悲.^{۱۰} فرج با تفکر کسانی مخالف است که به ایجاد یک حزب سیاسی اسلامی برای تبلیغ و دعوت معتقدند، مخالفت می‌کند و اظهار می‌دارد که این حزب، وقتی در قالب قوانین حکومت کفر، با آن همکاری و مشارکت می‌کند، در واقع به آن مشروعیت می‌دهد. فرج درباره تاکتیک نفوذ به درون نظام حاکم و تأثیر گذاشتن بر آن از درون می‌گوید: «دستوری برای این کار در کتاب و سنت نیامده است. علاوه بر آن، تحقق چنین کاری، در عمل امکان‌پذیر نیست و تنها کسانی می‌توانند به پست‌های عالی حکومتی دست یابند که طرفدار نظام باشند و از آن حمایت کنند».

فرج، طرح لزوم دعوت به اسلام و ایجاد پایگاه گسترده مردمی را که لازمه ایجاد حکومت اسلامی است، ساده‌لوحانه قلمداد می‌کند و می‌پرسد: «چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه همه رسانه‌های گروهی تحت سیطره کفار، ستمکاران و مخالفان دین خداست؟»

وی با استناد به فتوای ابن تیمیه، لزوم شورش علیه حکومت را مطرح می‌کند. ابن تیمیه در یکی از فتواهای بزرگ خود می‌گوید: «هر گروهی که آشکارا از احکام اسلام سرباز زند، باید همگان علیه آن گروه شورش کنند؛ حتی اگر آنها شهادتین را به زبان آورده باشند». ^{۱۱}

به نظر او، در حال حاضر، مبارزه بر هر فرد مسلمانی واجب است و از شکست هم نمی‌هرسد. او می‌گوید: «عده‌ای می‌گویند که ما می‌ترسیم حکومتی برسا کنیم و اندکی

بعد با واکنش مخالفان آن را از دست بدھیم. در پاسخ این افراد باید گفت که برپایی حکومت اسلامی، به منزله اجرای دستور خداست و ما چندان طالب نتیجه نیستیم، و کسی که چنین حرثی می‌زند، فقط می‌خواهد مسلمانان را از انجام تکلیف شرعی خود بازدارد».

هسته جهاد اسلامی تونس در راستای اجرای تفکر مرشد معنوی بزرگ خود، در سال‌های ۱۹۸۵ و ۱۹۸۷ اقدام به انفجارهایی در مراکش‌گردشگری و مالی کرد. حبیب الصناوی، رهبر این هسته، در مقابل هیئت منصبه دادگاه در سال ۱۹۸۶، در توجیه اعمال ترویستی و ویرانگر خود اظهار داشت: «برخلاف تبلغاتی که علیه ما می‌شود، ما دزد یا راهزن نیستیم، بلکه فقط برای مبارزه با حکومت دست‌نشانده امپریالیسم امریکا و فرانسه، به اسلحه نیاز داریم. ما می‌خواهیم برای شکل‌گیری انقلابی در تونس، آشوب لازم را برپا کنیم.»

محمد عبدالسلام فرج به نحو ساده‌لوحانه‌ای انتظار دارد که حکومت جدید، حتی مورد استقبال کسانی واقع شود که هیچ شناختی از اسلام ندارند. وی در پایان کتاب خود، نسبت به مجازات ترک جهاد هشدار می‌دهد و به این آیه قرآن استناد می‌کند: «إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْ تَنكِحُوا مَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِشْأَلْتُهُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضِيتُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مِنْ مَنْتَعٍ حِلَّ لِلَّهِ إِلَّا قَلِيلٌ، إِنَّمَا تَنْفِرُوا يَعْذِبُكُمْ عَذَابًا إِيمَانًا وَيَسْتَبَدِّلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ، وَلَا تَضُرُوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».*

سازمان جهاد اسلامی براساس این تفکر مکتبی شکل گرفت. بنابراین اعضای آن، جهاد را تنها وسیله عملی برای اصلاح نظام‌های غیراسلامی می‌دانند. این سازمان باورهایی را مبنای کار خود قرار داده است که مطمئن نیست شرایط سیاسی و اجتماعی کشور، ظرفیت و قابلیت پذیرش آن را داشته باشد. شوق ایجاد آرمان شهر اسلامی، بر سیاست‌های سازمان‌دهی و آموزش نظامی این افراد منعکس شده بود؛ از این رو، بدون هیچ مطالعه و بررسی، افراد را تشویق به جهاد می‌کردند. همین امر باعث شد که روند کشف، شناسایی و سرکوب آنها، به آسانی انجام گیرد. عبود الزمر در تحقیقات و مطالعات خود، شیوه این عملکرد نظامی را تا حد زیادی کورکرانه ارزیابی کرد.^{۱۲}

تشکیلات جهاد به طور کامل و با تمام معیارهایش، بیانگر و تجسم کامل تفکر حمله و ترور، آن هم نه فقط براساس عمق و ماهیت تغییر مطلوب، بلکه براساس روش اجرای آن است (حمله مستقیم و ترور محمد انور سادات، رئیس جمهور مصر، در سال ۱۹۸۱).

اما آیا این تشکیلات با چنین اقداماتی، موفق به تحقق هدف مستقیم خود شد؟ آیا به آن نزدیک یا از آن دور شد؟ در ارزیابی تفکر حرکتی که خاستگاه تشکیلات است، باید به این گونه سوال‌ها اندیشید.

جهاد نه تنها در تلاش‌های خود برای ایجاد حکومت اسلامی، موقعيتی کسب نکرد، بلکه بنایه دلایلی از آن دور شد. مهم‌ترین این دلایل عبارت اند از: حلقه‌های گمشده در تصورهای استراتژیک تشکیلات، ناآگاهی نسبت به خواست حقیقی و اوضاع مردمی که بحث هر روزشان در نان، امنیت و کار خلاصه می‌شود و عدم تمایل اسلام‌گرایان برای پیوستن به تشکیلات جهاد اسلامی که همین امر مانع نفوذ اندیشه‌های سازمان در محافل اسلامی شد.

- حزب التحریر^{۱۳}

این حزب، هستهٔ تابع یک تشکیلات مرکزی و جهانی بود که تمام تمرکز خود را بر تفکر نهاده و به مسئلهٔ آموزش و تربیت اهمیتی نمی‌داد. هم‌چنین حزب در اسناد خود، یعنی کتاب الدوسيه و الدستور الاسلامي، به مسئلهٔ آزادی به عنوان مفهوم و مشکلی سیاسی که منشأ مشکلات اصلی در زمینه حکومت، اجتماع و اقتصاد است، توجهی نمی‌کند. در واقع، بحث دربارهٔ آزادی‌ها، نه فقط در ادبیات حزب آزادی‌بخش، بلکه حتی در ادبیات و استراتژی بیشتر جریان‌های اسلامی، اهمیتی ندارد؛ هرچند بیشتر این جریان‌ها، خود، قربانی مشکل آزادی در جامعه عربی و اسلامی شده‌اند. کتاب الدوسيه، مشتمل بر افکار مکتبی خاص حزب است و این حزب اعضاش را ملزم به پذیرش افکار مطرح شده در آن می‌کند. به عبارت دیگر این کتاب به منزله اساسنامه و سند حزب است که در آن به موضوع آزادی به عنوان مفهومی که چند نهاد سیاسی از آن منشعب می‌شود، کوچک‌ترین توجهی ندارد. چنان که از مطالب آن کتاب برمی‌آید، مأموریت حزب فقط نشر افکار است و اجرای آن را به حکومتی می‌سپارد که قصد ایجاد آن را دارد. لازمه این کار نیز پختگی مبارزه

فکری است که حزب سعی دارد آن را در میان مردم ایجاد کند.^{۱۴}

بنابراین، حزب خود را موظف به تبلیغ برای نماز، روزه و غیره نمی‌داند زیرا این کارها - چنان که در الدوسيه آمده است - وظیفه دولت اسلامی است که هنوز برپا نشده است.^{۱۵} شایان ذکر است که الدوسيه اعتقاد به عذاب قبر و ظهور مسیح دروغین را بر اعضاش حرام کرده است، زیرا در صحت احادیث مربوط به این قضایا تردید دارد. هم‌چنین مسائل مهمی چون آزادی تعدد مراکز قدرت سیاسی، اقلیت‌های سیاسی و دینی و حدود حکومت... را به کلی کنار گذاشته است.^{۱۶} حزب تنها راه رسیدن به حکومت اسلامی را اطمینان مجدد به افکار اسلامی و پژوهش‌خواهی فرهنگی سیاسی می‌داند.^{۱۷} از این رو، باید نخست به آموزش دسته‌جمعی فرهنگ اسلامی به میلیون‌ها نفر از مردم و کنکاش‌های فکری بر این اساس، در بین آنها پرداخت. حزب باید در این مرحله، به سرعت نقش خود را در مبارزه فکری پیدا کند، در مناقشات و بحث‌ها حضور داشته باشد و مقابله کند، تردیدها را برطرف سازد و حمایت دیگران را به دست آورد. با تداوم فعالیت فرهنگی، حزب باید فعالیت سیاسی خود را از طریق مطالعه حوادث، اتفاقات و استفاده از آنها به نفع افکار اسلامی تکمیل کند. با شدت گرفتن درگیری فکری و در کانون توجه قرار گرفتن حزب، عوامل عینی برای حضور خلیفه‌ای که رهبری حکومت اسلامی را به دست گیرد، فراهم می‌شود. وقتی خلیفه روی کار آید، حکومت اسلامی نیز خود به خود ایجاد می‌شود؛ زیرا به اعتقاد حزب، اسلامی بودن به معنای خلافت است.^{۱۸} حزب معتقد است که از طریق قبولاندن مقامات حکومتی باید از آنها کمک طلبید. به همین علت، حزب عملاً در سال ۱۹۷۸ از سرهنگ عمر قذافی، رئیس جمهور لیبی، خواست که حکومت را به یک خلیفه واگذار کند.^{۱۹}

به این ترتیب، حزب به آموزش افراد کوچک‌ترین اهمیتی نمی‌دهد، بلکه تمام توان خود را صرف ترویج افکار اسلامی نه رفتار و اخلاق اسلامی می‌کند. این حزب فعالیت انجمن‌های مبلغ اخلاق را که مردم را دعوت به اخلاق نیک می‌کنند، مراحم تلاش‌های خود برای برپایی دولت اسلامی می‌داند، زیرا این انجمن‌ها - به اعتقاد حزب - تمام فکر و ذهن مردم را با موعظه‌های طولانی و تکراری پر می‌کنند. هم‌چنین معتقد است که عموم مردم در درک بسیاری از آیات و احادیث مربوط به اخلاق مانند «و انک لعلی

خلق عظیم^{*} یا «انما بعثت لأنتم مكارم الاخلاق» دچار اشتباه می‌شوند و می‌گویند صفاتی که در این آیه آمده، خاص شخص رسول اکرم (ص) است و صفاتی که در حدیث می‌آید، خاص فرد است، نه گروه.^{۱۰}

علاوه بر این، انواع گروه‌های مبلغ اسلامی را خطر بزرگی برای اسلام و مسلمانان می‌داند، زیرا این گروه‌ها با افکار پیچیده‌ای که بر جامعه تحمیل می‌کنند ناتوانی ابزار مورد استفاده، احساسات اسلامی را تخلیه می‌کنند حال آنکه باید اجازه دهنده که مسلمانان در مقابل حوادث به حالتی اتفاقی برستند.^{۱۱} به اعتقاد حزب^{۱۲} باید به پرورش فکری و ایجاد اعتماد به افکار اسلامی پرداخت، زیرا ضعف فکری علت فروپاشی حکومت اسلامی بوده است.

چنان که پیداست، حزب دچار افراط بیش از حد در مسئله فکر شده و تنها راه نجات ملت را انقلاب فکری می‌داند و اینکه نهضت فقط با فکر به وجود می‌آید. البته این، بینان‌گذار حزب، معتقد است جنبش‌هایی که از نظر تاریخی، پیش از این حزب به وجود آمده‌اند – شاید منظور جمعیت اخوان‌المسلمین است که ۲۲ سال پیش از این حزب به وجود آمد – محکوم به شکست‌اند، زیرا فقط بر عامل تحریک تکیه کرده‌اند.^{۱۳}

این حزب از زمان تأسیس در سال ۱۹۵۰، از مبارزه فکری صحبت کرد و قول داد که این مبارزه به زودی حزب را به قدرت برساند. اما با سری شدن مدت زمان تعیین شده، حزب در هیچ‌یک از کشورهای اسلامی حتی به آستانه قدرت نیز نزدیک نشد. حزب التحریر با برخورداری از وضوح تصویرها و افکار سیاسی و نفوذ در تمام ادارات و نیز فعالیت سیاسی مستقیم، از سایر جمیعت‌ها، جنبش‌ها و احزاب اسلامی متمایز می‌شود. این امر را می‌توان از قانونی که برای حکومت اسلامی آینده وضع کرده بود، دریافت. در این قانون دوازده ماده‌ای قدرت کشور بین رئیس جمهور (خلیفه)، معاونان، استانداران، قضات، دستگاه اداری، ارتش و مجلس شورا تقسیم شده و وظایف تک‌تک این مراجع نیز به تفصیل مشخص شده بود.^{۱۴} اشتیاق و علاقه این حزب به حکومت اسلامی را که از اولین روز هجرت تا سقوط حکومت عثمانی در ۱۹۱۸ ادامه داشت، می‌توان از لایحه‌ای این قانون دریافت. امت اسلامی در این مدت از نظر تمدن، فرهنگ،

* سوره قلم، ۴.

دانش و... پیشرفته‌ترین ملت‌های جهان بود و همچون خورشیدی در میان ملل می‌درخشید.^{۲۴} به رغم اینکه قانون آنها ضرورت تأسیس مجلس شورا را به تفصیل بیان کرده، این نکته را هم خاطرنشان کرده است که دخالت مجلس شورا در مسائل مربوط به امور خارجه، اقتصاد و ارتش الزامی نیست.^{۲۵} طبق این قانون، از نظر سیاسی، خلیفه بیشترین قدرت را در اختیار دارد و نقش مجلس چندان مهم نیست. با وجود این، حزب، اصل تعدد مراکز قدرت سیاسی را در حکومت اسلامی قبول دارد؛ به طوری که در ماده ۱۹ اساس‌نامه آن آمده است: مسلمانان حق دارند تیرای ارزیابی رهبران یا رسیدن به حکومت از راه انتخاب مردمی، احزاب سیاسی تشکیل دهنند. همچنین طبق ماده ۲۲، غیرمسلمانان نیز حق مشارکت در مجلس شورای حکومت اسلامی را دارند.^{۲۶} بنابراین روشن است که نقش مهم این حزب در تبلور افکار و مفاهیم خود از طریق قانون با همه شکاف‌ها و نقاط ضعف، تلاشی منظم و برنامه‌ریزی شده برای تعیین و بیان مفاهیمی در مورد حکومت، جامعه و اخلاق است.

به این ترتیب، با مطالعه استاد و کتاب‌های این حزب، درمی‌یابیم که حکومت، حتی به نحو اغراق‌آمیزی، محور تلاش‌های آن است؛ به طوری که سایر ابعاد مربوط به این قضیه، یعنی ابعاد اخلاقی، روحی و رفتاری ملت را به کلی نادیده می‌گیرد. به رغم تلاش‌های بسیار برای کسب پیروزی - که مفهومی بسیار ابتداً در فعالیت سیاسی معاصر است - بر دشمنی ثابت خود با سایر جریان‌های ملی، قومی و اسلامی در کشورهای عربی پاکشانی می‌کند و همین امر باعث انزوا و عدم برخورداری از روابط سیاسی خوب و مانع شکل‌گیری و جا افتادن آن در میان مردم شده است.

- جبهه نجات اسلامی

گروهی تاریخ تأسیس آن را دهه ۸۰ می‌دانند. رهبر آن محمدعلی حراثی است. اهداف این جبهه در چهار نکته خلاصه می‌شود:

عقیده: مبتنی بر عقیده به دور از شرک مؤمنان و تأکید بر توحید برپایه کتاب و سنت.
برتری جویی: رویگردانی از مشرکان و مبارزه با جاهلیت به منظور تحقق حاکمیت خداوند متعال که برای رسیدن به آن، باید نخست، حکومت اسلامی ایجاد و بعد خلافت

اسلامی برپا کرد.

ترقی جویی: عبور از مرحله ضعف و سستی در تفکر، اجتماع، اقتصاد و سیاست برای رسیدن مسلمانان به غرور و قدرت.

دعوت: دعوت به خدا و مقاومت در مقابل هر نوع جنگی که استکبار جهانی حاکم بر سرزمین ما، بر مسلمانان تحمیل می‌کند. آنها معتقدند، مبارزه^{۷۷} تنها راه رسیدن به این اهداف است.

اعضای این جبهه در ۲۶ ژوئیه ۱۹۹۰ به جرم تشکیل سازمانی اسلامی محاکمه شدند؛ در حالی که خود معتقد بودند فقط به بررسی مسائل اینی در سطح نظری می‌پردازنند. گروهی از عناصر این جبهه در سال ۱۹۹۳، به علت تمایل به فعالیت مسلحانه، از سودان اخراج شدند؛^{۷۸} زیرا دولت سودان به هیچ گروهی اجازه نمی‌داد در حاک این کشور فعالیت مسلحانه داشته باشد. این گروه در این مسئله، با سازمان جهاد اسلامی اتفاق نظر دارد و به همین نسبت از جنبش نهضت دور می‌شود.

۲. نیروهای ملی

الف) جنبش دموکرات‌های سوسیالیست

رهبر این جنبش از سال ۱۹۸۹، محمد مواعده بود. وی پس از کناره‌گیری مصطفی بن جعفر که با گرایش مواعده به حزب حاکم مخالف بود، به رهبری حزب رسید. وی از زمان تأسیس حزب در سال ۱۹۷۸ تا تابستان ۱۹۸۹، مرد دوم حزب بود. مرد اول حزب و مؤسس آن، احمد المستیری، وزیر کابینه بورقیه در اواخر دهه‌های ۶۰-۵۰ بود که دو وزارت‌خانه کشور و دفاع را در دست داشت. او پس از کناره‌گیری از دولت در سال ۱۹۷۱ به سمت مبارزه علیه نظام تک‌حزبی و استبداد سیاسی تبدیل شد و سپس در سال ۱۹۷۴ که همراه عده‌ای از مبارزان دموکرات از حزب حاکم اخراج شد، بیش از پیش مطرح گردید. از آن زمان، المستیری و حسیب بن عمار وزیر دفاع سابق، باجی قائد السبسی عضو سابق دولت، صادق بن جمعه وزیر ترابری سابق، اسماعیل بواحیه، محمد مواعده، عبدالستار العجمی و عده‌ای دیگر، اقدام به مقدمه‌چینی برای ایجاد یک حزب جدی مخالف حزب بورقیه کردند. آنها به رغم مشکلات پیش رو، سرانجام

اولین نشریه مخالف حزب حاکم الرأی را در اوخر ۱۹۷۷ منتشر کردند. با جمع شدن گروه قابل توجهی از ملی گرایان و طرفداران چندحزبی گرد آنها، هسته اولیه جنبش دموکرات‌های سوسیالیست را در سال ۱۹۷۸ تشکیل دادند.

بورقیبه به رغم مدارای نسبی حکومت با این جنبش، فقط پس از نوامبر ۱۹۸۳ به آنها اجازه فعالیت قانونی داد. البته این جنبش بعد از انتخابات پارلمانی ۱۹۸۱، که طبق اظهارات ادريس قیقه، وزیر سابق کشور، پیروزی چشم‌گیری را در چندین حوزه انتخاباتی به دست آورد، عملأ حضور خود را در صحنه ملی، تئیت و تحمیل کرد.

این جنبش مردمی، به رغم تلاش‌های حکومت برای دورنگه داشتن آن از سیاست، توانست حضور خود را به عنوان بزرگترین نیروی سیاسی قانونی، تجمیل کند. البته این موضوع به اعتدال سیاسی آن برمی‌گردد؛ زیرا خواستار دموکراسی، چندحزبی و احترام به آزادی‌های عمومی و فردی بود. گفتمان این جنبش در دهه ۸۰ حاکی از گرایش عربی - اسلامی متوازن و میانه‌رو بود؛ بنابراین، از اغراق لائیسم و افراط دینی در امان بود.

بن علی پس از رسیدن به قدرت (ریاست جمهوری)، با نظریه‌ها و خواسته‌ای آنها مانند ایجاد مجلس عالی قانون اساسی برای نظارت بر تطابق قوانین با قانون اساسی، تعیین مدت بازداشت‌های پیش‌گیرانه و طرح منشور ملی مورد قبول همه طرف‌های سیاسی موافقت کرد. علاوه بر این، موفق به جذب تعدادی از رهبران بر جسته جنبش، از جمله حموده بن سلامه و الدالی الجازی برای عهده‌دار شدن پست دولتی شد و اولی را به وزارت فرهنگ و دومی را به عنوان سفیر در وین انتخاب کرد. پس از انتخابات ۱۹۸۹، محبوبیت مردمی جنبش به شدت کاهش یافت؛ زیرا جنبش راه خود را از اسلام‌گرایان که در این انتخابات از فهرست مستقل‌ها حمایت می‌کردند، جدا کرد و میزان طرفدارانش از ۴ درصد در سال ۱۹۸۱، به ۳ درصد کاهش یافت.

شاید همین نتیجه ناچیز و کاهش میزان طرفداران جنبش، باعث شد که احمد المستیری، مرد تاریخی حزب، از دیرکلی حزب استغفا کند و فقط به عضویت مجلس ملی جنبش - که هر سه ماه یکبار تشکیل جلسه می‌داد - بستنده کند. البته نبود المستیری باعث خلل در فعالیت سیاسی جنبش نشد، بلکه مواعده، دیرکل جدید، توانست با نقشه‌ای زیرکانه، بسیاری از اعضای جنبش و طرفدارانش را جذب کند.

وی در دو سال مدیریت خود، به شدت از هیئت حاکمه انتقاد کرد؛ از جمله انتقادهای او به این شرح است:

- اظهارات صریح مبنی بر اینکه بن علی نتوانسته است به وعده‌های خود، به خصوص ایجاد نظام دموکراتی لیبرالیسم عمل کند.

- دولت عقاید اشتباہی دارد زیرا می‌تواند شرکت‌کنندگان در نظام چندحزبی را خود انتخاب کند.

- کسانی که جنبش نهضت را نمی‌خواهند، از گفت‌وگو و روادریان ^{پیشکش به تقدیر} دموکراتی بیم دارند.^{۱۹}

- رد مشارکت در انتخابات شهرداری ۱۹۹۰.

- مخالفت با شرکت در انتخابات تکمیلی سال ۱۹۹۱. وی در بیانیه مشترکی با محمد حرم‌ل در توضیح این کار گفت: «به علت فراهم نبودن شرایط مساعد در انتخابات، اعم از سیاسی، تبلیغاتی، قانونی و اداری، حزب‌ش در این انتخابات شرکت نخواهد کرد؛ مگر اینکه همه شرایط لازم فراهم شود.^{۲۰}

البته مواعده پس از پی بردن به میزان تأثیر خود بر اوضاع داخلی و نیز تحت فشار شرایط دشواری که حکومت به بهانه مقابله با مخالفان قانون به وجود آورده بود، به گفت‌وگو و مذاکره با حکومت تن داد و سیاستی عمل‌گرایانه را در پیش گرفت که گاهی بر مانور و گاهی بر مخالفت مبتنى بود. بنابراین در سه سال اخیر، تحولات مثبتی در روابط محمد مواعده با حکومت پدید آمد و نشست‌های متعددی به خصوص با بن علی برگزار شد. بن علی او را به ریاست کمیته دانشگاه و ادارات آموزشی برگزید که موظف به ارائه طرح قانون جدیدی برای سازمان‌دهی دانشگاه و آموزشگاه‌ها و ممانعت از بروز ناآرامی‌های تازه در دانشگاه بودند. به این ترتیب، بن علی موفق شد هم‌پیمان سنتی اسلام‌گرایان را در رأس کمیته‌ای که موظف به مقابله با حضور آنها در دانشگاه بود، بگمارد.

مواعده طبق تاکتیک عمل‌گرایی خود، در انتخابات قانون‌گذاری ۱۹۹۴ شرکت کرد و با احراز ده کرسی از مجموع نویزده کرسی ویژه مخالفان، به پیروزی رسید. البته این پیروزی به معنی تقویت پشتونه مردمی حکومت نبود، بلکه به عکس، نشان داد که آرای جنبش به ۱ درصد رسیده است. با این حال، مواعده با نادیده گرفتن سرنوشت

ناخوشایند جنبش و بحرانی که دامن‌گیر آن شده بود (۴ درصد در سال ۸۱ و ۳ درصد در سال ۸۹ و ۱ درصد در سال ۹۴) اظهار داشت:^{۳۱} «انجام انتخابات بدون صرف‌نظر کردن از برخی مسائل، ممکن نیست. در این جهان یا باید به پیش رفت یا عقب ماند... ما در این مرحله انتقالی برای حفظ کشور خواستار وحدتی قوی براساس قانون اساسی هستیم و از نیروهای سیاسی فعال در عرصه سیاست حمایت می‌کنیم... ما به دنبال تغییرات شتاب‌زده در تونس نیستیم، زیرا نمی‌خواهیم کشورمان به سرنوشت الجزایر گرفتار شود و زنان، روشن‌فکران و روزنامه‌ها نجت تعقیب قرار گیرند.»^{۳۲} او در همین حال، سعی می‌کند به توجیه انتخابات شهرداری سال ۱۹۹۵ پردازد. در این انتخابات، جنبش در ۳۲ حوزه از ۲۷۵ حوزه و با ۸۶ نامزد از مجموع ۴۰ نامزد شرکت کرد؛ اما فقط دو کرسی را به دست آورد. به دنبال این رویداد، مواعده، رهبر جنبش، در اجلاس مجلس ملی در حضور اعضای کادر جنبش، بر اقدام حکومت در تحمیل نتایج نامیدکننده به کسانی که خواهان تغییر هستند، تأکید کرد و گفت: «بنابراین، حکومت در آینده، در خور انتقاد نخواهد بود». این حادثه را باید نقطه پایان گفت‌وگو با دولت قلمداد کرد. اما آنها در این اجلاس، ضمن تأکید بر اعتماد خود به بن علی و اصلاحاتش، حمایت خود را از طرح سیاسی او اعلام کردند.^{۳۳}

ب) حزب وحدت مردمی

احمد بن صالح، وزیر اقتصاد در دهه ۶۰، پس از شکست تجربه سوسیالیسم که در قالب همکاری‌هایی به رهبری خود او شکل گرفته بود و سپس فرار از زندان و پناه بردن به خارج، حزب دیگری را به نام «وحدةت مردمی» در خارج از کشور و با همانگی ابراهیم حیدر در داخل به وجود آورد. این حزب، یک حزب سوسیالیست، اما مخالف مارکسیست است که خواستار نوع خاصی از سوسیالیسم تونسی مبتنی بر اقتصاد داخلی تونس و ویژگی‌های جامعه عربی و اسلامی است و در این حال، با گرایش لیبرالیسم هیئت حاکمه، مخالفت می‌کند. این حزب دو بحران مهم را پشت سر گذاشت:

- استعفای شماری از افراد و در رأس آنها ابراهیم حیدر، در نتیجه اقدام احمد بن صالح، دبیرکل حزب، مبنی بر امضای بیانات مشترک با راشد الغنوشی و محمد مزالی.

- بحران دوم از نظر تاریخی پیش از بحران مذکور روی داد و مهم‌تر از آن نیز بود؛ به طوری که مهندس محمد بالحاج عمر و گروه عظیمی از حزب، به بهانه اختلاف بر سر ارزیابی دهه ۶۰، از حزب جدا شدند. شایان ذکر است که در این دهه، احمد بن صالح پس از بورقیبه، رئیس جمهور، دومین مقام دولتی کشور بود.

در شرایطی که احمد بن صالح به نکات مثبت تجربه خود، به ویژه همکاری‌های خود در زمان زمامداریش می‌باید، محمد بالحاج عمر و طرف‌دارانش، بر این نکته پافشاری می‌کردند که سوسیالیسم از راه‌های اجبار و استبداد تحقق نمی‌باشد؛ چنان‌که در دوره زمامداری بن صالح در دهه ۶۰ در سطوح سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، شاهد چنین حقیقتی بودیم. بنابراین، طرح سیاسی حزب انتسابی محمد بالحاج عمر چیست و چه تفاوتی با گرایش احمد بن صالح دارد؟

محمد بالحاج عمر، به تشریح برخی دلایل جدا شدن خود و سپس تأسیس حزبی جدید با همین نام در ژانویه ۱۹۸۱ می‌پردازد که مهمترین آن، درک دموکراسی است. مخالفت حزب بن صالح با نظام تک‌حزبی و ترجیح دادن نظام چند‌حزبی زمینه تأسیس احزاب غیراسلامی را نیز فراهم می‌آورد. این تغیر در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ بر این حزب حاکم بود. در مقابل، محمد بالحاج عمر و طرف‌دارانش بر مستثنی کردن اسلام‌گرایان از اوضاع سیاسی مخالفت و بر این مسئله اصرار می‌کردند که یک حزب اسلامی به رسمیت شناخته شود.

بورقیبه نیز با توجه به دشمنی خود با احمد بن صالح، بلافضلی حزب محمد بالحاج عمر را به رسمیت شناخت و این حزب به منظور ایجاد مانع بر سر راه احمد بن صالح در ۱۹ ژولای ۱۹۸۳، قانونی اعلام شد.

اما پس از بازگشت احمد بن صالح از تبعیدگاه به کشور در سال ۱۹۸۸، استراتژی هر کدام از دو حزب در سطح ائتلافات و موضع‌گیری‌ها تا حدی تغییر کرد. به این ترتیب، حزب بالحاج، به خصوص در جهت‌گیری‌های امنیتی، به حزب حاکم نزدیک‌تر بود؛ در حالی که حزب احمد بن صالح با آنکه خود او یکی از اعضای دفتر اجرایی سوسیالیسم حکومتی بود، به سمت اسلام‌گرایان - جنبش نهضتی - متعایل شد و با آنها یک ائتلاف تشکیل داد. این ائتلاف بعدها تعویت شد؛ زیرا محمد بالحاج،

همچون سایر احزاب قانونی، در کنار حکومت و رودرروی جنبش نهضت اسلامی ایستاد؛ در حالی که احمد بن صالح، در کنار شیخ راشد الغنوشی و استاد محمد مزالی قرار گرفت و به قول برخی محققان، سخنان و بیانیه‌هایی در مخالفت با حکومت و به طرفداری از خط سیاسی جنبش منحل شده نهضت صادر کرد.

در این بین، محمد بالحاج و یارانش، صرف نظر از آینده روابط حکومت با اسلام گرایان، خطم‌شی سیاسی متناسب با حجم کوچک‌ترین حزب در پیش گرفتند و به مخالفت آرام با نظام حاکم پرداختند. این شیوه‌گاه مستلزم یاری و گاهی نیز انتقاد بود. این حقیقت را از برخی اظهاراتشان دریافت که همزمان با نتایج انتخابات زیر بود:

– انتخابات ۱۹۹۴

محمد بالحاج عمر پس از اینکه حزبی تصمیم به شرکت در انتخابات قانون‌گذاری سال ۱۹۹۴ گرفت، اظهار داشت: «... با اینکه می‌دانیم هیچ انتخاباتی در کل، خالی از تقلب نیست، این بار سعی می‌کنیم با هرگونه تقلب در مسائل قانونی، در این انتخابات مبارزه کنیم». ^{۳۴} وی خاطرنشان کرد که در صورت مشاهده هرگونه تقلبی از سوی حزب حاکم یا حکومت، حزب آرام نمی‌نشیند.^{۳۵}

اما پس از اعلام نتایج قطعی انتخابات و دستیابی به دو کرسی از مجموع ۱۶۳ کرسی پارلمان، بالحاج بالحنی توأم با سرور و نامیدی به ملت تونس – که از وضعیت نظامی و ترسی که در تاریخ آنها سابقه نداشت به تنگ آمده بودند – گفت: «این انتخابات، نقطه عطفی سیاسی است که باید برای تقویت و توسعه آن تلاش کرد تا در مرحله بعدی، بیانگر اراده ملت و نقش مخالفان باشد... و نوزده کرسی، نشان‌دهنده میزان واقعی مخالفان است».

– انتخابات شهرداری ۱۹۹۵

این حزب در قالب «ائتلاف دموکراسی در خدمت شهرداری» در این انتخابات شرکت کرد. این ائتلاف، متشكل از حزب وحدت مردمی، حزب جنبش نوگرا، حزب کمونیست – پیش از انحلال – و حزب اتحادیه یکپارچه دموکراسی بود. با اینکه

ائتلاف ۲۹۲ نامزد معرفی کرده بود و موقعیت بر جسته‌ای نیز در کنار حکومت داشت، تنها سه کرسی را از آن خود کرد.

به دنبال کسب این نتیجه کم‌اهمیت که امید این افراد مغرور، چاپلوس و بی‌توجه به مسائل اصلی کشور و مردم را قطع کرد، بالحاج عمر گفت: «یک نیروی مخالف تغییر هنوز هم برای انحراف مسیر دموکراسی فعالیت می‌کند».

حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا بالحاج عمر سرانجام از غفلت خود بیرون آمد؟ آیا توانست مسیر دموکراسی را به انحراف بکشد یا اینکه از حکومت رو درست خورد؟

ج) حزب اجتماعی ترقی خواه یا حزب اجتماعی آزادی خواه

این حزب در سال ۱۹۸۸، به رهبری منیر الباچی به وجود آمد و طی کنفرانس خود در اکتبر ۱۹۹۳، به حزب اجتماعی آزادی خواه تغییر نام داد. این حزب با انتشار روزنامه‌ای به نام افق، به بیان جهت‌گیری‌های خود در راستای دموکراسی بن‌علی می‌پردازد. این حزب برخلاف سایر احزاب تونس، آشکارا از آزادی اقتصاد و آزادی بسی قید و شرط سرمایه‌داری خصوصی دفاع می‌کند... و تنها حزبی است که آشکارا با همه انواع سوسیالیسم مخالفت می‌کند و خواستار ایجاد یک جامعه سرمایه‌داری معاصر است. اما از یک سو، نویا بودن این حزب و از سوی دیگر، حضور بازرگانان در آن، مانع توسعه و تبدیل آن به حزبی تأثیرگذار و نیرومند است. بازرگانان تونسی، از بیم دخالت مسائل سیاسی در مسائل اقتصادی، اغلب از حضور در احزاب مخالف پرهیز می‌کنند، زیرا این دخالت ممکن است به ورشکستگی و بی‌ثبتاتی آنها بینجامد.

۳. نیروهای قومی

الف) جمعیت وحدت طلب‌های دموکرات یا اتحادیه یکپارچه دموکرات این حزب در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۱ تأسیس و در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۸ از نظر قانونی، به رسمیت شناخته شد. این حزب به رهبری عبدالرحمن التلیلی از نظر گرایش سیاسی، در نوع خود بی‌نظیر بود؛ زیرا تنها حزب تونسی بود که علاوه بر پذیرش افکار قومیت عربی، ناصریسم و بعث، تلاش می‌کرد هم ویژگی‌های غربی داشته باشد و هم تونسی. به همین

علت، به نقد تجربه ناصریسم در مصر و تجارب حزب بعث در سوریه و عراق پرداخت، اما در نهایت به این نتیجه رسید که نمی‌توان این طرح‌ها را با هم به کار گرفت.

این حزب از آغاز تأسیس، اقدام به گفت‌وگو و رایزنی با چند تن از وابستگان به جنبش‌های قومی سری عربی کرد. بورقیبه در چارچوب دشمنی دیرینه خود با عرب‌گرایی و اسلام و مخالفت شدید با تأسیس احزابی که با دولت‌های طرابلس غربی، دمشق یا بغداد ارتباط دارند، این جنبش‌ها را سرکوب کرد.

با شروع عصر جدید، گروهی از بازماندگان رهبران قوم‌گران‌ناصری و بعضی تونس، مانند آتش زیر خاکستر، برخاستند و یک جبهه سیاسی قوم‌گران‌ایان عرب به نام «اتحادیه یکپارچه دموکراتی»^{۳۳} را به وجود آوردند. آنها براساس قانون احزاب – که تشکیل هر حزبی براساس دین، نژاد یا زبان را ممنوع می‌کند – از به کار بردن لفظ قومی پرهیز و از لفظ دموکراتی استفاده می‌کردند تا شباهه نقشه کودتا را که امثال این احزاب در سر دارند، از خود دور کنند.

حزب در آغاز کار، موفق به جذب گروهی از شخصیت‌های قوم‌گرای عرب شد و به این ترتیب، کادر رهبری آن را عناصر بعضی، از جمله ادیب بزرگ المیدانی بن صالح و عناصر قومی مستقل، مثل دکتر منصف الشابی و وکیل المنصف الاسود تشکیل می‌دادند، اما نقطه ضعف حزب این بود که دیرکل موقت آن، از اعضای قدیمی حزب حاکم و رئیس یکی از شرکت‌های بزرگ دولتی، یعنی دیوان ملی روغن بود. گفتنی است که تونس از نظر تولید روغن زیتون، دومین کشور جهان است و همین امر باعث شده بود که عده‌ای تصویر کنند حکومت، این حزب مخالف را تحت سیطره خود دارد.^{۳۴} با گذشت زمان، دشمنان دیرکل حزب افزایش یافتد، به همین علت، انشعاباتی در آن به رهبری المیدانی بن صالح، رهبر بعضی، به وجود آمد و در نهایت، حزب به حزبی ناتوان تبدیل شد. حتی پس از اینکه حزب، دیرکل و نشیره آن الوطن مورد تشویق حکومت قرار گرفتند، دیگر قادر به سر و سامان دادن به اوضاع داخلی خود نبودند.

ب) جمعیت سوسیالیست ترقی خواه

احمد نجیب الشابی در ۱۳ نوامبر ۱۹۸۳ این حزب را به وجود آورد، اما تا تاریخ ۱۲

سپتامبر ۱۹۸۸ به عنوان حزبی سیاسی، به رسمیت شناخته نشد. این حزب بر سه هدف اصلی تکیه می‌کرد: وحدت اعراب، سوسیالیسم کارگری، دموکراسی.

رهبران حزب افتخار می‌کردند که پیش از گورباچف و کشورهای اروپای شرقی، مارکسیسم و تجارب سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی، چین و اروپای شرقی را مورد نقد و انتقاد قرار داده‌اند. هم‌چنین مدعی بودند که پیش از چپ‌گرایان عرب و جهان سوم، به فکر نوعی عدالت اجتماعی افتادند که به ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی و تمدنی هر جامعه توجه می‌کند و به این ترتیب، ^{حقیقت} طور انظوري، توانستند با مارکسیسم قطع رابطه و بر طرح‌ها و گرایش‌های سوسیالیسم هزبی همسو و سازگار با اسلام، تکیه کنند. آثار این طرح پس از فروپاشی کشورهای اروپای شرقی و افول کمونیسم، عملاً متبلور شد. از این رو، این حزب پرچم‌دار کوشش برای غربی کردن آموزش و اوضاع عمومی در تونس است.

این موضع ملی‌گرایانه، به خصوص طی جدال و کشمکش موجود در ستون‌های روزنامه‌های داخلی بین رهبران حزب و محمد الشرفی، وزیر آموزش متهم به گرایش فرانکوفونیسم، خود را نشان داد.

این حزب در صحنه سیاسی نیز خود را طرف‌دار گفت و گو با حکومت و همه نیروهای ملی و سیاسی، از جمله جنبش نهضت تحت ستم، معرفی کرد. اما این موضع، تأثیر منفی بر حزب گذاشت و باعث بروز شکاف داخلی در نتیجه اختلاف درباره اولویت گفت و گو با جنبش نهضت یا حکومت شد.

از جمله موضع قوم‌گرایانه این حزب، مخالفت کامل با عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی بود. در یکی از بیانیه‌ها، حزب مخالفت شدید و اندوه عمیق خود را در قبال این اقدام اعلام می‌کند و آن را عقب‌نشینی ای بی‌مورد می‌داند؛ به ویژه در شرایطی که دشمن اسرائیلی، تجاوز خود را به مردم فلسطین و لبنان ادامه می‌دهد. حزب هم‌چنین نسبت به عقب‌نشینی‌های پی‌درپی اعراب هشدار می‌دهد که به تقویت توسعه‌طلبی صهیونیسم و اشغال هر چه بیشتر اراضی اعراب و در رأس آن، قدس شریف می‌انجامد.^{۲۸}

ج) جمعیت قومی ترقی خواه یا جمعیت یکپارچه دموکرات

این جنبش اولین جنبش قومی علنی در تونس به رهبری البشیر الصید است که در تابستان ۱۹۸۱ اعلام موجودیت کرد. اما حکومت به چند دلیل از جمله ارتباط محکم حزب با حکومت لیبی و شخص سرهنگ عمر قذافی، رئیس جمهور این کشور، آن را به عنوان یک حزب سیاسی قانونی به رسمیت نشناخت. این جنبش پس از ظهور اتحادیه دموکرات ترقی خواه که حزب حاکم از آن حمایت می‌کرد و با پیوستن تعدادی از اعضای کادر خود به حزب جدید، منشعب شد. البشیر الصید، رهبر این جنبش، که وکیل هم بود در پانزدهم سپتامبر ۱۹۹۰ به اتهام وابستگی به اشرار و نکوهش رئیس جمهور، بازداشت شد. هدف حکومت از این کار، استفاده از نیروهای ملی در جریان مبارزه با اسلامگرایان بود. از جمله فعالیت‌های قومی این حزب، مشارکت در شورای ملی دائم برای مقابله با عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی بود.^{۳۹} در راستای دفاع از حقوق مدنی و سیاسی، کمیته‌ای مشکل از هفده نفر از شخصیت‌های ملی با گرایش‌های حقوقی، حزبی و دانشگاهی، برای درخواست آزادی البشیر الصید به وجود آمد. این کمیته، اقدام اخیر حکومت را تلاشی برای ممانعت از فعالیت‌های سیاسی جنبش قلمداد کرد.

د) جنبش پیشگامان

یک جنبش قومی به رهبری السید عبدالرحمن الهانی بود که با حزب بعث عراق رابطه داشت. حکومت، این جنبش را به رسمیت نشناخت و رهبر آن را نیز هنگام اعلام نامزدی برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۴ بازداشت کرد.

ه) جنبش البعث

این جنبش قومی به رهبری فوزی السنوسی به حزب بعث سوریه وابسته بود. حکومت بنابر دلایل ستی مربوط به بورقیبه و دلایل قانونی، آن را به عنوان یک حزب قانونی به رسمیت نشناخت. این سه حزب اخیر، با داشتن تفکر وحدت عربی و رابطه محکم با لیبی، سوریه، عراق و طرفداران عبدالناصر، دشوار به نظر می‌رسد که از نظر قانونی بتوانند موافقت قانونی برای فعالیت در عرصه ملی را کسب کنند.

و) جنبش کمیته‌های انقلاب

این جنبش سعی داشت وارد عرصه فعالیت‌های قانونی شود، اما با مخالفت حکومت مواجه شد. این جنبش که دنباله‌رو افکار سرهنگ قدّاقی درباره دموکراسی مستقیم است، از الجزایر خواست با راه‌های مسالمت‌آمیز و برای نظام دموکراسی چندحیبی در تونس، این کشور را تحت فشار قرار دهد.^۴ بیشتر رهان، این جنبش تحت تأثیر نظام مردمی لیبی و افکار کتاب سبز بودند.

ز) حزب المغاربی یا جمعیت یک پارچه المغاربی

این جنبش به رهبری محمد التریکی، هنوز از نظر قانونی به رسمیت شناخته نشده و از جنبش دموکرات‌های سوسیالیست منشعب گردیده است. این حزب خواستار وحدت فراگیر عرب طی چند مرحله است.

ح) حزب وحدت المغاربی یا اتحادیه المغاربی

رهبر آن الرباضی الشاذلی زویتن است که برای رقابت با بورقیبه در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۶۳ نامزد شد، اما مرکز صدور فتوا، نامزدی او را لغو کرد. این حزب خواستار اتحاد اعراب بر مبنای اقتصاد، از وحدت مغاربی گرفته تا وحدت کل اعراب است.

۴. نیروهای کمونیست

الف) حزب کمونیست یا جنبش نوگرا

این حزب از قدیمی‌ترین احزاب سیاسی تونس است که بلاfacile پس از ایجاد اولین حکومت کمونیستی در مسکو در سال ۱۹۱۷، تلاش‌هایی برای تأسیس یک حزب کمونیست در سال ۱۹۱۸ انجام داد. این حزب در عمل، اندکی پیش از تأسیس حزب قانون اساسی در سال ۱۹۲۰، به وجود آمد. گفتنی است که حزب قانون اساسی، نقش اصلی در سازمان‌دهی جنبش‌های ملی علیه استعمار داشت و از زمان استقلال تونس در سال ۱۹۵۵، بر این کشور حکومت می‌کرد. اما حزب کمونیست تونس به رغم سابقه

خود، همچنان به عنوان مجموعه‌ای از دانشگاهیان روشن‌فکر و متأثر از افکار مارکسیسم و لینینیسم، باقی ماند؛ زیرا به رغم شعارهای سیاسی، موفق شد خود را در سطح عمومی مطرح کند و به حزبی مردمی و مورد استقبال کارگران و فقرا تبدیل شود. در مقابل، طی دهه اخیر، به خصوص در سال‌های اولیه آن، توانست دوباره به فعالیت‌های خود وجهه قانونی دهد و گروه قابل توجهی از فعالان سیاسی را جذب کند. مقر این حزب، در پایتخت و نشريه آن، الطریق العجید، به تربیونی سیاسی برای همه طرفداران نظام تعدد فکری و سیاسی، از کمونیسم گرفته تا لایسم، از لائیسم گرفته تا اسلام‌گرایی و از غرب‌گرایان گرفته تا قوم‌گرایان عرب، تبدیل شده‌اند.

به رسمیت شناختن جنبش دموکرات‌های سوسیالیست و حزب وحدت مردمی در اواخر ۱۹۸۳، سپس دادن مجوز به نشريه‌ها و احزاب چپ‌گرای مخالف حزب کمونیست مثل جمعیت سوسیالیست ترقی خواه، موجب کاهش دائمی محبویت مردمی حزب کمونیست و تبلیغات آن شد. دو عامل اصلی نیز به انزواهی هر چه بیشتر ساختارهای حزب کمونیست انجامید. نخست، رقابت اسلام‌گرایان، آنها در دهه ۸۰، به دنبال یک مجموعه محاکمه‌های رهبران و مبارزانشان که به نوبه خود طرح‌های فکری پیشرفت‌های داشتند و به تفکر دیگران نیز توجه نشان می‌دادند، حضور مؤثرتری داشتند. دوم، مشکلاتی بود که بر سر راه فعالیت‌های حزب کمونیست و طرفداران آن در خارج از پایتخت قرار داشت. این مشکلات نتیجه محدودیت‌هایی بود که طرفداران حزب حاکم برایشان ایجاد کرده بودند. مردم نیز دیدگاه‌های آنها را که مخالف عقل جمعی دین بود، قبول نداشتند. علاوه بر مسائل داخل کشور، مشکلات آنها در خارج به حوادث اروپای شرقی و بحران ایدئولوژی جهان سوسیالیسم برمی‌گشت که بر خطمشی حزب بازتاب منفی داشت؛ به طوری که هنوز هم از آن مشکلات و ضربه‌ها رنج می‌برد. سرانجام برگزاری کنفرانس نجات در ۲۳ آوریل ۱۹۹۴ نیز سودی نداشت. این کنفرانس، یازدهمین کنفرانس حزب و سومین کنفرانس در نوع خود، پس از رفع ممنوعیت از حزب در ژوئیه ۱۹۸۱ بود. این ممنوعیت بنابر تصمیم بورقیه، رئیس جمهور، در سال ۱۹۶۲ بر آن تحمیل شده بود.

در کنفرانس اخیر، حزب به «جنبش نوگر» تغییر نام داد و براساس آن دیدگاه

جدیدی را مطرح کرد که مبتنی بر «اعطا‌ی وظیفه استراتژیک به حکومت و پذیرش نقش ضروری و لازم بخش خصوصی در اقتصاد آزاد» بود و با این تحول ایدئولوژیک، گرایش بیشتری به جریان‌ها و شخصیت‌های نشان داد که در گذشته مخالف آنها بود. به علت وجود عواملی تعیین‌کننده، حزب توانست در انتخابات ۱۹۹۴ با چهار عضو وارد پارلمان شود. به دنبال آن، محمد حرم‌الله اظهار داشت: «جنبش مواضع، پشتونهای تاریخی و راههای آینده را تأمین کرده است». در واقع، این دستاوردهای نتیجه دست برداشتن از تحریم انتخابات قانون‌گذاری تکمیلی ۱۹۹۱ بود. در این انتخابات، حزب با قرار گرفتن در کنار دموکرات‌های سوسیالیسم و دیگران، مخالفت کرد. در بیانیه مشترک محمد حرم‌الله و محمد مواعده آمده است: «حزب‌های ایشان به دلیل فراهم نبودن شرایط سیاسی، تبلیغاتی، قانونی و اداری در این انتخابات شرکت نخواهند کرد، مگر اینکه انتخابات، تمام این مصدق‌ها و ویژگی‌ها را داشته باشد».^{۴۱} این موضع گیری، مبتنی بر ایدئولوژی اصولی حزب منحل شده کمونیست است. این حزب وضعیت عمومی تونس را در سایه حاکمیت بورقیه، به بحرانی عمیق در فعالیت سیاسی خارج از حزب حاکم توصیف می‌کرد که در آن، پدیده خودداری از فعالیت سیاسی، سردرگمی، استغفا و حتی فرصت‌طلبی و مصلحت‌اندیشی گسترش یافته و همین مسئله، نخبگان را وادار به خودداری از تعهد و مشارکت در فعالیت دموکراسی کرده است... و جناح مخالف را تقریباً به صورت جناحی صوری و تشریفاتی درآورده است.

ب) حزب کمونیست کارگری

حزبی کوچک است که بیشتر در دانشگاه تونس فعالیت می‌کند. از حزب کمونیست تونس جدا شده و در دیدگاه‌هایش، به ویژه در مورد روابط کار با سرمایه، دنباله رو مارکسیسم است. هم‌چنین معتقد است که همه گرایش‌های کمونیست، از اصول مارکسیسم منحرف شده‌اند.

اعضای این حزب، به منظور مقابله با بیداری اسلامی، به خصوص جنبش نهضت، همکاری گستره و آشکاری، آن هم در سطح بالا با پلیس تونس دارند. بلاfacile پس از اجرای کامل نقشه تصفیه جنبش اسلامی، خشم نظام متوجه آنها شد و حمۀ الهمامی،

دیرکل این حزب، و نوبل الزیادی، رهبر حزب دانشجویی به اتهام جنایت بازداشت شدند. جرم حمه‌الهمامی، جعل کارت شناسایی و تحریک یکی از اعضای حزب علیه عضو دیگر بود که حزب را ترک کرده و به جنبش وحدت مردمی پیوسته بود. شایان ذکر است که حزب دوم، تبلیغ را رها کرده بود. جرم الزیادی نیز استفاده از مواد مخدر و پخش آن بود.

نتیجه‌گیری

وضعیت اسفباری که پس از مرگ آزادی، دامن‌گیر اوضاع سیاسی شده بود، آلودن اصطلاحات سیاسی روشن‌فکری به عوام‌فریبی، خلق نوعی دموکراسی مبتنی بر محظوظ‌حرزی و انتخاب نظام تک‌حرزی، و سرانجام پناه بردن به امپریالیسم به نام مشارکت و صهیونیسم به نام صلح، باعث شد که چشم‌انداز سیاسی معاصر تونس سؤال‌برانگیز شود. به همین علت، مردم در مسیری مبهم قدم گذاشتند و در نهایت، در چندین مسئله حیاتی به وضعیت منفی رسیدند. این زندگی منفی باعث شد که ملت نتواند در راه رسیدن به قیامت محرك - که از ابتدای حکومت بن علی بر مخالفان صدق می‌کرد - و انقلاب آگاهانه موفقیتی به دست آورد و زمینه را برای خیزش و بازگرداندن موقعیت‌های از دست رفته خود فراهم کند.

این وضعیت سیاسی منفی، تنها نتیجه حکومت دیکتاتوری نبود، بلکه علل مختلفی داشت که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱. تعدد احزاب سیاسی با ایدئولوژی‌های مبتنی بر توجه به بعد نظری و کنار گذاشتن بعد عملی یا به عبارت بهتر، فاقد پروژه و برنامه معین و روشن بودن احزاب. این مشکل دست‌کم دو علت اصلی داشت: نخست، علت استراتژیک که به ماهیت قومی، کمونیستی یا اسلامی گرایش هر حزب اعم از کوچک و بزرگ مربوط می‌شود. این گرایش‌های کلی مانع از پرداختن این احزاب به مسائل خاص و تعریف‌شده کشور خود می‌شد و آنها را از فعالیت و ثمردهی در زمینه جامعه مدنی بازداشتند و در بند تصورات و ایده‌آل‌ها نگه می‌داشت.

عامل دوم به عملکرد هیئت حاکمه مربوط می‌شود. حکومت به طور مستقیم یا غیرمستقیم، باعث انزوای مخالفان و مانع درک آنها از خواسته‌های ملت می‌شد؛ زیرا می‌خواست وانمود کند که خود، تنها مرجعی است که می‌تواند با قشرهای مختلف مردم، همسو و هماهنگ باشد.

اما این ویژگی منفی مخالفان، رفتارهای طی ۲۵ سال از بین رفت و با آغاز دهه ۸۰ هماهنگی‌ها و ائتلاف‌هایی بین احزاب مخالف ایجاد شد که اغلب در نزدیک کردن دیدگاه‌ها در مورد مسائل محوری، نمودار شده بود. همین مسئله، منجر به بروز

بحران‌هایی در حکومت بورقیبیه شد، اما او با کمک ژنرال زین العابدین بن علی، حکومت در حال فروپاشی را نجات داد.

اما ائتلاف‌هایی که در آغاز دهه ۷۰ به وجود آمدند، به رغم گذشت سه سال و در مقایسه با حجم بحران ملی، نتایج مطلوبی کسب نکردند. شاید به این علت که این ائتلاف‌ها، در نتیجه استبداد حکومت و مخالفت قاطعانه و مکرر مخالفت با اظهار نظر مخالفان - حتی در یک زمینه معین - صرفاً به رهبران مخالف پیشگفتاری مخالفان خارج منحصر شده بود؛ چنان که این سیاست دولت در بازداشت محمدرضا معاویده، رهبر پیشگفتاری مخالفان رسمی و مخالف دولت، نمود یافت.

۲. موقعیت جغرافیایی و استراتژیک تونس، که نقطه اتصال افریقا و اروپاست، این کشور را به منطقه نفوذ فعالانه امپریالیسم تبدیل کرده و باعث علاقه ابرقدرت‌ها به آن و رقابت‌شان در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی شده بود.

همسوی این عوامل حقیقتی را آشکار می‌کند که آثار و نشانه‌های آن، بر توسعه گسترده ملی نمود می‌یابد که به طور دامن، به علت تناقض استراتژی‌های رهبران نهضت ملی و صاحبان منافع و مزدورانشان در تونس، دچار شکست می‌شود.

این صاحبان نفوذ - چنان که پیداست - نه تنها حاضر به گفت‌وگو با نیروهای ملی با باورها و ایدئولوژی‌های مختلف نیستند، بلکه آنها را در تصمیم‌گیری‌های ویژه آینده کشور نیز سهیم نمی‌کنند و همین مسئله، صلح مدنی را به خطر می‌اندازد و مانع شکوفایی تمدن کشور می‌شود.

پی نوشت ها

۱. این جریان در نتیجه بروز شکاف در درون جنبش اتجاه اسلامی به وجود آمد و به اینگر بعد عقلی در تفکر جنبش اسلامی است؛ اما عقل گرایی جنبش باعث انزوای آن شد.
۲. به رغم انعطاف و اعتدال این تشکیلات، حکومت حضور و فعالیت قانونی آن را به رسمیت نشناخت و این نشان می دهد که حکومت قصد سرکوب هرگونه تفکر اسلامی، خواه افراطی و خواه میانه رو را داشت.
۳. هنوز هم جنبش دانشجویی با گرایش اسلامی نهضتی، بر نام قدیم این جنبش یعنی «جنبش اتجاه اسلامی» پاشاری می کند.
۴. ثایان ذکر است که حبیب الاسود در حضور هیئت منصفة دادگاه نوبه کرد و گفت: از خدا می خواهم که تو نس پس از این شاهد هیچ جنبش ناخوشایندی نباشد و عشق، همدلی، صلح و عدالت بر کشور حاکم شود.
(الحياة، ٢٠/٨/١٩٩٢).
۵. عبدالله النبیسی، «تفویم الفکر الحركی للتيارات الاسلامیة»، العلوم الانسانیة، تابستان ۱۹۹۵.
۶. نعمه الله جنبه، تنظیم الجہاد، انتشارات الحریه، قاهره، ۱۹۸۸، ص ۹۷. هم چنین مقایسه کنید: به نظر من رسید که افکار تشکیلات جهاد با برخی نظریات ابوالعلا المودودی، به خصوص در مسئلله مریبوط به حقوق افراد، همخوانی دارد. برای مثال، اگر مسلمانی در امور شخصی خود، کار خلاف شرعاً را مرتکب شود، فقط کناء کرده است و دیگر پیمان یا منشور اسلامی از او سلب نمی شود؛ اما هیچ فرد عاقلی تصور نمی کند که جامعه ای با راه و روش غیراسلامی را بتوان جامعه اسلامی نامید. هم چنین کشورها و دولت هایی که طبق اصول غیراسلامی به وجود آمدند، به صرف مسلمان یوden رهبرانشان، کشور اسلامی نخواهند شد... زیرا با اسلام هیچ ارتباطی ندارند... اگر جامعه ای به عمد و با آگاهی و اختیار، عمل طبق شریعت اسلامی را کنار گذاشته باشد و از هندی غیر از آن پیروی کند، دیگر به هیچ وجه نمی توان آن را جامعه اسلامی نامید (محمد عماره، پیشین، ص ۱۷).
۷. محمد عبدالسلام فرج، الغریضه الغائب، ص ۶. مقایسه کنید: محمد عماره در چارچوب ارتباط و نزدیکی فکری بین جهاد اسلامی و ابوالعلا المودودی در کتاب مذکور می گوید: المودودی اسلامی را در شرایطی مورد مطالعه قرار داده است که تحت سلطه تمدن جاهلی غرب بوده و این تمدن، قدرت قانونی آن را گرفته و

فلسفه قانون فراردادی و وضعی خود را، به رغم اختلاف در بسیاری از اصول و مبادی با شریعت اسلامی، جایگزین آن کرده است. از این‌رو، المودودی نتیجه می‌گیرد که «دین خدا تحریر شده و در اختیار کفر و کفار قرار گرفته است؛ حدود خداوند، نه تنها مورد بی‌حربتی قرار گرفته، بلکه تقریباً چیزی نمانده است که به علت غلبة کفر از بین برود؛ احکام الهی، نه تنها در مرحله عمل، بلکه به طور قانونی کثار نهاده شده است؛ دشمنان خدا بر سرزمین الهی حاکم شده‌اند؛ در حال حاضر کفر مان تمدن مادی و انحصاری است که سردارانش، یعنی دشمنان خدا، اسلام، شریعت، امت و تمدن، آن را تحت سلطه خود گرفته‌اند». این حکومت، حکومتی تمدنی، سیاسی، قومی و ملی است که المودودی به وسیله‌آن در مقابل سلطه استعماری و تمدنی غربی می‌ایستد و آن را کاملاً رد می‌کند.

۸. شیخ راشد الغنوشی در کتاب «الحریات العامه فی الدویلۃ الاسلامیة» در مورد این مسئله با آنها مخالفت می‌کند.
 ۹. حافظ بن کثیر در توصیف دوره این تیمیه و پیش از آن می‌گوید: «در آن زمان، اسلام و مسلمانان با مشکلاتی مواجه بودند که دامن کثیر هیچ ملئی نشده بود. از جمله این مشکلات، هجوم تاتارها بود. آنها که از شرق حمله کرده بودند، فجایعی را به بار آوردند که هیچ گوشی تحمل شنیدن آن را ندارد. من چندین سال از بادآوری این حادثه و فجایع آن خودداری می‌کردم، و اکنون نیز دوست ندارم جنین کاری بکنم. گیست که به سادگی بتواند خبر مرگ اسلام و مسلمانان را به قلم آورد. ای کاش اصلًا به دنیا نیامده بودم! ای کاش می‌مردم و همه چیز را فراموش می‌کردم! (شیخ محمد ابوزهرا، تاریخ المذاهب الاسلامیه، دارالفکر العربی یا داراعظوه، مصر ۱۹۸۹ صص ۶۲۸ – ۶۳۷).

۱۰. ای عابد شب و روز، اگر در حال ما دقتی کنی می‌بینی که داری خود را با این عبارت بازی می‌دهی. تو چهره‌ات را با اشک رنگین می‌کنی، ما گردنمان را با خون.

۱۱. چنان که پیداست، قتها و اهل کلام بر سر این مسئله اختلاف دارند و گروه دوم، شورش علیه نظام‌های حاکم را حرام کرده‌اند و معتقدند: شورش علیه حکام و مبارزه با آنها به اتفاق آرای مسلمانان، حرام است؛ حتی اگر فاسد و ظالم باشند. زیرا هر شورش و مبارزه‌ای ممکن است اشوب، خونریزی و تفرقه‌ای را به بار آورد که به مرائب بدلتر از زمانی باشد که این حاکم در رأس قدرت بود (الامام التووی، روضه الطالبین، ج ۱۰، ص ۲۴۸).

۱۲. نعمه‌الله، پیشین، ۱۲۴. در این راستا محققان معتقدند که عبودالزمر که برجستگی خاصی در درک عمومی و فهم استراتژیک مشکل داشت در صدد حل آن بود. اما متهمان دیگر چنین نبودند. الزمر، سرگرد بخش جاسوسی نظامی در نیروی مسلح مصر، در جنگ اکبر به خوبی درخیزید؛ یکی از خیابان‌های مصر به نام او نامگذاری شده است.

۱۳. ر. ک: عبدالله فهد النغیس، پیشین، این حزب در سال ۱۹۸۳ به محاکمه کشیده شد. طرف داران آن به خصوص در منطقه سکره - از نواخی پایتخت - مستقرند. محاکمه سال ۱۹۹۱ مهم‌ترین محاکمه در تاریخ حزب بود؛ زیرا هشتاد تن از فعالان حزب به اتهام غصب حکومت، بازداشت شدند.

۱۴. به نقل از جمال البناء، الدعوات الإسلامية المعاصرة، ص ۱۷۲. مقاهم حزب التحریر، ص ۲۴؛ هم چنین حسین بن محسن علی جابر، الطريق الى جماعة المسلمين دار الدعوة، کویت ۱۹۸۴، ص ۳۰۳.
۱۵. صادق امین، پیشین، ص ۱۱۸.
۱۶. شراف فتحی یکن، الموسوعة الحركية دارالبشير، عمان ۱۹۸۳، ص ۱۸۷.
۱۷. ر.ک: جمال البناء، پیشین، ص ۱۷۹؛ به نقل از رسالت المقاهم من منشورات الحزب، ص ۴۳.
۱۸. یادداشت حزب التحریر به سرهنگ معمر قذافی، سپتامبر ۱۹۷۸. ^{یادداشت این یادداشت را پس از یک جلسه چهار ساعته، به سرهنگ قذافی داد.}
۱۹. همام سعید، حزب التحریر (تقدیم، یادداشتی که به سمعیار گرایش تفکر اسلام مخلصی، تحت نظرات دفتر پژوهش کشورهای عربی خلیج داده شد)، بحرین ۲۵ - ۱۹۸۵/۲/۲۲، ص ۱۸۰.
۲۰. نقی‌الدین النبهانی، التکلل الخوبی: انتشارات حزب، ص ۱۸.
۲۱. همان، ص ۶.
۲۲. حسین علی جابر، پیشین، ص ۳۰۰.
۲۳. رسالت المقاهم، ص ۴۵؛ جمال البناء، پیشین، ص ۱۸۰.
۲۴. جمال البناء، پیشین، ص ۱۸۱.
۲۵. حسین علی جابر، پیشین، ص ۳۰۶.
۲۶. گروهی از جنبش نهضت درباره شیوه تغییر که معتقد به جهاد نیست، اختلاف دارند (العالم، ۱۹۹۰/۸/۲۵).
۲۷. مقایسه کنید: محمدعلی حرائی اظهار داشت که جبهه تحت امرش به هیچ‌گونه اقدام نظامی علیه مقامات تونس دست نزده است و نیز هرگونه حضور آنها در الجزایر یا کشورهای دیگر را نکذیب کرد. هم‌چنین رابطه این جنبش با حوادث، بیانیه‌ها و سخنان خصم آن و اشخاص اعضاء کنتدۀ این بیانیه‌ها را رد کرد (الحياة، ۱۹۹۰/۵/۶).
۲۸. السفير، ۱۹۹۰/۵/۲۷.
۲۹. الشرق الأوسط، ۱۹۹۱/۹/۱۶.
۳۰. برای اطلاع از متن پیام مواعده به بن علی، به پیوست مراجعه کنید.
۳۱. الحياة، ۱۹۹۴/۳/۲۰.
۳۲. الحياة، ۱۹۹۵/۶/۱۵.
۳۳. الشرق الأوسط، ۱۹۹۴/۲/۱۴.
۳۴. همان.
۳۵. نتایج انتخاباتی او در سال ۱۹۹۴، رنگ و بوی گفتمان قومی داشت.

۳۶. مخالفان این حزب معتقدند که این حزب، حزب قدرت طلب و ناچالص و حاصل کار بن علی است و طرفداران اپوزیسیون او نیز هنوز به حد لازم از آگاهی نرسیده‌اند. همچنین معتقدند رقابت در این انتخابات بیهوده است.

۳۷. السفیر، ۱۹۹۴/۱۰/۷.

۳۸. فلسطین الثوره، شن ۶۳۲، ۱۹۹۰/۱۰/۵، ص ۱۴.

۳۹. السفیر، ۱۹۸۹/۱۱/۱۱.

۴۰. الشرق الاوسط، ۱۹۹۱/۹/۱۶.

۴۱. همان.

ضمیمه

مردم دولت یا دولت مردم

می توان در یک تقسیم‌بندی ساده، حکومت‌ها را از جهت روابط با ملت‌ها، به دو گروه تقسیم کرد:

۱. گروه اول، حکومت‌هایی که با قهر و غلبه، یعنی بهترین راه بر مردم حکومت می‌کنند و مشروعیت خود را از مقامی جدید یا قدیم، در آسمان یا زمین می‌گیرند. اما به هر حال، این مشروعیت، ناشی از اراده ملت نیست. چنین حکومتی با به کارگیری همه ادارات دولتی، مردم را یکپارچه به ذکر و ثناگویی دائم خود وامی دارد و اگر کسی از این صفت خارج شود و زبان به ارشاد، مخالفت یا اعتراض بگشاید، مسئولیت امنیتی - که همه چیز را فدای تحکیم، توسعه و تثبیت آن می‌کنند - در کمین او خواهد بود.

دولت سر منشأ قانون و قانون عین اراده و خواست آن است. هر چه را دولت خوب بداند، خوب و هر چه را بد بداند، بد است. حتی ممکن است خوب امروز، بد فردا باشد... و گناهکار امروز، قهرمان فردا. ملت تحت سلطه این حکومت نیز باید این موضع را پذیرد و ابراز شگفتی و خشنودی کند. در این حکومت، مخالفان، اشخاصی ناسپاس‌اند... زیرا در اصل، مردم برده هستند، نه آزاده؛ مجرم‌اند نه بی‌گناه. اگر حکومت آنها را زندانی یا شکنجه کند یا بکشد، برای حفظ عظمت دولت است که در این دسته،

* روزنامه اسلام و فلسطین، ۱۹۹۰/۸/۸، صص ۳۰-۲۹. این مقاله پس از انتشار در شماره نهم مجله الفجر، توفیق و حمادی الجباری، مدیر مسئول نشریه، به دادگاه احضار شد.

مقدس‌ترین چیزها و حق آن به شمار می‌آید. اگر آنها را از زندان آزاد کند - حتی به زندان بزرگ‌تری ببرد - باید سپاس‌گزار باشند؛ زیرا آنچه اصل است، ممانعت است، نه اجازه دادن... . ممتوّعیت بیان، اجتماع، اعتراض و سفر، اصل است و اگر عالی جنابی، اجازه‌ای در این خصوص صادر کند، در حق رعیت خود، لطف و محبت کرده است. در چنین حکومتی، حقوق افراد، به لطف و عنایت شاهانه تبدیل می‌شود؛ زیرا منشأ این حقوق، خواست خدا و ملت نیست، بلکه خواست عالی جنابی... و سردمداری است که هر طور بخواهد، می‌بخشد و لطف می‌کند یا منع می‌کند؛ بد واقع، هدف‌گذاری، حفظ اقتدار و امنیت حکومت است و حکومت در اینجا، همان حاکم و اطلاع‌گذار است، و برخورداری و پست و مقام افراد، به میزان نزدیکی به او بستگی دارد.

اگر کارد به استخوان ملت تحت سلطه برسد و آنها واکنش‌های منفی، اعم از مانع تراشی بر سر راه گردش چرخ اقتصاد، مخالفت، فریاد و شورش و ریختن به خیابان‌ها، و حتی در هم شکستن شوکت حکومت و قدرت نشان دهند، حکومت مجبور می‌شود تا حدودی با این جریان راه باید تا بتواند در مدت کوتاهی، دوباره زمام امور را به دست گیرد و شورشیان ناسپاس را مجازات کند. در این هنگام، ممکن است ملت اقلابی دوباره به صورت برد و رعیت درآیند و برای بخشایش، لطف و عنایت سرور خود، دست به دامن او شوند... . در واقع، آنها اگر اعتراض کنند، گناه کارند. حکومت در اینجا یک کلیت بسیط است که تفاوتی بین اجزای آن وجود ندارد و اگر هم تفاوتی احساس شود، صرفاً صوری و تشریفاتی است و فقط ظاهر دموکراسی دارد؛ زیرا حاکم، تنها کسی است که قانون را تدوین و تصویب می‌کند، اعضای پارلمان را انتخاب می‌کند و هم او آنها را از کار برکنار می‌کند... . رئیس عالی قاضیان است و اوست که درباره تعیین و وضعیت مالی و اداری آنها تصمیم می‌گیرد و پشتونه اجرایی احکام آنها به شمار می‌آید، هر کار بخواهد، می‌کند... . زیرا پای حکومت در میان است و حکومت، یعنی خود او و مردم صرفاً یک رعیت و آینه تجلی خواسته‌های شاهانه او هستند. بنابراین، بهترین راه برای نشان دادن سرسپردگی به حکومت و شهروند خوب بودن، تصدیق و ثانگویی است.

امنیت در اینجا، امنیت حکومت و ثروت، ثروت حکومت است... و آنکه از همه مقدس‌تر و بیشتر صاحب جلال و جبروت است، رئیس این حکومت است و هر که

بخواهد از او و دستگاهها و سیاست‌هایش انتقاد کند، دشمنی صریح خود را با آن اعلام کرده است. حکومت در اینجا، همان رئیس و اطرافیانش می‌باشد.

اما دسته دوم از دولتها، در مقابل دسته اول، حکومت ملت یا قدرت ملت یا حکومت قانون است. در این نوع از حکومتها، ملت مرکز اقتدار و اصل قدرت و در قالب یک مجموعه بالارزش، مایه استواری و اقتدار سردمداران است... . ملت، ارباب و حاکم صرفاً خدمت‌گزاری است که از میان چند رقیب^۱ به این افتخار نائل می‌شود، یا به عبارت بهتر، بار امانت را به دوش می‌کشد: «إِنَّمَا يَعْلَمُ الْأَمَانَةُ عَلَى السَّمَاءَوَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَإِنَّمَا أَنْ يَخْبِلُنَّهَا».^{*}

در این نوع حکومت، قدرت تقسیم می‌شود و متصرکر نیست، زیبوا حاکم، قدرت قانون‌گذاری و اعمال حاکمیت ندارد. سیاست‌های کلی و سیاست‌های مالی، آموزشی، فرهنگی و دینی را هم نمی‌تواند در اختیار خود بگیرد. ادارات دولتی، ملک شخصی او نیستند، بلکه وظایف و پست‌ها طبق قوانینی که ملت وضع کرده است، براساس مساوات، شایستگی، لیاقت، امانت‌داری و میزان کارایی برای خدمت به مردم، تقسیم می‌شود.

در اینجا ارباب، ملت است که به خدمت‌گزار خود (حکومت) اعتماد می‌کند، آن را تشویق می‌کند و مورد لطف و عنایت قرار می‌دهد. حال اگر این حکومت، راه عدالت در پیش گیرد و تلاش کند تا به موفقیت دست یابد، رابطه‌ای مبتنی بر اعتماد، محبت و همکاری، بین ارباب (ملت) و خدمت‌گزار (دولت) ایجاد می‌شود. در این نوع حکومت، وسائل سرکوب، صرفاً در اختیار ملت است که برای حفظ اقتدار و امنیت داخلی و خارجی آن، به کار می‌رود... . اینجا، دیگر جای نفاق و توطنه پنهانی نیست... جای مخالفت آمیخته با ترس یا مخالفت حمایت شده از سوی نیروهای خارجی هم نیست؛ بلکه صراحة و واضح در این نوع حکومت‌ها، گاهی به حد اعتراض یا درخواست استعفای یک وزیر یا کل کابینه و حتی خود نخست‌وزیر می‌رسد و البته این، حق ارباب است که اگر خدمت‌گزارش نتوانست کار خود را به خوبی انجام دهد، با حفظ حقوق، او را کنار بگذارد و شخص دیگری را برمی‌گزیند.

در اینجا اعتراض با سخن اعتصاب یا تظاهرات نشان داده می‌شود تا مقام مربوط به

اصلاح خویش پردازد یا استعفا کند... بدون اینکه قطره خونی ریخته شود، محاکمه‌ای برگزار شود، یا زندان و شکنجه‌ای در کار باشد؛ زیرا ما در مقابل حکومت - ملت هستیم (حکومت متعلق به ملت)... چنین حکومتی، مرحله مبارزه مادی - کشتار، محاکمه و توطنه - را پشت سر گذاشته و به مرحله مبارزه سیاسی منظم رسیده و قدرت نیز از مرحله فردی عبور کرده است. مرحله فردی (من حکومت هستم) را فران از زبان فرعون چنین بیان فرموده است: «أنا ربكم الأعلى»^{*} و «أنا ربكم الا أرى».^{**} هم چنین حکومت از مرحله ملت - دولت (ملت زیر سلطه متعلق به حکومت) فراتر رفته و به مرحله سیاست عقلانی و نوع دیگری از روابط، یعنی مرحله دولت - ملت (دولت خدمت‌گزار ملت) رسیده است. در این‌گونه حکومت‌ها دولت، کل زمین، تفکر، نظام و ملت‌ها را هم‌چون یک جسم واحد و یکپارچه که اعضای متفاوت آن با هم همکاری می‌کنند، دربرمی‌گیرد. حال چنین انتقال بزرگی از ملت - دولت یا ملت در اختیار حکومت (أنا ربکم الاعلى) به مرحله دولتی خدمت‌گزار ملت، چگونه انجام می‌گیرد. «ابویکرا» در توصیف این دولت گفته است: «من زمام امور شما را به دست گرفتم، اما بهتر از شما نیستم. اگر موفق شدم و کارم را خوب انجام دادم، فرمان ببرید و اگر بد کردم، ارشاد کنید. تا وقتی که طبق دستور خدا در میان شما عمل می‌کنم، از من اطاعت کنید و اگر سریچی کردم، مجبور به اطاعت نیستید».

در جای دیگر، یکی از شهروندان دولت - ملت خطاب به عمر می‌گوید: «به خدا اگر پایت را کج بگذاری، اصلاحت می‌کنیم؛ ولو با شمشیر».

چگونه می‌توان به دولت - ملت (مردم‌سالاری) رسید؟***

به طور خلاصه باید گفت راهی جز مبارزه در دوزمینه فکری با بیان ارزش آزادی و کرامتی که خدا به انسان داده است، در زمینه تربیتی و فعالیت میدانی از طریق سازمان‌دهی نیروهای مردمی و ترویج ارزش‌های مدنی، وجود ندارد. در دنیای امروز نمی‌توان ملتی را یافت که

* النازعات، ۲۴.

** غافر، ۲۹.

*** الاسلام و فلسطین ۳/۹۰۱۹۹۰؛ به نقل از، الفجر، ش ۹، ۱۶ زوئن ۱۹۹۰.

بدون تفکر آزادی خواهی، مبارزه و فدایکاری از آزادی و دموکراسی و حاکمیت برخوردار شده باشد. این ملت بر اثر مبارزات و فدایکاری هایش می تواند موازن های قدرت را به نفع خود به هم بزند، تا حکومت، حکومت او، اقتدار، اقتدار او و سیاست های آموزشی، فرهنگی، مالی، امنیتی و اداری آینه ارزش ها و خواست های او باشد. در واقع، چنین حکومتی با بعثت محمد (ص) و در زمان خلفای راشدین، در جامعه اسلامی تحقق یافت. در اروپای غربی نیز پس از مجموعه انقلابها و در اروپای شرقی نیز با حادثی که امروز شاهد آن هستیم، تحقق یافته است. در کشور دوسته الجزایر، نیز خواستی که در روزهای پرشکوه اکبر ۱۹۸۸ به وقوع پیوست، حاکمی از شروع این نیز حکومت بود؛ به گونه ای که موازن قدرت به نفع ملت تغییر کرد و روابط جدیدی بین حکومت و جامعه شکل گرفت. از این رو، الجزایر شاهد انتخابات واقعی، تبلیغات شفاف و روشن و ثبت اوضاع سیاسی و راهنمایی های میلیونی بود که در آن، حتی قدره خونی ریخته نشد. همچنین شاهد ملت قدرتمندی بودیم که همه نیروها برای کسب حمایت و توجه آنها، به رقابت می پرداختند و نیروهای پلیس نیز دوستانه با مردم برخورد می کردند، و زمانی که ارتش در صدد ابطال انتخابات برآمد، شاهد حضور سرکش و توفنده مردمی بودیم که حتی به ارتش اعلام جنگ می کردند. به این ترتیب، این انقلاب، انقلاب دیگری بود که ملت الجزایر به برکت آن، حاکمیت و اقتدار خود را بازیافت.

اما در تونس، شاهد مبارزه بی وقفه مردم علیه کلیه ابعاد حکومت بورقیبه، اعم از بعد غرب زدگی، بعد سیاست اقتدارگرا و بعد سرکوب نیروهای جامعه هستیم؛ به گونه ای که می توان گفت تاریخ جدید تونس پس از استقلال، سراسر مبارزه علیه حکومت مستبد و اقتدارگرای بورقیبه در همه ابعادش بوده است... از زمان استقلال تاکنون، به رغم مبارزات گسترده و پی درپی مردم، هنوز این مبارزات، قدرت لازم را برای تغییر موازن قدرت به نفع ملت پیدا نکرده است تا بتوانیم ملت را از این وضعیت برده وار نجات دهیم و با عبور از مرحله اقتدار حکومت، به مرحله اقتدار ملت و مقدسات آن و حاکمیت واقعی ملت و نیز حاکمیت قانون برسیم.

جوهره فعالیت این است... و آنچه باقی می ماند، جزئیاتی است که بیانگر این تحول در روزی است که اتفاق می افتد. خواست هایی مانند آزادی مطبوعات، آزادی تشکیل

احزاب و انجمان‌ها، استقلال قوه قضاییه، احترام به خواست ملت در انتخاب پارلمان و زمامداران، آزادی زندانیان، خودداری مطلق از شکنجه، بسی طرفی حکومت، زدودن دوگانگی از گفتمان اصلی بین گروه (رئیس حزب) و ملی گرایی (رئیس حکومت)، استفاده از توان خلاقیت و نوآوری در تمام زمینه‌ها، فراهم کردن تضمین اجتماعی و احترام به خواست ملت در تعیین سیاست‌های کلی مثل سیاست‌های آموزشی و اقتصادی، فقط با افزایش قابل توجه مبارزات ملتی ^{فراهرم} می‌شود که مصمم به تحقق خواست‌های خود و به دست گرفتن زمام امور نیاشد و هیئت‌چهره حاکمه را چنان تحت کنترل و نفوذ خود درآورد که صرفاً به خدمت‌گزاری ملت تبدیل شود. فقط در این صورت می‌توانیم در مسیر دولت - ملت (دولت خدمت‌گزار ملت) و در مسیر تمدن و پیشرفت قرار گیریم، و از زور پلیس، نفاق تبلیغات رسمی، بسی عدالتی قوه قضاییه و تسلط یک گروه منزوی از ارزش‌های ملت بر آینده آن، و در کل، از تحریف خواست ملت و تحقیر آن، در امان باشیم.

نه برای هرج و مرج

بدترین میراث بورقیه برای ما، شعار اقتدار، امنیت و مصلحت حکومت، حکومت شخصی در حزب قانون اساسی و انحصار حزب قانون اساسی در رهبر منافق آن بود که به دموکراسی، سوسیالیسم، منافع عمومی، وحدت قومی و اسلام، و عرب‌گرایی و نوگرایی نفاق ورزید... در واقع، با برداشتن این سرپوش‌های دروغین از تمام این مفاهیم چیزی جز دیکتاتوری نمی‌ماند و این حزب نیز تنها ابزاری در اختیار او بود. بنابراین، برای پاکسازی این میراث، مبارزه بسی وقه‌ای لازم است... و این جدایی روزافرون بین حکومت و جامعه، به تناسب نوع کش با آن، هم یک هشدار و هم بشارت است. حوادث سلیمانه، مکث، نقطه، سیدی بوزید، بنی خداش و منطقه این خلدون و حوادث دانشجویی، صرفاً تحولاتی ویژه در عمق جامعه تونس را بیان می‌کنند که در مسیر مخالفت با تداوم شیوه ملت - حکومت (ملت در اختیار حکومت)، ملت - حزب، حکومت - حزب قانون اساسی یا ملت - پلیس و حکومت به پیش می‌رود و قاطعانه دولت مردم (مردم سalarی) را می‌خواهد.

* بیانیه جنبش نهضت در مورد جنگ دوم خلیج [فارس]

مرحله کنونی از حساس‌ترین مراحلی است که کشورهای عربی و اسلامی پس از شدت گرفتن حوادث خلیج فارس با آن روبرو هستند؛ زیرا این بحران به مرحله خطرناکی رسیده و ابعاد بی‌حد و حصری گرفته است.

این جنبش که همواره در خطمشی و موضع‌گیری‌های خود در قبال مسائل مختلف، به اصول و منافع والای امت اسلامی پای‌بند بوده، امروزه کنونی از پیش، نگران حساسیت و بزرگی مشکلات و چالش‌های پیش روست. ملت‌های عرب و مسلمان باید برای مقاومت شجاعانه در مقابل این مشکلات و توجه کامل به منافع والای امت، تمام نیروهای خود را بسیج کنند.

ما با اقدام عراق در حمله نظامی به کویت مخالفیم و این مداخله را با هر انگیزه‌ای که باشد، رد می‌کنیم. ما معتقدیم این عمل با منافع امت اسلامی که فقط براساس احترام به خواست ملت‌ها، نه نظامها، تحقق می‌باید، منافات دارد؛ زیرا اهداف کنونی امت اسلامی آزادی از هر نوع استبداد داخلی و سیطره خارجی، و آزاد گذاشتن اراده مردم است تا بتوانند براساس ارزش‌ها و اهداف والای اسلامی متحده شوند و تمام تلاش خود را برای مقابله با تجاوز اسرائیل به اراضی مقدسمن به کار گیرند. شایان ذکر است که این موضع، به معنی همراه شدن با ماهیت و سیاست‌های گروهی از سازمان‌های منطقه‌ای و خارجی، به خصوص سیاست‌های نفتی و پولی نیست. ما معتقدیم که آب به آسیاب امپریالیسم امریکا و هم‌پیمانانش ریختن، به زیان اهداف مادی و سیاسی والای امت اسلامی است.

با اینکه این مشکل، ویژه کشورهای عربی است و باید در میان امت اسلامی، با حفظ غرور ملت‌ها و احترام به خواست آنها حل شود، و وحدت و آزادی این امت نیز حفظ گردد، وضعیت در خلیج فارس پیچیده شده و ابعاد بین‌المللی گرفته است؛ زیرا امپریالیسم امریکا و هم‌پیمانان غربی‌اش سعی می‌کند از این وضعیت برای سیطره بر منطقه خلیج [فارس] و استقرار ارتش، راه انداختن جنگ ویرانگر و غارت شروت‌ها، مسدود کردن اموال ملت‌ها در بانک‌ها و مراکز مالی غرب، تحییر آنها و حمایت از

* منبع: تونس در ۱۸ محرم ۱۴۱۱، برابر با ۱۹ آگوست ۱۹۹۰.

رژیم صهیونیستی استفاده کنند.

امروزه پس از حضور آشکار امریکا در عربستان سعودی و پیامدهای آن، دامنه مبارزه به میان همه گروههای عربی و اسلامی، و مواضع آنها از یک سو و سازمانهای غربی به رهبری امریکا از سوی دیگر، کشیده شده است. به این ترتیب، ما، یعنی جنبش نهضت طبق یک خاستگاه اصولی و نظر به تعهدی که نسبت به اهداف استراتژیک امت

اسلامی داریم:

۱. حضور نظامی امریکا در منطقه و هنگامی^{پیشکش} این بقدس اسلامی توسط ارتش این کشور، و نیز تلاشش را برای نابودی توانمندی‌های امت و سرکوب نیروهای پوینده اسلامی، از جمله انتفاضه فلسطین و بیداری اسلامی و همچنین توطه مشترک سازمانهای هم پیمان نظامی و سیاسی امریکا علیه امت اسلامی را به شدت محکوم می‌کنیم و همه مقامات عربی را که زمینه‌ساز حضور امریکا و بیگانگان در منطقه بوده‌اند، محکوم می‌کنیم. زیرا آنها در کنار دشمنان قرار گرفته‌اند که هم‌چنان به جنایت‌های بی حد و مرز خود علیه مسلمانان، از جمله حمایت بی قید و شرط از رژیم صهیونیستی، حمله مسلحانه به کشور دوست و برادر لبی و غارت اموال ملت و سایر جنایات فراموش‌ناشدنی خود، ادامه می‌دهند.

۲. تأکید می‌کنیم که تمام مصیبت‌های امروز امت اسلامی، نتیجه سکوت ملت‌های عربی و اسلامی است؛ آن هم در شرایطی که بیش از هر وقت دیگر باید بدانند که آزادی، مستلزم انقلاب در هر نقطه و علیه هر نوع استبداد و سیطره است تا بتوانند خود را از قید و بندھای تحمیلی، خواه از سوی نظامهای دیکتاتور یا سرسپرده و خواه نیروهای بیگانه، نجات دهند.

برنامه «جمعیت قانون اساسی دموکراتیک» در خصوص مقابله با جریان گمراه افراطی در تونس الف) اهداف

هدف اصلی حمایت از روند دموکراسی چندحزبی در تونس و مبارزه با تمام جریان‌هایی است که قصد دارند دیر یا زود، دموکراسی و چندحزبی را از بین ببرند.

هدف فرعی نیز انزوای جریان گمراه‌کننده افراطی از احزاب سیاسی و دیگر ممانعت از ایجاد ائتلاف با آن است.

۱. پر کردن خلاً سیاسی با تشویق نیروی مخالف دموکرات برای حضور در صحنه:

به این ترتیب، جریان گمراه افراطی نمی‌تواند افرادی را جذب کند که به پیوستن به تشکل قانون سیاسی دموکرات یا همسوی با آن تمایلی ندارند.

۲. پشتیبانی از نقش تشکل قانونی دموکرات به عنوان ضامن واقعی دموکراسی سالم و سپر حفاظتی آن در مقابل جریان‌های گمراه‌کننده جنبش‌های افراطی دیگر.

- همکاری با همه نیروهای ترقی خواه (احزاب، سندیکاهله، انجمن‌ها و...) و تبدیل دفاع از دموکراسی به یک دفاع گروهی برای شرکت مدام و عیّن همه طرف‌ها در این دفاع.

- قطع کانال‌های دسترسی جریان گمراه به جوانان، از طریق نظارت بر بخش داش آموزی و حضور در دانشگاه‌ها و مساجد.

- جلوگیری دائمی از نظریه‌ها و تبلیغات جریان گمراه برای خودداری از ورود تشکل به فضای مانور و مجادله فقهی با آنها و نیز جلوگیری از حضور آنها در روزنامه‌ها.

- هشیاری کامل در اجرای قانون از طریق مجازات کسانی که اقدام خشنوت‌آمیز انجام می‌دهند یا به انجام آن تهدید می‌کنند و همچنین کسانی که در قانون مطبوعات، جامعه و قوانین دیگر اخلال می‌کنند.

۳. فعالیت‌های پیشنهادی و ماهیت آنها

- گسترش دادن اصطلاحات به کار رفته در مورد جریان گمراه افراطی.

* خودداری از به کار بردن اصطلاحاتی مانند: سنت‌گرا، اصول‌گرا، اسلامی، حزب نهضت...

* به کار بردن عبارت‌هایی مثل جریان گمراه، جریان افراطی دینی، سوءاستفاده‌کنندگان از دین و انخوانيه

- بیان اسناد دینی در ممانعت از ایجاد حزب دینی

* اسلام، واسطه را نمی‌پذیرد و رابطه بین خدا و بندۀ، رابطه‌ای مستقیم است.

* شورش علیه حاکم اسلامی، فتنه‌انگیزی است و فتنه از قتل بدتر است. بنابراین،

این گروه، افرادی فاسدند که باید در مقابل آنها ایستاد. خداوند می فرماید: «فقاتلوا الشی تبغی حتی تبغی الی امر الله».

- دین مقدس تر از سیاست است و مداخله دادن اسلام در درگیری های حزبی، به زیان اسلام و مسلمانان تمام می شود؛ زیرا در این صورت، اسلام به کالا و منبع فتنه ای تبدیل می شود حال آنکه فلسفه وجودی اش، ایجاد اتحاد و برادری است.

* جامعه تونس، اسلام سنی مالکی و آسان گیر ^{کارهای} جریان هایی که می کوشند اسلام را سیاسی کنند، به دنبال مذاهی هستند ^{که در ایران و پاکستان} حاکم اند و هیچ ربطی به اسلام واقعی ندارند.

۴. بیانیه استاد قانونی در منع ایجاد حزب دینی

براساس قانون فعلی احزاب، مثل سایر قانون های دموکراسی در جهان، ایجاد حزب براساس دین ممنوع است و در معاہده بین المللی حقوق سیاسی و مدنی بشر نیز عیناً به این نکته اشاره شده است؛ زیرا دخالت دادن دین در سیاست، باعث بروز فتنه هایی بین گروه های مختلف یک جامعه می شود و از آنجا که دین به اعتقادات و مقدسات مربوط می گردد، مانع رسیدن احزاب به هدف اصلی خود، یعنی ایجاد نظام چند حزبی و سازمان دهنی اوضاع سیاسی براساس نظام چند حزبی و برقراری حکومت اکثریت می شود. در نتیجه، این احزاب به ابزاری برای بهره برداری دینی و تعصب تبدیل می شوند؛ زیرا احزاب دینی، اندیشه مخالف را نمی پذیرند و آن را خلاف اعتقادات و محرمات خود می دانند، و در نهایت، باعث سرکوب خود دموکراسی می شوند.

حمایت از دین، فقط به عهده حکومت است، نه احزاب. فصل اول قانون اساسی، وظیفه دفاع از اسلام و نشر اصول آن را به عهده حکومت نهاده است؛ بنابراین، حمایت از دین، حق و وظیفه دولت است و کسی نمی تواند خود را قیم دین بداند، زیرا دین داری، حق و وظیفه همه است. از این گذشته، اگر دین به برنامه سیاسی یکی از احزاب تبدیل شود، در صورت موفقیت، این حزب اقدام به اجرای جزء جزء تعالیم دینی، از جمله سلب حاکمیت از ملت، نفی نظام جمهوری، تعیین خلیفه و حکم فقهاء می کند و سرانجام، باعث کنار گذاشتن چند حزبی و مرگ دموکراسی می شود.

۵. ساده کردن گفتمان سیاسی تا حد درک و فهم مردم

- تنظیم و تدوین جزو، نوارهای کاست و ویدئویی.
۶. ادامه مقابله تبلیغاتی با جریان گمراه و خودداری از حمله‌های ادواری با مراعات نکات زیر:
- تلاش برای از بین بردن تبلیغاتی جریان گمراه و شخصیت‌های آن، و جلوگیری از مطرح شدن آنها و تلاش برای بدنام کردنشان.
 - خودداری از شرکت در بحث‌هایی که جریان گمراه از آنها می‌اندازد.
 - استنباط محورهای فکری و عقلی و کتابهای آنها به بحث در انجمن‌ها، گفتمان‌های فکری و رسانه‌های گروهی.
 - پرهیز از بحث و مجادله فقهی و اکتفا به طرح سیاسی در نشسته‌ها و نوشته‌ها.
۷. ایجاد گفتمان دینی روشن و ریشه‌دار و ابراز آن به صورت معتل.
۸. انتشار جزوهای در مورد تناقض‌های موجود در بین عناصر برجسته جریان گمراه و دوگانگی گفتمان آنها، و انتشار جزوهای در مورد وابستگی آنها به یگانگان و وارد کردن شیوه‌های فکری افراطی.
۹. نشان دادن تقسیم نقش بین گروه‌های آنها (حزب نهضت، حزب آزادی‌بخش و گروه‌های چپ اسلام‌گر).
۱۰. پیگیری جنبش‌های مشابه در کشورهای مجاور و بررسی اوضاع آنها.
۱۱. تنظیم نقشه‌ای برای حضور اعضای این تشکل در مساجد.
۱۲. طرح نقشه‌ای برای پاکسازی تشکیلات جوانان از عناصر جریان گمراه، از جمله تجدید ساختار این تشکیلات و تجدید نظر در سیاست‌های پشتیبانی از آن.
۱۳. طرح نقشه‌ای برای فعالیت زنان در سطح تشکیلاتی و میدانی.
۱۴. طرح نقشه‌ای برای حمایت از تونسی‌های مقیم خارج، به خصوص دانشجویان برای جلوگیری از تأثیر جریان گمراه.
۱۵. استفاده از رسانه‌های غیررسمی (خبرنامه پاسخ به شایعات و شایع پراکنی) و

پخش آنها در مراکز حساس (اجتماعات بزرگ، مساجد و خوابگاه‌های دانشجویی).

ب) ساختار و ابزار

۱. تشریح نقشه و سپس پیگیری اجرای آن و فعالیت‌های هماهنگ، به عهده کمیته‌ای عالی نهاده شود که با امنیت عمومی در ارتباط بوده و اجلاس سالانه گسترده‌ای را برگزار کند که طرف‌های رسمی ذی ربط (اعم از امور دانشجویان، پژوهش، جوانان، تبلیغات، امنیت و مسائل خارجه) براساس پیگیری‌های شخصی در آن شرکت کنند.
۲. در هر کمیته هماهنگی، دبیرکل مشاوری باشد که نماینده رئیسمی کمیته عالی و مأمور همکاری با آنها در اجرای این نقشه محسوب می‌شود.
۳. یک شبکه جهت‌دار مرتبط با دبیرکل مشاور، برای رسیدگی به این مسئله به وجود آید.
۴. در هر وزارت‌خانه، یک شخصیت عالی‌رتبه، مسئول پیگیری پرونده و دادن گزارش‌های ماهانه به وزیر شود.
۵. یک روز در هفته را از فعالیت‌های اعضای دولت و کمیته مرکزی، به آماده‌سازی سیاسی در چارچوب تشکل اختصاص دهند. این روز، اساساً برای مقابله با جریان گمراه اختصاص می‌یابد.



Governmental System and Political Parties in Tunisia

پیشکش به تبرستان
www.tabarestan.info

این کتاب با تمرکز بر موضوع سیاست و حکومت در دوران حکومت حبیب بورقیبه و دوران ریاست جمهوری زیدالعابدین بن علی به بررسی عملکرد و رفتار نظام حکومتی تونس و احزاب سیاسی آن می پردازد.

بررسی افکار، اندیشه‌ها و ایدئولوژی حرکت نهضت اسلامی، تلاش برای تثبیت خود در جامعه مدنی تونس و مقابله با حکومت، بررسی میزان تفویز این حرکت در جامعه مدنی، کشمکش عناصر جامعه مدنی مانند سازمان‌ها، سندیکاها و احزاب با حکومت و بررسی ابعاد مبارزه بین نیروهای فعال جامعه و حکومت از دیگر مباحث مطرح شده در این کتاب است.

